

نسخه‌نمای پانزدهمین اجلاس

# همایش تاریخ و فرهنگ ایران

تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر









سخنرانیهای پنجمین اجلاس هیئتهامایش تاریخ و فرهنگ ایران

ایران  
پاکستان  
۱  
۲  
۳۵



سال بزرگداشت

پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی

۲۵۲۵























سخنرانی پنجمین اجلاس

# همایش تاریخ و فرهنگ ایران

تاریخ و فرهنگ ایران در زمان سلیمان

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

بناست جشن فرهنگ و هنر

آبانماه ۲۵۳۵

---

شرکت افست «سهامی عام»





## پیشگفتار

از سال ۱۳۴۷ (برابر ۲۵۲۷ شاهنشاهی) که به فرخندگی میلادشاهنشاه آریامهر و سالروز مراسم باشکوه تاجگذاری همه ساله در آبانماه جشن فرهنگ و هنر در سراسر کشور برگزار می‌گردد به منظور تتبع و پژوهش هرچه بیشتر در زمینه‌های فرهنگ ملی و احیای میراث گرانقدر فرهنگی و توجه همگان به اهمیت بنیادهای ملی، جلسات بحث و سخنرانی و همایشهای فرهنگی برگزار می‌شود و مجموعه سخنرانیهای مربوط به هر کدام از این جلسات برای مطالعه دانش‌پژوهان و محققین و استفاده جوانان دانشگاهی و دانشجویان توسط اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر جمع‌آوری و در دفاتر جداگانه چاپ و منتشر می‌گردد.

تا کنون دوازده مجموعه از این سخنرانیها به شرح زیر، چاپ و منتشر شده است:

- ۱- سخنرانیهای نخستین همایش (کنگره) تاریخ در ایران
- ۲- سخنرانیهای نخستین همایش شعر در ایران
- ۳- سخنرانیهای نخستین اجلاس همایش تاریخ و فرهنگ ایران
- ۴- سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی
- ۵- سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی
- ۶- سخنرانیهای سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی
- ۷- سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی
- ۸- سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی
- ۹- سخنرانیهای سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی
- ۱۰- سخنرانیهای سومین اجلاس همایش تاریخ و فرهنگ ایران
- ۱۱- سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره آئین کشور-داری ایرانیان

۱۲- سخنرانیهای چهارمین اجلاسیه همایش تاریخ و فرهنگ ایران. کتاب حاضر نیز که سیزدهمین دفتر از این سخنرانیهاست مجموعه سخنرانیهای پنجمین اجلاسیه همایش تاریخ و فرهنگ ایران است که همزمان با ششمین جشن فرهنگ و هنر از طرف وزارت فرهنگ و هنر در پایتخت تشکیل گردید و شامل سخن سی و دو سخنرانی درباره تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان است که بی هیچ دگرگونی و با رعایت شیوه املای خود سخنرانان گرامی چاپ گردیده است. این اجلاسیه در ساعت ۵ بعد از ظهر روز یکشنبه سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۲ (برابر ۲۵۳۲ شاهنشاهی) با بیانات جناب آقای امیر اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی در تالار موزه نوین ایران باستان گشایش یافت. در مراسم گشایش این اجلاسیه جناب آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر و جمعی از استادان دانشگاه، دانشمندان ایرانی و خارجی و اعضای شرکت کننده در همایش حضور داشتند و استاد صادق کیا رئیس فرهنگستان زبان ایران و معاون وزارت فرهنگ و هنر مسئول تشکیل و اداره جلسات همایش مطالبی درباره اهمیت این دوره از تاریخ شاهنشاهی ایران و لزوم بررسی و پژوهش بیشتر در آن سخن گفتند و سپس سخنرانان را معرفی کردند. در جلسات همایش سی و هفت تن از دانشمندان کشور و ایرانشناسان طبق برنامه‌ای که تنظیم شده بود سخنرانی کردند. در پایان هر سخنرانی نیز مدتی صرف پرسش و پاسخ و گفت و شنود گردید و در پانزدهم آبان ماه سخنرانیهای پایان رسید.

ایرج زندپور

## فهرست

۱	فرهاد آبادانی	زرتشت و تعلیمات او طی تاریخ بحشی پیرامون زندگانی و فعالیت روحانیون عصر ساسانی
۸	علاءالدین آذری	رابطه دین و دولت در حکومت ساسانی
۳۰	احسان اشراقی	آتشکده‌های ساسانی طارم و ماه‌نشان
۴۴	جواد بابک‌راد	کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان
۵۱	طلعت بصاری	ساسانی‌ها در برخورد با پارت‌ها
۶۴	شیرین بیانی	تنوع در طرح کاخهای ساسانی و کاربرد پاچفت در معماری ایران
۷۴	محمدکریم پیرنیا	ساسانیان و زرتشت
۷۸	موبد سهراب خدابخشی	پارس در دوران ساسانیان
۸۶	ابوالحسن دهقان	ترکان و ایران در عهد خسرو انوشیروان
۹۴	عنایت‌الله رضا	سنگ نگاره دارابگرد
۱۰۷	مهدی روشن‌ضمیر	معماری ایران در عهد ساسانی
۱۲۴	علی سامی	بیشاپور شهر بزرگ ساسانی
۱۳۱	علی‌اکبر سرفراز	شعر پارسی در عهد باستان
۱۶۱	پوران شجیعی	ساسانیان و هند و پاکستان
۱۷۰	سید حیدر شهریار نقوی	حکیم نظامی و پادشاهان ساسانی
۲۰۸	ابراهیم صفائی	هنر تصویری دوره ساسانی بر مبنای تحولات هنر در دوره اشکانیان
۲۱۴	جلیل ضیاءپور	نفوذ موسیقی ایران باستان در کشورهای آسیای شرقی
۲۲۰	مهدی فروغ	
۲۳۰	عبدالعلی کارنگ	آثار تاریخی ساسانیان در آذربایجان

۲۳۸	کامبخش فرد	کاوشهای علمی در معبد آناهیتا - کنگاور
۲۴۶	ادیبالدین کسروی	خوزستان در زمان ساسانیان
		هنر ایران و جهان باختصر در روزگاران
۲۸۱	عباس مزدا	شاهنشاهی هخامنشی تا ساسانی
۲۹۵	محمدچواد مشکور	خداینامه بنیاد تاریخ ساسانی
۳۰۶	فرخ ملکزاده	سنت‌گرایی ساسانیان در هنر و اداره کشور
۳۱۶	ملکزاده بیانی	سکه‌های ساسانی
		طبقه‌بندی پزشکان و مجلس مشاوره طبسی و
۳۲۵	دکتر محمود نجم‌آبادی	حق‌الزحمه پزشکان در ایران باستان
۳۳۷	مجید یکتائی	سکاها - ماساژتها - سرمدها
		مقالات و سخنرانیهای ایرانشناسان خارجی در پایان کتاب







## زرتشت و تعلیمات او طی تاریخ

پیش از آنکه بموضوع اصلی بپردازم، عرایض خود را با شاه سخنان یعنی فرمایشات شاهنشاه آریامهر آغاز مینمایم که فرمودند:

«تاکنون تاریخ کشور ما با رعایت اصل (حقیقت‌طلبی) نوشته نشده است، زیرا تقریباً مایه همه آنچه تدوین شده، نوشته‌ها و روایات مورخینی بوده است که هرچند ما به مقام علمی آنان احترام میگذاریم، ولی میدانیم که در مورد ما غالباً بی‌طرف نبوده‌اند.»

آنچه از مدارك و نوشته راجع به ایران پیش از اسلام موجود و در دست است و مورد استفاده علمای مغرب زمین قرار گرفته و میگیرد، بیشتر آثار نویسندگان بیگانه است و طبیعی است که این دانشمندان در نوشته‌های خود بی‌غرض نمانده‌اند و بخصوص که راجع به زمانی بسیار دور بذكر مطلبی میپردازند از طرف دیگر نیز این سرزمین کهن‌سال، در دوران تاریخ، بکرات مورد حمله اقوام بیگانه قرار گرفته است. هیچ‌چیز از روزگاران کهن آنطور که باید برجای‌نمانده است. باید امیدوار بود که در آینده و با کمک باستان‌شناسان آثار تازه‌ای از دل خاک بدرآید و راهی، هرچند باریک باشد، بسوی روشنائی بنمایاند. زیرا آنچه راجع به زرتشت و دین ایران کهن نوشته میشود، بیشتر بر اساس همان نوشته‌های بیگانگان است که ذکرش گذشت.

در جهان باستان یونان و رم، اشو زرتشت، پیغمبر ایران باستان، بنام یکی از بزرگترین دانشمندان و حکما از او یاد می‌شد و تا سال ۱۷۷۱ میلادی نیز به همین

عنوان، دانشمندان اروپا، در نوشته‌های خود از او ذکر مینمودند. در سال ۱۷۷۱ میلادی بود که برای نخستین بار ترجمه اوستا بوسیله دانشمند فرانسوی انکتیل دوپرون Anquetil du Perron انجام شد و در معرض شناسائی دانشمندان اروپا قرار گرفت. تقریباً دو قرن از انتشار این ترجمه میگذرد. در این مدت کارهای علمی و پژوهشی زیاد بوسیله دانشمندان مغرب‌زمین صورت گرفته است. برخی از مستشرقین تقریباً تمام عمر خود را در راه شناسائی زرتشت و دین او بسر آورده‌اند.

شاید چندان لازم نباشد که دربارهٔ زمان زرتشت زیاد به بحث و گفتگو بپردازیم، زیرا با مدارک و اسنادی که فعلاً در دست داریم، علی‌التحقیق راه بجائی نخواهیم برد. باید منتظر روزی بود تا آثار مستندتری از دل خاک بدرآید و بهمه حدس‌ها خاتمه بدهد. دکتر ایرج تاراپور والا، که خود یکی از دانشمندان پارسی است و در زبان و ادبیات سانسکریت نیز صاحب رأی صائب است مینویسد که: «همین قدر کافی است تذکر داده شود که پیغمبر ایران با قدیمترین نویسندگان دوره (وداها)، کتاب مقدس هندوان، همزمان بوده است.»

حالا دورهٔ سروده شدن (وداها) در چه قرنی بوده است؟ و خودپرستی است جداگانه پیغمبر ایران باستان نخستین کسی است که دربارهٔ قانون تغییرناپذیر (اشا) سخن گفته است. قرن‌ها پیش از حضرت مسیح، فیلسوف یونانی فیثاغورث گفت که «برطبق تعلیمات زرتشت، خداوند با راستی یکسان است و از پرتو راستی می‌توان بیارگاه قدس خداوندی رسید.»<sup>۱</sup>

بموجب تعلیمات زرتشت، اولین صفت اهورامزدا، راستی و درستی یا «اشا» و «هیشنا» است. یکی از معانی متعدد واژه «اشا و هیشنا»، قانون زندگی و تغییرناپذیر و جاودانی است که نه فقط زندگانی بشر بلکه جمیع کائنات را بسوی يك مقصد کلی می‌کشاند و در حقیقت معنی نمو و ارتقاء موجودات و سیر کائنات است. بعد از چند هزار سال که این فکر بوسیله اشو زرتشت، در جهان منتشر گردید، شاعر معروف انگلیسی تنی‌سن Tennyson در یکی از اشعار خویش این فلسفه (اشا) را اینطور بیان کرده است:

«خداوندی که جاودانی و مهربان است،

يك خدا، يك قانون، يك «عنصر»،

کسی که انتهای مقصد روحانی است،

کسی که جنبش همه «موجودات بسوی اوست»<sup>۲</sup>

۱- فلسفه ایران باستان، چاپ دوم، مهرماه ۱۳۳۴، ص ۶۲.

۲- اشاوهیشنا Asha-Vahishta در پهلوی اشا و هیشث و در فارسی اردی‌بهشت گوئیم.



برای رسیدن به «اشا»، زرتشت ما را پرستی راهنمایی می‌کند همانطور که در اوستا آمده است:

«راه در جهان یکی است و آن راه راستی است.»

برای همه افراد بشر، یک دستور ساده و سهل‌الفهم‌تری می‌دهد که درک آن محتاج هیچ‌گونه اندیشه خارجی نیست و آن سه واژه همت و هوخت و هورشت یعنی (اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک) است. این سه کلمه در اوستا دارای اهمیت بسیار است و تا باندازه‌ای مقدس است که اهورامزدا هیچ سعادت را برای زرتشت بهتر از این نمی‌داند که: «از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک بهره‌مند گردد.»<sup>۳</sup>

بگفته و ندیداد: «دین زرتشت یا دین مزدیسنی، دین راستی است و هرکس می‌تواند بوسیله اندیشه و گفتار و کردار نیک فروغ‌مند گردد»<sup>۴</sup>  
از برای کسانی که در درجه عالی‌تری از فهم و درک واقع شده‌اند، دستور دیگری نموده شده و آن تحت عنوان شش امشاسپندان یا جاودانی‌های مقدس ذکر شده است.

شش امشاسپندان آنطور که در گاتها بیان شده بشرح زیر است:

- ۱- اشاوهِشتا، راستی و درستی و پیشرفت عالم کائنات
- ۲- وهمنو، اندیشه پاک و نیک‌منشی و نیک‌نهادی
- ۳- وهوخسترا، سلطنت و فرمانروائی آسمانی و اقتدار روحانی
- ۴- سپنتا‌آرمئتی، عشق و محبت و تواضع و فرمانبرداری
- ۵- هرووات Haurvatāt کمال در این جهان
- ۶- امرتات Ameretāt جاودانی و بيمرگی

در پیش گفتیم که نخستین گام بسوی کمال، راستی است و هرکس می‌تواند در این راه گام بردارد و خویشتن را آماده مراحل دیگر نماید. این پیام زرتشت خطاب با افراد معین و سرزمین مشخصی نیست، بلکه خطاب به همه افراد انسانی است. از اینجاست که در گاتها می‌گوید: هرکس باخرد و اندیشه خویش راه درست را از نادرست برگزیند

→  
جزء اول آن اشا و جزء دوم وهیشت بمعنی بهترین است که رویهمرفته معنی واژه مزبور (بهترین راستی و درستی) است. اشعار تنی سن بشرح زیر است:

That God who always lives and loves,  
One God, One Law, One Element,  
And One far - off divine Event,  
To which the whole Creation moves.

۳- آبان یشت کرده ۵ فقره ۱۸.

۴- وندیداد فرگرد دهم فقره ۱۸.

تا سرانجام کامروا گردد. ۵

دومین مرحله یا دومین گام بسوی کمال، وهمن است که بمعنی نیک اندیشی و نیک نهادی است. همین واژه است که در فارسی بهمن شده و بدومین روز از ماه و دهمین ماه از سال نیز اطلاق میشود.

در دورانهای بعد، برای هر یک از امشاسپندان، علاوه بر مقام معنوی، نقش مادی نیز در نظر گرفته شده. مثلاً در جهان مادی، نگهبانی و سرپرستی حیوانات مفید بعهد امشاسپند بهمن است. خروس سفید که سحرگاهان با بانگ خود مردمان را بکار و کوشش فرامی خواند، پرنده ویژه امشاسپند بهمن است. رنگ سفید نیز نمایانگر این امشاسپند است و به همین جهت گل یاسمن سفید را نیز ویژه این امشاسپند دانسته اند.

وهوخشتر یا بصورت دیگر خشتر اوئیری Xshatra - Vairyā سومین امشاسپند است که بمعنی شهر یاری نیک و فرمانروائی آسمانی و اقتدار روحانی است. در فارسی این واژه بصورت شهر یور بکار برده میشود. نام چهارمین روز هر ماه و همچنین ششمین ماه سال اختصاص باین امشاسپند دارد. در جهان مادی نگهبانی فلزات بعهد این امشاسپند است. وهوخشتر، دارای معانی متعدد است که از آن جمله است (بکار انداختن جمیع قوای انسانی برای بهتر زیستن). یعنی هر مرد و زن، در جهان مادی، برای ادامه بهتر زندگی کردن باید جمیع قوای خود را بکار اندازد.

رابیندرانات تاگور Rabindranat Tagore فیلسوف مشهور هند در مقدمه خود بر کتاب گاتها، ترجمه دینشاه ایرانی، می نویسد که: «عقیده هندوان این است که هر کس باید بوسیله ریاضت و اعمال شاقه و کشتن نفس و بی اعتنائی به غم و شادی جهان، خود را از عالم مادی و جسمانی دور داشته به حقیقت واصل گردد (نیروانا) و عقیده دارند عالم جسمانی و مادیات سدی است که مانع رسیدن انسان بعالم روحانی و معنوی است. آمال و آرزوی ایرانیان باستان، بموجب تعلیم زرتشت، اخلاقی و اجتماعی بوده و آنها زندگی را مبارزه بین نیکی و زشتی میدانستند و همواره کوشش مینمودند دروغ را نابود سازند و ازین بپزند. از این گذشته، ایرانیان بموجب تعلیمات مذهبی معتقد بودند که باید در ترقی و کمال جهان مادی کوشید و از آسایش و سعادت در این جهان بهره مند شد. ۶»

شوکت و عظمت ایران قدیم و اقتدار پادشاهان هخامنشی، تحت تأثیر این عقیده و برابر این دستور و خشور ایران بوده است. چنانکه کورش و داریوش، بر تمام ممالکی که زیر فرمان ایشان بودند با اجرای عدالت و رأفت رفتار مینمودند. شاهنشاهان

۵- های ۳۵ بند ۲ از اهنودگاتها.

۶- پرتوی از فلسفه ایران باستان. چاپ دوم. مهر ۱۳۳۴ ص ۲۲-۲۳.

هخامنشی خود را مظهر صفات و هوخشترا می‌شمردند و تمام نیرو و قدرت خود را از اهورامزدا دانسته و برای خیر و سعادت بشر صرف مینمودند.

سپنتا آرمئتی Spenta-Armaity - یا عشق و محبت و تواضع و فرمانبرداری چهارمین صفت اهورامزدا است این کلمه در فارسی سپندارمذ و یا اسفندارمذ شده است.

نام پنجمین روز هرمه و ماه دوازدهمین هر سال از نام این امشاسپند است. در عالم مادی این امشاسپند نگاهبان زمین است، روز پنجم از ماه اسفند در ایران باستان جشنی بوده است که بنام جشن اسپندگان خوانده میشود این جشن ویژه زنان است در این روز مردان به زنان هدایائی میدادند و بهمین جهت این جشن را جشن مزدگیران نیز گفته‌اند.

هروات Haurvatat. سعادت و کمال پس از آنکه انسان با چهار مرحله قبلی صفات اهورامزدا آشنا شد، آنوقت بمرحله کمال اخلاقی نزدیک میشود. هروات که در پهلوی خردات و در فارسی خرداد شده است.

نام ششمین روز هرمه و نام سومین ماه از سال با نام امشاسپند یکی است. در جهان مادی این امشاسپند موکل بر آبهاست. از اینکه ایرانیان باستان آب روان را بکثافات آلوده نمی‌نمودند بسبب خشنودی امشاسپند خورداد بوده است. راجع به رعایت حفظ الصحه در ایران باستان شواهد زیادی در کتب گذشتگان در دست است. در آئین مزدیسنا فرشته اردویسور اناهیته یا ناهید نیز موکل بر آبها دانسته شده است. این معنی از کلمه اناهیته نیز روشن است زیرا معنی واژه مزبور یعنی پاکی و بی‌آلایشی است.

امرتات Ameretat جاودانی و بیدرگی.

وقتی مراحل پنج‌گانه طی شد، مرحله جاودانی و بیدرگی میرسد. این واژه در اوستا امرتات 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 و در فارسی امرداد و بمعنی جاودانی و بی‌مرگی است. در جنبه معنوی، این امشاسپند نشان صفت پایداری، جاودانی و بی‌آغازی و بی‌انجامی اهورامزدا می‌باشد. اما در مفهوم جهان مادی، نگهبان و موکل بر نباتات و گیاهان است. در گاهشماری مزدایی نیز نام هفتمین روز هرمه و نام پنجمین ماه از سال با نام این امشاسپند داده شده است. چون نام روز و نام ماه برابر می‌شده است، در ایران باستان جشن بوده است، از این جهت در روز امرداد از ماه امرداد جشنی بوده است بنام امردادگان. این جشن را جشن نیلوفر نیز گفته‌اند. در چنین روزی، در ایران باستان، پادشاه بار عام میداد و به نیازمندیها و شکایات مردم توجه میفرمود و حاجاتشان را برآورده می‌ساخت.

علاوه برشش صفت ایزدی که از آن اشاره شد از واژه «سروش» یا سروش نیز

که بمعنی اطاعت و فرمانبرداری از اوامر اهورامزدا است، سخن رفته است. درگاتها این واژه بمفهوم و معنی اطاعت و فرمانبرداری از دستورات و اوامر خداوندی یاد شده است.<sup>۷</sup>

در سایر قسمت‌های اوستا، سروش فرشته تواضع است و همچنین بنام فرشته پاسبان نیز یاد شده است.<sup>۸</sup>

در يك نماز بنام (سروش یشت) هرزرتشتی هرروز هنگام سرودن این نماز، از اهورامزدا درخواست مینماید که نیروئی به او بخشیده شود تا بتواند بوسیله راستی قادر بفرمانبرداری از اهورامزدا شود تا برابر اراده خداوندی رفتار کرده باشد.<sup>۹</sup>

اشوزرتشت، اهورامزدا رایگانه آفریدگار جهان مادی و معنوی و سرچشمه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها میدانند. در برابر قدرت یکتائی‌اش، آفریدگار یا فاعل شری وجود ندارد. واژه «انگره‌مینو» که بعدها بصورت «اهریمن» درآمده است در برابر «اهورامزدا» نیست، بلکه در مقابل کلمه (سپنتامینو) یا (اندیشه مقدس و پاک) است.

مذهب زرتشت، در روزگار ساسانیان، رنگ و روی اصلی را از دست داد و پیرایه‌های بسیاری بر آن بسته شد. پیرایه‌ها چنان زیاد بود که اصل از فرع باشکال بازشناخته میشد.

ایرانیان زرتشتی پس از پایان رسیدن پادشاهی ساسانیان، بدو دسته تقسیم شدند. گروهی که وضع مالی آنها بهتر بود و از طبقه بزرگزادگان بودند به هندوستان مهاجرت نمودند. از سیزده قرن پیش تاکنون نسبت به تعلیمات و خورشور ایران وفادار مانده‌اند و از همان آداب و رسوم روزگاران گذشته ایران پیروی مینمایند.

پارسیان در هندوستان، با تماس با اندیشه مغرب‌زمین بکار تحقیق و بررسی بروش اروپائیان شروع نمودند و ره و رسم پژوهش را از ایشان آموختند. در میان پارسیان کم نیست تعداد دانشمندانی که شهرتشان بین‌المللی شده است. آثار ارزنده دقیقی از دانشمندان پارسی برجای مانده که همیشه مورد استفاده دانشمندان مغرب‌زمین است.

تا چندین قرن، زرتشتیان در ایران و هندوستان، از ترجمه سنتی اوستا استفاده مینمودند. در حدود ۱۲۵ سال پیش بود که یکی از پارسیان ثروتمند هندوستان بنام خورشیدجی رستم‌جی کامه و درهنگام اقامت در اروپا، از دانشمندان اروپائی، بروش جدید و از روی اصول صحیح اوستا و پهلوی را بیاموخت و پس از مراجعت به هندوستان، تنی چند را برگزیده و بایشان آموخت آنچه راکه در اروپا فراگرفته بود.

۷- گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶، یسنا ۴۵ قطعه ۵، یسنا ۴۶ قطعه ۱۷، یسنا ۳۲ قطعه ۱۴.

۸- رجوع شود به یشت‌ها تألیف استاد پورداود جلد اول صفحه ۵۱۷-۵۱۸.

۹- سروش یشت شب. کرده ۲ فقره ۳۲.

از میان کسانی که در نزد گامه تلمذ نمودند، تنی چند نامبردار و معروف شدند که از آن میان باید از کاوس جی ادلجی کانگا و شهریاری جی پروچاوتهمورس انکلساریا نام برد. هر کدام از یازدهندگان صاحب تالیفاتی بسیار ارزنده شدند که تا به امروز نیز مورد استفاده دانشجویان ایران - شناسی است. کسانی که از گامه علم ایران شناسی آموختند خود به نوبه خویش شاگردانی تربیت کردند که از جمله دانشمندانی چون بهرام گور تهمورس انکلساریا و بهمن جی دهاپر وادلجی انتیا و پآوری و غیره بوده اند.

عده ای نیز راه دیار غرب را در پیش گرفتند و مردانی نام آور شدند که از آنجمله اند دکتر جمشید مانکجی اونوالا، دستور دکتر مانک داهالا، دستور داراب پشتون سنجانا و دستور پشتون دستور داراب سنجانا و دکتر حیوان جی مدی و دکتر ایرج جهانگیر تارا پورا و دیگران.

در همین زمان تنی چند از ایرانیان نیز بسوی هند عزیمت نمودند و در مؤسسات پارسیان به تحصیل اوستا و پهلوی و فرهنگ ایران پرداختند که از همه نامبردارتر ماسترخدا بخش بهرام رئیس است.

اکنون دو مرکز مهم برای آموختن ادبیات مزدیسنا در بمبئی دایر است یکی مدرسه السنه شرقی سرجمشیدجی و دیگری بنام مدرسه اوستا و پهلوی ملا فیروز مشهور است. این دو مرکز علمی تحت نظر و سرپرستی انجمن پارسی پنجایت اداره میشود. مرکز پژوهش دیگری نیز بیش از ۱۲۰ سال است که دایر است و بنام بنگاه خاورشناسی ك. ار. گامه مشهور است و تاکنون کتب بسیاری در زمینه ادب و فرهنگ و زبان ایران منتشر نموده است. تشکیلات دیگری بنام «انجمن بررسی گاتها» در حدود شصت سال پیش بنیان نهاده شد و آثاری نیز در زمینه تحقیقات درباره گاتها منتشر کرده است.

هنوز اکثریت زرتشتیان را کسانی تشکیل میدهند که به اصول و مراسم و آداب سخت پای بند هستند ولی در چند سال اخیر کوشش بر این است که تعلیمات زرتشت را آنطور که آورنده اش تعلیم داده است عمل شود و از فروع اضافی کم کم صرف نظر میشود. انجمن بررسی گاتها و کلاسها و نشریات آن میکوشد که مذهب زرتشتی را بدون پیروان به پیروانش تعلیم دهد. این انجمن امیدوار است که زرتشتیان در آینده از گفتار و خشور ایران بهتر بهره ور شوند و در جهان همان مقامی را که شایسته ایشان است باز یابند.

## بحثی پیرامون زندگانی و فعالیت روحانیون عصر ساسانی

### مقدمه:

هرچند راجع به زرتشت و زرتشتیان و آیین ایشان اطلاعات نسبتاً زیادی داریم و میتوانیم درباره آنها بتفصیل سخن گوئیم با اینحال هنوز در برخی از موارد آگاهیهای ما ناچیز است و هنگامیکه درباب برخی از مسائل بتحقیق میپردازیم به کمبود منابع و مأخذ برمیخوریم، مثلاً یکی از مواردی که در خصوص آن تحقیق و پژوهشی کامل صورت نگرفته است زندگانی و فعالیت دینی و یا سیاسی و اجتماعی روحانیان زرتشتی است، ما از فعالیت‌های آنها و چگونگی نفوذشان در دستگاه حکومت وقت و نحوه مبارزه با دشمنان آیین مزدیستا اطلاع چندانی نداریم.

موبدان یا هیریدان که نام برخی از آنها را در این مختصر ذکر خواهیم کرد در زمان شهریاری ساسانیان در هرفرصتی برای کسب قدرت و سرکوبی دشمنان میکوشیدند و در امور سیاسی و دینی دخالت بسیار داشتند، اینان در مراسم تاجگذاری شاهنشاهان ساسانی حضور بهم رسانده و تاج را بر سر ایشان مینهادند. موبدان بزرگ گهگاه همچون کشیشان نصاری باعترافات شاهان در دم مرگ گوش فرا میدادند و وصایای ایشان را مخصوصاً در مورد انتخاب جانشین برای شاهزادگان و رجال و درباریان بازگو کرده و اگر خود راضی باینکار بودند شاه آینده را انتخاب میکردند. در دوره طولانی سلطنت ساسانیان گاهی بروحانیونی برمیخوریم که چون پیشرفت اقلیتهای مذهبی را در انتشار دین خود، مخالف و مغایر مصالح آیین خویش میندازند، شاهان را بانجام اعمال خشن نسبت بانان تشویق مینمایند. یا موبدانیکه یار و یاور شاهان



بودند و ایشان را همهجا همراهی میکردند و زمانیکه مسئله دشواری پیش میآمد یا دانشی که اندوخته بودند معضلات را از پیشپای ایشان برداشته و شهریاران را آسوده خاطر میساختند. نظر روحانیان بزرگ زرتشتی در مورد انتخاب پادشاهان ساسانی قاطع بود و همچنین حق عزل آنها را داشتند و بقول کریستن سن اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود در دست موبدان، اگرچند مدعی برای سلطنت پیدا میشد و هر یک از آنها متکی بر یک فرقه از نجبای عالی مرتبت بودند رأی روحانی اعظم قاطع میگردد، چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب میشد.<sup>۱</sup>

### روحانیان زرتشتی در عصر ساسانی

درباره اولین موبدان موبد یا موبد موبدان اختلاف عقیده موجود است، در بندهش آمده است که نخستین موبد موبدان<sup>۲</sup> بزرگترین پسر زرتشت یعنی ایسدواستر<sup>۳</sup> بوده است، در کتاب کیانیان<sup>۴</sup> ذکر شده است که پس از قتل زرتشت، جاماسپ حکیم ریاست عالیه زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را از گشتاسپ گرفت.<sup>۵</sup> اکنون لازمست چند کلمه‌ای راجع باهمیت مقام موبدان موبد و نقشی که صاحبان این مقام شامخ در شاهنشاهی ساسانیان ایفا کرده‌اند سخن گوئیم:

رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زرتشتیان داشت موبدان موبد بود، اولدفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را میشنویم، آنجائی است که اردشیر شخصی را که ظاهراً ماهداذ (طبری) نام داشت بمقام موبدان موبدی نصب کرده است شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده است لکن اهمیت آن وقتی بالا گرفت که دین مزدیستی در کشور ایران صورت رسمی یافت.<sup>۶</sup>

هانری ماسه در این باره گوید «یک رئیس مذهبی بود که موبدان موبد نام داشت

۱- ر.ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸۶.

۲- Moobed یکی از مراتب دینی زردشتی است، در یزد Mubed نیز تلفظ کنند - نقل از فرهنگ بهدینان گرد آورده سروش سروشیان با مقدمه پورداود بکوشش منوچهر ستوده (موبدان موبد - مگویتان مگویت).

۳- در فروردین یشت، بند ۹۸ از سه پسر زرتشت یاد شده از اینقرار:

۱- ایست و استره ۲- Isat-Vâstra ۳- هوره چیره Hvare Chitra ۳- اوروت نره Urvatat-Nara در ادبیات کتونی زرتشتیان این پسران، ایسدواستر، اروتدر و خورشیدچهر نام میبرد (نقل از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی) تألیف شادروان دکتر محمد معین ص ۹۲.

۴- کیانیان - کریستن سن - ترجمه دکتر ذبیح الله صفا ص ۱۷۶.

۵- هورخان قدیم او را نخستین پادشاهی میدانند که با این زرتشت گروید.

۶- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

و اخذ تصمیم درباره مسائل مذهبی بعهده او بود و تمام مسائل سیاسی و فلسفی مربوط ب مذهب زرتشت را او حل و فصل میکرد، از طرف دیگر تعداد روحانیون بسیار زیاد بود، روحانیون در تمام امور مهم زندگی مردم دخالت میکردند زیرا که مذهبی که یکی از اصول آن پاکیزگی بود غالب اعمال روزانه زندگی را زیر نظر خود میگرفت.<sup>۷</sup> روحانیان در دوره ساسانیان از اختیارات وسیعی برخوردار بودند، مخصوصاً آنزمان که شاه را لیاقت و کفایتی نبود این جماعت با کمک اشراف و درباریان از موقع مناسب سوءاستفاده کرده و بمیل خود و با توجه بمنافع خویش برتق و فتق امور میپرداختند.

شاهان را آنقدرت نبود که موبدان را از کار برگنار سازند و مقام و مسند آنان را بدیگران واگذار نمایند، ولی موبدان بزرگ هر زمان که روش و طریقه حکومت پادشاه را مخالف منافع طبقه خویش تشخیص میدادند بیدرنگ با کمک رجال ناراضی دست بکار شده زمینه را برای سقوط آن پادشاه از تخت و تاج فراهم ساخته و دیگری را که با مقاصد و امیال خویش موافق میدیدند بشاهی برمیگزیدند شواهد بسیاری در مورد فوق در تاریخ ساسانیان داریم منجمله عزل قباد اول از سلطنت و روی کار آوردن جاماسب....

در چنین دستگامی تعصب دینی بسیار بوده است، دلیل دیگری که بر روحانیت شاهنشاهان ساسانی داریم اینست که در میان نقشهای برجسته‌ایکه از شاهنشاهان ساسانی هست هر کدام از ایشان که نقشی از خود گذاشته‌اند يك مجلس تاج ستانی هم از ایشان هست که ایستاده‌اند و کسی که مظهر دین و مظهر اهورمز دست و ممکن هم هست موبدان موبد زمان باشد تاج را بدست او میدهد و او را بپادشاهی برمیگزینند.<sup>۸</sup>

روحانیون زرتشتی در این ایام به سه گروه تقسیم میشدند ۱- موبدان ۲- هیربدان ۳- آذربدان. رئیس موبدان، موبدان موبد بود که بالاترین مقام روحانی را داشت و در پایتخت اقامت میکرد و در بسیاری از مراسم رسمی درباری شرکت داشت، موبدان موبد در عصر ساسانیان زمانی پس از شخص شاه مقام نخستین را در کشور داشت و گاهی هم پس از بزرگفرمذار نام وی برده شده است موبدان در شهرهای بزرگ و کوچک با اختیارات بسیار مشغول کار بودند و گهگاه در کارهای اداری و سیاسی نیز بمقتضای زمان مداخله میکردند.

آموزش و پرورش و قضاوت و دادرسی برعهده هیربدان بود طبقه مزبور فرزندان اعیان و اشراف و نیز روحانی زادگان را تعلیم میدادند، عامه مردم را از

۷- تمدن ایرانی ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۸- مسیحیت در ایران - سعید نفیسی ص ۴۰ و ۴۱.

تحصیل دانش بهره‌ای نبود.<sup>۹</sup>

آذربیدان در آتشکده‌ها اقامت داشتند و حافظ و نگاهبان آتش مقدس بودند اینان علاوه بر مراقبت در حفظ آتش و ممانعت از خاموش شدن آن در مورد پاکیزه بودن محوطه آتشکده‌ها سعی بلیغ داشتند و همچنین در برگزاری مراسم نماز و کستی پندان کودکان و ازدواج و فوت نظارت میکردند.

اکنون درباره برخی از موبدان و هیربدان بزرگ عصر ساسانی که در خصوص زندگانی و فعالیتهای آنها خبرهایی بما رسیده است صحبت میکنیم:

### ۱- تنسر

تنسر در زمان سلطنت اردشیر پاپکان میزیست، اردشیر وقتی سلطنت اشکانیان را پایان بخشید بر طبق نوشته بندهش، کتگک خوتایان (ملوک الطوائف) را برانداخت، کشور را آیین داد و مزدیسنا را رونق بخشید. اما درباره تنسر باید گفت که او نخستین روحانی نامداری است که وجود تاریخی داشته و در اشاعه آیین مزدیسنا و تنظیم متون اوستا کوشا بوده است وی مقام هیربدان را داشته و در بسیاری از نوشته‌های مورخان اسلامی نام او را مییابیم. تنسر از جانب شاهنشاه ساسانی مأموریت یافت که متون اوستا را که پراکنده بود و نخستین بار در زمان بلاش (ولاش) اول (۵۲ - ۷۸) میلادی جمع‌آوری شده بود دیگر بار گردآورد و در دسترس همگان قرار دهد مأموریت وی با حمایت بیدریغ اردشیر که خود از خاندان روحانی نیز بود با کمک جمعی از روحانیون با موفقیت بانجام رسید و اوستا تدوین گردید.

در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی از او تحت عنوان موبدان موبد یاد شده و خاطر نشان گردیده است که تنسر، اوستا را در گنج شپیکان نگاهداشته و بنشر معارف آن پرداخته است.<sup>۱۰</sup> اگر وی برای عقیده‌اند که تنسر و ابرسام و کرثیر که ما آنها را از روحانیان طراز اول دوران نخستین سلطنت ساسانیان میدانیم در حقیقت یکنفر بوده و از او بنامهای مختلف یاد شده است ولی این مطلب از مرحله حدس و گمان خارج نشده است.

بعضی از وقایع نگاران و محققان اسلامی درباره تنسر و اقدامات او سخن گفته و از وی بئیکی یاد کرده‌اند متجمله مسعودی که نوشته است، تنسر به خاندانهای بزرگ تعلق داشته و پدرش پادشاه محلی پارس بوده است، روحانی مزبور دوران جوانی را در ناز و نعمت سپری ساخته و بر اثر واقعه‌ای از لذایند زندگی چشم پوشیده و زهد و تقوی

---

۹- هیربدان علاوه بر آموزش و پرورش کودکان و جوانان بر آتشکده‌ها نیز ریاست داشتند و آنها را نگهبانان آتش مقدس یا آتش وهرام (بهرام) دانسته‌اند.

۱۰- مزدیسنا و ادب پارسی - دکتر محمد معین ص ۲۷۷.

پیشه ساخته است. زمانیکه اردشیر بقدرت رسیده تنسر در رسمیت دادن آئین زرتشتی باو یاری کرده است.

چیزی که از تنسر باقی مانده و نام او را جاویدان ساخته نامه مشهوریست منسوب باو که برای گشتن سپ شاه پادشاه طبرستان نوشته و در این نامه از او دعوت کرده است که از اردشیر شهریار ساسانی اطاعت کند و فرامین او را گردن نهد. درباره این نامه مشهور سخن بسیار گفته شده، مخصوصاً با بررسی مفاد آن که گذشت و اغماض مذهبی را خاطر نشان ساخته است بعید بنظر میرسد که در آغاز سلطنت ساسانیان که تعصب شدید مذهبی حکمفرما بوده برشته تحریر درآمده باشد، و بطور کلی اینطور نتیجه گرفته اند که این نامه در زمان خسرو اول انوشیروان نوشته شده و برای پادشاه طبرستان ارسال شده است.

اکنون قسمی از نامه مذکور را که مجتبی مینوی و دارمستتر در برگرداندن و ترجمه آن از پهلوی بفارسی همت گماشته اند درینجا ذکر مینمائیم:

«چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضرکنند و این دوکس دیگر جمع شوند و رأی زنند و مهر نبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رأی قرار گیرد. اگر رأی موبدان موبد موافق رأی سه گانه باشد، خلیق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشته‌ها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زهاد خلوت سازد و بطاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند بر آن اعتماد کنند و در آن شب ببازگناه تاج و سریر فرو نهند و اصناف و اصحاب مراتب بمقام خویش فروایستند، موبد با هرابده و اکابرو ارکان و اجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود و جمله صف زنند پیش، و گویند: «مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را رشاد الهام فرمود و برخیر مطلع گردانید» موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که: «ملائکه بملکی فلان بن فلان راضی شدند شما خلیق نیز اقرار دهید و بشارت باد شمارا» آن پادشاهزاده را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند و دست او گیرند و گویند «قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بردین زردشت که شهنشاه گشتاسب ابن لهراسب تقویت کرد و اردشیر بن بابک احیاء فرمود» پادشاه قبول کند برین عهد و گوید «انشاله بر صلاح رعیت موفق باشم» خدم و حرس با او بمانند و دیگرانبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند...»

## ۲- ابرسام ۳- ماهان ۴- ماهداذ ۵- فاهر

در نوشته‌های مورخان اسلامی باسامی این چهارتن در جزو موبدان بزرگ برمیخوریم که در زمان اردشیر بابکان میزیستند و برخی از آنان مقام وزارت هم

داشتند (ابرسام) معلوم نست که همه آنها وجود تاریخی داشته‌اند یا خیر و یا ممکن است ماهان و ماهداز یکی باشند. ابرسام علاوه بر منصب موبدان موبدی، مقام وزارت سردودمان سلاله ساسانی را هم داشت درباره او داستانشما و روایات بسیاری ذکر کرده‌اند که در این مختصر نگنجد. بلعمی گوید:

« او را وزیر بود و موبدی بزرگ نام وی هرچند بن‌سام (ابرسام؟) با حکمت بسیار و اردشیر ازو ایمن بود.»<sup>۱۱</sup>

طبری نام موبدان موبد اردشیر رافاهر ذکر کرده‌است. ۱۲ کریستنسن نام ماهداز را جزو موبدان بزرگ زمان اردشیر نوشته است.

همانطوریکه در فوق اشاره شد درباره موبدان متعدد این‌دوره نباید شك و تردیدی بخود راه داد چون در طول سلطنت اردشیر (۲۴۱-۲۲۶ م) ۱۳ امکان دارد برخی از موبدان وفات یافته و دیگران جای آنها را گرفته باشند بنابراین پافشاری در این مطلب که کلیه موبدانیکه مورخان نام می‌برند باید یکنفر باشد امری بی‌مبوده است.

## ۶- کرتیر

آگاهی ما از احوال و زندگانی این شخص بمراتب بیش از سایر موبدان است زیرا از اونقوش برجسته وسنگنبشته‌هایی برجای مانده است و برخی از محققان بزرگ معاصر با قرائت دقیق آن نوشته‌ها به اخلاق و رفتار و فعالیت‌های سیاسی و مذهبی این موبد جاه‌طلب اوایل دوره ساسانی پی برده‌اند. کرتیر موبدان موبدی بود که درباره او نوشته‌اند برای استحکام مبانی آیین زرتشت از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کرد، او از اذیت و آزار و رنج دادن اقلیت‌های مذهبی ابائی نداشت. گویند وی در زمان سلطنت پنج‌پادشاه ساسانی میزیسته است (اردشیر - شاپور - هرمز اول - بهرام اول - بهرام دوم) و بعضی هفت‌پادشاه ذکر کرده‌اند اگر ما آغاز سلطنت اردشیر را سال ۲۲۶ بدانیم و پایان سلطنت بهرام سوم را سال ۲۹۳، رقم ۶۷ بدست می‌آید و این مطلب روشن می‌سازد که موبد مذکور سالها بر امور دینی ریاست داشته و در موقع لزوم از مداخله در امور اداری و سیاسی امپراتوری ساسانیان دریغ نداشته است البته نباید تصور کرد که در تمام این ۶۷ سال کرتیر بر مسند قدرت دینی تکیه زده است بلکه تنها بخشی از آنرا باید بحساب آورد از طرفی معلوم نشده است کرتیر عنوان یا لقبی محسوب می‌شده و یا نام اصلی موبدان موبد بوده است این موضوعی است که هر تسفلد و دیگران بآن

۱۱- تاریخ بلعمی ص ۸۸۷.

۱۲- تاریخ الطبری القسم الاول ۲- ص ۸۱۶- چاپ بیروت - لبنان.

۱۳- اردشیر در سال ۲۰۸ میلادی بنادشاهی محلی پارس رسید، در سال ۲۲۴ تیسفون را فتح و در ۲۲۶ رسماً شاهنشاه ایران گردید.

اشاره کرده‌اند. درباره کرتیر باید بگوئیم که قدرت و نفوذ وی از زمان سلطنت بهرام اول رو بغزونی مینهد و شانس و اقبال باو روی میآورد و در دواقع عملا زمامدار ایران میشود.

ظهور مانی در زمان سلطنت شاپور اول و مخالفت جدی روحانیان زرتشتی با وی از وقایع مهم اوایل دوره ساسانیان است، در محاکمه و اعدام پیامبر ایرانی در زمان پادشاه ضعیف و نالایقی چون بهرام اول، موبدان موبد یعنی کرتیر دخالت مستقیم داشته است، نامبرده از ضعف پادشاه استفاده کرده بکمک روحانیان متمصب‌مردی را که گمان میبرد سد راه پیشرفت و توسعه آئین مزدیسنی خواهد شد از میان برداشت. مورخان درباره این واقعه قلمفرسائی کرده‌اند:

«بهرام اول، پس از جلسه شکار و ضیافتی با مانی ملاقاتی کرد و در این ملاقات شاهنشاه با مانی با شدت رفتار نمود، نمایندگان عالیرتبه مذهب زرتشتی که در رأس آنها موبدان موبد کرتیر قرار داشت مانی را متهم بخیانیت بمذهب رسمی و ایجاد اختلاف در عقاید مذهبی نمودند و او را پس از محاکمه بزندان انداختند»<sup>۱۴</sup>

در جای دیگر میخوانیم که مانی در سالهای آخر سلطنت شاپور مورد بی مهری قرار گرفت و ایران را ترک گفت، روحانیون زرتشتی که در زمان وی نتوانسته بودند خودی نشان دهند و او را وادار باتخاذ سیاست خشنی در قبال اقلیت‌های مذهبی و آئینهای نوکنند در زمان جانشینان وی این موقعیت را بدست آوردند «روحانیون مزدائی مخصوصاً مغان شمال تحت رهبری کرتیر در زمان جانشینان شاپور عکس‌العمل شدیدی نشان دادند، در این موقع مزدپرستی در شرق توسط بودائیان تهدید میشد و در بین‌النهرین شمالی و مغرب با مسیحیت و یهودیت، در داخل ایران با مانویت در جنگ بود، بهرام با تشویق روحانیون زرتشتی مانی را محاکمه و اعدام کرد.»<sup>۱۵</sup> در کتاب میراث ایران میخوانیم که تعقیب و آزار مانویها جنبه سیاسی نیز داشت زیرا مغان میترسیدند برای قدرت و اهمیت آنها رقیبی پیدا شود.<sup>۱۶</sup>

گفتیم که درباره کرتیر با استفاده از سنگنبشته‌های او تحقیق بسیار شده یکی از آخرین مقالاتیکه درباره وی انتشار یافته وسیله خاورشناس آلمانی والتر هینتس برشته تحریر درآمده و بقارسی برگردانده شده است نویسنده مذکور در خصوص این موبد بزرگ گوید: «کرتیر در زمان اردشیر پرستار (روحانی) ساده بود، در زمان شاپور اول کرتیر سرپرست انجمن مغان شد با اینحال عنوان او همچنان هیربند ماند. شاپور هنگامیکه در سال ۲۶۰م در سنگنبشته‌ای بزرگان کشورش را بر می‌شمرد نام

۱۴- تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی بهنام ص ۲۱۴.

۱۵- تاریخ اجتماعی ایران، راوندی ص ۴۷۶.

۱۶- ص ۷۳.

کرتیر را پس از نام نایب‌السلطنه (بدخش) و پیش از نام شهربان (ساتراپ) بیشتاپور و پانزده درباری دیگر می‌آورد.

در زمان سلطنت کوتاه هرمز بمقام **هرمزد موید** ارتقام درجه یافت، ما در اینجا برای نخستین بار با عنوان (مغبد) موید روپرو میشویم، کرتیر در مقام نوین بپمه مغان کشور فرمانفرما بود، علاوه بر این کرتیر از شاهنشاه بدریافت (کمر و کلاه) سرافراز گردید و ارج و پایه بزرگان یافت، در زمان بهرام اول محاکمه و اعدام‌مانی را میتوان آغاز نیرومندی سیاست مذهبی کرتیر بشمار آورد.

این نیرومندی سیاسی و مذهبی سبب شد که آیین زردشت بگونه يك دين رسمي استوار درآید البته کرتیر در جهان بینی دینی خود، نخست در زمان بهرام دوم بکامیابی رسید، مساعی کرتیر سبب شد که کوچکترین فرزند شاپور اول یعنی نرسی نتواند پس از برادر ناتنی‌اش بهرام اول پیادشاهی برسد زیرا نرسی بشیوه پرستش و ویژگیهای اناهیتا بیشتر پایبند بود. پسر بهرام اول بنام بهرام دوم که تحت نفوذ مویدان موید بود پیادشاهی رسید وی سپاس خود را، از رهبر خویش بهر شکلی که ممکن بود نشان داد. کرتیر لقب غیر عادی «کرتیر بخت روان هرمز - موید» (کرتیر رهاننده روان بهرام موید اهور مزدا) گرفت همچنین بهرام او را از جمله بزرگان ساخت و آتشکده مقدس ساسانی اناهیتا را در استخر باو سپرد و بالاخره او را موید همه کشور و دادور (وزیر دادگستری) نمود یعنی بهرام دوم افزون بر نیروی دینی بی‌اندازه‌ای که کرتیر داشت، او را پیشوائی کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید.

پس از اینکه بهرام دوم در سال ۲۹۳، نزدیک به ۳۴ سالگی درگذشت و عموی ۵۸ ساله‌اش نرسی پس از برکنار زدن بهرام سوم خردسال که چهار ماه بیشتر شهریاری نکرد بشاهنشاهی رسید، ستاره نیرومندی کرتیر رو بافول نهاد و دیری نپائید که کرتیر هم در سنی نسبتاً بالا درگذشت. کرتیر بزرگمردی بود که دست کم در زمان هفت شهریار ساسانی ۱۷ کارهای برجسته دینی و دولتی را در دست داشت. ۱۸

اکنون بطور اختصار مطالبی درباره سنگنبشته‌های کرتیر از جمله سنگنبشته موجود در کعبه زرتشت ذکر مینمائیم. . . . و من کرتیر (موید) چون به ایزدان و شاپور شاهنشاه خوب پرستار و خوشکامه بودم - مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاپور شاهنشاه کرده بودم - آنگاه شاپور شاهنشاه برای کردگان یزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر بشهر (کشور به کشور) - جایه‌جا - درهمه شهرها - به انجمن مغان (مغستان) کامکار و فرمان‌روا کرد و به فرمان شاپور.

۱۷- این مطلب جای بحث است که چطور موید مذکور در زمان هفت پادشاه میزیسته؟  
۱۸- نقل از مقاله کرتیر و سنگنبشته او در کعبه زرتشت - والتر هینتس - ترجمه و نگارش دکتر پرویز رجبی - مجله بررسیهای تاریخی شماره مخصوص، ص ۳ تا ص ۶۶.



برای اینکه بدانیم کرتیر نسبت به پیروان ادیان چگونه رفتار کرده است باید بنویسه زیر توجه کنیم:

«... و کیش اهریمن و دیوان از شهر رخت بریست و ناپاور گردید، و یهود و شمن و پرهمن و نصاری و مسیحی و مک تک؟ و زندیک درکشور زده شدند و پتیا شکسته شدند - و کنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستگاه ایزدان گردید و شهر به شهر - جا به جا - بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بزرگت آذر بهرام نهاده شد.»  
آنگاه از رنج و زحماتیکه برای تحکیم اساس آئین مزدیسنا متحمل شده است سخن میگوید:

«از آندم، از برای ایزدان و خدایان (شاهان) و رای روان خویش بسی رنج و ناکامی دیدم و بس آذران (آتشکده‌ها) و مغان در ایران شهر آبادان کردم و درباره آذر و مغمردان انیران که بکشور انیران بود، تا آنجا که اسب و مرد شاهنشاه می رسید: شهرستان انطاکیه و شهر سوریه...»

کرتیر نوشته است که کسانی را که آتشکده‌ها را خراب کرده و اموال آنرا غارت کرده‌اند بکیفر رسانیده است و این مسئله مبین اینست که در سرزمینهای تابعه شاهنشاهی ساسانی ایجاد آتشکده‌ها همواره باسانی و سهولت امکان پذیر نبوده بلکه با مخالفت پنهانی و یا آشکار مردمانی که در آئین دیگر بوده‌اند مواجه شده است... ۱۹ یکی دیگر از کسانی که درباره حیات سیاسی و دینی کرتیر اطلاعاتی به ما می‌دهد پ - ژ - دومنسه (منار) است نویسنده مزبور درباره این روحانی مشهور اوایل دوره ساسانیان گوید:

«کرتیر، هرپد نامدار و روحانی بزرگت طی مدت سی سال اعمال قدرت خویش که معاصر با سلطنت شاپور اول، هرمز اول و بهرام دوم بود فقط بطرد نمایندگان مذاهب متنوعه از قلمرو ساسانیان اکتفا نکرد. چه بهتر رشته سخن را بخود وی واگذار کنیم: آئین مزدائی بدست من تحکیم یافت و مردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتند از بین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف بخیط و خطای خویش گناهانشان بخشوده شد. آتشکده‌ها بدست من ایجاد و مغان بر آن گماشته شد بفرمان آفریدگار شاهنشاه و من منصب آنان را تأیید نمودیم. در سراسر کشور ایران آتشکده‌های متعدد ساخته شد از دواج با اقارب دوباره ممنوع گردید آنها که پیروی از دیوان مینمودند پراهنمائی من بسوی یزدان باز گشتند. افسر از سر بسیاری از تاجداران برگرفته شد، کیش و آئین روتق و جلال یافت و امر خدا بر همه‌جا سایه افکن شد اگر تمام کارهایی را که انجام گرفته بنویسم

۱۹- همان مقاله بطور اختصار.

بسیار بدرازا خواهد کشید.»<sup>۲۰</sup>

به این ترتیب می‌بینیم که دومناژ هم مانند هینتس با قرائت سنگنبشته‌های کرتیر بحقیقی درباره زندگانی و فعالیت‌های این مرد پی‌برده است. در کتاب اقلیم پارس استاد محمدتقی مصطفوی مطالب مبسوطی درباره کتیبه‌های پهلوی کرتیر در نقش رستم و نقش رجب و کعبه زردشت و سرمشهد نوشته‌اند که مطالعه آنها را بدانش‌پژوهان و کسانی که مایلند درباره موبد مشهور مزبور اطلاعات بیشتری کسب نمایند توصیه مینماید.

\*\*\*

با مرگ کرتیر اقلیت‌های مذهبی نفس راحتی کشیدند و گذشت و اغماض نرسی شاهنشاه ساسانی که مخالف اقدامات کرتیر بود بآنها فرصتی داد که دست بتبلیغ دین خویش زنند و در پیشرفت و اشاعه آن بکوشند این وضع تا زمان سلطنت شاپور دوم ذوالاکتاف (۳۷۹ - ۳۱۰) ادامه داشت و در طول این مدت درجائی نخوانده‌ایم که از جانب روحانیان زرتشتی و زمامداران وقت اذیت و آزاری به فرق مختلفه مذهبی در ایران وارد آمده باشد زمانیکه قیصر روم کنستانتین (قسطنطین) فرمان میلانو را بسال ۳۱۳ م صادر کرد و بر طبق آن فرمان آزادی‌های لازم را بمسیحیان امپراطوری خویش داد مسیحیان خارج از قلمرو امپراطوری روم چون این بشارت بآنها رسید آرزو کردند همان آزادی‌هایی را که نصاری در روم بدست آورده‌اند ایشان هم تحصیل کنند از اینرو بامپراطوری روم متمایل شدند و جانب آن مملکت را گرفتند، این مسئله با منافع دولت ساسانی بهمیچوجه سازگار نبود که اتباع مسیحی ایران بکشور رقیب و گاهی دشمن بدیده تحسین بنگرند و طرفدار آن باشند بنا براین خواهیم دید که چگونه برخی از سلاطین مقتدر ساسانی سیاست خشنی در قبال مسیحیان پیش میگیرند و روحانیون زرتشتی ایشان را در اتخاذ چنین روشی تشویق و تحریض مینمایند.

#### ۷- بهك Bahak

یکی از روحانیون مشهور زمان سلطنت شاپور دوم که مقام موبدان موبدی داشت بهك بود که در کتاب بندهش شجره نسب او باختصار ذکر شده است<sup>۲۱</sup>. بهك پسر اورمزد ظاهراً در اتخاذ سیاست ضد نصاری حکومت ساسانی دست داشته است...

#### ۸- آذربد (آزریاد - آذرباد - ماراسپند...)-Atarô-Pâd

آزریاد فرزند ماراسپند (ماراسفند - ماراسپندان) پسر داداردا، پسر دادیراد،

<sup>۲۰</sup> - نقل از کتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محیی ص ۱۹۴.  
21- Pahlavi texts Part I-E. W. West P. 145-146

پسر هودینو، پسر آذربید، پسر منوچهر، پسر وهومن کیهار، پسر فریانو، پسر بهک، پسر فریدون، پسر فراشائیتار، پسر پوروسپ، پسر ویناسپ، پسر نیوار، پسر وخش، پسر واهیدروس، پسر فراست، پسر گاک، پسر وخش، پسر فریان، پسر راگان، پسر دوراسروب، پسر منوچهر.

البته منظور از ذکر شجره نسب کامل آذرباد از کتاب بندهش این بوده است که بگوئیم موبدان یا مغان معمولاً نسب خود را بمنوچهر پادشاه سلسله پیشدادی می‌رسانند.

آذرباد یکی از بزرگترین روحانیان زرتشتی عصر ساسانی است شهرت او از جهات مختلف است نخست از جهت اختیارات وسیعی که در امور مذهبی و سیاسی داشته (بعقیده مورخان مسیحی نفوذ و اقتدار او در دستگاه حکومت ساسانی زندگی را باقلیت‌های مذهبی تلخ و ناگوار ساخته بود).

دوم در مورد تصویب متن اوستا و تدوین کتاب خرده اوستا سوم از بابت اندرزنامه‌هایی که از او مانده و یا منسوب باوست. اکنون بطور اختصار مطالبی درباره موبدان موبد مزبور و اقدامات و فعالیت‌های او ذکر مینمائیم:

بهترین شرحی که درباره آذرباد نوشته شده از شادروان دکتر محمد معین است، نویسنده مزبور در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی درباره این روحانی بزرگ مینویسد: «آذرباد پورماراسپند از موبدان بزرگ زمان ساسانی و از پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبر است. آذرباد و آذرپارت و آذربید که از اسامی معمول ایران باستان بوده است، در اوستا آترپاته Aterepâta آمده، در فروردین‌یشت بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده شده است. لفظ این کلمه بمعنی پناهنده آتش است و در نوشته‌های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده، در پهلوی آتورپات Atûrpat (بهیات‌های مختلف) آمده نام دوم که ماراسپند و مارسپند هم نوشته شده در اوستا منشره سپننه Manthra Spenta آمده و لفظ بمعنی کلام مقدس میباشد.

بیست و نهمین روز هرماه مارسپند یا مهراسفند نامیده میشود انوری گوید: تا که در نطق دهر درباز نیست رخ بهرام و اسب مهراسفند در کتب دینی غالباً از آتورپات مارسپندان یاد شده، در فصل ۳۳ بندهش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن سلسله نسب آذرباد مهراسپندان را به منوچهر می‌رساند نظر باین نسب‌نامه، آذرباد به بیست و دوپشت بمنوچهر نبیره فریدون می‌پیوندد. چنانکه میدانیم سلسله نسب پیامبر ایران زرتشت نیز بچهارده پشت بمنوچهر میرسد. در روایات داراب هرمزد یار مندرجست «موبدان موبد آذرباد مهراسفندان از سوی پدر از تخمه زراتشت اسفتمان بود و از سوی مادر

همین مؤلف درباره تهیه و تنظیم متن اوستا که از زمان اردشیر پاپکان توسط تنسر بانجام رسیده بود نوشته است که مجادلات و اختلافات میان روحانیون در مورد نسخه صحیح این کتاب هنوز کم و بیش موجود بود بفرمان شاپور برای پایان دادن باختلاف آرای میان روحانیون رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذرگشنسپ در شیز نهادند اما اختلاف نظرها، پایان نرسید، شاپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذربندی مهراستپندان که موید بزرگت بود تشکیل داد این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آنرا به بیست و یک نساک یا کتاب تقسیم نمود که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثا اهوریر یو Yathâ Ahû Vairyô باشد.

بنا بر سنت آذربید برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است خود را بمرض امتحان (Ordalie = وِر) آتش در آورده رخصت داد تا فلز گداخته بر سینه او ریزند.

در کتب روایات داراب هر مزد نوشته شده موید آذرپاد مهرسند گفت:  
اگر شما را برآستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد کنم. کسانیکه اندک تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یادکنی؟ آذرپاد گفت آنچه آنچنان که ۹ من روی بگذارید و من در نزد شما سروتن بشویم، آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید، اگر من سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید دست از کجروی بردارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید پس گمراهان این شرط پذیرفته آذرپاد در پیش هفتاد هزار مرد سروتن بشت و نه من روی گداخته برسینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شبمه برخاست و بدین پاک بیگمان شدند و اعتراف کردند. ۲۳

نویسنده کتاب مزدیسنا نقل قولهایی هم درباره آزمایش الهی آذرپاد از کتب و رسالات دینکرت و بهمنیشت و شایست و نشایست و مجمل التواریخ و غیره کرده است که از ذکر آن میگذریم و از پندهای منسوب باو صحبت میداریم.

در میان پندنامه‌های متعددی که باقیمانده و بزبان پهلوی میباشد پندنامه‌ای به آذرپاد منسوب است که بقول کریستنسن حاوی نصایح عملی است مثلاً: «هرگز نباید راز خود را بزنان گفت و با احمقان بحث کرد و نباید چیزهای شتیده را چنان بازگوئیم که پنداری دیده‌ایم، و در موقع نامناسب نباید خندید، خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد، پیش از گفتار باید اندیشید، زیرا که سخن نیندیشیده گفتن، چون آتش است، که ویران کند. نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت

۲۲- مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۵۲ و ۱۵۳

۲۳- همان کتاب ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و همچنین ۱۵۴ و ۱۵۵.

زیرا که دشمن چون مار است، اگر صد سال بگذرد دشمنی را از یاد نبرد، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چون دوست کهن چون شراب است، هر قدر سال بر او بگذرد، لطیفتر و گواراتر گردد، غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست جهان را چون کاروانسرائی باید دانست که مردمان را بدان راه گذر افتد.»

در کتاب خرده اوستا که بوسیله آذریاد تدوین شده مطالب مربوط به نماز و دعا و اعیاد مذهبی و ایام متبرک و غیره ذکر گردیده است.

باید باین مطلب اشاره کرد که آذریاد سوای مقام و منصب موبدان موبدی، مهمترین شغل سیاسی را پس از شاه دارا بوده یعنی سمت بزرگفرمذاری (نخست وزیر) را داشته است.

«باید دانست که آذریاد مهراسپندان را پسری بود بنام زرتشت و او را نیز پسری بود بنام آذریاد که هر دو در زمان ساسانیان موبدان موبد بودند در چهارقرن و نیم پس از زمان آذریاد مهراسپندان باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند بنا بر نامهای اخلاف وی: زرتشت آذریاد و آذریاد زرتشت و همچنین کرامات منتسب به آذریاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او و خدماتیکه در راه احیاء آئین انجام داده بود و نیز انتساب سلسله نسب وی به پیامبر ایران همه این موجبات باعث شد که او را با زرتشت سپنتمان خلط کردند<sup>۲۴</sup> بحث در این باره بسیار شده و نتیجه گرفته اند که زرتشت آذریاد را نمیتوان بجای زرتشت سپنتمان (زرتشت اصلی) پیامبر دانست.

شادروان پور داود درباره آذریاد مهراسپندان مطالبی بشرح زیر نوشته است:  
«آذریاد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسان زرتشتی است درست مزدیسنان معجزات و کراماتی برای او قائل شده و بسیاری از کتب ادعیه پهلوی و پازند را بدو نسبت داده اند، بنا بسنت کهن خرده اوستا گردآورده همین موبدان موبد است.»<sup>۲۵</sup>

درباره پند و اندرز موبدان موبد مزبور که برخی بنظم درآمده است قبلا صحبت کردیم اکنون با ذکر چند بیت از اشعاری که درین خصوص سروده شده از روایت بهمن پوینچه، باین بحث خاتمه میدهیم:

آذرباد مارا اسفند این بگفت	بدانگه که گشت او باندرز جفت
که در روی گیهان قضا و قدر	بود بیست و پنج هر پنج در
بود پنج در اختر مردمان	کنش پنج دیگر همی تو بدان
همانا دگر پنج باشد بخوی	ز گوهر دگر پنج باشد بگوی

۲۴- همان کتاب ص ۱۵۶-۱۵۷.

۲۵- خرده اوستا - پورداود ص ۳۰-۴۱.

اورماند ما در دگر پنج دان  
 خدائی و فرزند و زن هم عرض  
 مراین پنج یکسر ز اختر بود  
 آشویی و دروندی از روزگار  
 دگر واستریوش که برزیگر است  
 بر آن کارکان میکند مرد رای  
 دگر پنج کان گفت دانا بخوی  
 چو بسیار شهوت ایا کم بزن  
 دگر کار و کسب کم و بیش دان  
 دگرهیم (= خیم) و مهر و بهی راستی  
 مر این پنج از نسل گوهر بود  
 هش و ویر و فن باخرد نیز فهم  
 یقین دانی از شیر مادر بود  
 اورماند\* مادر زاصل و نژاد

که این بیست و پنجست با مردمان  
 همان زندگانی و صحت و مرض  
 کنش از همه پنج دیگر بود  
 اثورنان و دیگرش ارتیستار  
 کنشنی بود این نه از اختر است  
 ازین پنج آرایش آرد بجای  
 بود خوردن و رفتن و راه کوی  
 کنند دیگر خواب وقت آنچه من (۹)  
 مر اینها بخوی است نه از زمان  
 ز راوی تو گوهر بیاراستی  
 نه این پنج از راه اختر بود  
 مراین پنج دانا چنین زد رقم  
 نکوتر اگر نیز بدتر بود  
 مراین راچنین نام دانا نهاد. (۲۶)

\*\*\*

#### ۹- مهروراژ ۱۰- مهراکاوید

در کتاب بندهش فصل سی و سوم نام ایندو نفر ذکر شده البته با ذکر نام  
 نیاگانشان و هردو موبدان موبد بودند، نام مهروراژ در متن انگلیسی کتاب (میترو -  
 وراز Mitrô-Varâz) و نام مهراکاوید (میترو - آکاوید Mitrô-Akâvid) آمده است.  
 از زندگانی و فعالیتهای آندو اطلاعی نداریم لاجرم بذکر شجره نسب آنها  
 قناعت میکنیم:

- ۱- مهروراژ (میترو، وراز) پسر نیگاس - افزود - داک - پسر شیرتاشوسپ -  
 پسر پرستو - پسر اورواد - گا - پسر تمهه Tâham، پسر زیر - پسر دوراسروپ -  
 پسر مانوس (منوچهر؟)
  - ۲- مهراکاوید (میترو - آکاوید) پسر مردان - وه - پسر افروباگ - وینداد -  
 پسر وینداد - ای پداک - پسر وای بوخت - پسر بهک - پسر وای بوخت.....
- سایر موبدانی که در کتاب بندهش نام آنها ذکر شده است عبارتند از دورنامیک

۲۶ - نقل از کتاب روایات داراب هرمزدیار - ج ۲ چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ ص ۵۵ (از رساله اندرز  
 دانا یان به مزدیسنا و اندرز خسرو قبادان متن پهلوی با ترجمه فارسی از ماهیارنوابی - نشریه  
 دانشکده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم).

Awarmand \*

Dûrnamik و پوئیسن - شاد Puyisn-Shâd و یودان ییم Yudân-Yim

موبدانیکه ذکر آنها گذشت اغلب در زمان شاپور دوم میزیسته‌اند در زمان سلطنت طولانی این پادشاه بعلت جنگ با رومیان اوضاع و احوال مسیحیان تعریفی نداشت همانطوریکه قبلا اشاره کردیم اینان بعلت همکیشی با رومیان جانب آنها را میگرفتند و این مسئله خشم و غضب زمامداران ایران را بر می‌انگیخت، شاپور دوم بعیسویان پیام فرستاده بود که چون درین مملکت زندگی میکنند و از نعمات آن برخوردارند از دشمن ایران یعنی روم هم‌جانبداری میکنند مجازات آنها اینست که مالیات بیشتری پردازند و البته گفتیم که در اتخاذ این سیاست خشن نسبت به نصاری، روحانیون زرتشتی دخالت بسیار داشتند. مؤلف کتاب مسیحیت در ایران نوشته است که وقتی سیمون رئیس مسیحیان را بحضور شاه می‌آوردند موبد موبدان که همیشه کشیشان نصاری را جادوگر خطاب میکرد این بار هم پیادشاه ساسانی گفت: «سرجادوگران را آورند» ما نام این موبدان موبد را نمیدانیم. در همین کتاب از موبدان موبد آدیاین (هدیابینه) بنام آذرپره - ادر شاپور موبدان موبد (سال ۳۷۸) و آذرشک موبد اربل و دو موبد دیگر بنام‌های زرتشت و تهم شاپور یاد میکند. ۲۷

نویسنده کتاب موبدان فوق‌الذکر را در کشتار ترسایان شریک و سهیم میدانند. چون شاپور دوم در سال ۳۷۹ میلادی دیده از جهان فروبست برادر کهنسالش اردشیر سلطنت را از شاپور سوم پسر وی گرفت و خود بیادشاهی رسید (۳۸۳-۳۷۹ م) اردشیر بگفته مورخان از شاپور دوم برادرش بزرگتر بود و قبل از ولادت وی کوشش بسیار کرد تا تخت او تاج را تصاحب کند ولی بمقصود نرسید و بعد از مرگ شاپور با طرد پسر او از سلطنت خود بشاهی رسید در اوایل سلطنت روش ملایمی در پیش گرفت ولی اوکینه موبدان و بزرگان را از قدیم در دل داشت در اولین فرصتی که بدست آورد جمعی از بزرگان و متجمله موبدان موبد را بهلاکت رسانید. نام این موبدان موبد را هم نمیدانیم.

بلعمی باین مسئله اینچنین اشاره میکند:

«چون هرمز بمرد ۲۸ این اردشیر گفت مهتران عجم و موبدان را، ملک بدو دهند که کسی دیگر نبود زیرا که شاپور هنوز اندر شکم مادر بود، ایشان نکردند و وصیت هرمز نگاه داشتند و بیودند تا شاپور از مادر بزاد و ملک بدو دادند و این اردشیر بدین مردمان عجم کینه داشت و چون شاپور بزرگ شد او را نیکو همی داشت و چون شاپور بمرد اردشیر بملک برادرش بنشست و مردمان عجم بر او گرد آمدند که پسر

۲۷- مسیحیت در ایران - سعید نفیسی - ص ۷۲.

۲۸- منظور هرمز دوم پدر شاپور است که از سال ۳۰۲ تا سال ۳۰۹ پادشاهی کرد.

شاپور هنوز خرد بود پس اردشیرین هرمز برادر شاپور بملک بنشست و تاج بر سر نهاد و مردمان را یکسال عدل و داد کرد پس چون ملک بدو راست شد یکان یکان را از آن مهتران پارس بکشت و موبدان عجم را همچنین بکشت و کین همه خواست و چهار سال ملک بود، پس او را از ملک بازکردند و شاپور را بملک بنشانند. ۲۹

البته این داستان با حقیقت وفق نمیدهد چون اگر اردشیر از شاپور بزرگتر بوده و قبل از ولادت وی دعوی سلطنت داشته باید در این زمان حداقل ۸۵ تا ۹۰ سال را داشته باشد (با احتساب ۷۰ سال سلطنت شاپور دوم) و آن موبدان و بزرگانیکه در آنزمان مخالف او بودند باید در زمان سلطنت وی بین ۹۰ الی ۱۲۰ سال سن داشته باشند!

### ۱۱- آذربوزی (آذربد؟)

آذربوزی موبدان موبد یزدگرد بزهگر (اثیم - گنہکار - دبهر Dabhr - سدروغگو و فریبکار) بود، میدانیم در زمان سلطنت این پادشاه نسبت باقلیتهای مذهبی چه مسیحی و چه کلیسی و غیره با مهربانی و عطوفت رفتار میشد و همین رأفت و مهربانی و اغماض شاه، او را اثیم یا گنہکار میان موبدان و بزرگان ساخت. چون مسیحیان شاه را طرفدار خویش دیدند شروع بتبلیغ شدید آئین خود کردند و پیروان بسیاری حتی از میان بزرگان و درباریان برای خویش دست و پا نمودند این امر خشم و غضب موبدان را بر می‌انگیخت ولی در مقابل شاه قادر بمقاومت نبودند تا اینکه در سالهای آخر سلطنت یزدگرد اول فرصتی یافتند تا انتقام خود را از نصاری بگیرند و آن بهانه این بود که کشیشان مسیحی از محبت شاه نسبت بخود غره شده و یکی از آنان در خوزستان آتشکده‌ای را که جنب نمازخانه مسیحیان بود خراب و ویران ساخت فوراً خبر این کار زشت با آب و تاب بسیار بوسیله موبدان بگوش شاه رسید و او را خشمناک ساخت و باصطلاح ورق‌پرگشت و اذیت و آزار مسیحیان دوباره آغاز شد موبدان موبد اینزمان یعنی آذربوزی برای سرکوبی کشیشان و جلوگیری از پیشرفت آئین آنها موقع را غنیمت شمرد و در دربار شاه نفوذی که موبدان قبل از یزدگرد داشتند دیگر بار بدست آورد و شاه را برعلیه مسیحیان برانگیخت. در این هنگام موبدی که آذربوزی نام داشت یزدگرد شکوه برد که نجبا از دین مغان بر میگردند و بدین ترسایان میگردند یزدگرد که رهسپار سفری برای جنگ بود باو اجازه داد هرکاری را که برای برگرداندن آذربروه (یکی از نجبای ایران در آنزمان بود که بکیش نصاری روی آورده بود) مناسب میدانند بکنند آذربوزی موفق شد شخص مذکور را دیگر بار به کیش زرتشتی برگرداند و زمینی را که او برای ایجاد کلیسا به یکی از کشیشان داده بود بازستاند کلیسای مزبور باتشکده مبدل شد ولی نرمنس کشیش بدون نیت قبلی آتش را خاموش و وسایل



کلیسا را دوباره بان مکان آورد و دوباره آتشکده، کلیسا شد!؟ چون این خبر بموبدی که در حول و حوش آن کلیسا یا آتشکده میزیست یا برای سرکشی آمده بود رسید بقول نویسنده کتاب مسیحیت در ایران مردم را برانگیخت، مردم محل نرسس را دستگیر و تحت الحفظ به پایتخت (تیسفون) فرستادند ککش مزبور را بحضور موبدان موبدیعی آذربوزی برده و وی از نرسس خواست که کلیسا را با آتشکده مبدل سازد و چون کشیش زیربار نرفت بدستور موبدان موبد زندانی شد و بعد جریانهای دیگری پیش آمد که از ذکر آن صرف نظر میکنیم.

### ۱۲- زروانداذ (هیریدان هیرید)

در زمان سلطنت بهرام پنجم (ملقب به گور) (۴۲۸-۴۲۱) موبدان و بزرگان دربار نفوذ و قدرت فراوانی کسب کردند<sup>۳۰</sup> و سردهسته آنها مردی بود مهرنرسی نام که مقام وزارت داشت و یکی از فرزندان او بمقام هیریدان هیرید که بقول طبری همپایه مقام موبدان موبد بود<sup>۳۱</sup> رسید. نام او را زروانداذ نوشته اند، مهرنرسی بزرگفرمذار برای فرزندان آتشکده هائی ساخت از آنجمله آتشکده زروانداذان و غیره که بقایای آن هنوز در جنوب فارس موجود است.

از هیریدان هیرید، زروانداذ و فعالیتهای مذهبی او بما خبری نرسیده فقط باین نکته اشاره میکنیم که اقتدار روحانیان زرتشتی در زمان بهرام بحدی بود که او را باتخاذ سیاست خصمانه ای بر علیه مسیحیان بر می انگیزتند. و مهرنرسی وزیر هم که نام او را مورخان اسلامی بلند آوازه ساخته اند تعصب شدیدی بدین زرتشتی داشت و در آزار مسیحیان میکوشید البته این مسئله را مورخان مسیحی خیلی با آب و تاب نقل کرده و از مهرنرسی ببدی یاد کرده اند.

### ۱۳- مهرشاپور

موبدان موبد مشهور ایام سلطنت بهرام گور مهرشاپور نام داشت، نویسنندگان مسیحی از او بدگویی کرده اند زمانیکه گروهی از مسیحیان بزندان افتاده بودند بدستور دولت آنها را بکارهای شاق و طاقت فرسا وامیداشتند و هدف و منظور از اینکار این بود که ایشان را وادار کنند که دست از آیین خویش بردارند و زرتشتی شوند ولی آنها بقول عیسویان رنج و عذاب را بجان میخریدند و حاضر بترك دین خود نبودند و

<sup>۳۰</sup> درباره بهرام گور نوشته اند که: «او بهر زبانی سخن گفتی، بوقت چوگان زدن پهلوی گفتی و اندر حربگاه ترکی گفتی، و اندر مجلس با عامه دری گفتی، و با موبدان و اهل علم پارسی گفتی، و با زنان زبان هریو (هراتی) گفتی و چون اندر کشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی گفتی» نقل از زمین الاخبار گردیزی ص ۲۸.

<sup>۳۱</sup> تاریخ الطبری القسم الاول ص ۲ ص ۸۷۱.

مهرشاپور به شاه گفته بود پایداری و استقامت ایشان سایر مسیحیان را قویدل و جسور خواهد کرد بهرام پاسخ داده بود بیش از این چه میتوان کرد؟ دارائیشان ضبط شد، خانه‌هایشان را مهر و موم کرده‌اند خودشان شکنجه میکشند. مهرشاپور بشاه گفت «اگر شاه اجازه دهد بی آنکه آزار دهم و بکشم ایشان را از دینشان بر میگردانم» شاه هم ایشان را باو سپرد اما دستور داد آنها را نکشد. ۳۲

بعدهم مطالبی درباره شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسائی که مأمورین بدستور موبد بزرگ بمسیحیان داده‌اند صحبت میکنند و از پایداری و استقامت و تحمل نصاری تمجید مینمایند شاید میخواهند با ذکر مصائب همکیشان خود دیگران را بآئین خویش تشویق نمایند.

همین داستانها را در خصوص معصومیت مسیحیان، کریستنن در کتاب ایران در زمان ساسانیان و میلر در کتاب تاریخ کلیسای قدیم ذکر کرده‌اند.

#### ۱۴ - همگدین Hamaghdên (داننده همه احکام دین)

در زمان سلطنت یزدگرد دوم فرزند بهرام گور موبدان موبدی بود که از علم و دانش بهره کافی داشت احاطه او در علوم مختلف به‌خصوص در امور فقهی یحدی بود که باو همگدین لقب داده بودند، نوشته‌اند موبد مزبور یحدی در اذیت و آزار مسیحیان میکوشید که حدی نداشت، استقامت عیسویان در قبال رنج و آزار او سبب شد که همگدین که وجدان پیداری داشت دگرگون شود و تغییر رویه دهد، و کمی بعد بحقانیت مذهب مسیح پی برد و دست از کیش زرتشتی بردارد. شکی نیست که این بار هم مورخان مسیحی گرافه‌گویی کرده باشند، الیشاؤس مورخ ارمنی موبدان موبدی را ذکر میکند که بواسطه اطلاع و خبرتی که در دانش دین داشت بلقب همگدین (یعنی دانای همگی دین) ملقب شده بود وی هر پنج نامه‌ای را که حاوی کلیه شرایع و عقاید مغان بود خوانده بود...

نام آن پنج قانوننامه بقرار ذیل است: انپرتک‌اش Anpartk' ash (در زیر اینصورت ارمنی ظاهراً کلمه پهلوی امبردکیش Ambard-Kêsh مخفی است که معنی آن تقریباً «مجموعه کامل عقاید دینی» است.) و بزپیت Bozpayit (به پهلوی بزپت Bazpatit) بمعنی اعتراف گناهان، اعتراف گناهان که در عهد ساسانیان معمول شد بدعتی بود که ظاهراً بتقلید ادیان خارجی (عیسوی؟ مانوی؟) شیوع یافت و پهلویگ (قانوننامه) پهلوی - و پارسیگ دین (دین پارسی) و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص) موبدان را هم میدانست. ۳۳

۳۲ - مسیحیت در ایران ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۳۳ - ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

بهر حال گرویدن موبدی عالی‌مقام بآئین نصاری چیزی نبود که از نظر روحانیان متعصب زرتشتی قابل گذشت و اغماض باشد از اینرو برای نابودی او نقشه‌ای طرح شد و آن این بود که گفتند همگدین نسبت بشاهنشاه خیانت روا داشته و مستحق مرگ است و با این بهانه بمقتصد رسیدند و روحانی مزبور را از میان برداشتند.

«بنا بر روایت الیزئوس، ناظر ارزاق که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش‌دینی را داشت چون از این واقعه آگاه شد (جریان مسیحی شدن همگدین را) ترسید که بمسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد قصد را بشاه عرض کرد، شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم بخیانیت نسبت بسطنت نمایند، وی چنین کرد و آن موبد گرفتار و محکوم بمرگ بوسیله گرسنگی شده، در بیابانی دور و بی آب و علف جان سپرد.» ۳۴

### ۱۵- داد هرمز

در اواخر سلطنت قباد اول و در واقعه از میان برداشتن مزدک و مزدکیان، نام چند موبد مشهور بگوش ما میرسد، اینان در محاکمه و سپس در قلع و قمع فرقه‌مذهبی و اجتماعی مذکور دخالت مستقیم داشته‌اند. اکنون اسامی چندتن از آنها را ذکر مینمائیم:

پسر ماهداذ - ویه شاپور - دادهرمزد - آذر فروغ بغ - آذربند - آذر مهر - بخت آفرید، که از میان آنها مشهورتر و سرشناستر، داد هرمزد بود که بمقام موبدان موبدی رسید و در زمان خسرو اول انوشیروان قدرت زیادی بدست آورد. نکته قابل‌تذکر اینکه در اینزمان اسقفان مسیحی در نابودی مزدکیان با زرتشتیان همداستان شدند و ظاهراً از خصومت و دشمنی نسبت بیکدیگر دست برداشتند. درباره اختیارات موبدان در دوره سلطنت قباد اول چند کلمه‌ای از قول مورخ رومی پروکوپئوس نقل مینمائیم: «قباد سخت بیمار گردید و یکی از ندمای خود موسوم بموبد را که اعتمادی کامل بوی داشت نزد خویش طلبید و درباره خسرو و اوضاع آینده کشور با او مشورت نمود و گفت میترسم ایرانیها پس از من بوصایای من عمل نکنند و حاضر بپذیرش پادشاهی خسرو نشوند، موبد بوی گفت که وصایای خود را بنویس و مطمئن باش که ایرانیان هرگز جرئت نخواهند کرد که آنرا نادیده انگارند، باینجهت قباد وصیت کرد که پس از او خسرو جانشین وی میشود و بر ایرانیان سلطنت خواهد کرد. وصیتنامه راموبد بخط خود نوشت و بامضای شاه رسانید و طولی نکشید که قباد از دنیا رفت (۱۳ سپتامبر ۵۳۱) پس از آنکه مراسم بخت سپردن پادشاه مطابق رسوم و قواعد معمولی ایران انجام یافت کاوس به پشتگرمی قانون کشوری که حق پادشاهی را به پسر بزرگ شاه میدهد

۳۴ - همان کتاب ص ۳۳۶.

در اندیشه تصرف تخت و تاج برآمد لیکن موبد مانع انجام مقصود وی گردید و گفت هیچکس نمیتواند بی پادشاهی ایران برسد مگر آنکه بزرگان کشور همگی با انتخاب او رای دهند، باین جهت کاوس انجمنی از بزرگان و سران ایران ساخت و میپنداشت که همه آنها بی مخالفت بی پادشاهی او رای خواهند داد، لیکن در حینیکه انجمن بر پا بود موبد وصیتنامه قباد را خواند و حاضرین را از رای شاه متوفی درباره پادشاهی خسرو آگاه ساخت، بزرگان ایران چون از مضمون وصیتنامه قباد آگاه شدند پیاس خدمات و نیکی های گذشته او وصیتش را محترم شمردند و خسرو را بی پادشاهی برگزیدند. ۳۵

باین ترتیب ملاحظه میکنیم که نفوذ و قدرت موبدان در اواخر سلطنت نوشیروان فزونی میگردد ولی بعداً خواهیم دید که چگونه انوشیروان از قدرت این جماعت میکاهد و آنها را تحت نفوذ و سیطره خویش در میآورد.

مؤلف تاریخ اجتماعی ایران نوشته است ۲۶ که خسرو بزیران پسر خود با موبدان یاری میکرد و بهمین جهت موبدان ویرا بسیار بزرگ داشتند و لقب انوشگت روان و دادگر باو دادند.

بر میگردیم به فعالیت های موبد بزرگت داد هرگز در زمان انوشیروان، البته این بار هم آگاهی ما درباره این شخص از منابع مسیحی است که نوشته اند زمانیکه مارابا ۲۷ سر پرستی روحانیان مسیحی را در ایران بر عهده داشت بعلت گذشته و اغماض شخص شاه در مسائل مذهبی، فرصتی بدست وی و کشیشان افتاد تا در اشاعه مذهب خویش بکوشند و در اقصی نقاط شاهنشاهی ساسانیان پیروانی برای خود بدست آورند. این مسئله موبدان موبد و سایر روحانیان زرتشتی را که از ترس شاه چندان جرئتی برای مقابله با مسیحیان در خود نمیدند بشدت رنج میداد. بقول کریستن سن قدرت پادشاه نسبت بروحانیون فزونی گرفته و آنها تحت الشعاع خود قرار داده بود و خطریکه از جانب روحانیان در گذشته ممکن بود سلطان را از تخت و تاج بزیر آورد از میان برخاست. ۲۸

۳۵- جنگ های ایران و روم تألیف پروکوپیوس ترجمه محمد سعیدی ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳۶- تاریخ اجتماعی ایران - از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان - سعید نفیسی ص ۱۶.  
۳۷- میلر مؤلف کتاب تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران (ص ۳۰۴) درباره مارابای اسقف نوشته است: «مارابا عضو يك فامیل معروف زرتشتی و در جزو مغان بوده و نایب الحکومه ایالت بیتارمای بوده است، روزی میخواست داخل قایق شود و از دجله عبور نماید که دیدیکنفر جوان محصل مسیحی از اهل نصیبین در قایق نشسته و منتظر حرکت است، مارابا نخواست پیش این پسر مسیحی بنشیند، او را از قایق بیرون کرد، قضا را طوفانی برخاست و قایق از حرکت باز ایستاد، مارابا از کار خود پشیمان شد و از جوان دلجوئی کرد و درباره مسیحیت از وی سئوالاتی کرد و پاسخ مناسب شنید و آنگاه مسیحی شد؟!»

۳۸- ایران در زمان ساسانیان ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

ولی با اینحال گهگاهی بعلت وقوع جنگ میان ایرانیان و رومیان فرصت تصفیه حساب دست میداد و موبدان با رنج دادن مسیحیان تسکین خاطر مییافتند، مثلاً زمانیکه انوشیروان برای فتح لازیکا عازم آن خطه شد موبدان موقع را مناسب یافته بزجر و آزار مسیحیان و پیشوایان آنها پرداختند و گاهی هم با وجود حضور شاه در پایتخت وقتی اوضاع را مساعد میدیدند پیشوایان مسیحی را برای بازجوئی فرا میخواندند:

«هنگامیکه مارابا تازه از نواحی دور دست که برای بطلان بدعتهای منافقان کلیسیای شرق بدانجا رفته بود باز گشته بود ویرا بزور وادار کردند که در جلسه انجمن مغان در «بیت آرامائی» حاضر شود... چنان مینماید که جاثلیق آزادانه باین جلسه رفته باشد، موبدان موبد «داد هرمز» ریاست جلسه را داشته است و تن از سرکردگان آذرپره (شهر داور) و دادستان ایران اسقف را بدین متهم کردند که در سفر خود در دامنه‌های جنوبی نجد ایران بهره‌مند شده و معتقدان بدین مزدیستی را جلب کرده و با تهدید بکیفرهای مذهبی ترسایان را از ادامه برخی از اعمال بت پرستان از آنجمله خوردن گوشت جانورانیکه مغان بر آنها اورادی خوانده‌اند باز داشته است.»<sup>۳۹</sup>

مارابا چندین بار دستگیر و زندانی شد ولی هر بار بدستور نوشیروان از حبس رهائی یافت، موبدان را آن قدرت نبود که فرمان قتل او را از شاه بگیرند و از طرفی بیم آن میرفت که با نابودی وی آنهم در زمانیکه شاه سرگرم جنگ با رومیان بود، مسیحیان پیشمار ایران قیام نمایند و اوضاع مملکت پریشان گردد البته این استنباطی است که مورخان مسیحی از وضع آنزمان میکردند و شاید هم چنین نبود. وقتی مارا با مرگ طبیعی درگذشت بعلت رنجهایی که در راه گسترش مسیحیت متحمل شده بود پیروانش باو عنوان شهید راه دین دادند چون رنج و مرارت وی را کمتر از شهادت نمی‌دانستند.

در هر صورت دوران موبدان موبدی داد هرمز هم با مبارزات زرتشتیان و مسیحیان همراه بوده و از شرح زندگانی و سایر فعالیتهای وی بیخبریم (شاید هم نگارنده بیخبر باشد).

گریستن سن نوشته است که موبدان موبد آژاذاش در زمان خسرو اول مقام موبدان موبد را داشته است و دیگر چیزی درین باره ننوشته و در منابع دیگر هم از موبد مذکور و کارهایش ذکری بمیان نیامده است.

۳۰۰

وقتی خسرو پرویز بهادشاهی رسید بعلت توجهی که بمسیحیان داشت و برخی

۳۹- مسیحیت در ایران ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

از همسرانش چون مریم و شیرین مسیحی بودند کار دو فرقه مسیحی ایران یعنی نسطوری و یعقوبی بسیار پیشرفت نمود و اینان بدون توجه ب مذهب رسمی کشور با یکدیگر رقابت و دشمنی داشتند. هر چند نوشته‌اند که خسرو برای جلب قلوب زرتشتیان جهت ایشان آتشکده‌ها ساخت و باز آنها دوازده هزار تن هیربد برای تلاوت ادعیه جای داد(۴) و یا باهوشترین موبدان را مأمور کرد که تفسیری نو، بر کتاب اوستا بنگارند. با اینحال موبدان را قدرتی نمانده بود که در مقابل امتیازاتیکه شاه به نصاری داده است مخالفت نمایند. تنها در اواخر سلطنت این پادشاه است که بعلت شکست از رومیان، روحانیان و اشراف دست به دست هم میدهند و خسرو را از سلطنت خلع مینمایند.....

#### ۱۶- فرخان موبدان موبد یزدگرد شهربار

در باره موبد مزبور آگاهی ناچیزی داریم، در مقدمه شاهنامه ابومنصوری که قریب شش سال زودتر از ترجمه تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو باتمام رسیده و بقول شادروان محمد قزوینی فعلا قدیمترین یادگار نثری خواهد بود که از زبان فارسی بعد از اسلام تاکنون مانده است ذکر شده که موبد نامبرده در زمان یزدگرد و پس از او میزیسته است! اکنون عین آن مطلب «...» و از فرخان موبدان موبد یزدگرد شهربار و از رامین بنده یزدگرد شهربار بود آگاهی همچنین آمد و از فرود ایشان بدویست سال برسد که یاد کنیم از گاه آدم باز چند است.»<sup>۴۰</sup>

چون تازیان بر ایران دست یافتند گروهی از موبدان به همراه یزدگرد و یا فرزندان ترک وطن گشتند و چون یزدگرد هلاک شد موبدان باتفاق گروهی از زرتشتیان راهی چین شدند و دسته عظیمی از آنها به بند رفته در آن خطه رحل اقامت افکندند در کتاب ایران شاه مرحوم پورداود چگونگی مهاجرت زرتشتیان به بند ذکر شده است، گروهی از موبدان با وجود همه مصائب و دشواریهایی که بعلت تسلط بیگانه بر آنها وارد آمده بود در میهن خویش باقیمانده و به نیایش اهورمزدا و راهنمایی زرتشتیان همت گماشتند.

۴۰- بیست مقاله قزوینی ص ۲۶، ۲۷، ۵۰.

## رابطه دین و دولت در حکومت ساسانی

چو بردین کند شهریار آفرین      برادر شود شهریاری و دین  
نه بی‌تخت شاهی است دینی بپای      نه بی‌دین بود شهریاری بجای

(فردوسی. از اندرز اردشیر پاپکان)

«به‌کارنامه اردشیر پاپکان چنین نوشته بود که پس از مرگ اسکندر رومی در کشور ایران دو‌یست و چهل‌کند خدا بود. سپاهان و پارس و تواحی دیگر بدست اردوان سردار بود. بایک‌مرزبان و شهریار پارس بود و گماشته اردوان بود. اردوان به‌استخر می‌نشست بایک را هیچ فرزند نامبرداری نبود و ساسان شبان بایک و همواره با گوسپندان بود و از تخمه دارا پسر دارا بود. دراستیلای اسکندر گریزان و پنهان بود و با شبانان کرو میزیست بایک نمیدانست که ساسان از تخمه دارا پسر دارا زاو است. بایک شبی در خواب دید که خورشید از سر ساسان برمی‌تابد و همه جهان روشن می‌کند. دیگر شب چنین دید که ساسان بر پیل آراسته سفید نشست و همه کشور پیرامون او ایستاده نماز بروی می‌برند و ستایش و آفرین همی کنند. شب سیم باز چنین دید که آذر فرنباک و آذرگشپ و آذر برزین مهر بخانه ساسان فروزانند و بهمه جهان روشنی همی دهند بایک چون بدان آئین دید شگفت ماند وی دانایان و خواب‌گذاران پیش خود خواسته هر سه شب خواب چنانکه دیده بود به‌ایشان باز گفت و خواب‌گذاران گفتند آنکه این خواب برایش دیدی او یا یکی از فرزندان او بپادشاهی جهان رسد چه خورشید نشانه چیزی و توانایی و پیروزی است آذر فرنباک دلیل دین دانایی و مخصوص

بزرگ‌مردان و مغان است و آذرگشسب مخصوص بزرگران جهانست و بدینگونه این پادشاهی به آن مرد یا یکی از فرزندان وی رسد. بابک چون این سخن بشنود کس فرستاد ساسان را پیش خود خواست و پرسید که از کدام تخمه و دوده هستی؟ آیا از پدران و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی کرد؟ ساسان از بابک زینهار خواست که گزند و زیانم مرسان. بابک این خواهش پذیرفته ساسان راز خود چگونه که بود پیش بابک باز گفت بابک شاد شده بساسان بفرمود که تن بشوی و فرمود دستی جامه شاهوار آوردند و به ساسان داد که بپوش و ساسان بدانگونه کرد<sup>۱</sup> این شرحی است از کتاب کارنامه اردشیر بابکان که بطرزی افسانه‌آمیز نسب ساسان نیای اردشیر بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی را به‌دارا یا نژاد هخامنشی می‌رساند و گوید که بابک دخت‌خویش به ساسان داد و اردشیر از این دخت بسزاد و بابک او را بفرزندی پذیرفت و او را پیروید آنچنان که در همه فارس نامور شد. چون به پانزده‌سالگی رسید آگاهی به اردوان شهریار اشکانی رسید که بابک را پسری است فرهنگ آموخته و بایسته. پس نامه ببابک فرستاد و اردشیر را طلب کرد. اردشیر به نزد اردوان رفت و مدتی در درگاه او بزیست تا به کمک کنیزی بگریخت و سوی پارس روان شد. اردوان چون از فرار اردشیر آگاه شد سپاهی آراسته از پی او روان شد اما چون فره ایزدی بصورت بره‌ای همراه اردشیر بود اردوان باو دست نیافت و اردشیر به پارس رسید و در آنجا با کمک پارسیان با اردوان و دیگر دشمنان خود بجنگ پرداخت و بر همه آنها پیروز گردید و بر تخت شهریاری ایران نشست.

آنچه از کارنامه اردشیر بابکان و روایات مشابه برمیآید گویی اردشیر از سوی ایزدان پارس و بیاری آنان براریکه قدرت نشسته فره ایزدی همه‌جا او را یاری کره و چون بر شاهنشاهی دست یافته مأمور رواج آئین اهورایی در سرزمین ایران گشته است. در کارنامه اردشیر همچنین آمده است که: «اردشیر بزرگان و سپهسالاران و موبدان را پیش خواند و فرمود من در این پادشاهی بزرگت که یزدان بمن داده نیکویی می‌کنم، داد می‌ورزم، دین به او پاک را می‌آرایم، جهانیان را به آئین فرزندان می‌پرورم سپاس یزدان آفریدگار و برتر و افزاینده و دهنده را که همه کام مرا داد و سرداری هفت کشور را بمن سپرد...»<sup>۲</sup>

برحسب آنچه که از مآخذ زمان ساسانی همچون خدای نامه، کارنامه اردشیر- بابکان، نامه تنسر و دینکرت و مانند آنها و نوشته‌های مورخینی چون مسعودی و طبری و اصطخری و دینوری و گردیزی که بر همان اساس روایات تنظیم شده برمیآید برحسب آنچه که از مآخذ زمان همچون ساسانی همچون خدای نامه، کارنامه اردشیر

۱- کارنامه اردشیر بابکان چاپ ۱۳۴۲ ص ۳ و ۴ و ۵.

۲- کارنامه اردشیر بابکان ص ۷۴.



خرده‌مند و اندرزگر و سازمان دهنده يك نظم اجتماعی سخت بنیان و بالاخره يك روحانی و رواج‌دهنده آئین مزدا که با ایزدان پیوند داشته تجلی کرده است. چنین صفات برجسته را در شاهنامه فردوسی درگفتار مربوط به اردشیر میتوان یافت که اصل آن همان روایات باستانی است. در واقع اردشیر بابکان در قیام تاریخی خود برضد دولت‌اشکانی در نقش يك مرد دین و سیاست ظاهر شده و این نقش را بتمام اخلاف و فرزندان خود نیز سپرده است و تاجائیکه اسناد و مدارک اصلی تاریخ ساسانیان نشان میدهد در تمام این دوره تدبیر مملکتداری با آئین و مذهب موجود در مملکت همداستان بوده است.

\*\*\*

در سال ۲۲۴ میلادی در نبرد هرمزدگان اردشیر بابکان حکمران پارس بر اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی پیروز شد و در ۲۲۶ شهر تیسفون پایتخت اشکانی را تسخیر کرد. شکست اردوان پنجم و پیروزی اردشیر بظاهر انتقال حکومت از يك قوم ایرانی به قوم دیگر ایرانی است و این انتقال قدرت متضمن هیچ تفسیری در سیاست خارجی ایران نگردیده در حالیکه از نظر داخلی نتایج بزرگ اجتماعی و سیاسی و مذهبی را به‌مراه داشته است و تنها با بررسی همه آنها میتوان ماهیت دولت ساسانی را روشن ساخت و مراد من در این گفتار تنها اشاره به رابطه دین و دولت در شاهنشاهی ساسانی است.

سرزمین پارس که اردشیر قیام خود را از آنجا آغاز کرد در روزگار هخامنشیان مرکز سیاسی و فرهنگی و مذهبی این دولت بوده است و امپراطوری جهانی هخامنشی در واقع از این سرزمین رهبری می‌گردید. پس از غلبه اسکندر بر داریوش سوم بسال ۳۳۰ پیش از مسیح و سپس تشکیل دولت مقدونی - یونانی سلوکیها که تا ۲۵۰ پیش از مسیح دوام یافت و تأسیس دولت اشکانی که از این تاریخ تا ۴۷۰ سال بطول انجامید ناحیه پارس ارزش و اهمیت خود را از دست نداد و بعنوان وارث مدنیت و آئین هخامنشی باقی ماند و استقلال خود را حفظ کرد. سکه‌هایی که از عهد سلاطین سلوکی و اشکانی از حکمرانان محلی پارس بدست آمده است علاوه برآنکه مظاهری از خود مختاری و استقلال این سرزمین شمرده میشوند نمایشگر ارتباط آنها با سنن و آداب و آئین هخامنشیان نیز هستند.

بر طبق روایات تاریخی ساسان جد اردشیر مقام ارجمندی در معبد آناهیتا (ناهید) در استخر فارس داشته است وی با دختری از خاندان بازرنگی ازدواج کرد و بابک از این دختر بوجود آمد بابک نیز، همچون پدر خود کاهن بلند مقام معبد آناهیتا بود و این سمت را به ارث برده بود. اما چندی بعد برحاکم بازرنگی غلبه کرده و پرا کشت و بر ناحیه استخر مسلط شده پسر بزرگ خود شاپور را علی‌رغم تمایل اردوان شاهنشاه اشکانی شاه خواند. اردشیر پسر کمتر بابک که ارگبد در ارا بگرد بود

پس از مرگ ناگهانی برادرش شاپور بجای او نشست و حکمران استخر شد و سپس با کمک شاهان محلی دیگر بر اردوان قیام کرد و طی چند جنگ او را شکست داده بکشت (۲۲۴ میلادی).

پیروزی اردشیر بر اردوان همه مشکلاتی را که در جلوی پای وی قرار داشت برطرف نکرد. اتحادیه‌ای که از ارمنستان و سکاها و دولت روم و خاندان مقتدر قارن که به اشکانیان وفادار مانده بود در برابر اردشیر پدید آمد و سالها طول کشید تا وی بر دشمنان خود غلبه کرد و فرمانروای ناحیه‌ای گردید که از رود فرات تا مرو و هرات و سیستان ادامه داشت او با مطیع ساختن شاهان محلی و شکست دشمنان خارجی آنچنان دولتی ایجاد کرد که اساس آن بر قدرت مرکزی و نفوذ تسلط مذهب زرتشتی استوار بود. دولتی که بدینسان تشکیل گردید در واقع دولتی بود که سیاست و تدبیر مملکت را از همان ابتدای امر با مذهب درآمیخت و اصول مذهبی را بر همه نظامات اجتماعی و اداری مسلط ساخت و اگر چه قدرت حکومت مرکزی از اواخر قرن سوم میلادی تا مدتی دستخوش دگرگونیها و فراز و نشیبها گردید اما در تمام این جریانها اصل همسانی و هماهنگی مذهب و حکومت بمشابه مظهری از نظام شاهنشاهی باقی ماند. برای درک شرایط سیاسی و مذهبی محیطی که طی آن اردشیر پابکان حکمران محلی پارس بر شاهنشاهی بزرگی دست یافت همین قدر باید به میراثی که از این حکومت برجای مانده و تضادی که این میراث با معیارهای سیاسی و مذهبی دولت ساسانی داشته است اشاره گردد:

این میراث در درجه اول عبارت بود از شناختن حق خود مختاری مناطق تابعه و در درجه دوم اعطای آزادیهای مذهبی به مناطق خودمختار. تعدادی از ساتراپیهای دولت اشکانی بوسیله شاهزادگان اداره میشدند و بعضی دیگر بوسیله سلسله‌های محلی که حکومت و قدرت شاهنشاه پارت را بر خود پذیرفته بودند. برخی از این حکومتهای مطیع دارای مسکوکاتی نیز بودند بعضی از پلیسها یا شهرهای خود مختار که قبلا در حکومت یونانی - مقدونی قبل از پارتیها بوجود آمدند نیز در این دوره دیده میشوند. در قرن اول میلادی بر اثر نفوذ سیاسی عنصر ایرانی و قدرت یافتن حکومتهای محلی که بدست ایرانیان اداره میشد فرهنگ و تمدن هلنی روبرو ضعیف نهاد و فرهنگ ایرانی تقویت گردید. روش دولت اشکانی در مورد مذاهب به پیروی از روشی که قبلا جانشینان اسکندر برای سهولت اداره ممالک تابعه بکار برده بودند آمیخته باینکون تساهل و اعطای آزادیهای مذهبی بود. شاهنشاهان اشکانی یک دین واحد را تبلیغ نمی‌کردند و اصولا به تمایل عقاید مذهبی و آئین بخصوصی نمی‌پرداختند تنها در بین اقوام و ملل متعدد تابع دولت اشکانی پرستش میترا و آناهیتا و بهرام بیشتر رایج بود و علی‌رغم پیشرفت روزافزون مذهب زرتشتی پادشاهان اشکانی زرتشتی نبودند و وجود این مذهب

بصورت گسترده دلیل بر رسمیت این آئین نبوده است و در اواخر دوره اشکانی تعالیم مسیحیت رواج گرفت و در مشرق ایران در کشور کوشان آئین بودایی و در بابل مذهب یهود وجود داشت و یهودیان از طرف اشکانیان خود مختاریها و امتیازاتی داشتند. در دینکرت آمده است که در دوران بلاش شاهنشاه اشکانی جمع آوری قوانین و احکام کتاب اوستا آغاز گردید و نوشته است:

«ولخش (بلاش اول) اشکانی فرمود اوستا وزند، و هم آموختنیها هرچه از گزند و آشفته‌گاری الکسندر و رومیان اندر ایرانشهر بپراکندگی بر نوشته (بهرزیان) در حفاظت و مستور مانده است همچنانکه اندر شهر فراز آمده است نگاه داشتن و بشهرها یادگار کردن آن شاهنشاه اردشیر پاپکان بر است دستوری (با اجازه صحیح یا: صدارت مستقیم) تنسر هم آن آموختنی‌های (ادبیات مذهبی) پراکنده همه را بدرگاه (پایتخت) خواست. تنسر برآمد، آن فراز پذیرفته شد و دیگر دستوران هشته. هم این فرمان داده شد که (هر آنچه از دین مزدیسنی است فراپیش ما باشد، چه اکنون آگاهی و دانش او را فرود (کمتر) نیست.)<sup>۳</sup>»

هنوز از محو کتاب اوستا بدست اسکندر که در روایات ایران عهد ساسانی آمده دلایلی در دست نیست احتمال دارد این روایت و دیگر روایات مذهبی مبنی بر حفظ اوستا را بدینسان بیاورند تا قدمت این کتاب که اساس و پایه مذهب و حکومت ساسانی را تشکیل میداد نشان دهند.<sup>۴</sup>

روایت سازی و پافشاری در تثبیت مذهب زرتشتی و رسمیت دادن به آن و کوشش برای حفظ مرکزیت سیاسی و نظامی و آمیختن روحانیت با سلطنت پس از پنج قرن و نیم که از شکست داریوش سوم از اسکندر مقدونی می‌گذشت میتواند نمایشگر یک بازگشت قهری ارزشهای مذهبی و سیاسی ایران قبل از اسکندر باشد. در سرزمین پارس که قبلاً تختگاه شاهنشاهان هخامنشی و مرکز سیاسی و مذهبی ایران بشمار میرفته است، این سرزمین استقلال ملی خود را طی قرن‌ها حفظ کرده بود و ظهور اردشیر با چهره مذهبی یعنی موبدی پرستشگاه آن‌ها تا آتش‌ورجاوند ایران زمین و چهره سیاسی که مظهری از تمایلات قومی در سرزمین پارس بوده است نشان یک جنبش ملی بسود بازگشت به میراث‌های سیاسی و مذهبی ایران قدیم تلقی می‌گردید.

روایات دوره ساسانی نظیر خدایتامه و نامه تنسر و دینکرت و دادستان دینیک و شاهنامه فردوسی اردشیر را از نژاد شهریاران هخامنشی و خویشاوند اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی دانسته ویرا برکشیده ایزدان و مورد تأیید و پشتیبانی آنان میدانند. او در آغاز شهریاری خود کوشیده است آئین زرتشتی را رواج دهد و مردمان

۳ - نقل از مقدمه کتاب نامه تنسر تصحیح مجتبی مینوی ص ۴۰  
۴ - دیاکونوف - تاریخ ایران باستان ترجمه روحی ارباب ص ۲۵۲.

را به‌دین پشی‌ره‌نمون گردد، حکومت مرکزی را برقرار کند و شاهان محلی خود کامه را از میان بردارد.

اساس دولت ساسانی از همان آغاز تشکیل بر دو عامل استوار گردید یکی رسمیت مذهب، دیگر مرکزیت حکومت که هر دو در عین حال مکمل یکدیگر و در هم آمیخته بود. مذهب بعنوان تعیین کننده حدود و ثغور اجتماعی و ضامن حفظ موقعیت طبقات و پشتیبان دولت در اعمال سیاست داخلی و خارجی محسوب میشد و دولت نیز نگاهبان مذهب و مروج آن بود و اگر گاهی این نظام هماهنگ بدلیل رقابت قدرت سلطنت و اشرافیت و روحانیت دچار جزر و مد می‌گردید همانگونه که در عهد بهرام اول و نرسی و خسرو انوشیروان چنین شد، باز هم پایگاه اجتماعی و سیاسی مذهب زردشتی و نقش تعیین‌کننده آن از بین نرفت. یک بررسی کوتاه این مسئله را روشن می‌سازد:

در زمان ساسانیان ترکیب اجتماعی و نظام اداری شکل کلی زیر را داشته‌است:

- ۱- خاندان اردشیر یا خاندان شاهی که در رأس طبقات اجتماعی قرار داشتند.
- ۲- خاندانهای بزرگ و با نفوذ که اغلب آنها از عهد اشکانی نیز مقامات مهم کشوری و لشکری را در دست داشتند و عبارت بودند از خاندان قارن که ناحیه نهاوند سپرده بایشان بود، خاندان سورن که در دوره اشکانی سپهسالاران از بین ایشان انتخاب می‌گردید. خانواده اسپهبد که در ناحیه گرگان حکومت داشتند، خانواده سپندیاد که حکمرانان ارمنستان بودند و سپهسالاران ساسانی بیشتر از آنان بود و خاندان زیگه.
- ۳- طبقات مختلف اجتماعی مرکب از روحانیان، لشکریان، دبیران، پیشه‌وران، و کشاورزان.

۴- وجود یک نظام متمرکز اداری توأم با اصول و مقررات مذهبی مرکب از موبدان موبد و بزرگ فرماندار (صدراعظم) و اران اسپاهبند و اران دبیربند و واستریوشان سالار که هر یک در رأس سازمان اداری قرار گرفته بودند که بخودی خود قشری از اجتماع را تشکیل میداد. اساس تقسیم‌بندی طبقاتی ظاهراً غیرقابل تغییر جامعه ایران عصر ساسانی در واقع همان تقسیمات چهارگانه اوستایی بوده که چون

۵- آثروا (روحانیان) ورثیستو (لشکریان) و واستریوفشیون (کشاورزان) هویتی (طبقه پیشه‌وران). بعدها دوصنف اخیر در تحت یک عنوان درآمد. طبقه سوم را تشکیل داده‌اند. فردوسی براساس روایات قدیم چنین تقسیم‌بندی را بروزگارجمشید نسبت میدهد و گوید او پس از آنکه راه و رسم زندگی کردن را بهمگان آموخت مردم را به گروههای چند تقسیم کرد:

زهر پیشه‌ور انجمن گرد کرد  
بدین اندرون نیز پنجاه خورد  
گروهی که کاتوزیان خوانیش  
برسم پرستندگان دانیش

در زمان ساسانیان با اوضاع و احوال سیاسی کشور وفق میداد بعنوان نظام اجتماعی پذیرفته شد و گروههای زیرین در شکل‌بندی طبقاتی قرار گرفت:

آستروان یا اصحاب دین، مردان کارزار یا ارتیشتاران، نویسندگان و اهل قلم یا دویران، عامه مردم (چوپانان و برزگران یعنی واستریوشان) بضمیمه هتخشان یعنی اهل حرفه و شهریان. هر یک از این طبقات بچند صنف تقسیم شده بود:

اصحاب دین به حکام یعنی قضاوت یا داذوران روحانیون که پائین‌ترین مرتبه آنان مغان است که عددها از همه مراتب بیشتر است به مؤبدان و هیریذان و سایر روحانیانی که اشتغالات خاص دارند و دستوران و معلمان یا هندرزبدان. طبقه جنگیان نیز بر دو قسمتند: سواره و پیاده و بعد از آن بمراتب و اعمال متفاوت. طبقه نویسندگان نیز انواع دارند مانند کتاب رسائل، کتاب محاسبات، کتاب سجلات و شروط کتاب سیر و اطباء و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان و طبقه چهارم نیز به برزیگران و شبانان و بازرگانان و سایر حرفه‌ها تقسیم میشوند.

هر طبقه دارای رئیسی است: رئیس روحانیون مؤبدان موبد و رئیس جنگیان اران اسپاهبذ گاهی هم ارتیشتاران سالار که مرتبه او مافوق اران اسپاهبذ است رئیس دبیران اران دویربذ و رئیس طبقه چهارم واستریوشان سالار است.

— زیر دست هر رئیسی عارضی است تا ایشان را شمرده دارد و بعد از او مفتشی امین تا تفتیش دغل ایشان کند و معلمی تا از کودکی باز هر یک را بحرفه و عمل او تعلیم دهد و بتصرف معیشت خود فرو آرامند<sup>۶</sup> بعقیده آرتور کریستن سن این تقسیم بندی در ابتدای امر چنین نبوده است و هرج و مرج و مناقشات اجتماعی و سیاسی که در اوایل عهد ساسانی تا زمان انوشروان روی داد و اساس تقسیم بندی تازه شد نتیجه حتمی و ضروری نوع حکومتی بود که ساسانیان از اشکانیان یارث برده بودند

نوان پیش روشن جهاندارشان  
همی نام نیساریان خواندند  
فروزنده لشکر و کشورند  
وزیشان بود نام مردی بیای  
کجا نیست برکس از ایشان سیاس؟  
بگاہ خورش سرزنش نشنوند  
ز آواز بیغاره آسوده گوش

همان دست ورزان با سرکشی  
روانشان همیشه پراندیشه بود

(شاهنامه فردوسی)

بدان تا پرستش بود کارشان  
صفی بردگر دست بنشانند  
کجا شیر مردان جنگ آوردند  
کزیشان بود تخت شاهی بجای  
نسودی سه دیگر گره را شناس  
بکارند و ورزند و خود بدروند  
ز فرمان سرآزاده و ژنده پوش

چهارم که خوانند آهتوخشی  
کجا کارشان همگان پیشه بود

۶- آرتور کریستن سن: شاهنشاهی ساسانیان ترجمه مجتبی مینوی ص ۲۵ و ۲۶

و این سبک ترکیبی بود از طرز حکومت ملوک‌الطوایف و نوع اداره دیوانی استبدادی. تباین این دو رکن است که وجهه مخصوص بتکامل اجتماعی و سیاسی زمان مابین اردشیر پاپکان و خسرو اول داده است»<sup>۷</sup>.

در این نظام هرمی شکل طبقاتی که مناصب و منزلتها از پیش تعیین شده و از پدر بر پسر به ارث میرسید عبور از طبقه‌ای به طبقه دیگر تقریباً غیر عملی و یا لااقل دشوار بوده است مگر آنکه عضو یک طبقه اهلیتی از خود برای ارتقاء به طبقه بالاتر بروز دهد در این صورت پس از آزمایشاتی چند که بوسیله اهل فن صورت می‌گرفت و اهلیت و استحقاق شخص مورد نظر باثبات می‌رسید میتوانست به طبقه بالاتر تغییر منزلت دهد. در تمام این موارد نقش مذهب بعنوان داور اصلی در تحدید حدود اجتماعی و رابط بین دستگاه حاکمه و مردم قاطع بوده است. کریستن‌سن مینویسد: «اصحاب دین‌اند که بیشتر سبب حصول تباین آشکار بین عصر ساسانی و زمان هخامنشیان (که عهد سعی در وفق دادن بین ادیان و مذاهب بود) و زمان اشکانیان (که عهد یونانی‌مآبی بر سبیل نان به‌ترخ روز خوردن بود) شده و وجهه خاصی بعصر ساسانی داده‌اند. دین ملی که مذهب رسمی دولت گردیده و در هیئت اجتماعی ساسانی نفوذ نموده چنان صفات و خواص متناسب و یکنواختی بدان داده که هیچ یک از دوره‌های شاهنشاهی ایران را نه پیش از آن بوده است و نه بعد از آن. اگرچه منشاء کلیه آثار و حوادث یک زمان وقایع ماضیه است و هر حادثه‌ای در ایام مستقبل اثری خواهد داشت معیناً عهد ساسانی با دولت و ملت و تمدن و ادبیات و صنایعش از سابق و لاحق خود مجزا و جداست. دین زرتشتی است که این سبک را بوجود آورده چنانکه عیسویت در اروپای قرون وسطی سبک گوتیک را پدیدار ساخت و از این گذشته دیگر نظیری برای تأثیر دین در پیدایش سبک خاصی در کلیه شؤون اجتماعی و احوال یک مملکت نداریم احترام این دین هم از همین‌جاست که بر ما لازم است... نخستین شاه ساسانی که دین زرتشتی را یک دین رسمی دولت قرار داد یک دولت ایرانی پدیدار ساخت که علامت یگانگی آن درفش قدیم کاوه بود و شاید همین دین با وجود نیت استیلا که از اصحاب دین مشهود میشد قوی‌ترین چیزی بود که با قوت هرج و مرج طلبیه‌های اتفاقی معادله و مقاومت می‌کرد...»<sup>۸</sup> در تشکیلات اجتماعی طبقه روحانی در حکم سر جامعه فرض شده است و طبقه جنگی را که ضامن بقاء و دوام شاهنشاهی ساسانی بودند در مرتبه دوم اهمیت قرار داده‌اند پادشاه ساسانی مظهر دین و دولت بشمار میرفته و روحانیت زرتشتی ویرا به‌ایزدان پیوند داده است. شاهان نخستین در سکه‌های خود خویشتن را بغ و از

۷- کریستن‌سن - شاهنشاهی ساسانی ص ۲۸.

۸- کریستن‌سن - شاهنشاهی ساسانی ص ۱۱۷.

ایزدان و مینوچهر می‌دانسته‌اند. «در کتیبه نقش رستم آمده است پرستنده اهورامزدا که چهر از ایزدان دارد» و یا «بغ [اهورا] مزدپرست خدایگان اردشیر شاه ایران که چهر از یزدان دارد». آنان همواره موبدان را بالاترین پشتیبان سلطنت خود می‌شمردند و موبدان موبد تاج بر سرشان می‌گذاشته و تا پادشاهی ایشان موافق نمی‌شده این حق بایشان نمی‌رسیده است و حتی القابی که در کتابهای ما هنوز برای پادشاهان ساسانی مانده موبدان بدیشان داده‌اند چنانکه یزدگرد اول را که بانصاری پیوستگی داشت و از ایشان پشتیبانی می‌کرد موبدان «بزهار» لقب دادند و خسرو اول را که به نیروی موبدان پادشاهی رسید و بخاطر خوش آمد آنها با مزدکیان بد رفتاری بسیار کرد، انوشک روان لقب دادند. اگر نامه تنسرهاکه نمونه کامل رابطه دین و دولت در حکومت ساسانی است خواه طبق روایات ساسانی بزمان اردشیر اول و خواه طبق شواهد تاریخی و اجتماعی بزمان خسرو اول مربوط بدانیم محتوای آن که در حقیقت حکم قانون و منشور حکومتی را دارد تکلیف دین و دولت را در زمان ساسانیان روشن کرده است.

جشن شاه فرمانروای طبرستان و پذیرش خوارگر که با ظهور اردشیر بابکان و پیشرفت سریع او در اطاعت و عدم اطاعت از وی تردید و دو دلی دارد ضمن نامه‌ای به تنسر هیربدان هیربد ایران در کارهای اردشیر با او رأی می‌زنند و سؤالات شک‌آلودی را مطرح می‌کنند. پاسخ تنسر در مقام روحانی بزرگ کشور بمثابه حکم بدون استیناف در مناسبات و حدود اجتماعی است: تنسر در مورد اطاعت از احکام پادشاه می‌گوید:

«شهنشاه موبدان را گفت در رأی ما نبود که نام پادشاهی بر هیچ آفریده نهیم در ممالک پدران خویش و هر که به اطاعت پیش ما آید تا برجاده مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی از او نیفکنیم و هیچ آفریده‌ای را که نه از اهل بیت ما باشد شاه نمی‌باید خواند جز آن جماعت که اصحاب ثغورند الان و ناحیت مغرب و خوارزم و کابل و پادشاهی بمیراث ندهیم چنانکه دیگر مراتب دادیم و پادشاهزادگان جمله بدرگاه بنوبت ملازم باشند و ایشانرا مرتبه نسزد که اگر مرتبه‌جویی کنند بمنازعت وجدال افتند حشمت ایشان بشود و بچشمها حقیر گردند شما درین چه می‌گویید اگر این رأی پسندیده است تنفیذ فرمایند و اگر بصلاح باز نمایند...» در اجرای عدالت و احکام دینی تنسر گوید: «اگر ترا نظر بر کار دین است و استنکار از آنکه در دین وجهی نمی‌باید میدانی که اسکندر کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر سه یکی از آن در دلها مانده بود و از آن نیز جمله قصص و احادیث و شرایع و احکام ندانستند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و حرص بر بدعت و تمویهات و طمع فخر از یاد خلائق چنان فروشد که از صدق آن الفی نمائند (۹) پس

لا بد چاره نیست که رأی صایب صالح را احیاء دین باشد و هیچ پادشاه را وصف شنیدی و دیدی جز شهنشاه را که برای این کار قیام نمود و بر شما جمع شد...» در مورد شاهنشاه و اصناف مردم میگوید که «مردم در دین چهار اعضا اند و در بسیاری جای در کتب دین بی جدال و تأویل و خلاف مکتوب و مبین است که آنرا اعضاء اربعه میگویند و سر آن اعضاء پادشاهست عضو اول اصحاب دین و این عضو دیگر باره بر اصناف است: حکام و عباد و زهاد و سده و معلمان. عضو دوم مقاتل یعنی مردان کارزار و ایشان بر دو قسمتند سواره و پیاده بعد از آن بمراتب و اعمال متفاوت عضو سوم کتاب رسایل، کتاب اقصیه و سجلات و شروط و کتاب سیر و اطباء و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان و عضو چهارم را مهینه خوانند و ایشان بر زیگران و راعیان و تجار و سایه محترفه اند و آدمی زاده برین چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام. البته یکی با یکی نقل نکنند الا آنکه در جبلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند آنرا بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجریت موبدان و هرآیده و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغیر طایفه الحاق فرمایند لیکن چون مردم در روزگار فساد و سلطانی که صلاح عالم را ضابط نبود افتادند بچیزهایی طمع بستند که حق ایشان نبود آداب ضایع کردند و سنت فرو گذاشتند و رأیها کرده سر در راهها نهاده که پایان آن پیدا نبود... شهنشاه بعقل محض و فیض فضل این اعضا را که از هم پاشیده بود با هم اعاده فرمود و همه را با مقرر و مفصل خویش بود و بمرتبه ای فرو داشت و از آن منع کرد که یکی از ایشان بغیر صنعتی که خدای جل جلاله برای آن آفریده شده باشد مشغول شود<sup>۹</sup> بردست او تقدیر حق تعالی دری برای جهانیان بگشود که در روزگار اول خاطرها بدین نرسید و هر یک از سران اعضاء اربعه را فرمود که اگر در یکی از انبیا مهینه اثر رشد و خیر یابند و مأمون باشد بردین یا صاحب بطش و قوت و شجاعت با فضل و حفظ و فطنت و شایستگی بر ما عرض دارند تا حکم آن فرمائیم... آنچه شاهنشاه فرمود از مشغول گردانیدن مردمان بکارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران قوام عالم و نظام کار عالمیان است و بمنزلهت یاران که زمین زنده کند

۹- وجه تشابه این دستور العمل با داستان مرد کفشگر که فردوسی در شاهنامه بدان اشاره کرده است درخور توجه است. انوشروان تقاضای مرد کفشگری را که حاضر شده بود هزینه تجهیز سپاه او را بپردازد و در عوض پادشاه اجازه دهد فرزند او به صنف دبیران داخل شود رد کرد تا نظام اجتماعی متزلزل نشود:

چو بازارگان بچه گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بنشیند به تخت	دبیری بیایدش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
.....	.....
بما بر پس مرگ نفرین بود	چو آئین این روزگار این بود



و آفتاب که یاری دهد و باد که روح افزایش دهد اگر در عذاب و سفک دماغ چنین قوم افراط بجایی رساند که منتهای آن پدید نبود ما آن را زندگانی میدانیم و صلاح و هرچه عقوبت بیشتر کند تا این اعضاء هر يك بمرکز خود روند محمدمت پیش یابد» آنگاه در تنسر در پاسخ ابداعات پادشاه درباره مراتب و درجات گوید: «شهنشاه برای ترفیع و تشریف مراتب آن فرمود که از هیچ آفریده‌ای نشنیدیم و آن آنست که میان اهل درجات عامه تمیزی ظاهر و عام پدید آورد بمرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار بعد از آن میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به مدخل و مشرب و مجلس و موقف و جامه و حلیه بر قدر درجه هر يك تا جایهای خویش نگهدارند و حظ فراخور خود شناسند چنانکه، هیچ عاملی با ایشان مشارکت نکنند در اسباب تعیش و نسبت و مناکحه...» و در مورد اقدام پادشاه در انهدام آتشکده‌ها گوید: «آنچه یاد کردی که شهنشاه آتش‌ها از آتشکده‌ها برگرفت و بکشت و نیست کرد و چنین دلیری هرگز کسی در دین نکرده، بدانند که این حال بدین صعبی نیست ترا بخلاف راستی معلوم است چنانست که بعد از دارا ملوک طوایف هر يك برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی فرمان شاهان قدم نهادند شهنشاه باطل گردانید و نامها باز گرفت و با مواضع اول نقل فرمود»<sup>۱۰</sup>.

در اسناد گویاتری از سنگ نبشته‌ها و نقوش دوران ساسانی پایگاه بلند مذهب بخوبی مشخص است مهمترین این اسناد کتیبه‌هایی است از کرتیر موبدان موبد ایران در عهد بهرام دوم که نفوذی عظیم در دستگاه دولت ساسانی داشته است محققین کرتیر را سازمان‌دهنده اصلی مذهب زرتشت و عامل مهم رسمی شدن این مذهب شمرده‌اند کتیبه‌هایی که بفرمان او نوشته شده و نقشهایی که از پیکره او در کنار شاهنشاهان ساسانی بوجود آمده گواه این مطلب است که او تا چه اندازه در دستگاه دولت ساسانی نفوذ داشته است. در نقش رستم مقابل آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی بردیواره‌های پرستشگاهی که به کعبه زرتشت موسوم است کتیبه‌ای از شاپور اول به سه زبان پارتی و پارسی میانه و یونانی وجود دارد که وی آنرا بیادبود پیروزی خود بر رومیان نوشته است و از مهمترین اسناد تاریخ دوران ساسانی خصوصاً از نظر حدود و ثغور ایران است در زیر متن پارسی این کتیبه، نوشته دیگری از کرتیر روحانی بزرگ آن دوران بچشم میخورد که موضوع آن از نظر امور مذهبی حائز اهمیت بسیار است.<sup>۱۱</sup> کرتیر کار خود را بعنوان هیربد در زمان شاپور اول آغاز کرد و پس از چند سال فعالیت مذهبی بمقام موبدان موبد سراسر ایران رسید و در چنین موقعیت

۱۰- نامه تنسر از مقدمه تاریخ طبرستان نوشته ابن اسفندیار ص ۱۲ تا ۲۵.  
 ۱۱- از کرتیر موبدان موبد کتیبه‌های دیگری در نقش رجب و سر مشهد نزدیک کازرون وجود دارد که نسبت به کتیبه زرتشت افتادگیهای فراوانی در آنها مشاهده میشود.

ممتازی کوشید تا مذهب زرتشتی را رسمی کند و در این راه موفق شد. وی باتلاشی خستگی‌ناپذیر بمبارزه‌ای پی‌گیر با پیروان دیگر مذاهب چون مسیحی، مانوی، یهود و بودایی و مرتدین زرتشتی دست زد و نفوذ آنها را از میان برداشت و موقع دین زرتشتی را بعنوان دین بزرگ و رسمی کشور تثبیت کرد. در قسمتی از کتیبه کعبه زرتشت شرح جایگاه و پایه کرتیر و کارهای خداپرستانه و نظرهای او که به آئین مزدیسنا افزوده شده آمده است. کرتیر آگهی داده است «که از سوی شاهنشاه شاپور اول به سمت رئیس بزرگ همه موبدان منصوب شده است بفرمان شاپور در سراسر کشور آتشکده‌ها پدید آورد و دین‌ایزدی را استوار کرد خدمتگزاران آتشکده‌ها نیکبخت و شادکام شدند. بسیاری از آتشکده‌ها و مغان از سوی دولت برقرار شدند. اهورامزدا و ایزدان از این رهگذر بهره‌ای یزرگ یافتند و اهریمن و دیوان سخت آلوده و ننگین شدند...» روزگاری که هرمزد اردشیر فرزند شاپور بر تخت نشست کرتیر از سوی شاهنشاه بدریافت کلاه و کمر نایل آمد و قدرت او روزافزون گشت و از آن زمان کرتیر موبد اهورامزدا، که ایزد بزرگ است لقب یافت، ولی پایه و جایگاه کرتیر بهنگام شاهی بهرام دوم فرزند بهرام یکم به اوج و کمال رسید و گوید: برای رضای خاطر اهورامزدا و ایزدان و بخاطر روان خویش مرا در کشور پایه و قدرتی بزرگ بخشید و جایگاه و قدرت بزرگم از اوست... و او مرا در همه کشور پخش‌کننده هدایا میان پرستشگاهها و پرستار... پرستشگاه آتش آنهایتا - اردشیر و ایزد آنهایتا کرد. او مرا که کرتیرم به لقب نگهبان روان بهرام و موبد اهورا ملقب کرد... شهر بشهر و استان به استان کار اهورامزدا و ایزدان بالا گرفت و آیین مزدیسنا و مغان در همه کشور نیرویی بزرگ یافت و ایزدان و آبها و آتشمها و گله‌ها در سراسر کشور شادی فراوان یافتند.

ولی اهریمن و دیوان را ضربتها و دردونج فراوان نصیب شد و آئین اهریمن و دیوان از کشور رخت بریست و بدورافکنده شد و کاهنان یهود و بودایی و برهمنان و نزاریان و زندیگان از هم فرو پاشید و تصویرهای خدایان منهدم گشت و پناهگاههای (پرستشگاههای) دیوان نابود شد و دیوهاشان به جایگاههای ایزدان بدل گشت و شهر به شهر و استان به استان بسیاری از کارهای مذهبی پیشرفت یافت و بنا به اهمیت خود آتشکده بسیار بنیان یافت و در فرمانها و تصویبنامه‌ها و مجموعه‌های دولتی که بهنگام شاهنشاه بهرام پسر بهرام تدوین شد او (بهرام) فرمان داد چنین نوشته شود: «کرتیر نگهبان روان بهرام و موبد اهورامزدا» و من که کرتیرم از آغاز ضمن خدمت به ایزدان و فرمانروایان و بخاطر روان خویش کوشش بسیار نمودم و متحمل رنج و مشقت فراوان شدم در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتشمها و مغان در سراسر کشور... در میشان، آتور پاتکان، سپاهان، ری، کرمان، سگستان و

گرگان ..... تا پیشاور درخشیدن گرفت و نیز در خارج از ایران (انیران) آتسها و مغانی که بیرون از ایران رفته بودند آنجا که اسبان و مردان شاهنشاه شاپور پیش رفتند تا انطاکیه شهر و کشور سواریا و در استانهای سواریا در ترسه، شهر و کشور کیلیکیه تا مرزهای کیلیکیه در قیصریه شهر و کشور کاپادوکیه و تا ..... و بالا (شمال) تا یونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسکان و سپس تا در دروازه آلبانی، آنجا را که شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود به آتش کشید دستخوش ویرانی کرد آنجا بفرمان شاهنشاه مغانی که در آن سرزمینها بودند من آنرا بنظم درآوردم (در مگوستان - مغستان) و من از خسران و غارت جلو گرفتم و همه آنچه را که آنان (مغان) داشتند و به غارت رفته بود همه را (به آنان) بازگرداندم و من .... به کشور خویش عودت دادم و من آئین مزدیسنا و مغان را (که بودند) نیکو من آنرا والا و شایسته احترام ساختم. و اما کافران و ملحدانی را که در مغستان به انجام فریضه های دینی و پرستش مزدیسنا پرداختند کیفر دادم و به آنان پند دادم و نیکترشان نمودم و من بسیار آتشکده و بسیار مغان پدید آوردم که در تصویب نامه های دولتی نوشته شده است و بیاری ایزدان و شاهنشاه خود (این) کارها را در سراسر کشور ایران انجام دادم بسیاری آتشکده بنیان یافت. بسیار ازدواج صلیبی منعقد کردم و پسا مردمان که پایند دین نبودند به دین (دین مزدیسنا) روی آوردند و بسیاری از آنان که دیوپرست بودند در نتیجه کوشش و مجاهدت من دست از آئین دیوان برداشتند آنها آئین ایزدان را برگزیدند و بسیاری دریافتند و بسیاری انواع .... مذهبی و بدیگر کارهای ایزدی شایق گشتند و بلندی یافتند .....» و در پایان کتیبه آمده است: «این نوشته از آنرو از سوی من نگاشته شده است: من، کرتیر در آنزمان بیاری شاهان و فرمانروایان آتسها و مغان بسیار به نوشته های دولتی افزودم و برای من مایه مباحاتی است بس بزرگ که نامم در نوشته ها و فرمانهای دولتی آمده است. اگر کسی در آینده فرمانهای دولتی تصویب نامه ها و یا اسناد و یا نوشته های دولتی دیگری را می بیند باید بداند که من همان کرتیرم که در روزگار شاهنشاه شاپور مرا: «کرتیر موبد و هیرید» و در روزگار شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه بهرام فرزندان شاپور: «کرتیر موبد اهورامزدا» و بهنگام شاهنشاه بهرام فرزند بهرام «کرتیر، نگهبان روان بهرام، موبد اهورامزدا» نامیدند...»<sup>۱۲</sup>

از کتیبه کعبه زرتشت چنین برمی آید که: در زمان شاپور اول و جانشینانش هرمزد و بهرام اول و دوم بجای شاهنشاه که قدرت سیاسی و مذهبی را توأمأ داشته است مقام موبد بزرگ بوجود آمده است و آئین مزدیسنا به آئین رسمی در سراسر

۱۲- نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی تألیف لوکوئین ترجمه دکتر عنایت اله رضا.

کشور ایران مبدل شده است در زمان بهرام دوم موبدان موبد بصورت عالی‌ترین درجات مذهبی و مؤثرترین عامل در جریانات کشوری درآمد و در کشمکش بین اشراف و پادشاه به پشتیبانی بهرام دوم برخاست و گرچه از زمان نرسسی تا خسرو اول جریانات اجتماعی و تحولات مذهبی در جهت تضعیف دین رسمی و قدرت استبدادی رخ داد اما در تمام این جریانات نقش قاطع دستگاه روحانیت در سرنوشت حکومت از میان نرفت. شاپور اول برای اداره هرچه آسان‌تر شاهنشاهی بزرگ خود و حفظ وحدت آن دین مانی را همچون آئین قابل قبول همگان تأیید کرد یکبار دیگر خاندانهای بزرگ اشرافی ایران در زمان بهرام دوم در برابر سلطه بی‌چون و چرای موبدان و دستگاه روحانیت که از بهرام حمایت می‌کرد بمخالفت برخاستند. یزدگرد اول سیاست ملامت‌آمیزی در برابر پیروان آئین مسیح در پیش گرفت تا استقلال سلطنت را در برابر طبقات اشراف و روحانیان حفظ کند. قباد نیز بخاطر وارد آوردن ضربه به اشرافیت و قدرت روحانیان بطرفداری از مزدکیان برخاست و به آنان فرصت داد تا موقتاً نظام مذهبی و سیاسی کشور را در هم بریزند لکن انهدام تشکیلات مانویان در زمان بهرام اول و تعقیب و آزار مسیحیان پس از یزدگرد اول و سرکوبی مزدکیان در دوران خسرو اول نشان داد که قدرت مذهب در هر حال حاکم بر مقدرات سیاسی است. دادن لقب بزهکار به یزدگرد و انوشک روان به خسرو اول تعبیر دیگری است از حاکمیت مذهب در نظام اداری ساسانی.

جواد بابكر راد

## آتشکده‌های ساسانی طارم و ماه‌نشان

بدنبال تغییراتی که در سازمان اداره کل باستانشناسی و فرهنگ عامه به وجود آمد اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران با سازمانی ویژه و مسئولیت‌هایی مشخص تشکیل گردید.

اداره کل حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی ایران که عهده‌دار حفظ و صیانت آثار منقول و غیرمنقول باستانی است بمنظور اعمال وظایف قانونی خود برنامه بررسی و شناسائی و ثبت آثار باستانی را در شهریورماه ۱۳۵۲ در استان زنجان و فرمانداری ساوه بمرحله اجرا درآورد.

هیأت بررسی و شناسائی آثار باستانی اعزامی به استان زنجان به ریاست اینجانب و همکاری دو باستانشناس ( آقایان ایرج حریرچیان و سیاوش فرخی) و گروه ارشتیکت و نقشه‌بردار ( آقایان یغمائی و آگه تهرانی) که از بیستم شهریورماه ۱۳۵۱ بکار شناسائی اشتغال ورزید در فاصله زمانی بیش از یکماه موفق به شناسائی بیش از ۶۰ اثر باستانی گردید که از این تعداد ۲۰ اثر آن شایسته ثبت در فهرست آثار ملی است.

قسمت عمده فعالیت هیأت اعزامی از آغاز در بخش طارم علیا و بخش‌ماه‌نشان تمرکز یافت و خوشبختانه در این دو ناحیه وسیع و سرسبز افتخارآمیزترین اثر باستانی کشف گردید که بخشی از آنرا که تعدادی آتشکده عصر ساسانی است به علاقه‌مندان معرفی می‌کند:

## آتشکده تشویر Tachvir

تشویر نام قریه‌ای است در محال طارم علیا و بر سر جاده شوسه طارم و زنجان و به فاصله ۶۵ کیلومتری شمال شرق زنجان واقع گردیده، در حاشیه جنوبی این قریه دو بنای عظیم سنگی وجود دارد که در محل به سردخانه معروف است که در حقیقت دو آتشکده عظیم عصر ساسانی است که این دو در کنار هم و بفاصله ۱/۵ متری از یکدیگر ساخته شده‌اند.

آتشکده بزرگتر در غرب واقع شده و بشکل هشت ضلعی است که اضلاع بزرگ آن به ابعاد  $۵/۳۰ \times ۵/۵۰ \times ۵/۲۸ \times ۵/۱۵$  متر است که اضلاع کوچکتر در فاصله هر دو ضلع بزرگ و به ابعاد ۱۸۲ و ۱۷۸ سانتیمتر است.

ضخامت دیوارها ۹۰ سانتیمتر و چهار درگاه در چهار ضلع آتشکده تعبیه شده که پاتاق‌های رومی و نیمه آجرهای قطور و سنگ قلو و ملاط گچ زنده ساخته شده. ارتفاع درگاه غربی ۱۱۰ سانتیمتر و عرض آن ۸۴ سانتیمتر و عرض درگاه شمالی ۱۲۸ و ارتفاع آن ۱۱۰ سانتیمتر است، حاشیه این درگاه (درگاه شمالی) با گچ زنده بشیوه قاب بندی تزئین یافته، مصالح آن از نیمه آجرهای قطور و قلو و سنگ و ملاط گچ زنده است (ابعاد نیمه آجرها  $۱۵ \times ۲۰ \times ۴۳$  سانتیمتر است).

ارتفاع درگاه شرقی ۱۳۰ سانتیمتر و عرض آن ۹۰ سانتیمتر و درگاه جنوبی به ارتفاع ۸۲ سانتیمتر و عرض ۱۰۰ سانتیمتر است و با توجه به ارتفاع تقریبی سازندگان این بنا رعایت قرینه سازی را نکرده‌اند.

بنا در اصل دارای گنبد بوده و ارتفاع دیوارهای باقیمانده خارجی به تقریب بین ۲۴۵ تا ۲۶۰ سانتیمتر است که با احتساب ۲۴۰ سانتیمتر ارتفاع تقریبی گنبد، ارتفاع تقریبی از نوک گنبد تا کف احتمالا به ۵ متر میرسد.

این بنا با اینکه در خارج ۸ ضلعی است در داخل بصورت چهار ضلعی و به ابعاد  $۵۶۰ \times ۵۶۶$  سانتیمتر بنا شده، گوش‌های داخلی در ارتفاع ۱۳۰ سانتیمتری و با استفاده از ۴ طاق کوچک چهار ضلعی داخلی به ۸ ضلعی تبدیل یافته و گنبد عظیم آتشکده بر روی همین ۸ ضلعی به وجود آمده.

در فاصله ۱۵۰ سانتیمتری شرق این بنای عظیم آتشکده دیگری ساخته شده که از نظر ابعاد فرم با بنای اول تفاوت کلی دارد و ابعاد آن به ترتیب  $۳۶۰ \times ۶۸۰$  سانتیمتر و دارای ۴ درگاه که بعرض ۶۰ سانتیمتر و ارتفاع ۹۰ سانتیمتر است منتهی مصالح آن عیناً از همان مصالح آتشکده بزرگ استفاده شده و ضخامت دیوارها نیز در این بنا ۹۰ سانتیمتر است و ارتفاع دیوارهای خارجی آن به تقریب ۲۵۰ سانتیمتر است که با احتساب ۱۵۰ سانتیمتر ارتفاع تقریبی گنبد، ارتفاع بنا از نوک گنبد تا کف بالغ بر ۴ متر میشود.

طاق‌های داخلی درگاه‌ها عموماً با استفاده از دو نیم‌طاق يك پارچه و قالبی ساخته شده که این شیوه طاق‌سازی در اکثر بناهای عصر اشکانی (بناهای حوزه قومس، سمنان، دامغان) و به‌ویژه بناهای مقارن عصر ساسانی در حوزه طارم و ماه‌نشان رعایت شده.

معمولاً در کنار آتشکده‌های ویران که آتش بزرگ در آن نگهداری می‌شده و از ۱۶ آتش تشکیل می‌گردیده و تقدیس آن یکسال بطول میانجامیده آتشکده آدریان Aderyan ساخته می‌شده که از ۴ قسم آتش نگهداری می‌شده و تقدیس آن يك ماه بطول میانجامیده و با در نظر گرفتن این اصل که در بخش طارم علیا آتشکده دیگری باین عظمت تاکنون کشف نگردیده احتمالاً آتشکده تشویر از نوع بااهمیت‌ترین آتشکده‌های این ناحیه بوده و احتمالاً موبد این آتشگاه به موبدان و هیربدان و آتوردان این منطقه ریاست داشته و شاید آتشکده بیانلو (در بخش «ماه‌نشان») که بوسیله اینجانب نیز کشف گردیده از نظر اهمیت در ردیف آتشکده تشویر بوده منتهی قبل از توصیف آن به معرفی آتشکده‌های دیگر حوزه طارم علیا می‌پردازد.

در بخش شمالی طارم آتشکده دیگری توسط اینجانب کشف گردید که احتمالاً از نظر مراکزیت با آتشکده تشویر تا حدی قابل مقایسه بوده، این آتشکده در حاشیه شمالی بخش آب‌بر و در بین انبوه درختان واقع شده و در محل بنام مقبره پیر همدانی مشهور است این آتشکده ۸ ضلعی منظم است که هر ضلع آن ۴۱۰ سانتیمتر است، داخل آن نیز ۸ ضلعی است که اضلاع داخلی هر يك ۲۶۵ سانتیمتر است، ضخامت دیوارها عموماً ۶۵ سانتیمتر است.

این بنا دارای دو درگاه ورودی خروجی است که یکی در غرب و دیگری در جنوب تعبیه شده، ۸ درگاه کوچک (دریچه) که خاص استفاده نور است در ۸ ضلع خارجی آتشکده و به ابعاد  $۶۲ \times ۸۰$  سانتیمتر ساخته شده که باطاقی شکسته و با شیبی ملایم به داخل به‌وجود آمده، ارتفاع دریچه‌ها ۷۵ سانتیمتر و فاصله آنها تا کف ۱۸۵ سانتیمتر است، درگاه غربی در خارج قاب‌بندی شده و با نقوش برگت مو و پیچ با گچ تزیین یافته.

اضلاع داخلی آتشکده بصورت ۸ طاقتما و باطاق‌های هلالی و گچ‌بری‌هایی بشکل ستاره و برگت تزیین شده، داخل طاقتماها درحد قاب خورشیدی آن ترك‌بندی شده و با خطوط منظم هندسی طرحی بشیوه مقرنس کاری بوجود آورده گنبد آتشکده خراب شده و در حال حاضر بوسیله اهالی روی آنرا با تیر پوشانده‌اند و مسجد دیگری هم درحاشیه غربی آن ساخته‌اند که نیمی از آتشکده (تقریباً ۴ ضلع آن) در داخل مسجد است و درحقیقت بخش غربی آتشکده باهمان فرم قدیم در داخل مسجد سرپوشیده حفاظت می‌شود، دیوارهای خارجی آتشکده در بالا و نزدیک ساقه شبیه به‌شیوه آتشکده گچ‌سر دارای

ترتیبات کنگره‌ای بوده که فقط کنگره‌های دو ضلع شمالی آن باقیمانده که ناودان‌های چوبی از داخل آنها برای عبور آب باران به‌خارج تعبیه کرده‌اند.

آتشکده دیگری در حاشیه جنوبی پیر همدانی و بفاصله ۲۵۰ متری آن وجود دارد که بنام امامزاده عبدالله مشهور است، این آتشکده چهارگوش و به ابعاد  $3/5 \times 3/5$  متر است که اهالی روی گنبد آنرا با گچ اندود کرده‌اند، بنا در اصل دو درگاه شرقی، غربی داشته که درگاه غربی آن در دوره‌های بعد مسدود شده.

#### (آتشکده پرچم قدیم)

این آتشکده بر روی تپه شمالی قریه پرچم قدیم ساخته شده که در نزد اهالی به بقعه یا مسجد نیز مشهور است، این آتشکده از نظر فرم با آتشکده‌های تشویر و آب‌بر اختلاف کامل دارد باین معنی که بنای اصلی آتشکده در زمینی بشکل چلیپا (صلیب) و به ابعاد  $9/80 \times 16/80$  متر ساخته شده که آتشکده در ضلع جنوبی این محوطه و به ابعاد  $480 \times 420$  سانتیمتر به وجود آمده، جبهه شمالی آتشکده خود نیز بشکل چلیپا است که در دو گوشه جنوبی آن دو اطاقک به ابعاد  $480 \times 400$  سانتیمتر ساخته شده محوطه داخلی آتشکده بشکل مربع مستطیل در ابعاد  $315 \times 325$  سانتیمتر است که بوسیله یک درگاه به عرض ۷۰ و ارتفاع ۱۱۱۵ سانتیمتر که در ضلع شمالی است به محوطه صلیب‌شکل شمالی راه دارد، دو درگاه شرقی و غربی و بعرض ۹۰ سانتیمتر که در حقیقت درگاه ورودی باطاقی رومی طاق‌زده شده، که درپچه نور نیز در جبهه شمال و جنوب آتشکده تعبیه شده که طاق‌های این دو درپچه هم رومی است، تزئینات داخلی آتشکده با استفاده از رگه‌بندیهای گچی به‌وجود آمده که تاحدی به داخل بنا زیبایی بخشیده.

#### (آتشکده هندی‌کندی)

در حاشیه جنوبی قریه هندی‌کندی و بفاصله ۳۰۰ متری آن بقایای آتشکده دیگری بنام سردخانه هندی‌کندی وجود دارد که متأسفانه در سالهای گذشته بوسیله افراد سودجو ویران گردیده و در حال حاضر چهار دیوار نیمه ویران از آن باقیمانده، آتشکده به ابعاد  $4 \times 4$  متر بوده که فقط یک درگاه در جانب شرق داشته.

#### سردخانه‌الزین (الیز)

در حاشیه شمالی قریه الزین (الیز) و بفاصله ۵۰۰ متری قریه و در زمینی مسطح بقعه‌ای (چهارطاقی) بنام سردخانه وجود دارد که خوشبختانه پایه‌ها و طاق آن سالم مانده و با اینکه حفاران غیرمجاز در گذشته از کاوش در این آتشکده صرف‌نظر



نکرده‌اند مع الوصف از دیگر آتشکده‌ها سالم‌تر است. پایه‌ها به ابعاد  $110 \times 110$  سانتیمتر و فاصله درگاه‌ها  $230$  سانتیمتر است ارتفاع طاق از زیر گنبد تا کف  $310$  سانتیمتر که با احتساب ضخامت آن ارتفاع کلی چهارطاقی (سردخانه) از نوک گنبد تا سطح زمین به  $335$  سانتیمتر میرسد، طاق‌ها برخلاف طاق آتشکده‌های دیگر از نوع رومی نیست درهای ورود خروج محوطه چلپباشکل است در دو بازوی صلیب ساخته شده طاق اصلی آتشکده سالم مانده اما طاق‌های جانبی نیمه‌ویران است و این ویرانی معلول ویرانگری‌های حفاران غیر مجاز در گذشته بوده که برای بدست آوردن اشیاء عتیقه موجب ویرانی اینگونه بناها شده‌اند. در ضلع جنوبی بنای اصلی در دوره‌های بعد با گچ محرابی به دیوار اصلی اضافه شده که نشان میدهد اهالی این محل پس از ترک دین مزدیسنی آتشکده را به مسجد تبدیل کرده‌اند. طاقنماهای شرقی غربی بسته است و فقط دو دریچه برای استفاده نور در بالای آنها ایجاد شده. طاق طاقنماها نیز بشیوه طاق‌بندی آتشکده تشویر قالبی از گچ یک پارچه است:

#### (آتشکده گیلان‌کشه)

در حاشیه غربی قریه گیلان‌کشه (در بخش طارم‌علیا) روبروی ارتفاعات مشرف به قریه آتشکده‌ای بنام سردخانه وجود دارد که از نظر فرم و مصالح با بناهای دیگر اختلاف دارد باین معنی بانیان آتشکده بجای استفاده از خاک رس از خاک قرمز رنگ تپه‌های اطراف استفاده کرده‌اند و ملاطی که از مخلوط‌شدن گچ‌زنده با چنین خاکی به‌وجود آمده به بنا که توده‌ای از قلوه‌سنگ با گنبدی بلند است ابهت و زیبایی خاصی بخشیده، در جبهه شرقی ایوانی عمیق ساخته شده که در دو دوره مختلف ایجاد گردیده و علت ساختن آن استحکام بیشتر بنا و تقویت دیوارهای شرقی بوده است و درگاه ورودی آتشکده نیز از میان این ایوان به مدخل آتشکده راه دارد، و تنوع آنرا از نظر طاق‌بندی با دیگر آتشکده‌ها معلوم میدارد زیرا استفاده از طاق‌های دیگر در بناهای اشکانی و ساسانی مرسوم بوده و بهترین نوع طاق‌ها در حفاریات علمی شهر باستانی کومس ملاحظه شده که این شهر باستانی از مراکز مهم عصر اشکانی است و مهمتر آنکه در اکثر آتشکده‌های دیگر عصر ساسانی این نوع طاق (ابروئی، هلالی، شکسته) نیز رایج بوده چنانکه در بنای آتشکده گچ‌سر طاق‌های مختلفی چه درکنگره چه در درگاه‌ها بکار رفته، طاق‌های یک پارچه بکار رفته در این بنا نیز از گچ زنده و مخلوطی از شاخه‌های چوب سرو درست شده که در واقع نوعی گچ مسلح بوده که به‌طاق استحکام بیشتری میداده. درگاه‌های چهارطاقی در گذشته درچوبی داشته و جای تیغه در و پاشنه‌ها هنوز در درگاه غربی و شمالی بجا مانده، داخل چهارطاقی در گذشته تزئینات گچ‌بری داشته

که بخشی از آن در زیر گنبد و بر ازاره داخلی باقیمانده، این شیوه کار در چهارطاقی پهلوان‌حیدر (گیلون) و امامزاده عبدالله سومه‌بر نیز بکار رفته.

#### آتشکده بیانلو (پشتوک) یا سردخانه سنگر

در حاشیه جنوبی رودخانه عظیم قزل‌اوزن در بخش ماه‌نشان و فاصله ۷ کیلومتری شرق قریه بیانلو آتشکده‌ای بنام سردخانه بیانلو، خانقاه پشتوک وجود دارد که از نظر عظمت با آتشکده تشویر و آب‌بر قابل مقایسه است این آتشکده در حاشیه شمالی دژ عظیمی بنام سنگر است که دژ نیز از آثار عصر ساسانی است، آتشکده به ابعاد  $10 \times 10$  متر است که دو درگاه بسوی شرق و شمال دارد، فاصله درگاه‌ها ۳ متر و عمق آنها ۲ متر است، مصالح این آتشکده نیز از قلوه‌سنگ و ملاط گچ زنده است که با ابهتی خاص به دره مقابل در حالیکه صدها سال از خاموشی آن میگذرد نظاره میکند.

جیبه‌های جنوبی و غربی داخل آتشکده را طاقنما سازی کرده‌اند، عمق طاقنماها یک و نیم متر است، طاق‌ها در این آتشکده نیز رومی است و با لاشه سنگ و ملاط گچ زنده طاق زده شده، آتشکده در فاصله ۲۰۰ متری و در حد شمال دژ سنگر است که مجموعه دژ و آتشکده را در محل دره قایاگولو (چشمه‌سنگ) می‌نامند و دلیل این نامگذاری وجود چشمه بزرگی در حاشیه جنوب‌غربی آتشکده است که حدفاصل دژ و آتشکده قرار دارد:

ارتفاع دیوارهای خارجی آتشکده ۷ متر و ضخامت دیوار در بالا  $1/5$  متر است گنبد آتشکده فرو ریخته است و متأسفانه حفاران غیرمجاز نیز مقدار زیادی به آتشکده صدمه وارد کرده‌اند.

#### (آتشکده‌های ماه‌نشان)

در حاشیه شرقی ماه‌نشان و جنوب رودخانه قزل‌اوزن در محلی بنام مهدی‌کرم سه آتشکده زیبا وجود دارد که دوتای آن ویران و سومی که در نهایت زیبایی است تا حدی سالم مانده و با اینکه حفاران غیرمجاز در گذشته بمقدار زیادی ویرانی در این آتشکده‌ها به وجود آورده‌اند با این وجود آتشکده ماه‌نشان پا برجا است.

ابعاد آتشکده به ابعاد  $4 \times 4$  متر است که چهار درگاه به عرض یک متر و ارتفاع  $1/5$  متر در چهار جبهه آن ایجاد شده، ارتفاع دیوار خارجی  $2/5$  متر و فاصله آخرین حد گنبد تا سطح دیوار  $1/5$  متر است، آنچه به آتشکده ماه‌نشان زیبایی خاصی بخشیده و شیوه معماری آنرا با آتشکده‌های دیگر متمایز ساخته در اینست که این آتشکده از کف تا روی طاق درگاه‌ها با آجر ساخته شده و از آن به بعد با قلوه و لاشه سنگ بنا گردیده، رویه آجرها با اینکه بر اثر عوامل طبیعی مقادیری ریزش کرده

مع الوصف رگه‌های گچ زنده که بصورت ملاط (بندکشی) در بنا بکار رفته بهمان استحکام اولیه و در نهایت زیبایی بجا مانده و جلوه خاصی به بنا داده است، طاق‌ها عموماً رومی و پطاق‌ها بوسیله پاره آجرهای ضخیم از نوع آجرهای عصر ساسانی ایجاد شده، در جنوب این آتشکده و در فاصله ۳ متری آن آتشکده ۸ ضلعی دیگری که آنهم از آجر بنا شده وجود دارد که نیمه‌ویران است، اضلاع این آتشکده هر یک  $1/5$  متر و ضخامت آن  $80$  سانتیمتر است، آثار گچ‌بری‌های زیبای آن هنوز در سطح دیوارهای داخلی بمقدار کمی باقیمانده، در حاشیه جنوبی این بنا بنای چهارگوش دیگری وجود دارد که آنهم نیمه‌ویران و بدون گنبد است این بنا نیز با آجر ساخته شده و توسط یک درگاه در حد جنوبی بخارج راه دارد، ضخامت دیوارهای این آتشکده نیز  $80$  سانتیمتر است که توسط حفاران غیر مجاز درگذشته صدمات فراوانی دیده، عرض درگاه ورودی  $65$  سانتیمتر و ارتفاع آن  $80$  سانتیمتر است که به‌سختی میتوان بداخل آتشکده راه یافت.

## کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان

### مقدمه:

داستان بنیانگذاری دودمان ساسانی از داستان کورش و حتی ارشک که هر دو به طور کلی با اصول حماسه‌سرایی شروع شده‌اند چندان دور نیست. در کارنامه اردشیر مذکور است که: ساسان شبان پاپک شاه بود که در شهر استخر نزدیک تخت جمشید حکومت می‌کرد. ساسان خود را از اعقاب هخامنشیان می‌دانست ولی این راز را پنهان می‌داشت تا آنکه پاپک خوابی دید و آن را چنین تعبیر کردند که پسر ساسان روزی فرمانروای گیتی خواهد شد. پاپک دختر خود را به ازدواج ساسان درآورد و از این پیوند اردشیر به دنیا آمد. همین داستان را فردوسی در شاهنامه آورده است.

اردشیر در سال ۲۲۴ میلادی آخرین پادشاه سلسله اشکانی اردوان پنجم را پس از سه جنگ متوالی مغلوب و مقتول ساخت و حکومتی ملی تأسیس کرد که متکی به دین ملی نیز بود. بدین طریق پس از پنج و نیم قرن پس از سقوط هخامنشیان حکومت ایران مجدداً به دست قوم پارس افتاد. این سلسله به مناسبت نام جد اردشیر ساسان ساسانیان نامیده شد.

تشکیل قدرتی مرکزی و قوی و تأسیس سپاهی منظم و تربیت یافته و سازمان دقیق داخلی همه موجب گردید که اساس حکومتی پی‌ریزی شود که با ادامه تمدن ایرانی دوره تمدنی جهانگیر به وجود آید.

از لقبهای یاد شده در کتیبه‌های ساسانی می‌توان به گسترش قدرت آنان پی برد. لقب «ساسان» «بزرگ» بود اما «پاپک» را «شاه» نامیده‌اند از «اردشیر» شاهنشاه

ایران و از «شاپور» «پادشاه ایران و انیران» یاد شده است. فراوانی عنوانها و لقبها در سراسر تاریخ ساسانیان چنان مورد توجه و اهمیت بود که از آن پس تا قرن بیستم هم ادامه داشت. پادشاهان ساسانی به شهرسازی بسیار گرایش داشتند. اردشیر و شاپور اول از بزرگترین بنیانگذاران شهرها در این سلسله محسوب می‌شوند. از سال ۲۲۴ میلادی که اردشیر به سلطنت رسید بیست و شش تن بر ایران سلطنت کردند بدین‌ترتیب:

اردشیر بابکان - شاپور اول - هرمز شاپور - بهرام هرمز - بهرام دوم - بهرام سوم - نرسی - هرمزد - شاپور هرمزد - اردشیر هرمزد - شاپور پسر شاپور - بهرام پسر شاپور - یزدگرد اول - بهرام گور - هرمزد پسر یزدگرد - یزدگرد دوم - فیروز - بلاش - قباد - خسرو انوشروان - هرمزد چهارم - خسرو پرویز - قباد دوم - شیرویه - اردشیر شیرویه - پورانخت - آزرمی‌دخت - یزدگرد سوم.

#### وضع دین و علم و ادب در زمان ساسانیان:

با توجه به اینکه بر طبق روایات ساسان جد سلسله ساسانی در معبد اناهیته (ناهید) در استخر مقامی والا داشت، اردشیر برای کسب قدرت بیشتر تصمیم گرفت که قدرت روحانی را نیز در دست بگیرد. بنابراین مسأله دین شدیداً مورد حمایت و تقویت اردشیر قرار گرفت و آیین زرتشت دین رسمی مملکت گردید. موبدان موبد سرسلسله روحانیان مقامی بس ارجمند یافت و متن کتاب اوستا به زبان پهلوی ساسانی که زبان مردم بود تبیین و تفسیر شد تا مردم بتوانند از تعالیم زرتشت و اوستا بهتر بهره‌مند شوند.

اوستا حاوی تعالیم مردی بزرگ است که بیشتر به اخلاق پرداخته. اوستا حاصل فلسفه قومی است کشاورز، اخلاق و آداب و روشهای سلوک و مقدسات مردمانی است که اغلب و بلکه جملگی در راه زندگانی عملی کوشایی و جهد ورزیده‌اند. قسمتی از اوستا در زمان ساسانیان جمع و تدوین شد با بیست و یک نسل. اوستای کنونی قسمتی کوچک از اوستای عهد ساسانی است اما از ۲۱ نسل اوستا خلاصه‌ای در جلد هشتم و نهم دینکرد که کتابی است به زبان پهلوی مانده است مطالب بسیار مهم وجود دارد.

شرح اوستا را زند و شرح زند را پازند نامیدند. موبد بزرگ تنسر (Tansar) یا توسر (Tosar) مأمور تدوین کتب مقدس و تجدیدنظر در آنها و حفظ دین شد. چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب می‌شد بدون شك علماء آن زمان بیشتر از طبقه روحانیان بوده‌اند. در کتاب پندهش خلاصه فهرست مانندی از

علوم طبیعی و نجوم بدان طریق که در اوستای ساسانی و تفسیرهای آن به دست آمده ثبت شده است.

در کتاب میراث باستانی ایران مذکور است که: شاپور اول به آزادیخواهی شناخته شده و برخلاف روش بازماندگانی آزاداندیشی او در دین قابل توجه است. الیزه وارداپت (Elisee. Vardapet) وقایع نگار ارمنی از دستخطی یاد می کند که مربوط به شاپور است و شاپور امر داده است که مغان و یهودیان و پیروان مانی و طرفداران تمام مذهبهای دیگر را در هر نقطه ایران که باشند در انجام مراسم مذهبی شان آزاد بگذارند.

آیین زرتشت پیروان خود را در برابر تعلیم و تربیت دیگران مسؤول می داند و هر زرتشتی را به فراگرفتن دانش و آموختن آن به دیگران موظف کرده است. دینشاه در کتاب اخلاق ایران باستان می نویسد: ترویج معارف و توسعه تعلیم و تربیت یکی از وظایف مذهبی زرتشتیان است. چنانکه در وندیداد آمده است «کسی که می خواهد از علم و هنر بهره مند گردد او را از پیام ایزدی برخوردار گردانید.»

در اوایل سده بیستم میلادی هیئتهای باستانشناسی روسی، آلمانی و فرانسوی و همچنین دانشمندان انگلیسی در «سین کیانگ» (نامی چینی و به معنای رودخانه غربی است. این سرزمین در شمال غرب و در مغرب چین بنا شده و با اتحاد شوروی، افغانستان و هندوستان هم مرز است. و به زبان فارسی آن را ترکستان چین نامیده اند). اسناد و مدارکی از مانویان به دست آورده اند. اخیراً آثاری از مانویان در مصر به دست آمد که گنجینه آثار مانوی را غنی تر ساخت. از آن جمله اند: کفالایا (Kevalaya) مجموعه ای که پس از مرگ مانی به وجود آمد. (این مجموعه به زبان قبطی است و در مصر پیدا شده) «شاپورگان» منسوب به شاپور یکی از مهمترین کتاب مانی به زبان جنوب غربی ایران (پهلوی ساسانی) نوشته شده، این کتاب حاکی از مطالب متعلق به مبدأ و معاد بر طبق عقیده مانوی بود. «انجیل زنده» کتابی که حاوی اصول تعالیم دینی مانی است. بخشهایی از این دو کتاب در تورفان (Turfan) به دست آمده است. «خواستوانیف» (Xvastovanif) دعای توبه مانویان است. این کتاب به شکل قطعاتی به زبانهای سریانی، اویغوری، در نزدیکی تورفان و صحرای دون هوان پیدا شد، نامه های مانی به شاگردانش، کتاب دعاها و نیایشها، کتابهای مذهبی و غیره، برخی از این آثار و یا قسمتهایی از آخرین سفر مانی و آمدن پیامبر به کشور حاوی اطلاعات بسیار جالب در باره پیشرفت آیین مانی و تاریخچه آن است. (بخشهایی از آثار مانوی که در تورفان به دست آمده توسط ک. زالمان (K. Zalman). تحت عنوان (Manichaica) در نشریه اطلاعاتی آکادمی علوم سال ۱۹۱۲ و ف. س. اندره اس F. S. Andreas و پهنینگ (B. Hening) در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۴ و بخشهایی که در مصر به دست آمده

توسط س. شمیدت S. Shmidet و ه. پولوتسکی H. Pulotskiy در Spaw سال ۱۹۳۳ منتشر گردید).

مآخذ مربوط به تاریخ در سده‌های سوم تا پنجم میلادی که طی ده سال اخیر به دست آمده تفسیر شده و انتشار یافته است. در این مآخذ نه تنها اعلامیه‌های رسمی شاهنشاهان و نوشته‌های رسمی موبدان و هیربدان ساسانی بلکه اسناد ومدارک اقتصادی و نامه‌های خصوصی و عهدنامه‌های تاریخی نیز به چشم می‌خورد.

در زمان قباد مزدك ظهور کرد. فقر و بیچارگی که در نتیجه قحطی در این زمان به وجود آمده بود، تقسیم غیرعادلانه ثروت را در جامعه ایرانی آشکار کرد. قباد پیرو طریقه مزدك شد که رفع هرگونه امتیاز طبقاتی و نوعی زندگی اشتراکی را پیشنهاد کرده بود. او پادشاهی نیرومند و با اراده بود ولی روابطش با مزدکیان و بدعتهایی که آنان ایجاد کرده بودند موجب شورش مردم شد و سرانجام مزدك کشته و مزدکیان پراکنده گشتند و آثار مزدك سوخته شد.

ادبیات ملی و عمومی که از نسلی به نسل دیگر با روایات شفاهی انتقال می‌یافت در زمان ساسانیان جای خود را به ادبیات مکتوب داد.

استاریکف (Starikov) دانشمند شوروی می‌نویسد: «می‌توان گفت که ادبیات در دوره ساسانیان خاصه در دو سده آخر آن دوره به نحو درخشانی راه ترقی و تکامل را پیموده است. از آن زمان یادگارهای ادبی هم به جای ماند که بسیاری از آنها در ترجمه‌های عربی و سریانی باقی مانده است. در این عهد علاوه بر شعر و خطابه کتابهای بسیاری نوشته شد که در آنها درباره ادبیات و هنرها و کلیه علوم و فنون زمان مطالب بسیار به رشته تحریر درآمده و از آنهمه آثار آنچه از دستبرد حوادث و دگرگونیمها و عدم علاقه فاتحین به دانش به جامانده معرف گنجینه سرشار ادبی و فلسفی و تاریخی و داستانی و اخلاقی و نموداری از ادبیات و فرهنگ و تمدن ساسانی می‌باشد.»

در عهد ساسانی اشعار حماسی، قصیده، غزل و ترانه بسیار مورد توجه بوده و آثاری چند به شعر از آن دوران به جای مانده است مانند یادگار زیریران و درخت اسوریک (نخل و بز).

یکی از اشعار پهلوی متنی است به نام اندرز که شاهنامه پهلوی خوانده می‌شود این قطعه از نظر بیان شاعرانه شایان دقت است. متن موجود به صورت اصلی باقی نمانده و کلماتی از آن افتاده و بعضی از ابیات آن گم شده معینا تردیدی نیست که نمونه‌یی از قطعات منظوم آن زمان است و از خصوصیات آن اینست که قافیۀ آن مانند قصیده در سراسر شعر یکی است.

شعر دیگری از پهلوی ساسانی به نام (درآمدن شاه بهرام و رجاوند) به دست

آمده که به صورت قصیده و دوازده هجایی است و دارای قافیه می باشد. ترجمه آثار خارجی یونانی، لاتینی، هندی از عهد شاپور اول شروع شد. شاپور دستور داد تا بسیاری از کتابهای طب و ریاضیات را به پهلوی ترجمه کنند تا دانشمندان ایرانی بتوانند به آسانی دانشهای گوناگون زمان را در سطح وسیعتری بیاموزند.

ابن الندیم در کتاب معروف و معتبر خود «الفهرست» می نویسد: «اردشیر شاهنشاه ساسانی برای گردآوردن کتب از هندوچین و روم و جست و جوی بقایای آثاری که در عراق مانده بود کسان بدان نواحی فرستاد و از آنها هرچه را متفرق بود گردآورد و آنچه متباین بود تألیف داد.»

استاد همایی می نویسد: «به قول مورخ شهیر ابوالفداء در دوره ساسانیان اولین نهضت علمی ایرانی در زمان شاپور اول شروع شد و او عده ای را به یونان فرستاد و کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه به ایران وارد نموده به فارسی ترجمه کرد و بواسطه تشویق و ترغیب او مردم به تعلیم و تعلم و استنساخ این کتب مایل شدند و در نتیجه علوم و آداب شهرتی یافت و بیشتر زمینه برای پیشرفت علمی و ادبی ایرانیان مهیا گشت.»

عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو اول آغاز شد. اگر در زمان انوشروان فرهنگ یونانی در ایران حیاتی تازه پیدا کرد فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج یافت. خسرو انوشیروان بیش از سایر شاهنشاهان ساسانی به توسعه علوم و فرهنگ معمول آن زمان همت گماشت. فیلسوفان یونانی را که در یونان مورد اذیت قرار گرفته بودند به خود جلب کرد و از ایشان در تیسفون پذیرایی نمود. مهمترین آنها پریسکیانوس (Priskianos) نام داشت که کتابی در پاسخ پرسشهای انوشروان ترتیب داده بود که ترجمه ناقصی از آن به لاتین در دست است که شامل جوابهای مختصر در مسائل مختلف روانشناسی، فیزیولوژی، حکمت طبیعی، نجوم و تاریخ طبیعی است.

«اگاتیاس» مورخ معروف یونانی با تمام عنادی که نسبت به انوشروان داشت در شگفت بود چگونه پادشاهی با آنهمه اشتغالات و گرفتاریهای نظامی و سیاسی توانست به دانشها و فرهنگ یونان توجه داشته باشد.

پادشاهان و بزرگان ایران در زمان ساسانی سعی داشتند به بیشتر دانشهای زمان خود آشنایی داشته باشند و گفته اند که انوشروان در جوانی به تحصیل فلسفه پرداخته و با مکتبهای فلسفی افلاطون و ارسطو آشنایی داشت و دستور داده بود اغلب آثار آنان را به زبان پهلوی ترجمه کنند. یک نفر عیسوی موسوم به پولوس پرسا (Phulus, Persa) مختصری از منطق ارسطو را برای انوشروان به زبان سریانی ترجمه کرده بود. می توان تصور کرد که خسرو اول به زبان سریانی نیز آشنا بوده است.



باید دانست تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان مدرسه ایرانیان در رها ونسطوریان ایرانی است. نسطوریان به جای ادبیات یونانی بیشتر به ادبیات سریانی توجه داشتند. در عهد خسرو انوشیروان علاوه بر علوم یونان علوم هند را نیز از سانسکریت به پهلوی ترجمه کردند.

اولبری می نویسد: «دستگاه تعلیمی جندی شاپور را احتیاج برآن داشت که ترجمه های سریانی مجموعه مؤلفات جالینوس و قسمت هایی از کتاب بقراط و بعضی از رساله های منطقی ارسطو و اپساغوجی و شاید بعضی از تألیفات نجومی و ریاضی را فراهم آورند.»

بسیاری از کتابهای خارجی عهد ساسانی که به وسیله مترجمان آن زمان به زبان پهلوی ساسانی ترجمه شده بود به تدریج از میان رفته است.

### کتابخانه و کتاب:

چون تعداد مدارس ودانشگاهها در عهد ساسانیان رو به فزونی نهاد دانشکده ها و دیگر مراکز دینی به آموزشهای دینی پرداختند. تکامل آموزش عالی با برنامه های منظم و وجود دانشکده ها و استادان مجرب را بطور قطع باید در دوران ساسانیان جست و جو کرد. دانشگاه به معنی واقعی خود از جندی شاپور آغاز می گردد و یکی از بزرگترین مراکز علمی جهان آن روز به شمار می رفت.

وجود مراکز عالی علمی در نقاط مختلف آن روزگار مانند «ریواردشیر» یا بیت اردشیر (ریشهر) - عراق - خوزستان - مدائن و شهرهای مرکزی و شرقی بخصوص مرو و سمرقند که در آنها طب و هیأت و نجوم - هندسه - فنون نظامی - گیاه شناسی - داروشناسی - فلسفه - منطق - تاریخ - دام پزشکی وغیره تدریس می شد وجود کتابخانه های بزرگی را ایجاب می کرده است.

ابن ندیم در عهد ساسانی از دو کتابخانه مهم نام می برد یکی کتابخانه ای که اردشیر و پسرش شاپور اول ترتیب دادند: «آنگاه که اردشیر بابک استیلا و غلبه یافت کتابهایی که از ایران باستان مانده و پراکنده شده بودند از هندوستان و چین گرد آورد و در گنجینه ای آنها را نگاهداری کرد. پسرش شاپور اول کار او را دنبال کرد و آنچه از زبانهای دیگر به فارسی برگردانده و به صورت کتاب درآمده بودند همه را فراهم آورد و همچنین به گردآوری اوستا پرداخت و با کمک بزرگ موبدان اوستا را بار دیگر پس از اینکه اسکندر آن را سوزانده بود احیا کرد.»

کتابخانه بزرگ دیگر کتابخانه ای است که انوشروان در گندشاپور برای دانشگاه گندی شاپور بنیاد نهاد. نظیر این کتابخانه با هزاران جلد کتاب علمی به زبانهای داخلی و خارجی به قول ادوارد براون هیچگاه در تاریخ گذشته دیده نشده است.

شاپور اول به‌غیر از کتابخانه اردشیر بابکان در بغداد کتابخانه بزرگ دیگری نیز تأسیس کرده بود که پس از حمله عرب به‌دست تازیان افتاد و تا غلبه طغرل سلجوقی بر بغداد این کتابخانه وجود داشته و در این جنگ دُچار آتش‌سوزی و نابودی شده‌است. در دوره ساسانیان کتاب را صحافی و جلد می‌کردند کتاب نویسی و تمپه‌کتاب و صحافی و مجلد ساختن آن در دوره ساسانی با بهبودی و تولید و مصرف کاغذ رونق یافت و کتابهای بسیار در علوم و فنون مختلف نوشته شد.

از زمان مانی هنر تزیین کتاب متداول گشت و مانویها بودند که برای نخستین بار سرآغاز و حاشیه‌های کتابهایشان را با گل و بوته که بازرولاژوردوشنگرف رنگ‌آمیزی شده بود تزیین می‌کردند، فعالیت‌های مانویان به‌ترویج کتاب و اشتیاق به مطالعه کمک‌های بزرگ نمود. مانی خود شش کتاب و ۷۶ رساله مختلف علمی نوشت که ابن‌ندیم در الفهرست از آنها نام برده است.

از دوران ساسانی رویم‌رفته ۸۲ جلد کتاب راجع به‌أمور مذهبی ۹ جلد کتاب درباره شکار و پند و هفتاد جلد در فنون و علوم مختلف به‌جای مانده است. ابن‌ندیم از هفتاد جلد کتاب که در علوم مختلف از پهلوی به‌عربی ترجمه شده یاد می‌کند.

ایرانیان عهد ساسانی از اطلاعات هندوان در حساب و نجوم و طب فواید بسیار بردند. حساب و هندسه و مخصوصاً سلسله اعداد (الگوریتم) و همچنین کتابهای طبی معروف هندی مثل کتاب (الشاناق = چاناکیا) و سسرد (سوسرتا) و نظایر آنها از راه ترجمه‌های ایرانی و یا به‌وسیله مترجمان ایرانی به‌مسلمین رسید.

انوشروان پزشکی مسیحی را به نام «بذ» برای گردآوری گیاهان طبی به هند فرستاد و وی کتابی درباره مطالعات خود نوشت. استاد صفا در کتاب دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی می‌نویسد: «تیادورس (Theodoros) طبیب نصرانی برای معالجه شاهنشاه (شاپور ذوالاکتاف) به‌دربار خوانده و در گندی‌شاپور مستقر شده بود وی در آن شهر اشتهار یافت و طریقه طبابت او معروف شد و کتابی را منسوب بدو به‌نام کناش تیادوروس بعدها به‌عربی درآوردند.»

در کتاب دورنمایی از فرهنگ ایرانی از این کتابها نام برده شده‌است:

«خداینامه - داستان اسکندر - کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان - آیین‌نامه - گاهنامه - داستان بهرام چوبین - داستان رستم و اسفندیار - کتاب زادان فرخ‌درت‌ادیب پسرش - عهد کسری به پسرش هرمز و پاسخ‌هرمز بدان عهد اردشیر به پسرش شاپور - کتاب موبد موبدان در حکم و جوامع و آداب - کتاب التاج در سیرت انوشروان - کتاب سیرت اردشیر - آیین تیراندازی - آیین چوگان‌زدن - کتاب ستورپزشکی - بختیارنامه - زیج شمیریار - کارنامه انوشروان - کتاب جاماسب درکیمیا - گزارش شطرنج - نامه تنسر - کتاب کلیله و دمنه - کتاب هزار افسان.»

در «بررسیها، ذکر شده است که بخشی از کتاب «آیین نامک» مربوط به هنر و فن موسیقی بوده که در آن راههای موسیقی و ارج و منزلت ندیمان و موسیقی دانان را شرح داده است و بسا که در این کتاب ترانه‌های مشهور و راههای موسیقی بالفبای ویژه «اوانویسی» (ویسپ دبیری) نوشته شده است.»

مسعودی می‌گوید «این کتاب مرکب از چند هزار صفحه بود و نسخه کامل آن جز در نزد موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت به دست نمی‌آمد.» آیین نامک خصوصیات تشکیلات دولت و جامعه ایران را قبل از ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله و اطلاعاتی راجع به ورزش و شرح چگونگی تطبیق و تفأل که از ملاحظه پرش مرغان استنباط می‌شود و امثال آن را در بر داشته است، گاه نامک یا فهرست رجال ساسانی که در آن نام و منصب همه بزرگان ایرانی به ترتیب مقامی که داشته‌اند ثبت بوده و یکی از مهمترین اسنادی که راجع به تشکیلات ساسانی در دست مانده نامه تنسر به پادشاه طبرستان است. نامه تنسر حاوی مطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی است. تاریخ نگارش این نامه همزمان خسرو اول است نه اردشیر و نیز از مطالب جغرافیایی آن بهتر می‌توان تاریخ نگارش آن را تعیین کرد. مثلاً نام بردن از ترکان و تعداد نقاط سرحدی (چون بلخ تا آخر بلاد آذربادگان و در زمینه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان) از این رو نامه تنسر بعد از فتوحات انوشیروان در نواحی مشرق و قلع و قمع هپتالیان و پیش از تسخیر یمن نوشته شده است.

کتاب «زادان فرخ» در تربیت فرزندش و کتاب «مهرداد» و «جشنش» (Jechnech) خطاب به بزرگمهر پوربختگان. کتاب اندرز خسرو به پسرش هرمز و پاسخ هرمز به او. کتاب اندرز خسرو به فرزندان دودمان ساسانی که به سن درس خواندن می‌رسند. کتاب اندرز اردشیر بابکان به پسرش شاپور. کتاب موبد موبدان در حکمت و اخلاق و سخنان جامع.

ظاهراً ترجمه قسمتهایی از عهدعتیق به زبان پهلوی که قطعاتی از آن در ترکستان چین به دست آمده و اکنون در موزه فلکرکوند (Völkerkunde) در برلن محفوظ است متعلق به عهد خسرو اول است قطعات مزبور که از روی متن سریانی ترجمه شده برای مطالعه زبان و خط پهلوی اهمیت بسیار دارد. در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند به ایران رسید «هرتسفلد» بر این عقیده است که این بازی قبل از خسرو اول هم در ایران معمول بوده است از جمله کتب هندی که به زبان پهلوی ترجمه شده داستانی است بودایی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و فعلاً موسوم به «بلوهر و بوداسف» است مانده.

از مشهورترین کتابی که ترجمه شده کتاب کلیگ و دمنگ است مأخوذ از اصل سانسکریت به نام پنکاتنترا (پنجساتنترا Pancatantra) است. بروزیه این کتاب را از

سانسکریت به پهلوی ترجمه نمود و تقریباً در همان زمان به زبان سریانی نیز نقل شد. استقبال پرشوری که از این کتاب شد موجب پیدایش کتابهای پند و اندرز که مورد علاقه مردم عهد خسرو بود گردید. از رساله دادستان مینوگت‌ذی‌خرد و اردای ویرازنامه (اردای ویرافنامه) و کتب مذهبی دیگر که اصل آنها مربوط به زمان خسرو اول است می‌توان مطالب مهمی به دست آورد.

«اردا ویرازنامه رساله‌ایست به زبان پهلوی در شرح سفر مینوی اردا ویراف به بهشت و دوزخ و آن دارای تقریباً ۸۸۵۵ کلمه است.»

سالنامه‌های رسمی در زمان ساسانیان وجود داشته که تصور می‌رود مؤلف یا مؤلفان خودای نامک (خواتنامه) که در پایان شاهنشاهی ساسانیان نوشته شده و تا سده هشتم میلادی ترجمه‌های تازی این کتاب موجود بود. در حال خودای نامک اصلی تا مرگ خسرو پرویز بیشتر نیامده ولی آثار مورخان عرب و ایرانی مشتمل بر روایاتی است از مرگ خسرو تا انجام کار یزدگرد.

چنانکه از نوشته‌های موسی خورنی پیدا است در اواسط سده چهارم میلادی ترجمه یونانی کتاب به نام «راست‌سخن» نوشته شخصی به نام برسما (ابرسما) وجود داشته که مترجم آن خورخید دبیر شاپور دوم شاهنشاه ساسانی بوده است.

از کتابهای آیین حقوق نامهای زیر در کتاب ماتیکان هزار دادستان ذکر شده‌اند: نامه در جرائم بزرگ یا مرگ ارزان - نامه از فتاوی (فتواها) موبدان موبد - نامه از گفته‌های موبدان موبد - دانتستان نامک - گویش و خشاپهور گفته و خش شاپور - مستبار نامک (مستمند نامه) - نامک کارفرمان - روزنامه شاهی (رسمی) - نامک مگوپتان نامه موبدان - پرسش دات‌فرخ (پرسشهای دادفرخ).

نسخه منحصر به فرد این کتاب که موجود است مؤلفش فرخ مرد نامی است. این کتاب مشتمل بر ۷۵ ورق می‌باشد و امروزه در کتابخانه ماتکجی لیمجی هوشنگ هاتریا Manockji. Limji Hoshnag. Hataria. Librari موجود است ۵۵ ورق آن را بایک مقدمه مودی (Modi) چاپ عکس بمبئی طبع کرده و ۲۰ ورق دیگر را نیز انکلساریا به صورت چاپ عکسی (فاکسیمیل) در سال ۱۹۱۳ منتشر کرده است. بارتلمه و پالیارو قطعاتی از این کتاب را به آلمانی و ایتالیایی ترجمه و با اصل آن و توضیحات زبانشناسی و قضایی چاپ کرده‌اند. در کتاب مادیاگان اسامی چندتن از قضات دوره ساسانی با نظر قضایی و فتوای هر یک قید شده است از این قرار: وهرام - دادفرخ سیاوش - پسانویه از اذمردان. Pušanvêh. Azadhmardan پسانویه برزاد رمزتبعان و یه‌ینه که شاغل مقام عالی مگوگان اندرزبد Maghughân. Andarzbadh بود. خودای بود Khvadhây Buahd دبیزوای یاوار ، Vaya ya Vâr ، رازهرمزد، وهرام شادیوانیم Yuvaymi و یه‌هرمزد Vêh-Hormizda، ژاماسب‌ماهان داد و غیره. دستوران Dastvaran گویا اسم

کتابی قضایی بوده و اکثر منابع آن با مادیگان هزار دادستان یکی است و فعلا به زبان سریانی موجود است. این نسخه در قرن هشتم میلادی بوسیله رییس نزاری ایران عیسوبخت تألیف یا ترجمه شده است.

بعضی از تألیفات که از روی مندرجات اوستای ساسانی و زندگرفته شده است برای تاریخ تمدن ساسانی اهمیت فوق‌العاده دارد که مهمترین آنها دینکرت است. دیگر بندهش که خلاصه قسمتی از اوستای ساسانی و زند که مربوط به تکوین جهان و قصص و اساطیر و طبیعت و غیره می‌باشد.

از بندهش دو نگارش موجود است که برحسب مکان استنساخ آنها یکی را بندهش هندی و دیگری را بندهش ایرانی خوانند.

در کاخ شاهنشاهان ساسانی آداب و رسوم ایرانی به دقت رعایت می‌شده است. حتی در این باره کتابی تهیه شده بود که حاوی جزئیات مراتب درباری بوده و گاهنامک نام داشته است.

کتابهای بسیاری در آیین مدیریت و روابط اداری در زمان ساسانیان نوشته شده است که متأسفانه از میان رفته ولی انعکاسی از آنها در کتابهای بعد از ساسانیان دیده می‌شود.

تاجنامه (تاجنامگت) حاوی صورت سخنرانیها و دستورهای شاهنشاهان و غیره است نام این کتاب در الفهرست ابن ندیم مذکور است و نیز در عیون الاخبار ابن قتیبه مسطور می‌باشد.

مسعودی در التنبیه گفته است که در استخر پیش یکی از بزرگان فارس کتابی دیده حاوی اغلب علوم ایرانیان با شرح تواریخ و اپنیه و مدت سلطنت پادشاهان بعلاوه تصویر پادشاهان ساسانی را نیز در بر داشته است. مسعودی می‌گوید که این کتاب را از روی نسخه‌ای نقل کرده‌اند که در گنج پادشاهان ایران در نیمه ماه جمادی‌الثانی ۱۱۳ (۷۸۱ بعد از میلاد) به دست آمده این کتاب را به امر هشام بن عبدالملک بن مروان از پهلوی به عربی ترجمه کرده بودند و نقوش آن را با الوانی محیرالعقول مانند محلول طلا و نقره و مس مذاب رنگ آمیزی نموده بودند و از بس اوراق این کتاب زیبا بود و «در ساختن آن دقت کرده بودند من درست ندانستم از کاغذ بود یا از پوست.»

به عقیده گوتشمید (Gotchmid) این کتاب همان تاجنامه است و اینوسترانترزف (Inostrantzev) و بعدها «شدر» (Cheder) نیز این عقیده را پذیرفته‌اند.

استخری می‌گوید: «در ناحیه شاپور نقش پادشاهان و بزرگان فارس و موبدان و سایر مردان را بزکوهها رسم کرده‌اند و نیز گوید تصویر این اشخاص و شرح اعمال و تاریخ دولت آنان را در کتابهایی درج کرده و به نگاهبانی سپرده بودند که در قلعه شیز ناحیه ارجان مقام داشتند. اینوسترانترزف این گفته را نیز با تاجنامه مربوط می‌داند.

نام عده کثیری از کتب پهلوی که به عربی ترجمه شده است، در الفهرست ابن ندیم دیده می‌شود.

از جمله افسانه‌های عامه پهلوی که مشتمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی هم داشته یکی مزدک نامگ است و دیگر هرام‌چوبین نامگ. مزدک نامگ قصه‌ای است راجع به مزدک معروف که در زمان قباد اول قیام کرد. ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرد و اللاحقی شاعر آن را به نظم آورد.

و هرام‌چوبین نامگ سرگذشت سردار معروف است که جبلة بن سالم آن را به عربی ترجمه کرد (الفهرست ۱۰۵۸) کلیات این قصه را می‌توان از روایات مورخان عرب و فردوسی به دست آورد.

شرح‌های دلپسند از خوشگذرانی و تفریحات عهد ساسانیان در رساله پهلوی موسوم به خسروی‌کوازان و ریذگی (خسرو و پسر قباد و یسک غلام) دیده می‌شود. قصه‌های تاریخی مختصر را در آن عهد خیلی می‌پسندیده‌اند. متن بعضی از این‌رمانها که از تاریخ ساسانیان حکایت می‌کند و در آخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته موجود است ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی است، مانند کارنامگی اردشیری پاپگان و ماذیگانی چترنگک (قصه بازی شطرنج).

منابع عمده تاریخ ساسانیان علاوه بر کتیبه‌ها و متجاوز از ۳۰ نقش برجسته آنان بر صخره‌های نجد ایران که بخش اعظم آنها در فارس است از کتب موجود مورخان عرب و ایرانی به دست می‌آید از این‌قرار: قدیمترین و مهمترین تألیفات هپارت‌اند از: تاریخ یعقوبی (نصف اخیر قرن نهم میلادی) - تاریخ ابن قتیبه - در کتاب سیون‌ال‌اخبار ابن قتیبه هم مطالب مهم راجع به تاریخ عهد ساسانیان نوشته شده - اخبار الطوال دینوری متوفی به سال ۸۹۵ م - تاریخ طبری متوفی به سال ۹۲۳ م - تاریخ اوتیکیوس (Eutychius) سعید بن بطریق پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی به سال ۹۴۰ م - مروج الذهب مسعودی متوفی در حدود ۹۵۶ م - کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی - تاریخ حمزه اصفهانی - تاریخ بلعمی که در ۹۶۳ م از طبری نقل شده است. تاریخ مظہر بن طاهر المقدیسی که در ۹۶۶ م تألیف گردیده و شاهنامه فردوسی (مندرجات این حماسه ملی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مهم است).

غرر اخبار الملوك ثعالبی متوفی به سال ۱۰۳۸ م - نه‌ایة‌الارباب فی‌اخبار الفرس و العرب مؤلف آن مجهول و ظاهراً در نیمه نخستین قرن یازدهم میلادی تألیف شده - فارسنامه فارسی نوشته ابن‌البختی - مجمل‌التواریخ و القصص که مؤلفش گمنام است. مطالبی که راجع به تاریخ ساسانیان در کتاب پهلوی موسوم به بندهش می‌بینیم مستخرج از ترجمه‌ها و تبدیلاتی است که عربها از متن خودای نامک کرده‌اند.

### مآخذ مورد استفاده:

- الفهرست تألیف ابن ندیم  
تمدن ساسانی تألیف علی سامی  
تاریخ تمدن تألیف ویل دورانت  
سهم ایران در تمدن جهان تألیف نیرنوری  
شاهنامه فردوسی  
ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی  
میراث ایران تألیف آربری  
تاریخ ادبیات تألیف ذبیح‌اله صفا  
تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله  
ایران باستان تألیف دیاکونو  
ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیشمن  
تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس  
تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم  
دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی تألیف ذبیح‌اله صفا  
آموزش و پرورش در ایران باستان تألیف علیرضا حکمت  
تاریخ فرهنگ ایران تألیف عیسی صدیق  
تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران  
تمدن ایرانی ترجمه عیسی بهنام  
کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران رکن‌الدین همایونفرخ  
میراث باستانی ایرانی ترجمه مسعود رجب‌نیا (اثر ریچارد ن. فرای)  
تاریخ بناکتی به کوشش جعفر شعار  
کشورداری و جامعه ایران در زمان ساسانیان تألیف عباس مهرین  
سرگذشت جندی‌شاپور تألیف حسینعلی ممتحن

تاریخ تمدن ایران ساسانی تألیف سعید نفیسی  
انتقال علوم یونانی تألیف ذبیح‌اله صفا  
آموزش در ایران از عهدباستان تا امروز تألیف حسینعلی ممتحن  
ایران‌شهر جلد اول  
دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن تألیف ذبیح‌اله صفا  
سیر تکاملی تمدن ترجمه هاشم رضی - مجید رضی  
از پرویز تا چنگیز تألیف سیدحسن تقی‌زاده  
کلیله ودمنه به تصحیح قریب و مجتبی مینوی  
تمدن ایران ساسانی تألیف و. گ. لوکونین - ترجمه عنایت‌الله رضا  
فرهنگ معین جلد پنجم



## ساسانی‌ها در برخورد با پارت‌ها

توفیق خاندان ارشک در رسیدن به تاج و تخت، که قدرت را به اتکای چند خانواده از نجبای قبایل پرنی<sup>۱</sup> بدست آورده بود، به منزله پیروزی ایرانیان صحراگرد و متحرک و دور افتاده بر ایرانیان متمرکز و خانه‌نشین بود، و بهمین جهت «مغاک» که دو جامعه ایرانی را از یکدیگر جدا میکرد بسیار عمیق بود، و با وجود گذشت قرونی که پارتیان تاج و تخت را در دست داشتند هرگز این مغاک پرنشد<sup>۲</sup>.

ایالات غربی و جنوبی ایران که ریشه‌دارتر، کهن‌تر و دارای اصالت ملی بیشتری بودند، بهمین نسبت خصومتشان به اشکانیان زیادتر بود و آنان را به چشم بدویان غاصبی‌میتنگریستند که بازور حق ایرانیان را پایمال کرده‌اند. سردهسته این نوع طرز فکر پارسی‌ها بودند که ایالتشان موطن و مرکز هخامنشیان بود، و تاج و تخت را پس از انقراض این امپراطوری حق خود میدانستند.

هنگامیکه مهرداد اول مؤسس امپراطوری اشکانی (۱۷۴-۱۳۷) برای سرکوبی نمپائی سلوکی‌ها در تلاش و ستیز بود، پارسی‌ها به‌عوض کمک بوی جانب یونانی‌ها را گرفتند. زیرا که به‌تصور آنان تابعیت از حکومت ضعیف شده، بر اقوام تازه‌نفس جویای نام برتری داشت. بخصوص که هردو در نظر پارسی‌ها بیگانه بودند؛ و سرانجام مهرداد پس از غلبه بر سلوکی‌ها پارس و سایر ایالاتی نظیر پارس را بشدت مجازات

---

۱- Parni، شعبه‌ای از قبایل سکائی آریائی.

۲- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۴۴.

کرد تا زهرچشمی برای همیشه از خادمان خود گرفته باشد.<sup>۳</sup>  
بدین ترتیب از آغاز حکومت اشکانی، دشمنی بین خادم و مخدوم آشکار می-  
گردد.

از چگونگی حکومت ایالت پارس در زمان پارت‌ها، اطلاع ناچیزی در دست  
است، که این اطلاع تنها از روی سکه‌های محلی باقی‌مانده از این دوران، کسب  
می‌شود. این سکه‌ها نام چندتن از شاهان محلی پارسی را معرفی می‌کند، که بعضی  
نام پادشاهان هخامنشی و بعضی دیگر نام‌های کیانی و پیشدادی دارند. نقش آنها،  
شاه را در حال عبادت در برابر آتشدان، و یا بعدتر در قرن اول ق. م. در حالتی که  
دست راست را دراز کرده و دربرابرش هلال یا ستاره‌ای ترسیم شده، نشان می‌دهد.<sup>۴</sup>  
مسئله ضرب سکه در این ایالت شایان توجه و دقت خاصی است زیرا این کار  
در سایر ایالات ایران به‌استثنای عیلام و یکی دو ایالت دیگر معمول نبوده است، و این  
خود دلیل قدرت و اهمیت بسیار شاهان محلی پارس است.

در کارنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم که: «ساسان از تخمه دارای داریان  
(دارا پسر دارا) بود»<sup>۵</sup> و این جمله بسیار پرمعنی است: خاندان ساسانی خود را  
بازمانده دودمان هخامنشی میدانستند و به پارسی بودن خود افتخار می‌کردند، و پارس  
را بالاتر و برتر از همه ایالات دیگر می‌شمردند.<sup>۶</sup> در همین دوره به‌منظور تقویت  
پایگاهی ملی، و یا اگر بهتر گفته شود، ستاد عملیات مادی و معنوی ضد پارتی، شهر  
استخر را که در ناحیه‌ای نه‌چندان دور از تخت‌جمشید مرکز افتخارات هخامنشیان و  
قوم پارسی قرار داشت، شکوه و عظمت فراوانی بخشیدند. بدان صورت که به‌مرور  
زمان مرکز سیاسی و دینی پارس و سپس مرکز حکومت ملی ساسانی گردید؛ و باز کمی  
دورتر از تخت‌جمشید و استخر، معبدی برافراشتند که برطبق معماری سنتی ایرانی  
زردشتی، طرح‌ریزی شده بود؛ و معبدی دیگر در نورآباد در جهت غربی‌تر ساختند،  
که تقلیدی کامل از معبد هخامنشیان در نقش رستم بود.<sup>۷</sup>

پارسی‌ها پس از انقراض امپراطوری هخامنشی در آرزوی رسیدن به‌حقی که  
خود را از آن محروم می‌پنداشتند، پانصد سال انتظار کشیدند، و سرانجام پس از  
رسیدن به‌این آرزو شدت عملی خارق‌العاده از خود نشان دادند، که این شدت از طرفی  
دلیل و واکنش این انتظار طولانی و از طرف دیگر تحمل حکومتی بود که اگر چه در

۳- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۴۵.

۴- ایران در زمان ساسانیان: ص ۴۹، ۵۰

۵- ص ۷.

۶- نامه تنسر: ص ۴۰، ۴۱، بند ۱۰.

۷- ایران از آغاز تا اسلام: ص ۲۲۸، ۲۲۹.

باطن به احیای قومیت و ملیت ایرانی توفیقی شگفت‌انگیز یافته بود، ولی این توفیق با روش و نظامی خلاف نظام سیاسی و اجتماعی هخامنشی بدست آمده بود. تحمل این نظام نیز بر پارسیها بسیار گران آمده بود. اردشیر میگفت: «من خون دارا طلب کنم، و این ملک را بجای خویش برم»<sup>۸</sup>.

تمرکز و دین دو اصل انقلاب حکومت ساسانی است، و در زیر لوای همین دو اصل است که خاندان ساسان برخاندان ارشک میشود، عصیان میکند، و سرانجام پیروز می‌گردد. به قول حمزه اصفهانی: «چون اردشیر مشاهده کرد که در اطراف وی پادشاهان بسیاری هستند، که هر یک را سرزمینی کم‌اهمیت و کوچک است، و رعایای آنها بارسنگین مخارج حکومت ایشان را بردوش دارند»<sup>۹</sup>، و همچنین: «چون اردشیر ملاحظه کرد که مردمان این ممالک در اشتراک در اصل دین با یکدیگر اختلاف دارند»<sup>۱۰</sup> به این فکر افتاد که حکومتی بر نظام تمرکز و دینی واحد و رسمی، که همه رعایا آنرا پذیرا شوند ایجاد کند. این نقشه یعنی گسترش دادن یک حکومت مطلق و مقتدر بر تمام نواحی متصرفی که در زمان ساسان جد اردشیر طرح‌ریزی شده بود، عملی گردید. زیرا که حکومت اشکانی نمونه‌ای واجد شرایط برای چنین نوع حکومتی نبود. شاید مهمترین توجیه درباره نظام حکومتی ساسانی و وجه تمایز آن از حکومت پارتی و رساترین تعریف درباره مهمترین اصل انقلابی اردشیر بابکان یعنی مرکزیت، متعلق به روایتی باشد در کارنامه اردشیر بابکان، که چنین است: روزی اردوان پنجم اخترشماران را خواست و گفت در طالع من و فرزندانم چه می‌بینید؟ گفتند: که خدائی و پادشاهی نوبه پیدائی آید و بسی سرخدا را بکشد و گیهان باز به یک خدائی آورد<sup>۱۱</sup>.

دومین اصل یعنی دین، که سرسلسله دودمان ساسانی از طرفی با آن حربه روی کار آمده بود، و از طرف دیگر بخاطر حفظ و حراست حکومت جدیدالتاسیس خود احساس نیاز به آن می‌کرده، از لحاظ اهمیت در ردیف اصل اول قرار می‌گرفت. اردشیر متوقع بود که دین حافظ حکومت باشد. از گفته‌های خود وی است در موقع انتخاب فرزندانش به‌شاهی که: «پسر من، دین و شاهی قرین یکدیگرند، و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملک است، و ملک نگهبان دین»<sup>۱۲</sup>.

سرانجام می‌بینیم که این کوشش و پیروزی اندیشه ضدپارتی در کسوت دین

۸- ترجمه تاریخ طبری: ص ۸۲.

۹- تاریخ پیامبران و شاهان: ص ۴۳.

۱۰- تاریخ پیامبران و شاهان: ص ۴۳.

۱۱- ص ۱۱.

۱۲- مروج الذهب: ج ۱ ص ۲۴۳.

در اواخر دوران اردشیر بابکان و اوایل سلطنت جانشین وی کاملاً شکل گرفته است. که نمونه آنرا در سکه‌های نیمه‌دوم قرن سوم میلادی مشاهده می‌کنیم، که تصویر ایزد بزرگ، عنوان کامل شاه و تصویر آتشکده شاهی بر آن نقر است، و معرف تاریخ پیروزی آئین زردشت به‌عنوان دین رسمی کشور است<sup>۱۳</sup>.

اردشیر به‌نگام سلطنت نه‌تنها ریاست مذهبی را به‌عهده گرفت، بلکه خود را برگزیده‌ی اهورا مزدا در زمین خواند، و بنام او فرمانروائی آغاز کرد، و عنوان «پرستار آتشکده‌ی شاهی» را که این آتشگاه بنام اهورا مزدا بنیان یافته بود، بر سایر عناوین مذهبی خود افزود<sup>۱۴</sup>.

تکوین حکومت ساسانی که چگونگی آن از حوصله‌ی بحث ما خارج است، گواه اقدامات بزرگ و خطیری است که نقشه‌های آن در بطن این حکومت پی‌ریزی می‌شد. اردشیر پس از استقرار در رأس حکومتی محلی و قومی، که همه‌ی شهرها و حکومت‌های ایالت پارس را بتصرف درآورد، آماده‌ی نبرد با حکومت مرکزی گردید. آگاتانژ مورخ ارمنی معاصر با اردشیر روایت میکند که: «در این هنگام شاه پارس انجمنی از بزرگان این ایالت تشکیل داد تا ایشان و همه‌ی مردم پارس را به‌اتحاد و شورش برضد اشکانیان دعوت کند. در این انجمن وی اشکانیان را بیگانه خواند، و تسلط طولانی آن قوم بر ایران و برخطه‌ی پارس را مصیبتی بزرگ شمرد، و اضافه کرد که اکنون زمان آن رسیده است تا همه‌ی مردم آئیم و برضد ایشان قیام کنیم. بزرگان پارس پس از شنیدن این سخنان دست بیعت به‌او دادند، و در برانداختن خاندان اشکانی یکدل و یکزبان شدند. پس از آنکه اردشیر از وفاداری آنان مطمئن شد، نامه‌ای مبنی بر عدم اطاعت به‌اردوان نوشت، و رسماً خود را از تحت تابعیت حکومت اشکانی خارج اعلام کرد»<sup>۱۵</sup>.

در همین زمان است که اردوان که بیش از این تحمل و تأمل را جایز نمی‌شمرد دست بکار عملیات جدی علیه حاکم یاغی خود می‌گردد، و به‌شاه اهواز که از بازماندگان دودمان قدیم عیلامی بود، دستور می‌دهد که تا بجنگ اردشیر رود و او را به‌زنجیر کشد، و به‌تیسفونش فرستد.

اردشیر پس از مغلوب کردن و به‌قتل رسانیدن شاه اصفهان و فتح این ایالت عازم اهواز میشود، و پس از غلبه بر شاه اهواز به‌پارس بازمی‌گردد تا آماده‌ی نبرد نهائی با اردوان گردد. سرانجام این جنگ که باید آنرا «نبرد تعیین سرنوشت» نامید در دشت هرمزدگان بین بهبهان و شوشتر و در نزدیکی شوش بوقوع می‌پیوندد.

۱۳- تمدن ایران ساسانی: ص ۷۵.

۱۴- تمدن ایران ساسانی: ص ۶۷، ۷۰.

۱۵- نقل از کتاب پارتی‌ها: ص ۴۳.

طبری این واقعه را چنین شرح می‌دهد: «اردشیر سپاه برگرفت، و از پس اردوان شد، و او را دریافت و بکشت، و از اسب فرود آمد و لگد پرس وی می‌زد تا مغزش از سر بیرون آمد. از آن پس اردشیر را «شاهنشاه» نام کردند»<sup>۱۶</sup>. اردشیر پس از این جنگ پیروزمندانه وارد تیسفون شد، و بسال ۲۲۷ در پایتخت اشکانی برمسند شاهان پارتی تکیه زد<sup>۱۷</sup> در همین سفر است که وی با دختر اردوان ازدواج کرد تا از جهت خویشاوندی خود را بیش از پیش محق به جانشینی اشکانیان بنمایاند<sup>۱۸</sup>.

سپس اردشیر به شرق ایران و بخصوص خراسان مرکز پارت‌ها سفر کرد و بقول طبری: «همه شهرهای خراسان را بگرفت، و ملوک طوایف را قهر کرده و خلقی در مرو بکشت و سرهاشان به پارس فرستاد و بر آتش‌خانه اصطخر بردار کرد»<sup>۱۹</sup>. شاهنشاهی اردشیر در نقش برجسته‌ای در نقش رستم (همان محلی که از شاهان هخامنشی نقشهائی بسیار در دل کوه باقی است) نقر شد، که صحنه آن بسیار پرمعنی و جالب توجه است، و جنبه‌های کنایه‌ای و سمبولیک بسیار دارد. اردشیر با یکان سوار بر اسب با لباس و زیور کامل شاهنشاهی دیده میشود که در برابرش اهورامزدا، وی نیز سوار بر اسب حلقه شهریاری را به او تسلیم میکنند. در زیر سم‌های اسب اهورا مزدا اهریمن و در زیر سم اسب اردشیر، اردوان پنجم افتاده‌اند. در این نقش پیروزی اردشیر بر اردوان همپایه پیروزی اهورا مزدا بر اهریمن جلوه‌گر شده است<sup>۲۰</sup> و بار دیگر معرف روحیه ضدپارتی ساسانیان میباشد.

برپای اردشیر کتیبه‌ای به سه زبان پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی و یونانی بدین مضمون نقر است: «این سوار پرستنده اهورامزدا، اردشیر الهی، شاهنشاه ایران و از نژاد خدایان، پسر پاک شاه است»<sup>۲۱</sup> و این نقش ضمناً معرف پایان کار اشکانی و آغاز کار ساسانی نیز میتواند تلقی شود.

از خلال مطالب همه مدارک و منابع مربوط به دوره ساسانیان، چنین مستفاد می‌گردد که این سلسله پس از اضمحلال حکومت اشکانی، برنامه‌ای وسیع و پی‌گیر برای نابودی و محو همه آثار قوم پارتی داشته‌اند. ما کوشش حکومت را در این راه،

۱۶- ص ۸۶.

۱۷- پارتی‌ها: ص ۴۲۷.

۱۸- ایران در زمان ساسانیان: ص ۵۲

۱۹- ص ۸۷.

۲۰- تمدن ایران ساسانی: ص ۳۴.

۲۱- ایران در زمان ساسانیان: ص ۵۶.

خستگی ناپذیر و مداوم، تا آخرین دوران حیات مشاهده میکنیم. برای محقق یامورخی که در تاریخ این عهد سیر میکند جای بسی شگفتی و تأسف است که چگونه قومی جدید برای استقرار قدرت و ایجاد وحدت در حکومتی جدید، چنین بی‌باکانه بر سلف خود می‌تازد، و سرانجام نیز بر ویرانه‌های همان بنا، سازمان حکومت خود را مستقر می‌سازد؛ و باز جای بسی دریغ است که نام و نشان پارت‌ها را از بین می‌برند و آن عهد درخشان را دوره هرج و مرج و آشفتگی قلمداد می‌کنند.

در نامهٔ تنسر که یکی از گویاترین و مهمترین مدارک ما در این موضوع میباشد و در اواخر دورهٔ ساسانیان مدون شده این دشمنی و کینه بشدت نمودار است که بعنوان نمونه گوشه‌ای از آنرا نقل می‌کنیم. «شگفت از این‌دار، که جهان‌داری و مملکت عالم چگونه صید کرد (منظور اردشیر است) با آنکه همهٔ زمین از شیران چشته خورده موج میزد و چهارصد سال برآمده بود تا جهان پر بود از سیاع و وحوش، و شیاطین آدمی صورت بی‌دین و ادب و فرهنگ و عقل و شرم. قومی بودند که جز خرابی و فساد جهان از ایشان چیزی ظاهر نشد، و شهرها، بیابان شد، و عمارات پست گشت» ۲۲.

اگر کتب مورخین یونانی و رومی و ارمنی، که هر یک بمناسبت تماسهای دائمی که با دستگاه اشکانی داشتند، نبود، هیچگاه ما نمی‌توانستیم تاریخ مسدون و صحیحی از این دوره گردآوریم و ناچار بودیم به روایات و اخبار افسانه‌آمیز، گنگ و مختصر مورخان اسلامی اکتفا کنیم، که منبع آنان روایات مخدوش و مغلوط و ناقص دوران ساسانی بوده است.

همهٔ تواریخ دورهٔ اسلامی یک یا دو صفحه از کتب خود را به تاریخ چهارقرن و نیمی اشکانی اختصاص داده‌اند، و همه آنان را «ملوک الطوائف» خوانده و فهرست‌وار نام بعضی از پادشاهان و بعضی از جنگهای را که اتفاق افتاده ذکر کرده‌اند، که این اسامی نیز مغلوط است. مثلا در شاهنامه راجع به پارت‌ها چنین می‌خوانیم:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان  
از ایشان بجز نام نشنیده‌ام  
و سپس در جای دیگر از قول بهرام چوبینه می‌گوید.

نخستین سخن گویم از اردوان  
که از نامشان گشت گیتی تهی  
وزان نام‌سداران روشن روان  
پر از درد شد جایگاه مهی  
در تاریخ طبری نام اشکانیان «اشگانون» ذکر شده و دربارهٔ آنان چنین قضاوت گردیده: «مردی بود به قهستان، اصفهان و پارس، از این سوی و جبال همه او داشت

۲۲ - ص ۴۳، ۴۴، بند ۱۷.

۲۳ - ص ۱۹۲۲ بیت ۴۰۳.

نام او اردوان و از اهل بیت ملوک بود از عجم»<sup>۲۴</sup>.  
و در کتاب حمزه اصفهانی که از معتبرترین منابع ما راجع به دوران باستان است چنین میخوانیم: «در سراسر روزگار اشکانیان که ملوک الطوائف نامیده میشدند، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت. تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را باز یافتند»<sup>۲۵</sup>. و در بعضی متون دیگر آنان را «یاری کنندگان اهریمن» خوانده‌اند.

این قضاوتها می‌رساند که چگونه همه کتب و اسناد و مدارک و ابنیه و آثار این دوره محو و نابود شده است، به آن حد که مورخین موشکاف و جهان‌بینی چون طبری و حمزه اصفهانی نیز براه گمراهی و ضلال کشیده شده‌اند. در حالی که همین مورخ در جای دیگری از اثر خود ذکر میکند که «در روزگار اینان کتابهایی که بدست مردم است... در حدود ۷۰ جلد است»<sup>۲۶</sup>.

مسئله این ۷۰ جلد باقی مانده مربوط به تاریخ و اعمال شاهان و مجد و عظمت پارتی نبوده، که برجای مانده بوده است.

در اواخر دوره ساسانی و شاید به تقلید از آنان دست بکار تدوین یک «تاریخ ملی» شدند که همان خدای نامک (یعنی شاهنامه) باشد، در این کتاب حکومت پارتی بیش از پیش صدمه خورد و تاریخ آن مخدوش و مغلوط گردید. از آن پس نیز خدای نامه‌های دیگری نگاشته‌شد، که مؤلفین آنها، برای بی‌اهمیت جلوه‌دادن خاندان اشکانی، آن عهد را دوره هرج و مرج و فساد و تباهی خوانده‌اند.  
ضربت معنوی دیگری که ساسانیان به اشکانیان وارد آوردند کاستن دوران حکومت آنان است.

از اینگونه بگذشت سالی دویست تو گفتمی که اندر جهان شاه نیست<sup>۲۷</sup>  
چنانکه می‌بینیم دوره چهار قرن و نیمی این حکومت را به نصف تقلیل داده‌اند. حمزه اصفهانی می‌نویسد: «چون اردشیر به پادشاهی رسید، تاریخ را از آغاز سلطنت خود نهاد»<sup>۲۸</sup>.

تنها مسعودی و ابوریحان بیرونی هستند که به این تاریخ سازی ساسانی و مخدوش بودن خدای نامه پی برده‌اند، و علت آنرا در کتب خود التنبیه و الاشراف و آثار الباقیه به تفصیل ذکر کرده‌اند<sup>۲۹</sup> که متأسفانه مجال بحث در این باره نیست.

۲۴- ص ۸۵.

۲۵- تاریخ پیامبران و شاهان: ص ۱۷.

۲۶- همان اثر: ص ۴۱.

۲۷- شاهنامه فردوسی، ص ۱۹۲۳، بیت ۴۵۰.

۲۸- ص ۱۷.

۲۹- ر.ک. پارتی‌ها: ص ۴۶۶.

همراه با محو و نابودی آثار معنوی و فرهنگی، آثار مادی و تمدنی بیشماری نیز از پارت‌ها از بین رفته است، که ما نمونه‌های از آن در دست داریم: مانند ویران کردن شوش بعلت مقاومت و پایداری در برابر ساسانیان و پشتیبانی از پارت‌ها<sup>۲۰</sup> و تعویض نام بعضی از شهرها<sup>۲۱</sup> و از بین بردن نقوش برجسته و آثار هنری آن دوران. آنچه که بیش از همه کینه و دشمنی ساسانیان نسبت به اشکانیان و ولع نابودکردن آنان را ثابت میکند، چگونگی مرگ رقت‌انگیز اردوان پنجم بدست اردشیر بابکان است، که پس از غلبه بر وی از اسب بزیر آمد، سر از بدنش جدا کرد، و آنرا زیر لگد خرد کرد، سر بر گردن او گذاشت و خونش را آشامید، و دستور داد تا پوست از بدنش جدا کردند، و در شهر اردشیر خوره، مرکز شکوه ساسانی، به معرض نمایش گذاشتند.<sup>۲۲</sup> طرز کشتن اردوان که در منابع اسلامی ذکر گردیده است، اگر هم جنبه افسانه‌ای و اغراق داشته باشد گویای کینه و نفرتی است، که شعله‌های آن بدینگونه خاموش گشته است.

اردشیر نه تنها اردوان بلکه تقریباً تمام شاهان ولایات و شاهزادگان اشکانی را به قتل رسانید، و بقول حمزه اصفهانی: «نود پادشاه را بکشت از ملوک طوایف، و از آن پس بامراد و آسانی به بود»<sup>۲۴</sup>، دستور داد تا سرهای بریده دشمنان را برای عبرت سایرین بر دیوار معبد آناهیتای استخر که مرکز نضح و تکوین قدرت دودمان ساسانی بود آویزان کردند<sup>۲۵</sup>.

سرانجام اردشیر بابکان وصیت نیای خویش را که گفته بود: «اگر ملك به من رسد، من روی زمین از اشکانیان پاك كنم» عملی ساخت، و بقول طبری: «هر که از ایشان یافت از مرد و زن همه را می‌کشت و هر که بگریخت طلب می‌کرد؛ تا همه را بکشت و سوگند ساسان وفا کرد»<sup>۲۶</sup>.

معمداً اشرافیت پارتی بدوران ساسانی انتقال یافت، و بعضی از خاندانهای وابسته به این طبقه مناصب موروثی خود اعم از کشوری و لشگری را در طی چهار قرن و نیم زندگی این سلسله حفظ کردند، و ساسانیان با تمام کوشش خود نتوانستند ایشان را ریشه‌کن سازند. مسلم است که نفوذ آنان مانع استحکام قدرت حکومت مرکزی بود، و آنان پیوسته مساعی خود را برای تخفیف قدرت و امتیازاتشان بکار میبردند.

۳۱- برای توضیح بیشتر پایشخت‌های ایران باستان مقاله شوش: ص ۶۸، ۷۳.

۳۲- تمدن ایران ساسانیان: ص ۶۴.

۳۳- رك مجمع‌التواریخ: ص ۶۰ و ترجمه تاریخ طبری ص ۸۶

۳۴- نقل از مجمل‌التواریخ: ص ۶۰.

۳۵- ترجمه تاریخ طبری.

۳۶- تاریخ طبری: ص ۸۹.



ما این کشتش و کوشش را تا دوره بهرام چوبینه که منتهی به فرمانروائی یکسال و نیمه وی میگردد، بطور مداوم مشاهده می‌کنیم تا بار دیگر و برای همیشه به مغلوبیت پارتها می‌انجامد<sup>۳۷</sup>.

آیا اگر بهرام چوبینه توفیق یافته بود، سیر تاریخ ایران تغییر می‌کرد؟ این سؤال با مرگ آخرین بازمانده قدرت پارتی برای همیشه بی‌جواب ماند.

---

۳۷. زندگی و مرگ پهلوانان: ص ۴۳۳ تا ۴۵۳.

### منابع و مأخذ

- ۱- ابن اسفندیار: ترجمه‌نامه تنسر. به سعی و تحقیق مجتبی مینوی. چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۱
- ۲- فردوسی: شاهنامه. با حواشی و سعی سعید نفیسی (ج ۷ و ۸ و ۹) از انتشارات بروخیم، تهران ۱۳۱۴
- ۳- حمزه بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.
- ۴- ابوعلی محمد بلعمی: ترجمه تاریخ طبری: با مقدمه و حواشی و اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۷.
- ۵- مجمل‌التواریخ و القصص: به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
- ۶- آرتور کریستنسن: ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی، انتشارات چاپ رنگین، تهران ۱۳۱۷.
- ۷- رومان گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام: ترجمه دکتر محمد معین. انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۶.
- ۸- لوکونین: تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌اله رضا. انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۵۰.

## تنوع در طرح کاخهای ساسانی و کاربرد پادجفت در معماری ایران

در معماری ایران نهادها و ضابطه‌هایی وجود داشته که از آغاز تاکنون (یعنی تاچندی پیش که از این نوع معماری رواج داشته) پائیده است. یکی از مهمترین ضابطه‌های معماری در اصطلاح معماران «پیمون» است که درست در برابر «مدول» معماری غربی است و معمار در هر جا و هر زمان ناگزیر از کاربرد آن بوده است و همین باعث می‌شده که یک بنای معمولی در فلان روستای دور افتاده کاری کند که معمار زبردستی در پایتخت یا شهری بزرگت می‌کرده و از این گذشته کاربرد پیمون باعث می‌شده که معمار طرح و محاسبه و اجرا را توأم و بی‌هیچ خطا و اشتباهی انجام دهد ولی در عین حال پیمون با فرمول که باعث یکنواختی کار می‌شود تفاوت بسیار داشته و چون تناسب میان طرح و اندازه و ارتفاع و دهانه و حتی قطر دیوار و پوشش را تعیین می‌کرده طبعاً گوناگونی زمینه ساختمان و شرایط اقلیمی و نوع استفاده‌ایکه از بنا می‌شده خود بخود تنوع بوجود می‌آورده است.

در پرستشگاهها و بناهای مهم یونان کهن که مظهر زیبایی و هنرمندی غربی است هرچه بچشم می‌خورد زمینه مستطیل‌شکلی است که با دو ردیف ستون آرایش شده و دهانه وسطای آن (یا با اصطلاح معماری ایرانی میان وار آن) بزرگتر از دهانه‌های کناری یا پروازهاست در صورتیکه حتی در یک مجموعه ایرانی که همه ساختمانهای آن بیک منظور و بدستور یکنفر ساخته شده (مانند کاخهای تخت جمشید) دو طرح یکسان بچشم نمی‌خورد.

آرایش معماری در سراسر جهان دو شیوه کاملاً مشخص دارد یکی آنکه معمار

بنا را چون قفسی گشوده در میان میدان یا منظری میگذارد چنانکه مناظر پیرامون بنا را از پنجره‌های گشوده آن، میتوان نگریست و دیگر آنکه اجزاء معماری پیرامون منظره‌ای دست ساز و محدود چیده میشود و چون آغوشی بسته و گرم محیطی خودمانی بوجود می‌آورد شیوه نخستین رابرون‌گرا و دومی را درون‌گرا مینامیم و این دومی شیوه ویژه معماری ایرانی است که در هر دوران و هر ناحیه از قلمرو فرهنگ و هنر ایران مورد توجه هنرمندان ایرانی بوده و در این جا فرصت آن نیست که مفصلاً درباره آن توضیح داده شود ولی یادآوری این نکته لازم است که گزینش این شیوه هیچگاه ارتباطی با عقاید مذهبی و نظام اجتماعی نداشته و مروری در تاریخ معماری ایران به خوبی ثابت میکند که ایرانی زندگی خودمانی و نهانخانه و شبستان را دوست داشته و میخواست که چون شب در خانه شد سلطان خویش باشد و چهار دیوارش اختیاری باشد. آرایش درون گرا «پادیاو» یا آنچه را که امروز پاسیو میگویند (یعنی حیاطی دور بسته با حوض و باغچه) را بارمغان آورده که بسیار شاعرانه و دلپذیر است.

(اصطلاح پادیاو بصورت شکسته‌اش هنوز در نواحی جنوبی ایران و آبادیهای پیرامون کویر بکار میرود و بیشتر بگودال باغچه‌هائی اطلاق میشود که در پیش مساجد و امامزاده‌ها (و طبعاً پیش از اسلام در پیش آتشکده‌ها و بغستانها) بمنظور شستشو و نظافت و وضو ساخته میشده نمونه‌های زیبای آن در یزد و کاشان و کرمان بسیار است و نزدیک تهران هم در تپه میل ورامین بصورت اصلی و دست نخورده وجود دارد) از اجزاء مهم معماری ایران باید از ایوان یا پیشان و گنبدخانه و شبستان و ستاوند و گوشوار نیز یادشود که در شیوه‌های شگانه معماری ایران از هزاره دوم پیش از میلاد تا عصر ما با کاربرد دقیق و منطقی پیمون جای خود را نگهداشته است و از همه مهمتر پادجفت است که دوشادوش پیمون در ساختمانهای مسکونی چون کاخ و سرا و کوشک و کل‌آفرنگ و باغ و باغچه و حوضخانه بکار میرفته و اینهمه تنوع به وجود می‌آورده است.

پادجفت معمار را وامیداشته که در ساختمان خانه و کاخ و دیگر ساختمانهای غیرمذهبی تقارن را بهم زند و طرح را از یکنواختی رها کند با اینکه وجود پوشش طاقی که در پنج شیوه از شیوه‌های معماری ما اساس کار است ایجاب میکند که تقارن رعایت شود.

اگر چه کاربرد پادجفت منحصر بکاخهای ساسانی نیست و در تخت جمشید و همچنین در کاخهای صفوی (بویژه کاخ شاه طهماسب در قزوین) گاهی در کاربرد آن اغراق شده ولی چون فعلاً سخن از دوران ساسانی است کاخ سروستان بعنوان مثال ذکر میشود.

در این کاخ انواع پوشش‌های گنبدی و طاقی مانند گنبد باز و کمبیزه کازو

تویزه آهننگ، کل آفرنگ کانه پوش و بیزو گژاوه بکار گرفته شده که همه دارای رانش است و برای خنثی کردن آن معمار ناچار بوده است که از پوشش‌های جفت همسان در دوسوی میانوارها استفاده کند ولی با توجه به اینکه استفاده نشیمن از آن میشده است ناگزیر باید تنوع و تضاد داشته باشد.

در محور اصلی کاخ پیشان بزرگی است که کانه پوش شده یعنی نیم‌گنبد دارد (و این یکی از بهترین نمونه‌ها و مدارک ساختمان نیم‌گنبدی پیش از اسلام ایران است) و در پس این پیشان گنبد ناری که بشکل چپله بر روی زمینه‌ای چهارگوش با چهار تریبه ساده زده‌اند.

در یکسوی پیشان کل آفرنگ زیبایی است که بر زمینه‌ای چلپانی زده‌اند و سوی دیگر آن سراندازی است (که امروزه به آن صغه یا ایوان میگویند). در پشت سرنداز که باطاقی آهننگ پوشش شده تالاری کشیده است که در دوسوی آن پیلپاهای نغزی در کنار دیوار ساخته شده و پوشش چفدها و گوشوارهای دو سوی تالار را بر دوش میکشد پوشش میانوار آن کازوتویزه است یعنی دنده‌های اصلی بصورت تویزه و یاقوسی باربر پیلپاهای جفتی استوار شده و میان تویزه‌ها را با بیز یا طاق نیم‌استوانه‌ای پوشانده‌اند و در پایان بازکانه پوش شده است.

روبروی این تالار پیشانی بر باز است که از یکسو بگنبد خانه و از سوی دیگر به «پروست» کاخ باز میشود در کنار آن شبستانی است با گوشوارو شاه‌نشین که پوششی کلنبه دارد ولی قرینه آن ستونی است با پوشش چهاربخش که بتالار بزرگ کشیده میپیوندد.

همه اجزاء کاخ در پیرامون پادیاوی آرایش شده و شگفتا که از درون پادیاو هم پادجفت کار خود را کرده و حتی کوشش شده است که درها روبروی هم نباشد نمای بیرونی کاخ را با طاقنماها و پیلپاها و خورشیدی‌ها و پروزها آراسته‌اند و چنان در طرح و نما و درون این کاخ پادجفت بکار برده‌اند که هرگوشه آن برای خود یک عالم تماشا دارد و بازدیدکننده هرگز در این کاخ نسبتاً کوچک دو چیز همانند و یکنواختی خسته‌کننده نخواهد یافت.

تنوع معماری منحصر باین کاخ یا بدوره ساسانی نیست و برای اینکه عرایض خشک و خسته‌کننده من دردمس نیاورد کوشیده است کوچکترین نمونه را بیاورد و گرنه در شیوه پارتی چه آنها که از روزگار ساسانیان مانده و چه آنها که از اشکانیان و آغاز اسلام است بحدی تنوع و تضاد وجود دارد که شرح آن نیازمند دفترهای پربزرگ و زمان و پژوهش بسیار است و از چون من بینمایه‌ای بیش از این برنمی‌آید. با پوزش بسیار یکی دو موضوع دیگر را که باین بحث پیوسته است بعرض میرسانم و بتصدیع خود پایان میدهم. همچنانکه کاربرد پادجفت در ساختمانهای مسکونی ضروری بوده تا

آنجا که بنده دریافته است در معماری مذهبی برخلاف آن عمل میشده و در طرح اصلی آتشکده‌ها و مساجد و امامزاده‌ها سعی میشده است که با ایجاد تقارن در قسمت اصلی آرامش و شکوه روحانی بوجود آید و اگر در بعضی مجموعه‌های بزرگ مذهبی تنوع بسیار بچشم میخورد باین جهت است که اغلب این آثار در يك زمان و با يك طرح کلی و واحد ساخته نشده است ولی در مورد کاخها بخصوص در دوره صفویه کاربرد پادجفت بوسواس کشیده مثلا در کاخ شاه طهماسب در قزوین (عالی قاپو) نه تنها دو اطاق یکسان بچشم نمیخورد بلکه دو گوشه يك اطاق هم یکسان نیست و همچنین پیش از دوران ساسانی هم مثلا تخت جمشید اگر در سوئی از پادیاو تالار بزرگ قرار گرفته سوی دیگر دو شبستان کوچک و يك راهرو و در سوئی يك مرد گرد و بالاخره روبروی آن دالان و نگهبانی و سرایداری جای دارد.

با توجه به پیمون و پادجفت میتوان گوشه‌های بسیاری از تاریخ معماری ایران را که تاریخ مانده روشن کرد مثلا باجرات میتوان گفت و میشود ثابت کرد که آن بنای عظیم نزدیک فیروزآباد فارس که بتازگی بکاخ اردشیر نامبردار شده چنانکه اصطخری دقیقاً شرح داده، آتشکده است و برعکس کیاخوره (یا فرکیانی) و ایوان داخل ویرانه‌های شهر گورکاخ و بنای شاهانه است و طریال که نمیدانیم چگونه با هزار من صمغ و کتیرا تتراپیلون شده همان تلوار یا تالار امروزی و کاخ شاهنشاهی است نه آتشکده و چهارطاق.

موبد سهراب خدا بخشی

## ساسانیان و زرتشت

شاهنشاهان ساسانی یگانه شاهنشاهی بیهمتا، مانند هخامنشی‌ها پایه‌گذاری کردند و شاهنشاهی را بخشش یزدانی و خود را فرستاده آسمانی میدانستند، نیرو و دین را مایه و پایه دولت خود قرار دادند و با کتک خدائی و پراکنده شاهی سخت ناسازگار بودند بدین‌روی خود را شاهنشاه ایران و انیران (جز ایران) میخواندند چنانکه در نقش رجب آمده است: پیکر مزدیسنه اردشیر شاهنشاه از نژاد پغان، زاده پاپک شاه، شاهنشاه ایران و انیران.

با این اندیشه دانسته میشود چگونه درباره اشکانیان که با کتک خدائی و پراکنده شاهی برای این سرزمین فرمانروائی میکردند، داوری میکردند.

در کارنامه اردشیر بابکان (۳۰۰ - ۲۶۰ م.) آمده است: په کارنامک - ای - ارتخشیر سی - پاپکان، ایتون نپشته که پس از اسکندر ارومیک، ایرانشهر را فراون کتک خدائی بوده شاهنشاه اردشیر آنها را برانداخت و یگانه شاهنشاهی ایران را به شیوه هخامنشی دوباره زنده کرد و هنگامیکه در سال ۲۲۵ م. بر تخت نشست و پراکندگی‌ها و آشفتگیهای کشور را سروسامان داد به اندیشه افتاد تا دین و فرهنگ را از هرسو گردآوری نمایند از اوستای کهن که هزار فصل داشته، تنها ۵۸۴ فصل را یافتند و آنها را به بیست و یک نسک مانند پیش بخش کردند ولی تاریخ را از دست داده بودند و علت آن نیز آشکار است از پیروزی اسکندر (۳۳۱ ق. م.) تا اردشیر بابکان (۲۲۵ م.) رویهمرفته ۵۵۶ سال یعنی نزدیک به شش سده میگذشت از گوشه و کنار نامه‌های سوخته و نیم‌سوخته در هر خانه‌ای، نزد هر موبدی، دهگانی، مایه

گرفتند ولی باز هم تاریکی تاریخی زده نشد دولت چهارصد و هشتادساله اشکانیان را دوست سال پنداشتند، از دولتهای ماد و هخامنشی هیچگونه آثاری نداشتند و این واژه‌ها در خداینامک و شاهنامه نیامده است. آنها تنها میدانستند گجستک اسکندر ویرانکار در زمان شاهی دارا آنهم شاه کیان به ایران تاخت و از داراب نیز یاد کرده‌اند که جای داریوش اول و دوم را میگیرد و هومن سپنتوواتان (بهمن اسفندیار) باعنوان اردشیر دراز دست جای سه اردشیر هخامنشی را گرفته بود ولی ما امروز میدانیم این دارا و اسپین شاه کیان شاهنامه همان داریوش سوم هخامنشی است و اردشیر دراز دست که یونانیها وی را Longi Manvs میخواندند در ایران آوازه‌ای داشته است و ساسانیان نژاد خود را باو میرساندند و نام سرسلسله شاهنشاهان ساسانی: ارتخشیر پهلوی، دگر گشته از ارت خستره Arta Khshatra فرس هخامنشی و آن نیز برابر اشته خستره Asha Khshatra اوستائی است بمعنی شهریاری مقدس. در دوره ساسانی حتی نمیدانستند زرتشت در چه زمانی بوده است و تنها بدان خوشدل بودند که پیرو آئین وی هستند و آنرا زنده کرده‌اند چنانکه در سنگنبشته اردشیر در فیروزآباد آمده است:

من که اردشیر شاهنشاه هستم، دین زرتشت را که در شرف نابودی بود سرافراز کردم.

آمیائوس مارسینیوس، زرتشت را همدوره و یشتاسپ پدر داریوش دانسته و آگاسیاس مورخ سده پنجم سرگردان شده که این گشتاسپ، کدام يك بوده است و یادداشت کرده‌اند که ایرانیان تنها میگویند پیامبر آنها در زمان گشتاسپ بوده‌است چون مؤبدان نیز از دیده دینی با اشکانیان چندان میانه خوبی نداشتند تاریخشان را به ناچیزی و کوتاهی گرفتند.

دوره درخشان ۴۸۰ ساله شاهنشاهی اشکانیان که امپراطوران روم را بزانو درآورده بودند تنها دوست سال گرفتند و شاید هم واقعا درست‌تر است و موشکافیهای تاریخ را از دست داده بودند زیرا در شاهنامه نیز خاسته از خدای نامک همین ناچیزی و کوتاهی بازنویس شده است:

که گوینده یاه آرد از داستان  
چه گوید؟ که را بود تخت مهان؟  
کز آن پس، کسی را نید تخت و تاج  
دلیر و سبکسار و سرکش بدند  
گرفته زهر کشوری، اندکی  
ملوک الطوائف، همی خواندند  
توگفتی که اندر جهان شاه نیست  
برآسود یکچند روی زمین

چه گفت اندرین نامه باستان  
پس از روزگار مکندر، جهان  
چنین گفت داننده دهگان چاچ  
بزرگان که از تخم «آرش» بدند  
به گیتی به هر گوشه‌ای بر، یکی  
چو بر تخت‌شان شاه بنشانند  
از اینگونه بگذشت سالی «دویست»  
نکردند یاد این از آن، آن از این



سکندر سگالید از آنگونه رای که تاروم آباد ماند بهجای

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان  
از ایشان بجز نام نشنیده‌ام

نگوید همانندیده تاریخشان  
نه در نامه خسروان دیده‌ام.  
چون در امانت نگهداری فردوسی گمانی نیست باید پذیرفت که جز این آگاهی  
هیچگونه دیگر در دست نداشته است. و چون موضوع گفتار درباره زمان زرتشت از  
نظر ساسانیان است بدینسان آغاز میکنیم.

۱- در کارنامه اردشیر بابکان که تخمیناً میان سالهای ۴۰۰ تا ۶۰۰ م. تدوین  
شده است از زمان زرتشت یاد نشده است از نامه‌های دیگر پهلوی که در پایان دوره  
ساسانی و اوایل دوره اسلامی تدوین شده است ولی بارور و مایه‌ور از دوره ساسانی  
هستند بیش از همه نامه دینی پهلوی بندهش است که نوشت و پرداخت آنرا به‌سده  
هشتم میلادی وابسته‌اند ولی دنباله‌رو اندیشه ساسانیان است. بدینسان:

در بخش ۲۳ «اندرگزند هزاره که به ایران رسد» آمده است:

«چون ویشتاسپ شاه سی سال پادشاهی کرد، پایان هزاره شد پس هزاره چهارم  
فرا رسید، اندراین هزاره زرتشت، دین از اورمزد پذیرفت و بیاورد ویشتاسپ،  
دین‌وه راپشتیبان شد و آشکار کرد و با ارژاسپ (شاه خیون - هون) کارزار کرد ومردم  
انیران (بیگانه) با ایران دشمنیهای فراوان کردند».

بدانسان که دریافت میشود چند بهره‌گیری از این بند بدست می‌آید.

۱- زرتشت در سال سی‌ام شاهی گشتاسپ کیانی پدیدار شد

۲- این دوره برابر با پایان هزاره سوم و آغاز هزاره چهارم بود

۳- گشتاسپ پشتیبان زرتشت و دین پهی بود و آنرا آشکار کرد

۴- دشمنان ایران (انیران) از جمله ارژاسپ خیونی که پیرو خدایان چندگانه

بودند (Polytheist) یا یکتاپرستان (Monotheists) ناسازگار بودند.

در دینکرت نامه هفتم که از نسکهای اوستا یاد کرده است و در همان سده

هشتم م. در بغداد بوسیله آرتویات فرخ نوشته شد در فصل ۳ بندهای ۵۱ و فصل ۴

بند ۱ آمده است «نیکه‌جویی وه‌دین» یعنی از نیکجویی در دین پهی..... آمده است «دین

اورمزد در سی‌سالگی زرتشت، باو الهمام شد و گشتاسپ، ده سال بعد آنرا پذیرفت،

آنگاه که امشاسپندان و آذراهورامزدا برگشتاسپ پرتو افکندند، او را به پذیرفتن و

پراکندن مزدیسنا خواندند و او زن خود هوتس را نیز براین‌کار آگاه ساخت» (دینکرت

نامه هفتم فصل ۴ بندهای ۷۶ - ۸۶)

در اینجا نیز چند بهره‌گیری میکنیم:

۱- زرتشت در چهل سالگی دین خود را برگشتاسپ پیش نهاد کرد.

۲- در اینگاه سی سال از شاهی گشتاسپ گذشته بود.  
۳- پرتو امشاسپندان و آذر اهورامزدا، گشتاسپ را به پذیرش دین و ادرا ساخت  
۴- شاه ایران و شهبانوی ایران از نخستین گروندگان دین بهی شدند.  
این نوشته‌های سده هشتم که یادگار اندیشه دوره ساسانیان بود در تاریخ  
مورخین بزرگ اسلامی مانند طبری - مسعودی - قاضی ساعداندلسی - ابوریحان بیرونی،  
پرتو افکند که واپسین‌تر از آنها گفتگو خواهیم کرد.

اکنون درباره گزند دین از یورش اسکندر مقدونی بر ایران سخن میگوئیم:  
باز در نامه پهلوی پندهش در فصل ۳۳ آمده است:

پس اندر پادشاهی دارای دارایان، اسکندر کیسر از آروم به ایرانشهر تاخت  
و داراشاه را کشت و همه دوره شاهی، و مغ مردان و ناموران ایران را بپراکند و بسی  
از آذرها خموش و دین مزدیسنا خوار کرد و زند اوستا به روم فرستاد و اوستا بسوخت  
و ایرانشهر را به نود کتخدایی بخش کرد، تا در همان هزاره چهارم، ارتخشیر پاپکان  
پدیدار شد و آن کتخدایان را بکشت و پادشاهی ایران را زنده کرد.  
در اینجا نیز چند بهره‌گیری می‌کنیم:

۱- اسکندر، قیصر روم (فاتح مقدونی که یونان را گرفت و در ادبیات  
پهلوی ساسانیان چون با روم سروکار داشتند همه سرزمینهای رم و مقدونی و یونان تا  
بخشی از آسیای صغیر بدان نام بازخوانده شده است) در زمان دارای دارایان شاه کیانی  
به ایران تاخت و اینجا خوب دانسته میشود که اینجا مراد داریوش سوم هخامنشی است  
که گرچه بدست اسکندر کشته نشد ولی در این گیرودار یورش مقدونی بدست سرداران  
خود کشته شد.

۲- دشمنیها و ستمهاییکه از دین بر ایران و مزدیستان (مزداپرستان) رفت نمودار  
شده است.

۳- زند اوستا یعنی ترجمه اوستا را بروم فرستاد و خود متن اوستا را که در  
دژنپشت بود بسوزانید.

۴- شاهنشاهی ایران را پاره پاره کرد و کتک‌خدائی و پراکنده شاهی یادگار  
گذاشت تا ایران ناتوان گردد.

۵- در همان هزاره چهارم، اردشیر بابکان شاهنشاه ساسانی از فردادار بپا  
خاست و کتک‌خدائی و پراکنده شاهی را بپراکند و شاهنشاهی ایران را از نوزنده کرد  
و دیگر آنکه گشتاسپ و زرتشت تا داریوش و اسکندر و اردشیر بابکان همه در يك  
هزاره یعنی هزاره چهارم میزیستند.

در ارتای ویراف نامک پهلوی در آغاز فصل اول مانند بالا یادآور شد است:  
زرتشت پاکدینی که او اهورمزد پذیرفت در گیتی روا کرد و تا پایان سیصدسال

بهمان پاکی بماند و مردم بیگمان بودند ولی در سرانجام، اهریمن دروغ از برای آنکه مردم را بگمان اندازد گجستک اسکندر ویرانکار را که در مصر بود بر آن داشت تا با لشکری ستیزه‌جو و گران برای ویرانی به ایران شمر تازد اوشهریار ایران بکشت و پایتخت ویران کرد.

اینجا نیز چند بهره‌گیری داریم:

۱- فاصله میان زرتشت تا اسکندر سیصد سال پنداشته شده است.  
۲- نخست اسکندر مقدونی، یونان را گرفت و بانگیزش آنها، از راه گشودن مصر و سوریه در سال ۳۳۱ ق. م. به آشور تاخته سپس به ایران یورش آورد.  
۳- پایتخت ایران - استخر و کاخ پارسه که واپسینها تا امروز به تخت‌جمشید نامزد است ویران کرد.

۴- دانسته یا ندانسته وی را کشنده شهریار ایران یاد کرده است که در بالا توضیح داده شده است.

۵- خود آرتای ویراف در سده چهارم میلادی و کتاب وی بین سده‌های هشتم و نهم به پهلوی درآمد و بنیاد آن از دینکرت گرفته شده است ولی در آغاز سده چهاردهم بوسیله زرتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی به شعر درآمد.

نامه پهلوی دیگر بنام زاتسپرم در سال ۲۵۰ یزدگردی برابر سده نهم میلادی در زرتشت‌نامه در فصل ۲۳ بند ۱۲ آمده است: از پیدایش دین تا گزند آن و بر باد رفتن شاهی ایران سیصد سال گذشت.

باز در پشتیبانی از این گفتار در بندهش فصل ۳۴ بندهای ۸۷ و ۸۸ آمده است: زرتشت پاکدینی که از اورمزد پذیرفت تا گجستک اسکندر ویرانکار ۲۷۲ سال گذشت. بهره‌گیری از این دو نامه پهلوی

۱- دو نامه هم‌آهنگت بایکدیگر اسکندر را کم و بیش سه سده تا زرتشت فاصله داده است.

۲- آشکار کرده که اسکندر ویرانکار بود و تنها به دین مزدیسنا گزند رسانید آنرا نابود ساخت.

انگیزه و رهنمودهایی که فاصله زرتشت را تا اسکندر سه سده گرفتند چه بود؟ سرچشمه این پندار از آنجا پیدا شده بود که ایرانیان عقیده داشتند از کیومرث تا سوشیانت دوازده هزاره است و هر هزاره‌ای بنامی بود که بیشتر بگونه روایتی است نه تاریخی ولی آنچه بخرد نزدیک‌تر است برابر برجهای دوازده‌گانه گرفته‌اند ولی چون برابر خدای نامک پهلوی که در شاهنامه منعکس شد سه هزار سال از پیشدادی و کیان سپری شد، آغاز هزاره چهارم و پیدایش زرتشت بنام وی نامزد شد.

این هزاره‌ها بویژه در پایان دوره ساسانی و چیره‌گی تازیان نمایان‌تر گردید

و بآن اعتقادی استوار پیدا شد چنانکه در نوشته‌های پس از ساسانی پرتو افکند و نمودار گردید.

از آنانست مسعودی مورخ سده چهارم هجری برابر سده دهم میلادی در مروج-الذهب آورده است:

به‌زعم مجوسان از زمان زرادشت اسفیتیمان پیغمبرشان تا اسکندر دوست و پنجاه و هشت سال است و در کتاب دیگر التنبیه والاشراف آورده است. زرادشت پورپوروشف (بئوروشسپ) در ابستا کتابی که باو الهام شد خبر داد پس از سیصد سال به کشور ایران، آشوب بزرگی رسد بدون اینکه اصل دین منهدم شود ولی در آخر هزاره، ملك و دین هردو ویران شوند.

بهره‌گیری:

در اوستائی که اکنون بدست داریم چنین مطلبی نیست و ما نمی‌دانیم آیا در اوستاهای گذشته چنین مطلبی بوده است یا نه؟ تنها يك حدس میتوان زد که در نامه‌های پهلوی بویژه دینکرت اشارتی بگونه ایهام‌آمیز رفته باشد که بعداً شرح خواهیم داد. باز مسعودی در پایان التنبیه والاشراف نوشته است: فراغت یافت علی بن الحسین بن علی مسعودی در تألیف این کتاب در فسطاط مصر سال ۳۴۵ در خلافت المطیع و فرمانروائی قسطنطین ملك روم در ۱۷۰۲ بختنصری و ۱۲۶۸ لاسکندر بن فیلیف رومی و ۶۷۳ اردشیر بن بابك و سال ۳۲۴ یزدگردین شهریار.

بهره‌گیری:

۱- با این شمارش که سال یزدگردی ۳۲۴ یاد شده است و سال هجری ۳۴۵ است پیداست که این سال هجری شمسی نیست و قمری است زیرا سال یزدگردی با سال هجری شمسی دهسال تفاوت دارد و چون در سالهای قمری هر ۳۶ سال یکسال جلو می‌رود در ۳۴۵ هجری قمری پیداست دهسال جلوتر از سال شمسی ۳۲۵ بوده است که آن درست با سال یزدگردی ۱۱ سال تفاوت دارد.

دیگر آنکه سال ۳۴۵ هجری قمری را برابر ۱۲۶۸ از اسکندر دانسته است یعنی اسکندر ۹۲۳ سال پیش از هجرت بوده است و چون به شمسی حساب کنیم ۹۱۳ پیش از هجرت بوده است و اگر با حساب قبلی زرتشت ۲۵۸ سال قبل از اسکندر بوده است پس زرتشت تا هجرت نزدیک به ۱۲۰۰ سال میشود یعنی هزار و اندی.

قاضی ابوالقاسم صاعداندلسی در سده پنجم هجری در طبقات الامم آورده است «اما علت مجوس شدن آنان این بود که چون زرادشت فارسی در سال سی‌ام شاهی گشتاسب قیام کرد ایرانیان را بدین خود خواند و ایرانیان قریب ۱۲۰۰ سال بمذهب مجوس بودند تا آنکه سلطنت آنها را عمر بن الخطاب برهم زد.»

اینجا نیز عقیده بر روی هزاره قرار گرفته است.

ابوریحان بیرونی مورخ و فیلسوف سده پنجم در آثار الباقیه آورده است: پس از آنکه از ظهور این زکریای طمامی در سال ۳۱۹ یاد میکند ادامه میدهد اگر این وقت که ذکر شد (۳۱۹ هجری) همان وقتی باشد که جاماسب و زردشت قصد کرده بودند، البته در تعیین این وقت درست گفته‌اند زیرا این قضیه (ظهور طمامی) در آخر سال ۱۲۴۲ از اسکندر بوده و ۱۵۰۰ سال در این وقت از تاریخ زردشت میگذشت ولی در این خطا رفته‌اند که باز ملك بخودشان برمیگردد.

بهره‌گیری:

۱- باز در اینجا ۱۲۴۲ سال از اسکندر را برابر ۱۵۰۰ سال از زردشت ذکر کرده است یعنی زردشت ۲۵۸ سال قبل از وی بوده است و باز تاریخ زردشت تاهجرت نزدیک به ۱۲۰۰ سال میشود.

حال برگردیم به بنییم در کتب زرتشتی در این بابت چه اشاره‌ای رفته است: بدانسان که از پیش گفتم در هیچکدام از اوستاهائی که در دست است این موضوع

وارد نیست.

فقط در اشعار زرادشت نامه اثر زرتشت بهرام پژدو شاعر قرن هفتم زرتشتی در دو جا از هزاره‌ها نام برده شده است.

اول در رویداد گذشت زرتشت از آب دائیتا که در اوستا مقدس است که چنین

گزارش شده است:

نشانی است روشن، در این نه هزار	شود تازه دین بهی چهاربار
از اول، زرتشت اسفیتمان	ز حق دین به آورد بیگمان.
دوم ره، هوشیدر کند دین پذیر	سیوم بار ماه هشیدر، هژیر
چهارم، سیوشانس نیکو سرشت	جهانرا کند پاک همچون بهشت

در اینجا آشکار میکند که پس از زرتشت سه هزار سال دیگر یا نه هزاره دیگر وجود دارد پس وی آخر هزاره سوم و اول هزاره چهارم بوده است. و این برابر است با مندرجات بندهش بند ۳۳ که در پیش بیان شد.

و اما دوره دین زردشت هزار سال است در جای دیگر در اواخر کتاب زرتشت نامه آمده است.

از زبان زرتشت:

بدیدم درختی بر او شاخ هفت	که هر جایگاهی از او سایه رفت
یکی شاخ زرین، دیگر ز سیم	سه دیگر برنج آمد و شد به نیم
چهارم زرئین بسدی شاخ اوی	و پنجم ز ارزیر بودش بروی
ششم شاخ بودش ز فولاد سخت	چو هفتم از او بود «آهن گومیخت»

. . . . .

<p>درختی که دیدی تو باشاخ و بر          ز نیک و بد گردش آسمان          . . . . .          بدانگه ز گیتی بباید گریخت          دگرگون شود کار و بار زمین          زند دین زرتشت را بر زمین          شود کار گیتی به شکل دگر</p>	<p>چنین گفت زرتشت را دادگر          بود هفت ره شورش اندر جهان          . . . . .          به هفتم بود شاخ «آهن گومیخت»          «هزاره» سر آید ز ایران و دین          بود پادشاهی که از روی کین          بدانگه که آید «هزاره» به سر</p>
---	--

از این مندرجات که منشاء آن افکار دوره ساسانیان و یا پایان دوره ساسانیان است بخوبی پی برده میشود که آنها از زرتشت تا عرب هزار سال حساب کرده اند و در اینجا تقریباً سیصد سال از تاریخ اشکانیان را نادیده گرفته و با این حساب زرتشت سه سده قبل از اسکندر قرار میگیرد و پایه قول سنت یعنی زمان زرتشت سه سده قبل از اسکندر سرچشمه اش از این هزاره بوده است که من در يك مقاله که در روزنامه اطلاعات هم چاپ شد دلایل قول سنت را رد کردم و زمان زرتشت دوهزار و سیصد سال پیش از میلاد است و ایرانیان دوره ساسانی و بعد از ساسانی که درستی تاریخ را از دست داده بودند از روی حسابهای خود، زرتشت را سیصد سال پیش از اسکندر قرار دادند.

## پارس در دوران ساسانیان

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست تا برسرش بود چو توئی سایهٔ خدای  
«این سرزمین پارس که خدا آنرا بمن ارزانی فرموده زیبا و دارای اسپان خوب  
و مردان خوب است.»

داریوش کبیر در یکی از سنگ‌نبشته‌های تخت‌جمشید به عبارات ذکر شده از  
سرزمین فارس تعریف میکند.

پارس که مهد هخامنشیان و زادگاه شاهنشاهی ایران است بعد از برچیده شدن  
دستگاه باعظمت کوروش و داریوش بدست اسکندر و بعد از انهدام پایتخت مقدس و  
باشکوه «تخت‌جمشید» در زمان اشکانیان بدست فراموشی سپرده شد. بحث این مقال  
سرنوشت سرزمین پارس در عهد ساسانیان است. خوشبختانه از آنجائیکه دستگاه دولتی  
اشکانیان بر اساس ملوک‌الطوایفی گذاشته شده بود در تمام دوران درازمدت اشکانیان  
فرمانروایان بومی در پارس حکومت میکردند که آنرا فارتاکارا «Faratakara»  
یعنی والی می‌گفتند. سکه‌هایی که از این فرمانروایان بجای مانده از نقره و سرب  
است که در يك طرف آن بزبان پهلوی و خط آرامی نام والی و در طرف دیگر تمثال  
پادشاه دیده میشود که بر تختی نشسته. بسیاری از این فرمانروایان نامهای قدیم پارسی  
و هخامنشی مانند «داریاو» (Daryav) و ارتخشتر (Artaxshatr) و حتی نامهای داستانی  
مانند منوچهر و برخی هم اسامی مانند نرسی و یزدگرد اختیار مینمودند. این امیران  
محلی هم رئیس‌کشور و هم حافظ آتشکده و دین زدرشت بودند. بدین ترتیب فرمانروایان  
پارس حتی در زمان جانشینان اسکندر از یکنوع خودمختاری برخوردار بودند و از همین

جهت بود که بمحض آنکه ساسانیان که از پارس و شهر استخر برخاسته بودند خود را وارث پادشاهان هخامنشی پنداشته و حتی سعی کردند که اصل و نسب خود را بآن شاهنشاهان بزرگ برسانند.

در دوران ساسانیان پارس مجدداً رونق پیدا کرد و مجد و عظمت خود را بدست آورد. شهرهای تازه‌ای بنا شدند و مخصوصاً بامر کشاورزی که اساس اقتصاد و حیات مردم بود توجه خاصی مبذول گردید. تخت جمشید احیاء نگردید، زیرا مستلزم هزینه هنگفت و کارگران زیردست بود. بعلاوه شاهنشاهان ساسانی هم مجبور شدند که پایتخت مملکت را در همان نزدیکی تیسفون اشکانیان قرار دهند تا بتوانند در مقابل رومیها همیشه آماده باشند ولی شاهنشاهان ساسانی هیچوقت زادگاه خود را فراموش نکردند، و در تمام مدت چهارصد و بیست سال زمامداری خود آنی از عمران و آبادی پارس دست نکشیدند.

ساسان جد اعلاى این خاندان در شهر استخر سمت ریاست معبد آناهید (آناهیتا) را داشت. آیا این ساسان نسب به هخامنشیان میرسانند؟ معلوم نیست ولی آنچه مسلم است او یکی از امراء متنفذ محلی بود و بعد پسرش پاپک که در حقیقت مؤسس واقعی این سلسله میباشد با ازدواج سیاسی و تدبیر زمام قسمت عمده‌ای از پارس را بدست آورد تا نوبت به پسر ارشدش اردشیر شد. اردشیر، چنانکه در تواریخ مضبوط است از همان زمان پدر بکشورگشائی پرداخت و از سال ۲۰۸ میلادی دعوی سلطنت داشت، بقسمیکه اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی که در حقیقت به تمام پادشاهان محلی امپراطوری سمت بزرگی و شاهنشاهی داشت هم پاپک و هم اردشیر را یاغی میدانست و درصدد جلوگیری از آنها بود تا آنکه بالاخره در روز ۲۰ آوریل ۲۲۴ میلادی ارتاوان (اردوان) پنجم در دشت ارمزدگان (رامهرمزکنونی) با اردشیر روبرو شد و فتح بادومی بود و امروز در «نقش رستم» نقش بسیار زیبا و گویائی است که اردشیر را سوار بر اسب در حالیکه نشان قدرت سلطنت را بشکل حلقه‌ای از دست «خداوند اورمزد» که اوهم بصورت انسانی سوار بر اسب است دریافت میکند، در حالیکه اردوان زیر سم ستوران پادشاه ساسانی دراز کشیده است نشان میدهد. وجود این نقش در کوه استخر و در جوار معبد آناهید نشانه التفات سردودمان ساسانی به زادگاه خویش میباشد و با وجود آنکه شاهنشاهان این سلسله بر سرتاسر ایران استیلاء یافته و حتی دامنه فتوحات آنها از پارتها هم تجاوز کرد ولی از بسیاری از شاهان این سلسله در پارس آثار ارزنده‌ای باقی مانده و نشان دهنده این حقیقت است که ناحیه پارس بی‌نهایت مورد توجه بوده و در هر گوشه و کنار آن آبادانی نموده و سدها بروی رودخانه‌ها ایجاد کرده و راهها احداث نموده و شهرهای تازه بنا نمودند. امروز در خطه پهنای پارس همه جا نقوش زیبا بر صخره‌های تاریخی دیده میشوند و معروفترین آنها در همین ناحیه استخر (نقش رستم



و نقش رجب) و تنگ چوکان در دو طرف رود پرآب شاپور و در کنار شهر با عظمت بیشاپور دیده میشوند. علاوه بر دو نقطه مذکور آثار ساسانیان در نزدیکیهای شیراز (برمدلک) و فیروزآباد و سروستان و داراب و اقلید و دهپید مشهود است و از شاهنشاهی مانند شاپور اول و بهرام و یزدگرد اول و نرسی و خسرو پرویز و شاپور ذوالاکتاف نقوش زیبا و ارزشمندی وجود دارد و تمام آنها دال بر التفات شاهنشاهان ساسانی به زادگاه اصلی خودشان میباشد. از شاپور اول پنج نقش برجسته روی صخره ها و کناره های رودخانه های پارس منقوش شده که در تمام آنها شاپور سوار بر اسب و الریان امپراطور شکست خورده روم در حال التماس و سیریادس یا (گوردیاس) امپراطور منصوب شاپور در حال ادای احترام دیده میشوند. بهترین آنها یکی در نقش رستم و دیگری در کناره راست رودخانه شاپور در صخره ای که محفوظ مانده مشاهده میشوند. ولی اثر بی نهایت جالب و ارزنده ای که از شاپور اول ساسانی باقی مانده یکی شهر بزرگ و آباد بیشاپور و دیگری مجسمه شش متری این شاهنشاه بزرگ در غار کوه تنگ چوکان میباشد که به تفصیل از هر دوی آنها ذکر خواهیم نمود.

**تقسیمات پارس در عهد ساسانیان** - در زمان ساسانیان، پارس و ناحیه جنوب ایران را نیمروز می گفتند و خود پارس بهش کورت یا حوزه تقسیم میشد و هر کورتی حاکم یا شاهی داشت و در زمان ساسانیان بنام پادشاهی که شهر عمده آن ولایت را ساخته بود نامگذاری شده بود و بدین ترتیب آنها را کوره استخر - شاپورخوره (بیشاپور پایتخت آن بود) - اردشیرخوره - کوره قبادخوره - دارابگرد و پسا (فسا) مینامیدند. در زمان استیلای عرب و خلفای عباسی این شش بخش بنامهای استخر و شاپور و اردشیرخوره و دارابگرد و ارکان (ارجان) و پسا (فسا) نامیده میشدند. امروز در تمام این نواحی بقایای ساختمان های شهرها و نقوش ساسانی موجود میباشند و تمام آنها از فرهنگ و تمدن مادی ایران ساسانی بیادگار مانده اند و نشان میدهد که در زمان سلطنت طولانی خاندان ساسان خطه فارس در رفاه و آسایش بسر میبرد و مردم به کار کشاورزی و کسب و کار بازرگانی و صنعت پرداخته اند. پارس از اینکه بخلیج فارس و اوقیانوس هند دسترسی داشته و در زمان ساسانیان تمام جزائر خلیج و قسمتی از کناره های جنوبی آنها در تصرف ایرانیان بوده ترقی شایانی نموده و در صنایع نقره کاری و معماری و مجسمه سازی و مخصوصاً سد سازی سرآمد دیگر نقاط ایران محسوب میشده. با وجودیکه در فارس رودخانه های زیاد و پرآب یافت نمیشود ولی در زمان ساسانیان بر روی همین رودخانه ها بندهای متعددی ایجاد کرده اند که از هدر رفتن آنها جلوگیری نموده و کشاورزی زمان را با وسایل موجوده به حد اعلا ترقی رسانده بود. امروز باقیمانده این بندها بر روی رودخانه های کر و پلوار و قره آغاج و موند و

شاپور دیده‌میشوند. در زمان ساسانیان بندهای قدیمی را مرمت نموده و بندهای تازه‌ای ایجاد کرده بودند و رودخانه‌های نامبرده دارای پل‌های متعدد و کانال‌های زراعی بودند که هنوز آثار آنها باقی است.

شهرهای عمده پارس دوران ساسانیان مراکز پیشه‌ها و بازرگانی بودند. در اغلب این شهرها بازارهایی ایجاد کرده بودند که در آنجا کالاها و مصنوعات گوناگون از اطراف و اکناف کشورهای دوردست بآنجا حمل و مورد مبادله قرار می‌گرفتند. ناحیه پارس با هندوستان و عربستان جنوبی و افریقای شرقی و جزیره سیلان (تاپرویان) و حتی سواحل چین و مالایا در تماس بود. از این نواحی کالاهای متنوع مانند عاج و ابریشم و ادویه و جواهرات به پارس و از ناحیه پارس غلات و سبزیجات و میوه‌جات و خرما و روغن زیتون و شراب و مخصوصاً اسب به‌خارج فرستاده می‌شدند و چون دوران طولانی سلطنت ساسانیان از امنیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و مخصوصاً پارس از میدان‌های جنگ با رومی‌ها و هیاطله و اعراب بدور بود و مردم با خیال راحت زندگی می‌کردند و پادشاه پارس هم اغلب یکی از شاهزادگان نزدیک به تخت و تاج بود چنانکه یزدگرد سوم قبل از رسیدن به تاج و تخت پادشاه پارس بود و همین التفات و اهمیت بود که اهالی پارس را از یک امتیاز مخصوص متمتع نموده بود و شهرهای بیشماری در این ناحیه بنا گردیده بود و مثل این بود که شاهنشاهان ساسانی به تقلید از یکدیگر و برای آنکه نام آنها باقی بماند اقدام به شهرسازی و سدسازی و پل‌ها و راه‌های کاروان‌رو می‌نمودند. مهم‌ترین شهرهای پارس ساسانیان استخر و بیشاپور و فیروزآباد و دارابگرد و پسا (فسا) و سروستان و بندرهای ریشم‌ر و سینیز و مهرویان و هرمز بودند. امروزه آثار راه‌های ارتباطی بین بنادر و شهرهای عمده از یکطرف و راه‌های ارتباطی این شهرها با سایر شهرهای امپراطوری و پایتخت وقت (تیسفون) دیده می‌شوند. در زمان ساسانیان ناحیه حاصلخیز خوزستان با تمام آب‌ها و امکانات آنجا از توابع پارس محسوب میشد و پادشاه پارس بر نواحی ارجان و ارمزد و شوش حکمرانی می‌نمود.

**کوره استخر** - بنا به گفته ابن بلخی در فارسنامه ناحیه استخر وسیعترین بخش ایالت پارس بوده و حتی میبد و یزد و نائین را در بر می‌گرفته و شهر عمده آن هم بهمین نام معروف بوده و امروزه در پنج کیلومتری مغرب تخت جمشید تپه‌ها و اتلال زیادی دیده می‌شوند که جایگاه قدیم شهر بوده و دروازه و کاخ فرمانروای استخر هنوز باقی هستند و محل برای کاوش و اکتشافات بعدی موجود است. رودخانه پلوار یا سیوند از وسط شهر عبور مینماید و در زمان ساسانیان پایتخت پارس محسوب میشده و راه‌های ارتباطی آن با صفهان و کرمان و شوش متصل میشده و شاهنشاهان ساسانی مانند اردشیر اول و شاپور اول و بهرام و بلاش و خسرو دوم در اطراف شهر استخر مانند نقش

رستم و نقش رجب و تخت طاووس نقوش بسیار زیبا و گویائی از خود بیادگار گذاشته‌اند. نقوش اردشیر و خسرو دوم در نقش رجب بعلت محصور بودن از دستبرد زمان محفوظ مانده و امروز اعجاب بینندگان را فراهم می‌آورد. در زمان ساسانیان استخر و مرودشت با چندین بلوک حاصلخیز مانند خضک و کمپین و بیضا و رامجرده و سیوند و کربال از مهمترین بخشهای پارس محسوب می‌شده و شاهنشاهان ساسانی بر روی دو رود عمده این ناحیه یعنی کر و پلوار چندین بند و پل احداث نموده بودند که این دیه‌ها و مزارع را آبیاری مینمودند. مهمترین بندهای این رودخانه‌ها بنام بند دروژرن و بند امیر و بندهائی در تنگ بلاغی و سیوند و قادرآباد و پلهای بی‌شماری از شاهنشاهان ساسانی باقی است. در ناحیه کمپین هنوز آثار پل در دو کیلومتری شمال سیوند موجود که متأسفانه خراب شده و مرمت نگردیده. در رامجرده اقلخرا به‌های سه پل از ساسانیان باقی است که یکی از آنها در ناحیه معروف به «حمینی و پل نو» از دیگران معمورتر ولی قابل استفاده نیست. بند رودخانه کر خوشبختانه تبدیل به «سد داریوش کبیر» گردیده و بند امیر که از آثار ساسانیان است چندین مرتبه مرمت شده و امروز هم احتیاج به تعمیر اساسی دارد. شهر شیراز در زمان ساسانیان وجود نداشته ولی در شرق شیراز آثار قلعه‌ای با دیوار مرتفع سنگی آن هنوز موجود است که در دوران ساسانی بنا شده و دژ پادگان محل بود و دارای چاه آب و خانه‌های متعددی بوده و روی تپه بلند قصر ابونصر بنا شده که در زمان هخامنشیها هم مورد استفاده پادگان و جایگاه برید و چایبار بوده. اندکی دورتر و در حدود شصت کیلومتری جنوب شرقی شیراز در بلوک معروف به کوار که جزء کوره فیروزآباد محسوب می‌شده «بند بهمن» روی رودخانه‌ای که امروز به قرا آغاج معروف است از آثار ساسانیان است. و با همین بند تمام بلوک کوار مشروب میشود و یکی از نواحی پربرکت و آباد پارس بوده است. در زمان ساسانیان در سرراه بین استخر و فیروزآباد قرار داشته و دارای باغهای پرمیوه و مزارع سرسبز و آباد بوده و اغلب دیه‌ها و مزارع این ناحیه متعلق بدرباریان و شاهزادگان بوده و هر کدام دارای کاخ اختصاصی و باغ بزرگی بوده. ناحیه کوار دارای مزارعی بوده که توسط کانالهای بسیار و جویبارهای منشعب از «بند» آبیاری می‌شده و در زمان ساسانیان مرکز عمده غلات و میوه‌جات بوده و با راههای فرعی به کوره فیروزآباد از یکطرف و کوره پسا متصل می‌شده و کوههای اطراف مستور از جنگل بوده که متأسفانه در سالهای بعد از جنگ بین الملل دوم از بین رفته و اخیراً با احداث کارخانه قند مجدداً رو به آبادی نهاده‌اند.

**کوره شاپورخوره** - بخش عمده‌ای از ناحیه جنوب غربی پارس را شامل بوده و تاکناره‌های خلیج فارس ادامه داشته و قسمت عمده آن کوهستانی و گرمسیر است. پایتخت عمده‌ی این بخش شهر بیشاپور است که توسط شاهپور اول فرزند اردشیر بنا

شده و رودخانه پرآب و پربرکتی ازکنار آن میگذرد. در دوران ساسانیان شهر بیشاپور در ردیف و همتای شهر استخر بوده و شاهنشاه کاخی و معبدی زیبا برای خویش بنا نموده و معلوم میشود که علاقه‌ی خاصی باین شهر داشته و زمستانها را در آنجا میگذرانده. بلوک شاپور امروزی دارای باغهای مرکبات مخصوصاً لیمو و پرتقال میباشند. شهر دارای حصاری است که هفت کیلومتر طول آن است و بطرز مخصوصی بنا شده. باین ترتیب که برجهای زیادی بفواصل کم برای دفاع شهر بنا نموده‌اند. شهر دارای خانه‌های کوچک و کوچه‌های تنگ ولی در وسط آن میدان نسبتاً وسیعی موجود است که دارای آتشکده و کاخ سلطنتی است و شهر از نهری که منشعب از رودخانه شاپور است مشروب میشده. در دشت وسیع اطراف شهر مزارع و بستانهای زیادی بوده و در نیم کیلومتری این شهر و برروی ارتفاعات دژ مستحکمی بوده که بعضی از مورخین آنرا محل نگاهداری والرین امپراطور روم میدانند. این دژ مسلط بر تنگ چوکان است که منبع رودخانه مشهور شاپور است و در دو طرف تنگ نقش برجسته از شاهنشاهان ساسانی موجود است که ستهای آنها مربوط به شاپور اول است و در هر سه شاپور غلبه خود را به والرین منقوش نموده و نقوش دیگر متعلق به مراسم تاجگذاری بهرام اول و پیروزی بهرام دوم بر اعراب و بالاخره نقش پیروزی شاپور دوم بر دشمنان است. آخرین اثر شاپور اول پیکره‌ی شش‌متری است که در دل غاری مرتفع که در وسط کوه قرار گرفته ساخته‌اند. در اینجا هدف شرح‌دادن آثار ساسانیان نیست بلکه مقصود آن است که بدانیم در دوران ساسانیان بخشهای مختلف پارس مورد توجه فرمانروایان بوده و همین شهر بیشاپور با دوبندر ریشهر و سینیز ارتباط داشته و از یک دوره عمران و آبادی بی‌نظیری برخوردار بوده و کشاورزی و صنعت و بازرگانی رواج کامل داشته و مقر تابستانی و شکارگاه ساسانیان بوده. این شهر باستانی بر سر چهارراه امپراطوری به بهبهمن و شوش و تیسفون و استخر و فیروزآباد و دریا متصل بوده و کاروانهای بزرگ بآنجا رفت و آمد نموده و باعث رونق تجارت و ازدیاد ثروت و رفاه اهالی بوده‌اند.

از شهرهای آباد دوران ساسانی یکی فیروزآباد است که بدست اردشیر اول بنا شده و فیروز هیجدهمین شاهنشاه ساسانی آنرا توسعه داده و آباد کرده و در عهد آن پادشاه شهر بزرگی بوده و امروز هم آثار دژها و کاخهای باشکوه آن موجود است. این شهر نیز درکنار رودخانه‌ی پرآبی بنا شده و بخلیج و نقاط گرمسیری فارس مربوط بوده و مرکز کاروان‌رو و مقر زمستانی بوده و بستانهای سرسبز و دیه‌ها و مزارع آن آباد و پرجمعیت بوده‌اند و معلوم میشود شاهنشاهان ساسانی مخصوصاً نقاط پرآب و زیبا و نواحی قابل‌کشت را برای ایجاد شهرهای خود انتخاب مینموده‌اند. شهر فیروزآباد از طریق بنادر گنابه و مهرویان بخلیج اتصال داشته. دیگر شهر ارجان یا

بهیمنان قدیم است که قباد بن فیروز آنرا بنا نموده و بروزگار ساسانیان شهر آباد و معموری بوده و درحقیقت مرکز بخش خوزستان بوده و جانشین شوش زمان هخامنشیان بوده است. دیگری دارابگرد یا دارابجرد است که در ناحیه پرآب و حاصلخیزی قرار گرفته و قسمت عمده محصول گرمسیری فارس از این ناحیه تأمین میشده و در دوران ساسانی مرکز بخش عمده بود و حتی فرمانروایان آنجا را پادشاه میخواندند و پاپک پدر اردشیر ابتدا از این شهر خروج نموده و بفتوحات خود موفق شده است. کوره دارابجرد شامل ناحیه شبانکاره و پسا یا پارساگرد بوده و تا حدود سروستان امروزی امتداد داشته و در تمام آن نواحی آثار کاخهای قدیمی ساسانیان و شاهراههایی که به کرمان و هرمز مربوط میشده دیده میشوند. اورمزد یا هرمز که هم به جزیره‌ای باین نام و هم به ناحیه خشکی مجاور آن اطلاق میشد در عهد ساسانیان مرکز خلیج محسوب شده و والی آن به تمام جزایر و بنادر حکمرانی مینمود، بندر و جزیره‌ای بود آباد که به قسمت عمده‌ای از آفریقای شرقی و سواحل هندوستان روابط بازرگانی داشت و هنوز هم آثار آن دوران در بعضی نقاط دیده میشوند.

در خاتمه باید متذکر شد که علاوه بر شهرها و نقاطیکه ذکر گردید خطه فارس دارای آثار و باقیمانده کاخها و ساختمانهای زیادی از دوران ساسانیان میباشد که برای نمونه خرابه‌های دوکاخ در ناحیه سورمق و ده بید را باید نام برد که هر دو آنها نزد مردم بنام کاخهای بهرام معروف میباشد ولی مسلماً از ساختمانهای ساسانیان میباشد. بدون شك اقلیم فارس در دوران ساسانیان خطه‌ای آباد و پر ثروت و خالی از دغدغه و مرکز بازرگانی و صنعت و کشاورزی عمده‌ای بوده. شاهنشاهان ساسانی بهیچوجه زادگاه خود را از یاد نبردند و هر کدام از آنها برای آبادی و عمران این مناطق بایکدیگر مسابقه گذاشته بودند و سعی میکردند نام خویش را با ایجاد شهر یا ناحیه تازه‌ای جاویدان نمایند. مسلماً فارس زمان ساسانیان آباد و پر جمعیت و به نواحی مجاور مانند کرمان و اصفهان و خوزستان و خلیج ارتباط داشته، جمعیت آن از امروز بیشتر بوده و تعداد دیه‌ها و آبادیها زیاده‌تر، بندها و پلها و راههای فرعی بیش از امروز و تمام این معایب در اثر هجوم اعراب در مراحل اولیه و بعد هم بعلمت نایسامانیها و هرج و مرج و کشمکشهای پیش از حد و ویرانیهای ناشی از حرکت مداوم ایلات و عشایر که در طول هزار و چهارصد سال بعد از اسلام بر سر اهالی فارس وارد آمده زیرا باید در نظر داشت که تا قبل از آمدن اعراب فارس ایلات بادیه نشین نداشته. برای نمونه‌ای از این اغتشاش همین بند درودزن رامجرد را که پیش از چهل دیه و آبادی را مشروب مینماید ذکر میکنیم. این بند پیش از صد مرتبه ویران و ترمیم شده و آخرین مرتبه توسط روساء قشقائی منهدم شد و قصد آنها این بود که تمام بلوک را به ثمن بخش از خورده مالکان آنجا ابتیاع نمایند. تا قبل از ایجاد سد داریوش کبیر اهالی این بلوک

می‌گفتند «رامجرد مانند چراغ در معرض باد است» یعنی هرآن ممکن است شخصی یا گروهی از روی غرض بند آنجا را ویران نموده و زندگانی اهالی را به تباهی بکشد. دیروقتی نیست که یکی از سرکشان ایلی در مقابل تهدید به انهدام بند از دهات رامجرد سالیانه باج میگرفت. امروزه متأسفانه ناحیه تاریخی و حاصلخیز پارس چنانکه باید و شاید پیشرفت نموده و اقتصاد و موقعیت کشاورزی آن درخور شأن باستانی آن نمیباشد. از روزی که با ایجاد راه آهن سرتاسری خرمشهر جای پوشمهر را گرفت و ایالت پارس از شاهراه بازرگانی دورافتاد شهرها و قصبیات اهمیت خویش را از دست دادند. ایلات و عشایر هم در ایجاد هرج و مرج و ویرانی سهم‌بسنائی داشته‌اند. خوشبختانه از طلوع دودمان پهلوی و استقرار امنیت و مخصوصاً در این دهه انقلاب فارس تا اندازه‌ای روی آسایش دیده ولی باز خشکسالیهای ممتد مانع پیشرفت شده و در تمام پارس يك «سد داریوش‌کبیر» درست شده و حال آنکه هنوز رودخانه‌های بیشماری در استان پارس وجود دارند که احتیاج به ساختن پندها و مهارکردن آبهای آنجا دارد ولی از همه مهمتر و در درجه اول پارس احتیاج به راههای فرعی و ارتباطی با سایر استانها مانند یزد و کرمان و بنادر دارد. چه بسیار نقاط پرآب و خوش آب‌وهوایی مانند بوانات و ممسنی و اردکان و کم‌گیلویه و گوکان و میمند و کامفیروز و خنجر و نواحی حاصلخیزی مانند جویم و بنا رویه و کاوبدی و قیر و کاررین و دشتستان و سرچاپان و آباده‌طشک و ارسنجان که فقط در نقشه جغرافیا از آنها ذکر شده ولی فاقد راه و وسایل ارتباط و آب و برق و بهداشت و دبستان میباشند و امید است که در آتیه یا التفات بیشتری باین نقاط و با احداث «راه» در مرحله اول مجدداً پارس دوران پر عظمت و برکت و آبادی زمان ساسانیان را بازیابد.

عنایت‌الله رضا

## ترکان و ایران در عهد خسرو انوشیروان

پژوهش و مأخذ:

یکی از جهات عمده‌ی تاریخ و تمدن ساسانی رابطه ایران و ترکان است که تاکنون باندازه‌ی کافی روشن نشده است. پژوهش در زمینه تاریخ ترکان توجه بسیاری از دانشمندان را به خود معطوف داشته است.

طی دو‌یست سال گذشته گاه‌وبیگاه کوششهایی در این زمینه انجام شد. در سده هیجدهم میلادی کشیشان فرانسوی به ترجمه نوشته‌های تاریخی چین پرداختند که از دیدگاه پژوهش تاریخ ترکان حائز اهمیتی بسزا است.

پروفسور دگین استاد دانشگاه سوربن برمبنای همین نوشته‌ها در نیمه سده هیجدهم «تاریخ هونها، ترکان و مغولان» را در چند مجلد به رشته تحریر کشید.

در جمهوری فدرال آلمان دانشمندی بنام لیوماثو - تسزای اثر دوجلدی خود را درباره سرزمین خاقانات شرقی نوشت که تا حدی از دیگر نوشته‌ها متمایز بود.

از دیگر پژوهندگان میتوان مارکوارت و هنینگ را نام برد. متأسفانه پژوهشهای استاد هنینگ در این زمینه تا اندازه‌ای آمیخته به‌پندار است. او مرز شرقی سرزمین خاقانات شرقی را به‌ولادی وستوک و مرزشمالی آنرا به‌شمال دریاچه بایکال در سیبری می‌کشد. هنینگ سرزمین آوارها را که در شمال قفقاز قرار داشته است آسیای میانه می‌داند. اما هم او بدون توجه به این نکته در جای دیگر فاصله‌ی میان دو رود ولگا و دن را مقر آنان می‌شمارد و گاه سرزمین آنرا با سرزمین بالکارها و آلانها اشتباه میکند. هنینگ بدون ذکر هیچ مدرک و مأخذی می‌نویسد: «به‌نگام سلطنت ون-دی

Ven-di امپراتور چین (۵۸۱-۶۰۴ میلادی) مرز چین تا کرانه‌ی دریای خزر کشیده شده بود. حال آنکه مرز چین در آن روزگار از مرزهای دیوار عظیم چین فراتر نرفته بود. هنینگ منکر آن بوده است که چینیان مقدار معتنا بهی ابریشم بابت غرامت به ترکان داده بودند. حال آنکه همین ابریشم مدتی دراز، سبب بروز اختلافهای شدید ترکان و ایران شد که امپراتوران روم شرقی نیز آتش آنرا دامن می‌زدند. هنینگ برای حل این مشکل تاریخی ناگزیر از ذکر مطلبی شد که تاکنون مورد تأیید هیچ پژوهنده‌ای واقع نشده است. او به‌خطا سرزمین سند را خطه‌ای مولد ابریشم نامید. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «Terra incognita» ص ۸۹-۹۲).

دیگر از پژوهندگان بزرگ سرزمین آسیای میانه بیچورین دانشمند روسی بود. ترجمه‌های بیچورین از رویدادنامه‌های امپراتوران چین تاکنون نیز از مآخذ معتبر بشمار است. گرچه در این ترجمه‌ها اندک تشویشها و نارسائیهایی نیز مشاهده شده است، با اینهمه باید آنرا از مآخذ معتبر دانست.

دیگر از مآخذ نوشته‌های آریستوف و اینوسترانسفس درباره تاریخ هونها است. از نوشته‌های جالب دیگر «تاریخ خزر» نوشته‌ی آرتومانف است که در آن از زندگی و تاریخ مردم ساکن کرانه‌های دریای خزر و دریای سیاه و انهدام خزران سخن رفته است.

از پژوهندگان برجسته این سرزمین یارتولد است که تحقیقهای او در عهد اسلامی بسیار جالب توجه است. ولی نوشته‌های این دانشمند نیز در برخی موارد از دقت لازم برخوردار نیست. بعنوان نمونه میتوان گفت که یارتولد توفیق نیافت تفاوت میان ایرانیان و ترکان کوچ‌نشین ساکن این نواحی را در طول سده‌های ششم تا هشتم بندرستی روشن و معلوم کند.

از ترکان نوشته‌ای تاریخی برجای نمانده است. تنها نوشته‌ای چند از ترکان یرسنگهایی از گورهای ترکان بدست آمده است که نمی‌تواند جایگزین نوشته‌های تاریخی شود. بنابراین تنها راه، رجوع به مآخذ بیگانه است که متأسفانه به سبب ناهمگونی چندان قابل اطمینان به نظر نمی‌رسند.

عمده‌ترین مآخذ درباره تاریخ ترکان، رویدادهای امپراتوران چین است. گرچه دانشمندان بزرگی چون بیچورین، شاون، ژولین، و لیوماثو-تسزای ضمن بررسیهای خویش از مآخذ رومی، ایرانی و عربی نیز مدد جست‌اند با اینهمه باید گفت که تحت تأثیر مآخذ چینی قرار داشتند، حال آنکه نباید ضمن پژوهش در تاریخ قومی تنها به نوشته‌های دشمنان آن قوم استناد جست. قدر مسلم آنکه نوشته‌های چینی باید مورد واریسی جدی قرار گیرد.

خوشبختانه نکته‌ای را باید اذعان کرد و آن اینکه در مآخذ چینی زمان رویدادها



بطور دقیق معلوم شده است. اما در رویدادهای چینی جهت ناخوشایندی نیز وجود دارد و آن اینکه در اغلب آنها پیروزی از آن امپراتوران چین بوده است. گاه نیز که از شکست چینیان سخن می‌رود گناه شکست را بر عمده برف و باران و طبیعت می‌گذارد. از دشواریهای دیگر در بررسی مآخذ چینی مشکل نام شهرها و استانهای چین است که اغلب دگرگون شده و تغییر یافته‌اند. ولی استاد بیچورین این مشکل را ضمن مقایسه نامهای جغرافیائی تا اندازه‌ای حل کرد و در نوشته‌های خود مطالب ارزنده‌ای از تاریخ ترکان و اقوام کوچ‌نشین ارائه نمود.

و اما درباره نوشته‌های موجود بر سنگ گورهای ترکان باید گفت که متأسفانه این نوشته‌ها بیشتر متعلق به اواخر سده هفتم میلادی است. گرانبهارترین این نوشته‌ها شعری است به زبان ترکی که از خویتوتامیر «Khoito-tamir» بدست آمده است.

درباره مآخذ رومی، ارمنی، ایرانی و عربی باید گفت که نوشته‌های مذکور در باره ترکان عاری از پیوند و از هم گسسته‌اند. گاه نیز در بیان نامها خطاهای بزرگی دیده شده است و نامها با لقبها و عنوانها اشتباه شده‌اند. ولی بهر تقدیر ضمن مقایسه این نوشته‌ها با دیدار نامه‌های چینی مطالب بسیاری را میتوان روشن کرد.

ذکر نکته‌ای را ضرور می‌دانند و آن اینکه ترکان از بدو تولد تا هنگام مرگ نام واحدی نداشتند. نام ترکان همواره بامقام و موقعیت آنان درهم آمیخته بود. بعنوان نمونه باید گفت ترکان در کودکی به نام، و در جوانی به لقب و بهنگام مردی با عنوان و مقام مشخص و شناخته می‌شدند. در ضمن باید گفت که تلفظ این نامها و عناوین در زبان چینی با تلفظ نامها و عناوین در زبانهای یونانی، پارسی و عربی متفاوت بوده است. خط چینی بر مبنای اندیشه‌نگاری است و بندرت با تلفظ ترکی هم‌آهنگی داشته است. به عنوان نمونه میتوان به مقایسه کوچکی در این زمینه پرداخت:

در رویدادنامه‌های چینی نام یکی از بزرگان ترك «ایبی شابلوشیوخوکان» آمده است. حال آنکه این نام را پژوهندگان «ایربیس‌یشباراجبغوخاقان» خوانده‌اند که به معنای «خان برفی بیرجم و نیرومند و دهشتناک» است.

درباره واژه «ایربیس» که چینیان آنرا «ایبی» آورده‌اند نکته‌ای را باید یادآور شد و آن اینکه در زبان چینی حرف (ر) وجود ندارد.

باید با استفاده از نوشته‌های یونانی، پارسی و عربی که بر مبنای القبا، نهاده شده‌اند به تصحیح بسیاری از نامهای مشوش هیروگلیفی پرداخت. نامهایی که در مآخذ ایرانی آمده است تا اندازه‌ای به تلفظ اصلی نزدیک است.

### سخنی کوتاه در پیرامون ترکان:

از آنچه تاکنون ضمن بررسی قومی و نژادی ترکان معلوم شده است، میتوان

یقین داشت که جامعه ترکان از اختلاط و اتحاد پانصد قبیله بنام «آشینا» پدید آمدند. بعدها نیز کسانی که بر مجموعه سرزمینهای تابع ترکان فرمان راندند از همین گروه قبایل «آشینا» بودند. سده پنجم میلادی ترکان از شرق واردوس O rods به دامنه‌های جنوبی کوههای آلتای کوچ کردند و در این ناحیه سکنی گزیدند. رابطه ترکان و ایران از این روزگار اندک اندک آغاز شد.

همه راهبانی که جامعه ترکان باستان طی کردند به یک چیز منتهی شد و آن انهدام بود. زیرا تضادهایی که در درون سرزمین و مرزبومشان پدید آمد، قابل رفع نبود. در لحظات حساس اکثر ترکان ساکن دشت از خانها حمایت نکردند و این سبب شد که به سال ۶۰۴ میلادی حکومت خاقانهای ترک در آسیای میانه و ناحیه غرب و به سال ۶۳۰ و ۶۵۹ میلادی حکومت خاقانهای ترک در شرق و مرزهای چین ساقط شوند. در نتیجه مردم ترک که تا سال ۷۴۵ برجای مانده بودند از این پس رو به انهدام نهادند. البته این انهدام به آن معنا نبود که همه انسانها از مرد و زن و خرد و بزرگ منهدم شده باشند، بخشی از ترکان به تبعیت اویغوران درآمدند و بخشی نیز به چین رفتند و به سرپازان مرزدار چینی پیوستند. ترکان به سال ۷۵۶ میلادی همراه بادیگر مرزداران چینی علیه امپراتور چین که از سلسله تان بود دست به عصیان زدند. عصیان با شکست همراه شد و ترکان همانند دیگر عاصیان نابود و قطعه قطعه شدند. این در واقع امر پایان و آخر مرحله‌ی حیات ترکان بود.

ولی نام «ترک» از میان نرفت. این نام در پهنه آسیا انتشار یافت. تازیان همه جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سفدر را ترک می‌نامیدند... بدین منوال بسیاری از خلقها «ترک» نام گرفتند، حال آنکه این مردم هرگز ترک و جزء بخش اصلی خاقانات نبودند. حتی برخی از آنان چون ترکمانان، عثمانیان و آذربایجانیان به پیچوجه رابطه‌ای با ترکان و مغولان نداشتند. بعضی دیگر نیز از دشمنان سرسخت خاقانات بودند که از میان آنان کوره‌کنان، اهالی یاقوتستان و قرغیزان را میتوان نام برد. دسته سوم چون بالکارها و چوواش‌ها از اقوامی بودند که پیش از ترکان باستان وجود و سابقه‌ی تاریخی داشتند.

از میان قبایل ترک ساکن شمال چین، پانصد قبیله «آشینا» را می‌توان نام برد که از امتزاج قبایل مختلف پدید آمد. این قبایل در غرب ایالت شانسی می‌زیستند و در پیکار چینیان با هونها در سده چهارم میلادی شرکت داشتند و بعد به تبعیت هونها درآمدند. ولی به سال ۴۳۹ میلادی پس از شکست هونها توسط تویارها به جنوب کوههای آلتای پناه بردند و در آنجا سکنی گزیدند.

چینیان اتباع خانهای «آشینا» را Tu-Kiu می‌نامیدند. هرگاه این نکته را بپذیریم که چینیان مخرج (ر) ندارند، در آن صورت میتوان گفت تلفظ درست تر این نام

Tur-Kiu بوده است. واژه Tiurk به معنای «تیرومند و استوار» است. کونونف دانشمند روس معتقد است که بعدها این واژه به نام مجموعه‌ای از اقوام و قبایل اطلاق شده است. واژه «آشینا» نیز، به معنای «گرگ» است، گرگ در زبان ترکی باستان «بوری» Buri و کاسیکر Kaskir است. ولی در زبان مغولی گرگ را «شینو» Shino گویند. پیشوند (A) که پیش از واژه‌ی «شینو» آمده است در زبان چینی نشانه احترام است و «آشینا» به معنای «گرگ محترم و نجیب» است. این واژه که از زبان چینی اقتباس شده در نوشته‌های عربی از جمله در «مروج الذهب» مسعودی به شکل «شانه Shāna» آمده است.

نکته‌ای مسلم است و آن اینکه در سده ششم میلادی نام «گرگ» در میان ترکان از اهمیت و اعتبار فراوان برخوردار بود. بی‌جهت نیست که ملکه «سیان‌بی» بهنگامی که از زوج خود «خان شابولیو» سخن می‌راند، میگوید: «خان بمثابه گرگ است.» در طرح هجوم چینیان به ترکان نیز چنین آمده است: «باید تصمیم به راندن کوچ‌نشینان گرفت و به گرگان حمله برد.»

بنابر نوشته‌های باستان بر پرچمهای ترکان نیز «سرگرگ» نقش بسته بود. دو افسانه در این زمینه وجود دارد، یکی مربوط به هونها و سرزمین آنها است که سرزمین آتیلا نامیده شده است. بنابر روایت این سرزمین ترکان مورد هجوم همسایگان قرار گرفت. همه‌ی مردم آن کشته شدند. تنها پسرکی ۹ ساله بجا ماند که دشمنان دست‌وپای او را نیز بریدند و به میان پاتلاقش افکندند. ماده گرگی از پسرک آریستن شد. پسرک مرد. اما ماده گرگ به سرزمین آلتای رفت و در آنجا ده پسر زائید. کم‌کم عده آنان فزونی گرفت و از غار بدرآمدند و پس از گذشت زمان خود را فرمانروای سرزمین «خان ژوژان» نامیدند. بنابراین افسانه Tiurkiu ها از دودمان هونهاى غربی هستند که با نسل «گرگ» درهم آمیختند. باید یادآور شویم که هونهاى غربی به سال ۴۶۸ تارومار شدند. اما ۷۸ سال بعد یعنی به سال ۵۴۵ میلادی مردمی در این سرزمین پدید آمدند که خود را Tiurkiâ می‌نامیدند. از اینجا میتوان بخوبی دریافت که ترکان نه از امتزاج گرگ و انسان، بلکه از اختلاط قبایل پدید آمدند.

در افسانه‌ی دیگر نیز از امتزاج مردم سرزمین ترکان با گرگان سخن رفته است بنابراین افسانه «مردم So» به سبب نادانی خویش نابود و منهدم شدند» تنها چهار نواده از ماده گرگ بجا ماند. نواده نخستین به قویدل شد. نواده دوم در ناحیه‌ای میان دورودآبو و گیان که چینیان آنرا سیگو Sigu نامیده‌اند سکنی گرفت. نواده سوم و چهارم در چوس-سی (چوس Chus) واقع در جنوب آلتای سکنی گزیدند. (این افسانه به افسانه‌های قرغیزها نزدیک است).

از این دو افسانه و نیز از مطالعات دانشمندان معلوم شده است فراریانی که

منشاء آنان از قبیله هونها بود و به زبان ترکی سخن می‌گفتند در جنوب سلسله کوه‌های آلتای سکنی گرفتند. اینان با دسته‌هایی از قبایل «آشینا» ممزوج و Tiurk یا «Tiurkiut» نامیده شدند.

مفهوم واژه «Tiurk» طی ۱۵۰۰ سال بارها دگرگونی پذیرفت. در سده پنجم میلادی قبایل وارداتی که با قبایل «آشینا» ممزوج شده بودند نام Tiurk ترك بر خود نهادند، و در سده‌های ششم تا هشتم میلادی قوم کوچکی را تشکیل می‌دادند که به زبان ترکی سخن می‌گفتند. ولی قوم همسایه‌ی آنان که به همان زبان سخن می‌گفت ترك نامیده نمی‌شد. تازیان همه کوچ‌نشینان آسیای مرکزی را حتی بدون توجه به اختلاف زبان آنان ترك می‌نامیدند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نخستین کسی بود که به جدا کردن ترکان از مغولان پرداخت و آنانرا از نظر زبانی جدا کرد. بعدها «ترك» مفهومی زبانی پیدا کرد که بسیج‌وجه دارای معنا و مفهوم قومی و نژادی نبود. چنانکه روشن شده است برخی از اقوام غیر ترك که در همسایگی ترکان بسر می‌بردند به زبان ترکی سخن می‌گفتند ولی اینها هرگز ترك و بنا به گفته چینیان «Tiu(r)kiut» نبودند.

از مطالب گفته شده نکته‌ای مسلم می‌گردد و آن اینکه منشأ اقوام ترك، زبان و دیگر ویژگی‌های نژادی مردمی که بعدها خود را «ترك» نامیدند به گونه‌های مختلف بوده است. با گذشت زمان حیطه زبان ترکی وسعت یافت و به نواحی بسیار دور از آلتای و به سرزمین غزان و بالکارها راه گشود.

ما از سده‌های سوم و چهارم میلادی آگهی‌های اندکی از ترکان داریم. ولی مبدأ تاریخی ترکان از سال ۵۴۵ میلادی و روزگار فرمانروایی بومین است که عنوان «ایلخان» یعنی رئیس ایل و سرزمین داشت. وی بسال ۵۵۵ بر سراسر ماوراء سیحون دست یافت. از این تاریخ تماس ترکان و ایران در تاریخ ساسانی به ثبت رسیده است.

### ترکان و ایران:

در روزگار فرمانروایی بومین برادر کوچکش ایستمی خاقان مأموریت حمله به غرب را یافت. بومین و ایستمی از اقوام اوگر بودند که جز از ترکان بشمار می‌آیند. نام ایستمی خود مؤید این نکته است زیرا این نام از ریشه زبان ترکی نیست. بلکه از ریشه زبان اوگوری است که به معنای «روان گذشتگان» است. ایستمی دارای عنوان «باتیر - جیغو» بود. باتیر (بهادر) از ریشه زبان مغولی است که بعدها به ترکی راه یافت.

حرکت و پیشرفت سریع ترکان به غرب خود نمودار آستکه با مقاومتی قابل توجه روبرو نشدند. به سال ۵۵۵ میلادی ایستمی با سپاه خود به «دریای غربی» راه یافت. چنین بنظر می‌رسد که این همان دریای خزر باشد. زیرا چنانکه فردوسی در

شاهنامه آورده است دریای آرال مرز ایران و قلمرو ایستمی بود که از «چین تا کرانه های جیحون» و از آنجا تا به سیحون «گلزاریون» و آنسوی چاچ (تاشکند کنونی) امتداد داشت.

از نوشته فردوسی مرز ایران با ترکان دقیقاً معلوم میشود چنین بنظر میرسد که به سال ۵۵۵ میلادی این مرز از شمال تاشکند و سیردریا تا آمودریا و سواحل جنوبی آرال میگذشت. سغد و بخارا در این روزگار به تصرف هیتالیان آمده بود. بدین روال ترکان طی یکسال و نیم سرزمین مرکزی قزاقستان و هفت رود و خزر را به تصرف آوردند.

بعدها پیشرفت ترکان دشوارتر شد و سپاه ترك باهونها، وارها و اوگرها «Ugr» روبرو شدند. سال ۵۵۸ میلادی این اقوام شکست خوردند و ترکان به کرانه های رود ولگا راه یافتند. وارها که از برابر ترکان گریختند بعدها به شمال قفقاز آمدند و بصورت قوم آوار شناخته شدند که هنوز هم در داغستان قفقاز سکنی دارند.

ترکان از ولگا نگذشتند و به تحکیم مواضع خویش در کرانه شرقی این رود پرداختند. این پهنه وسیع وظیفه تازه ای در برابر خاقانهای ترك پدید آورد و آن اتحاد همه اقوام ساکن سرزمین متصرفی در مجموعه ای واحد بود. بدین روال کشور وسیعی از ترکان در سراسر دشت پدید آمد که بعدها با چین، ایران و روم شرقی روابط سیاسی برقرار کرد.

آوارها در آغاز با آلانها در قفقاز متحد شدند. ژوستی نین یوستی نیانوس امپراتور روم خواست از این اتحاد به سود خود استفاده کند. علت نیز آن بود که آلانها متحد روم بودند. ولی خطر هجوم ترکان آوارها را بر آن داشت که با شاهنشاه نیرومند ایران که در آن روزگار خسرو انوشیروان بر آن فرمان می راند متحد شوند. اتحاد آوارها با دولت ایران خطری تازه برای بیزانس پدید آورد.

به سال ۵۵۸ میلادی دیپلماسی ایران پیروز شد و میان دولت ایران و آوارها اتحادی پدید آمد که تا سال ۶۲۸ ادامه یافت و کم مانده بود به انقراض امپراطوری روم شرقی بیانجامد.

اتحاد آوارها با ایران مایه نگرانی ترکان شد. ولی در میانه سرزمین ترکان و کشور ایران، سرزمین هیتالیان قرار داشت که هم دشمن ترکان و هم خصم ایران بودند. از این رو ایستمی خاقان صلاح کار خود را در آن دید که بجای اتحاد بایوستی نیانوس نظر موافق خسرو انوشیروان را جلب کند.

حدود سال ۵۶۰ میلادی میان ایرانیان و ترکان اتحادی برای حمله به هیتالیان منعقد شد. هدف عمده این حمله انتقام مرگ فیروز شاهنشاه ساسانی بود. هدف دیگر این اتحاد تصرف سرزمین سغد از سوی سپاه ایران بود.

هیتالیان ناگزیر شدند در دو-بیمه وحتی در سه جبهه با ترکان و ایرانیان و هندیان پیکار کنند. متأسفانه سیاست شاهنشاهی ساسانیان در شرق باندازه کافی مورد پژوهش قرار نگرفته است. با اینهمه منابع و مأخذ موجود از نرمنش و دوران پیشی فراوان در سیاست ایران حکایت میکند.

به سال ۵۵۵ میلادی سفیری از ایران به «چان-آن» پایتخت امپراتوری چین در شمال غرب آن کشور رفت. در ضمن سفیر دیگری نیز از ایران به نزد ترکان رفت و اتحاد میان آنان ضمن ازدواج خسرو انوشیروان با دختر ایستمی خاقان یا ایستمی-خان استحکام پذیرفت.

ایستمی-خان در جنگ با هیتالیان خواست ختن را که تا آن زمان در تصرف هیتالیان بود مسخر کند، ولی خسرو انوشیروان بر متحد خود پیشدستی کرد و نخستین شکست را به سال ۵۶۲ میلادی بر هیتالیان وارد آورد. ولی پیکار بدینجا پایان نیافت. نخستین ناحیه‌ای که در این پیکار به تصرف ترکان درآمد چاچ (تاشکند) بود.

پس از این جنگ خسرو انوشیروان با همه‌ی نیروهای خویش به خلاف توصیه‌ها و صلاح دید بزرگان به سوی خراسان رفت، شاهنشاه ایران پس از انهدام هیتالیان خود را از سوی ترکان در مخاطره دید. اختلاف ترکان با ایران که تا آن زمان پنهان مانده بود آشکار شد و رفته رفته صورتی آشتی ناپذیر به خود گرفت.

ترکان پس از تصرف سرزمینهای واقع در شمال ایران به راههای بازرگانی مهمی دست یافتند. در این زمان ترکان سرزمین سفد را نیز به خود ملحق کردند. پس از سقوط هیتالیان ترکان نه تنها قدرت سیاسی، بلکه قدرت اقتصادی بزرگی نیز بدست آوردند. زیرا بزرگترین راه کاروان رو که از شرق به غرب میگذشت در اختیار ترکان قرار گرفت. این راه از سرزمین کاشغر و ناحیه شایبرگان (شاپورگان) تا جنوب آسیای میانه کشیده شده بود. سپس این راه به خراسان می پیوست و از خراسان و ری و همدان می گذشت و تا نصیبین (مرز ایران و روم) امتداد می یافت و از آنجا به «کنستانتینوپولوس» (قسطنطنیه) می رسید. بدین روال از دریای چین تا مرز ایران با وسائل آن زمان صد و پنجاه روز راه و از مرز شرقی ایران تا نصیبین (در مرز غربی) ۸۰ روز راه بود.

چین در آن روزگار از ایران و سمه، رنگه، قالی، سنگهای گرانبها و پارچه وارد میکرد. یکی از صادرات عمده چین به ایران ابریشم بود که در دربار بیزانس و سرزمین روم شرقی حکم ارز را داشت و هم تراز طلا و سنگهای قیمتی بود.

هدف ایران از در دست داشتن راه ابریشم افزایش گردش کالا نبود، بلکه در واقع ضعیف کردن رومیان بود. دولت ایران همواره بهای ابریشم را بالا می برد

تا از این رهگذر از روم شرقی طلا و پول بیشتری به چنگ آورد و آن کشور را از لحاظ نظامی ضعیف کند. افزایش گردش کالا به سود ایران نبود. زیرا روم شرقی به نوبه خود این کالاها را در اروپا به گردش درمی‌آورد و از این رهگذر سود میبرد و بر قدرت نظامی خود می‌افزود. بدین سبب دولت شاهنشاهی همواره بهای ابریشم را بالا می‌برد و حتی میزان فروش آن به غرب را نیز بسیار محدود میکرد. بدیهی است دولت روم شرقی نیز نمی‌توانست با این سیاست موافقت کند. از این رو همواره راه خصومت و دشمنی با ایران را در پیش می‌گرفت. دربار روم شرقی می‌دید که در فاصله‌های صلح‌آمیز میان جنگها همواره مقدار معتنا بهی طلا از روم شرقی به ایران می‌رود. لذا به کوشش برمی‌خاست ولی تلاش رومیان برای رهایی از این وابستگی اقتصادی همواره بی‌نتیجه می‌ماند. حدود سال ۵۳۱ میلادی یوستی نیانوس کوشید تا از راه اقیانوس هند و وسیله ملوانان حبشی ابریشم به چنگ آورد، ولی ایرانیان در بندرهای هند از نفوذی بزرگ برخوردار بودند. لذا حبشیان نتوانستند در رقابت با ملوانان ایرانی توفیقی بدست آورند.

به سال ۵۷۰ میلادی خسرو انوشیروان با تصرف یمن راه دریای سرخ و اقیانوس هند را تمام و کمال بر رومیان بست.

در این روزگار خاقانهای ترک وارد عرصه سیاست شدند. اینها از راه خشکی مقدار معتنا بهی از ابریشم چین را که به غنیمت گرفته بودند در اختیار داشتند. با اینکه خاقانها و بزرگان چادرهای (یورت‌ها) خود را از ابریشم ساخته بودند، باز مقدار زیادی ابریشم بی‌استفاده باقی مانده بود.

چنانکه گفته شد پیش از انهدام هیتالیان، سفدیان به تبعیت ترکان درآمدند. بازرگانان سفدی چیره دست و ماهر بودند. تجارت ابریشم به سود سفدیان بود در ضمن ترکان نیز از این تجارت سود می‌جستند. لذا برای ابریشم اضافی خویش درصدد بازار فروش برآمدند. راه چین به سرزمین سفد گشوده شد. ترکان خود نمی‌دانستند با اینهمه غنیمت چه کنند؟ سفدیان به آنان فهماندند که باید این ابریشم به بیزانس برسد.

تنها راه حل این مشکل کنار آمدن با شاهنشاه ایران بود. ایستمی‌خان برای ارضاء خواست بازرگانان سفدی که با خواست ترکان موافق بود دست به کار شد و موافقت کرد که یکی از بزرگان سفد بعنوان سفیر تام‌الاختیار به دربار خسرو انوشیروان برود و اجازه حمل ابریشم خریداری شده را از راه ایران بگیرد. حتی سفیر به شاهنشاه ایران پیشنهاد کرد که در صورت عدم تمایل به این تکلیف، خود ابریشم سفدیان و ترکان را بخرد و بهر ترتیب که صلاح میدانند با رومیان معامله کند. حتی سفیر مذکور حاضر شد بهای ابریشم را به مقدار قابل ملاحظه‌ای تنزل دهد.

بدیهی است شاهنشاه ایران نمی‌توانست با پیشنهاد مذکور موافقت کند. زیرا در صورت موافقت رومیان پس از مدتی کوتاه سپاهی بزرگ از مزدوران در کرانه فرات گرد می‌آوردند و ایران را در معرض تهدیدی عظیم قرار می‌دادند. مردم ایران نیز با قدرت مالی ناچیز خویش یارای خریدن ابریشم را برای مصرف داخلی، نداشتند، هرگاه شاهنشاه به خرید ابریشم می‌پرداخت طلاهای موجود را که برای اجرای نقشه‌های سیاسی در شرق و غرب بسیار ضرور می‌نمود از دست میداد. خسرو انوشیروان مشکل مذکور را بدینگونه حل کرد. وی برای اینکه مطالب را به ترکان و سغدیان بپسماند دستور داد تا بخش عمده‌ای از ابریشمهای خریداری شده و موجود در ایران را برابر دیدگاه سفیر به آتش کشند. شاهنشاه از این طریق به نماینده‌ی سغد فهماند که دولت ایران هرگز به تغییر وضع موجود رضایت نخواهد داد.

سغدیان به خاقان ترك شکایت بردند و او برای حل این مشکل سفیرانی از ترکان به ایران فرستاد. ولی آنان نیز توفیقی نیافتند. از بد حادثه بسیاری از ترکان در این سفر به سبب بیماری درگذشتند و تنها سه یا چهار تن نزد خاقان بازگشتند.

در این مدت فرمانروای دست نشانده‌ی سغد نیز توانست خاقان ترك را به نقض اتحاد با ایران و پیوند با روم شرقی راضی کند. حال آنکه حمل ابریشم از راه شمال دریای خزر و قفقاز بسیار گران و همراه با مخاطره بود. اوگراها هر لحظه ممکن بود کاروانیان را غارت کنند. ولی راه ایران کوتاه‌تر و مطمئن‌تر بود. از این‌رو ایستمی‌خان در صدد برآمد مشکل را بازور و اسلحه حل کند. او مدعی شد که نمایندگان ترك بدست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند. او مرگ نمایندگان ترك را برای حمله به ایران بهانه کرد.

ایستمی‌خان فرمانروای سغد را نزد امپراتور روم یوستی نیانوس دوم فرستاد امپراتور نیز یکی از سرداران سپاه خود را به‌مراه او نزد ایستمی‌خان فرستاد و قرار بر این شد که متفقاً به ایران حمله کنند.

خسرو انوشیروان خواستار جنگ نبود. لذا سفیرانی را نزد ایستمی‌خان فرستاد. اما خاقان نماینده روم را در برابر دیده‌ی سفیران ایران گرامی داشت و نمایندگان ایران را بیاد تحقیر گرفت. سفیران ایران با خبر اعلان جنگ به میهن بازگشتند.

سواران ایستمی‌خان به سرعت از رود آمو گذشتند و چند ناحیه‌ی کاروان رو را که در تصرف ایران بود مسخر کردند. ولی مواضع و استحکاماتی که ایرانیان در سده پنجم میلادی برابر هیتالیان پدید آورده بودند، در نظر ترکان غیر قابل گذر



مینمود. حمله متوقف شد.

سال ۶۲۹ ترکان به سرزمین سفد باز گشتند. عملیات جنگی بدینجا پایان پذیرفت زیرا ایستمی خاقان نمی‌خواست سرخود را بردیوار آهنینی از سپاهیان منظم و تعلیم یافته‌ی شاهنشاه ایران بگوید. او آگهی یافت که بزودی امپراتور روم در بین‌النهرین دست به حمله خواهد زد و سپاه ایران را به خود مشغول خواهد داشت لذا تصمیم گرفت به آنچه که دارد بسنده کند.

به‌سال ۵۷۱ میلادی خسرو انوشیروان سند، بست، رخسج، زابلستان، طخارستان و کابلستان را متصرف شد. چغانیان نیز به تبعیت ایران درآمدند. لذا سرزمین سفد در اختیار ترکان باقی ماند.

انتقاد پیمان صلح با ترکان موفقیت سیاسی عظیمی برای خسرو انوشیروان بود. زیرا نخست مرزهای شرقی کشور را به حدی بسط داد که هیچیک از پیشینیان ساسانی او بدان حد دست نیافته بودند. دوم آنکه نیروهای خود را توانست برای پیکار با رومیان گسیل دارد.

به سال ۵۷۲ میلادی لشکریان روم شرقی نصیبین را در محاصره گرفتند. خسرو انوشیروان با سپاه تعلیم دیده خود با سرعتی فراوان به مقابله تاخت و سپاه روم رادرم شکست. او با تدبیر خویش در بیطرف نگاهداشتن خان ترک این پیروزی بزرگ را بدست آورد.

در این موقع آوارها که دشمن ترکان بودند به حمله دست زدند و بخشی از شمال دریای خزر را به تصرف آوردند. ایستمی خاقان نیز ناگزیر شد سپاه خود را از جنوب به‌غرب ببرد.

در فاصله‌ی سالهای ۵۶۷ و ۵۷۱ ترکان هم‌ای سرزمین شمال قفقاز را تصرف کردند و با امپراتوری بیزانس در نزدیکی بسفر هم مرز شدند. چنین بنظر می‌رسید که پلی میان امپراتوری روم شرقی و ترکان پدید آمده است. ولی حوادث رنگ دیگری به‌خود گرفت.

طبری و ثعالبی هر دو ضمن بحث درباره‌ی جنگهای خسرو انوشیروان نوشته‌اند که خسرو انوشیروان پس از شکست رومیان متوجه خزران (ترکهای Tiurkiut های غرب) شد و آنان را به اطاعت آورد. تاریخ این حمله ذکر نشده است. ولی ثعالبی آنرا پس از تصرف انطاکیه دانسته است. گمان می‌رود این حمله در فاصله‌ی سالهای ۵۷۰ تا ۵۷۶ میلادی باشد. زیرا در این سالها شمال قفقاز به‌تصرف ترکان درآمده بود.

به سال ۵۷۶ ترکان بسفر را اشغال کردند. این حادثه نوید می‌داد که بزودی آتش پیکار میان ترکان و رومیان شعله‌ور خواهد شد.

ترکان در آغاز به‌شبه جزیره‌ی کریمه حمله بردند. ولی متوقف شدند. لذا

کوشیدند تا از غرب قفقاز روم شرقی را در معرض فشار قرار دهند. ولی توفیق نیافتند و چند سال بعد به کوهپای داغستان عقب نشستند.

بدین روال خطر ترکان برای سرزمین روم شرقی نیز برطرف شد.

\*\*\*

در روزگار شاهنشاهی خسرو انوشیروان مرزهای ایران از جیحون «بهرود» تا فرات و از دربند قفقاز تا سند کشیده شده بود. در آن روزگار شاهنشاهی ساسانی در اوج بلندترین قله فرهنگ جهانی قرار داشت. همین عامل نیز خود به منبع قدرت و ضعف ایران ساسانی بدل گشت. در آن زمان شاهنشاهی ساسانی از همه عوامل قدرتی که برای دولتی بزرگ لازم بنظر می‌رسید، از جمله از کشاورزی پیشرفته، روستائیان آزادی که سپاه پیاده از میان آنان پدید می‌آمد، بزرگانسی که اداره‌ی امور و فرماندهی سپاه را برعهده داشتند و نیز از صنعت و تجارتی پیشرفته برخوردار بود.

ثروت در میان بزرگان و موبدان بخش شده بود و محرومیت جامعه فزونی میگرفت. همین عامل بی‌گمان مایه ضعف و انقراض دولت ساسانی بود.

اشراف و بزرگانسی که همواره خواستار افزونی درآمد خویش به حساب کار و زحمت مردم بودند، باموبدان و روحانیون زرتشتی متحد شدند. فشار بر پیروان دیگر دینها نیز بیشتر رنگی غارتگرانه داشت. اطاعت قبایل کوه‌نشین و ساکن دشت بیشتر صوری و ظاهری بود. زیرا شاهنشاه همه ساله بهنگام اخذ مالیات ناگزیر از توسل به زور می‌شد. از این رو شاهنشاه برای حفظ تاج و گاه ناگزیر بود، همواره در جستجوی یاران و متحدانی باشد. این یاران و متحدان گاه و بیگاه تغییر می‌یافتند. سبب نیز آن بود که امکان قدرتمندی به هیچیک از گروهها داده نشود گر چه در این کار همیشه توفیق از آن شاهنشاه نبود.

گروههای مختلف نه تنها با شاهنشاه، بلکه با یکدیگر نیز به‌دشمنی و پیکار دست می‌زدند. شاهنشاه گاه برای مبارزه با اشراف و بزرگان ناگزیر بود نیروی کافی در اختیار داشته باشد. داشتن این نیرو مستلزم داشتن امکانهای مادی کافی بود. بنابراین چه بسا اشراف و بزرگان برضد شاهنشاهان دست به‌توطئه می‌زدند و گاه عناصر دلخواه خود را بر سرکار می‌نشانند.

قباد که یکی از برجسته‌ترین شاهنشاهان ساسانی بود، خواست تا باحمایت از جنبش مزدکیان، با اشراف به مبارزه برخیزد ولی افسوس مزدکیان قدر این اقدام و خواست بزرگ شاهنشاه را ندانستند و با افراط خود در کار دست زدن به خودسری و مبارزه با همه‌کس و همه چیز بردشوارها افزودند و موقعیت خویش راحتی در نزد متحدان خود متزلزل کردند.

چنین بود وضع ایران در روزگاری که خسروانوشیروان بر تخت نشست. گرچه خسرو یکم انوشیروان دگرگونیهایی بسیار در وضع ایران پدید آورد، ولی این دگرگونیهایی تنها تا زمانی بود که انوشیروان براریکه شاهنشاهی تکیه داشت. از روزگار خسروانوشیروان همه چیز، از خزانه و سپاه و حکومت در حیطه‌ی قدرت شاهنشاه درآمد. از این رو ارتش ایران چه از لحاظ کمی و چه از نظر کیفی برتری خارق‌العاده‌ای یافت.

خسروانوشیروان با دست آن عده از اشراف زادگانی که پدرانشان بهنگام جنبش مزدکیان از دارائی و زندگی محروم شده بودند، جنبش مذکور را سرکوب کرد. ولی او نمی‌توانست ثروت پیشین را به آنان بازگرداند. زیرا اقتصاد کشور متلاشی شده بود و کار کشاورزی، دامپروری و صنعت به‌خرابی گرائیده بود. تنها راه درآمد بزرگ برای شاهنشاه ایران تجارت ابریشم و اخذ حقوق گمرکی از بازرگانان و کاروانیانی بود که از ایران می‌گذشتند. این درآمد برای سازمان دادن و نگاهداری ارتش نو بنیاد کافی بنظر می‌رسید. خسرویاران خود را به فرماندهی ارتش گمارد و صفوف سپاه را با آوردن سکایان کوچ‌نشین استحکام بخشید و بدین روال دوازده سپاه دائمی پدید آورد.

ارتش جدید خسروانوشیروان ارتشی دائمی بود. در این ارتش سواران تیرانداز با تجربه مقام والائی داشتند. تمرینهای دائمی و جنگهای پی در پی سپاهیان ایران را به‌افرادی با انضباط و یارو یاور یکدیگر بدل کرد. روح همکاری در میان ارتش قوت گرفت.

پس از خسروانوشیروان، هر مزد شاهنشاه ایران با تکیه به همین ارتش بود که توانست مخالفان را سرکوب کند و سپاه ترکان را در تنگه هریرود پیرامون هرات تمام و کمال درهم بشکند.

متعاقب این شکست بود که ترکان در پیکارهای سهمگین با سپاه چین هرگز قنراست نکردند و به‌سال ۶۵۹ میلادی تمام و کمال منقرض و منهدم شدند و دیگر نامی از خاقانات در تاریخ بر جای نماند.

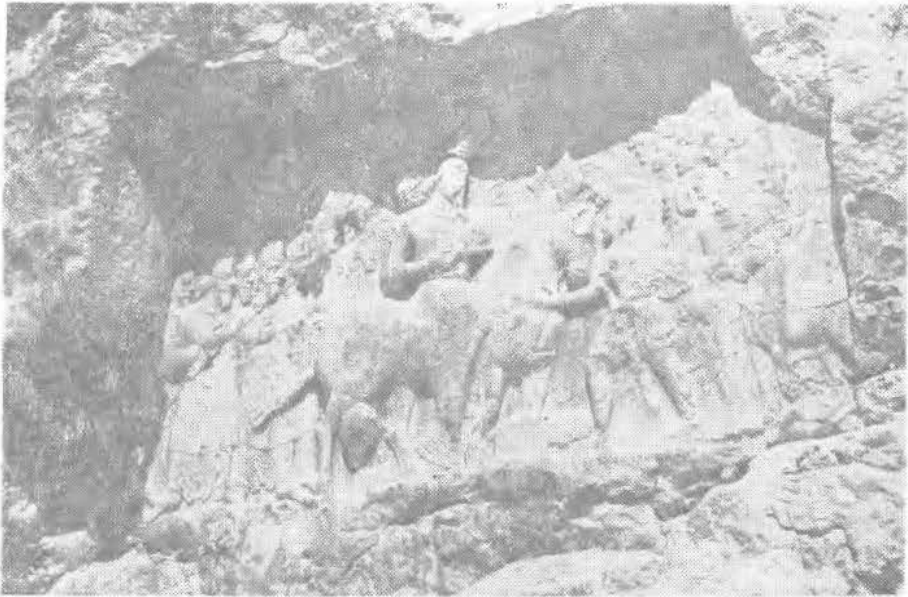
## سنگ نگاره دارابگرد

سنگ نگاره‌ها و سنگ نبشته‌های دوران ساسانی از دیر باز مشهور و از منابع و مآخذ مهم بشمار می‌رفته‌اند. پژوهندگان هر بار که به مطالب تازه‌ای از تاریخ ساسانیان بر می‌خورند همواره به منابع نامبرده یعنی سنگ نگاره‌ها و سنگ نبشته‌ها مراجعه می‌کنند. این منابع نمونه‌ها و معیارهای اصیلی هستند که حداقل تاریخچه هنر و فرهنگ آن دوران را باز گو میکنند و همانند نقوش برجسته زمان هخامنشیان برای آشنائی جهانیان از کارهای پر افتخار و پیروزیهای بزرگ آن دوران بسیار مهم و جالب میباشند.

یکی از سنگ نگاره‌های معروف دوران ساسانیان، نقش برجسته دارابگرد میباشند. در ده کیلومتری جنوب داراب یکی دیگر از نقش‌های برجسته ساسانی که مردم عوام آنرا «نقش رستم» میخوانند وجود دارد. داراب که در گذشته به دارابگرد یا دارابگرد معروف بوده در ۲۷۸ کیلومتری جنوب شرقی شیراز در سر جاده نظامی و باستانی فارس و هرمز قرار داشته و از مناطق سوق الجیشی مهم دورانهای گذشته محسوب میشده است. بنای شهر دارابگرد را محققین متعلق به دوران پارت میدانند. از جمله رمان گیرشمن عقیده دارد که اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانی در جنگهای خود با اردوان

---

۱- داراب تا زمان زندیه یا بهتر گفته شود تا اواخر سده دوازدهم هجری هنوز از نقاط مهم نظامی بوده است. در زرد و خوردهای بین لطفعلی خان زند و آقا محمدخان قاجار مدتی قلعه داراب مورد استفاده لطفعلی خان قرار گرفته بود. رک. ناسخ التواریخ، ج اول ص ۲۹.



پنجم، شهرگور (فیروز آباد کنونی) را مرکز نظامی خود قرار داده و دستور داد در آنجا شهری از روی طرح و نقشه مدور شهر دارابگرد بسازند.<sup>۲</sup>

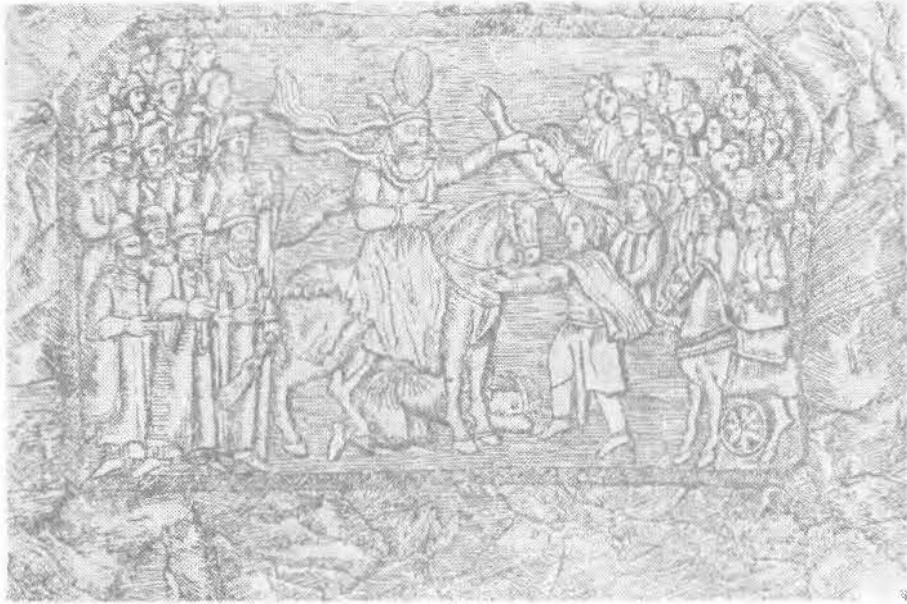
جغرافیایانویسان اسلامی مانند ابن بلخی، حمدالله مستوفی، ابن حوقل، حاجی حسن حسینی فسائی، فرصت شیرازی و غیره کم و بیش درباره دارابگرد یا بگفته خودشان دارابگرد مطالبی نوشته‌اند و اغلب آنها حکایاتی در مورد پیدایش این شهر ذکر نموده‌اند. از جمله ابن حوقل چنین گوید: «... اما ولایت مذکور به دارا پادشاه منسوب است و او همین شهر را بعنوان دارالملک برای این ولایت ساخت».<sup>۳</sup> جغرافیایانویسان دیگر نیز بهمین طریق نقل کرده‌اند. حمدالله مستوفی چنین گوید: «کوره دارابگرد پداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و...»<sup>۴</sup>

مورخان قرون اخیر مانند حاج میرزا حسن حسینی فسائی و فرصت شیرازی نیز درباره دارابگرد تحقیقاتی جالب نموده‌اند. فرصت شیرازی در کتاب خود بنام آثار عجم درباره نقش داراب مطالبی نوشته و نتیجه مشاهدات سال ۱۳۰۷ هجری قمری

۲- رگ ص ۳۵ و ۱۲۳ کتاب گیرشمن: Iran, Parthian and Sassanians

۳- صورة الارض چاپ تهران ۱۳۴۵ ص ۳۴.

۴- نزهة القلوب چاپ تهران ۱۳۳۶ ص ۱۶۹ و ۱۶۸ - فارسینامه ابن بلخی ص ۱۰۵ و بستان - السیاحه چاپ سنگی ص ۲۷۵.



خود را بتفصیل نوشته است و از روی این سنگ نگاره نقشی کشیده و بچاپ رسانیده است.

ولی اینگونه جغرافیا نویسان و مورخان عقاید خود را از روی افسانه‌های باستانی و قدیمی گرفته و ذکر کرده‌اند. اگرچه زحماتشان بسیار قابل تقدیر می‌باشد ولی بواسطه نبودن امکانات کافی موفق نشده‌اند آنطور که باید و شاید اصل موضوع را بصورت علمی بیان نمایند.

حال ببینیم دانشمندان اروپائی در این باب چه میگویند.

پزشک جهانگرد آلمانی انگلبرت کمپفر که از سال ۱۶۸۳ تا ۳۰ ژوئن ۱۶۸۸ در ایران بسر میبرده از موقع استفاده کرده در سفری سنگ نگاره داراب را از نزدیک مشاهده نموده و درباره آن گزارشهای پر ارزش از خود بیادگار نهاده است. کمپفر در یکی از کتابهای خود بنام *Amoenitates exotiae* (آسیای شگفت انگیز) که در سال ۱۷۱۲ در شهر لمگو Lemgo منتشر نموده مطالب جالبی درباره همه

۵- جهانگرد نامبرده در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ میلادی همراه سفیر سوئد از راه روسیه به ایران رسیده و از طریق شماخی و رشت و قزوین در اصفهان بحضور شاه بار یافت. برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب انگلبرت کمپفر *Am Hofe des persischen Grosskoenigs, Leipzig* مراجعه گردد. 1-11 1940, s.



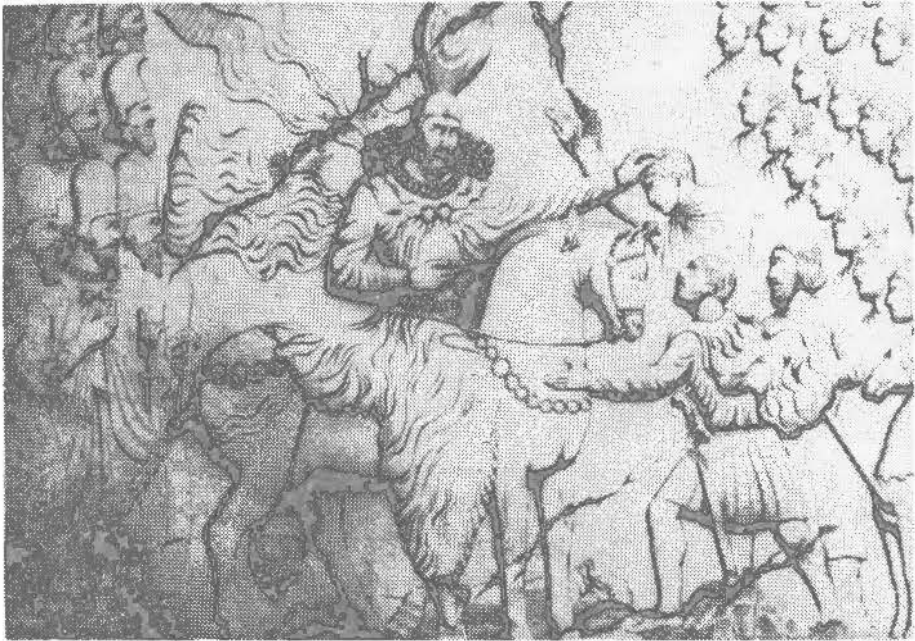
نقوش برجسته که در ایران بنام نقش رستم معروف بوده‌اند نوشته است که از جمله آنها نقش برجسته داراب نیز می‌باشد. ۶ هنوز هم مردم بطوریکه در بالا اشاره شد این نقش برجسته را «نقش رستم» می‌نامند که البته نباید آنرا با نقش رستم نزدیک تخت جمشید اشتباه کرد. بهر حالت اسمی است عامیانه.

یک قرن پس از کمپفر یکی دیگر از دانشمندان اروپائی بنام سرویلیام اوسلی Sir William Ouseley در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۸۱۱ از نقش داراب بازدید بعمل آورده و از روی آن طرحی کشیده و مشخصات آنرا یادداشت نمود. اوسلی در شرح این نقش برجسته به گروه اسرای رومی که در جلوی اسب شاه ایستاده‌اند اشاره کرده می‌نویسد:

«شاه دست پیش را همانطور که بنظر میرسد باقیافه‌ای غمخوار و مهربانی روی سر فرمانده آن گروه نهاده است. بنظر من قیافه محزون و پراز غم این فرمانده بخوبی واضح و نمودار است و بگمان من غم و اندوه وی از ناامیدی است نه از شکست و اسارت. و جوانکی دست خود را بحالت التماس و درخواست بطرف اسب شاپور

---

۶- انگلبرت کمپفر ص ۷-۸ و Altiranische Funde u. Forschungen ص ۱۴۵.



دراز کرده احتمالاً از او طلب بخشودگی میکند»<sup>۷</sup> سرویلیام اوسلی بگفته خودش از روی این نقش برجسته يك كپیه دقیق و بسیار طبیعی برداشته است ولی وی درباره نقش والرین دچار اشتباه شده است و شخصی را که شاه دست بر روی سرش نهاده والرین میدانند. مسلماً در اثر همین اشتباه است که میگوید «غم واندوه این فرمانده بیشتر از نا امیدی است نه از شکست و اسارت». چنانکه بعداً خواهیم دید این فرمانده رومی که شاهنشاه دست خود را روی سرش نهاده فیلیپوس (فیلیپ عرب) است که قرارداد صلحی با شاهنشاه ساسانی بسته است.

مدتی بعد یعنی در ۲۴ ژانویه ۱۸۴۱ يك نقاش و يك آرشیتکت فرانسوی بنامهای اوژن فلاندين Eugene Elandin و پاسکال کست P. Coste به داراب سفر کردند. فلاندين که نقاش زبردستی نیز بود، از روی نقش برجسته تابلویی بسیار زیبا و نسبتاً دقیق تهیه کرد.

فلاندين در کتاب خود بنام «مسافرت در ایران Voyage en Pers»<sup>۸</sup> مطالب جالبی درباره این نقش آورده است. تصادفاً او هم در مورد تشخیص والرین دچار اشتباه شده و

۷- مسافرت بکشورهای مختلف شرق بویژه ایران Travel in various countries of the East, more particularly Persia, Bd. II, p. 146-148

۸- جلد دوم ص ۳۷۱-۳۶۵.



کسی را که در زیرپای شاه افتاده است و والرین دانسته و آنکه مقابل شاه ایستاده سوریادهس Cyriades رقیب والرین میداند که بمقام قیصری رسیده است.<sup>۹</sup>

روبرت کرپرت R. Ker Porter نیز بهمین عقیده بوده و در آن باره در کتاب خود بنام مسافرت به گرجستان و ایران<sup>۱۰</sup> شرح مبسوطی آورده است.

تابلویی که فلاندن از این نقش برجسته تهیه کرده است، صرف نظر از چند اشتباه کوچک، کار بسیار ارزنده‌ای میباشد. (عکس شماره ۴)

یک قرن بعد یکی دیگر از اروپائیان بنام سر اورلشتاین Sir Aurel Stein به داراب آمده و در ۲۶ مارس ۱۹۳۴ برای اولین بار از این سنگ نگاره عکسهای تهیه کرده و در کتاب خود بنام *An Archaeological Tour in the Ancient Persis* بچاپ رسانید.

کمی بعد از انتشار این عکس یکی از باستانشناسان بنام B. C. Mac Dermot مقاله‌ای تحت عنوان *Roman Emperor in the Sassanian Reliefs* که در شماره ۴۴ مجله *The Journal of Roman Studies* سال ۱۹۵۴ منتشر کرده از این عکس انتقاد نموده و آنرا نامتناسب نامیده است.

البته باید در نظر داشت که عکس برداری از این سنگ نگاره بواسطه وجود چشمه آب و استخر بزرگی که در پای آن قرار دارد، کار آسانی نبوده و باسختی میتوان از آن عکس دقیق گرفت.

سر اورلشتاین هم مانند اوسلی در مورد تشخیص والرین در نقش برجسته اشتباه کرده و کسی را که شاه دست بر روی سرش نهاده است، والرین میدانند.

در بهار سال ۱۹۵۷ باستانشناس بلژیکی وان دن برگ Vandenberghe در ضمن مسافرت پژوهشی خود در فارس سری هم به داراب زده و پس از بازدید و مطالعه، نتیجه نظریات و مطالعات خود را همراه با دو عکس جالب در کتاب *Archeologie de l'Iran Ancien* چاپ و در دسترس علاقمندان گذارده است.<sup>۱۱</sup>

گیرشمن که از باستان شناسان و ایران شناسان معروف است در یکی از آثار خود بنام *Iran, Parthian and Sassanians* درباره نقش برجسته داراب چنین گوید:

«در آخرین نقش برجسته‌ای که بمناسبت پیروزی شاپور اول بر رومیان در دارابگرد بسینه کوه‌کنده شده است، شاهنشاه ساسانی و امپراتوران روم (والرین و فیلیپ عرب) بمعرض نمایش گذارده شده است»<sup>۱۲</sup>

یکی دیگر از خاورشناسان اروپائی که اخیراً از این محل دیدن کرده است،

۹- ر.ک. *Altiranische Funde und Forschungen*, S. 145

10- *Travel in Georgia, Persia*, vol. I, p. 453

۱۱- عکسهای b و c قسمت تصاویر (Planche) شماره ۶۴.

۱۲- ص ۱۶۱-۱۶۰.



پروفسور هینتس استاد ایران‌شناس دانشگاه گوتینگن آلمان است که در تاریخ سوم مارس و نهم آوریل سال ۱۹۶۷ به داراب سفری کرده و از نقش برجسته مزبور عکسهای جالبی برداشته و آنها را همراه با شرح کامل و مبسوطی در کتاب ارزنده خود بنام Altiranische Funde und Forschungen منتشر نموده است.

بجرات میتوان گفت که این کتاب از بهترین و پرارزش‌ترین کتبی است که خاورشناسان و باستانشناسان اروپائی در مورد دارابگرد نوشته‌اند.

در این نقش برجسته (نک عکس شماره ۱) شاهنشاه ساسانی، شاپور اول، با جلال و ابهت زیادی سوار براسب، در مرکز صحنه قرار گرفته است. شاپور در این زمان یعنی در سال ۲۶۰ میلادی بایستی ۶۳ ساله باشد. نقش مزبور بلافاصله بعد از پیروزی شاپور بر والرین حجازی شده است.

اگر با دقت به عکسهائی که اخیراً از این نقش برجسته گرفته شده بنگریم، متوجه میشویم که خرابی آن بویژه صورت شاپور، بتازگی صورت گرفته است.

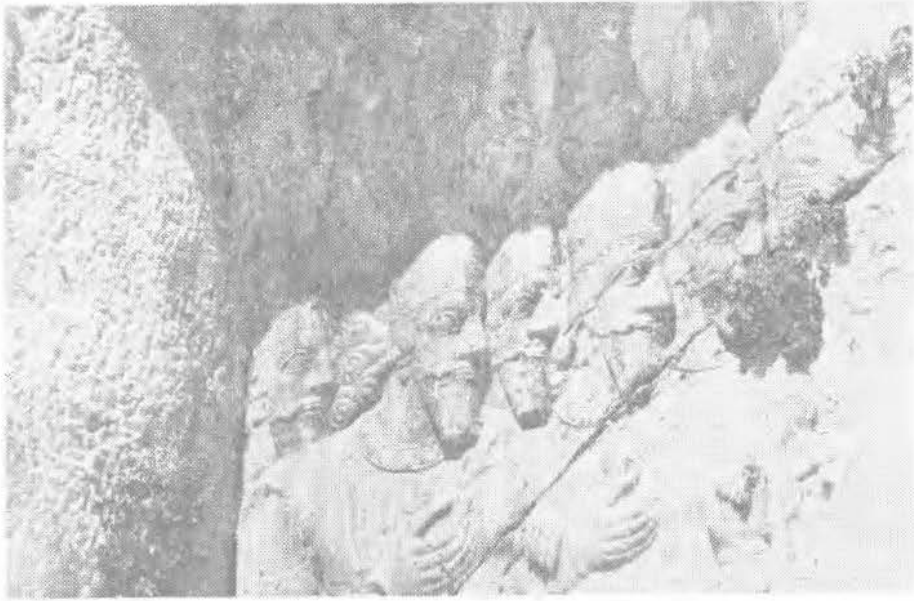
در تخت جمشید نیز نمونه این چنین کارهای زشت کراراً دیده میشود. دلیل بر این مدعی تابلویی است که فلاندن در سال ۱۸۴۱ یعنی ۱۳۲ سال پیش از روی این سنگ نگاره کشیده است. در این تابلو صورت شاپور، زلفهای پرچین اطراف سر و بخصوص چشمان و بینی و آرایش ویژه ریش او بخوبی نشان داده شده است. خوشبختانه با وجود خرابی زیادی که به صورت شاپور وارد آمده، باز هم میتوان هویت او را از روی آرایش، فرم تاج و بالاخره موضوع نقش مشخص نمود. پیکره شاپور اول در نقش برجسته دیگری در سلماس (شاپور امروزی) نشان داده شده که در آن ریش وی مثل این نقش، توسط نوار طلائی بسته و بصورت منگوله درآمده است. این نوع آرایش ریش در آن دوران مخصوص شاهان بوده است. مثلاً در نقش برجسته فیروزآباد که متعلق به سال ۲۲۶ میلادی میباشد همین شاپور اول که در آنزمان ولیعهد بوده، آرایش دیگری داشته است یعنی ریش او دارای موهای چین‌دار بلندی است که در قسمت پائین با مقطعی مستقیم چیده شده در حالیکه پدر وی اردشیر اول ساسانی ریش خود را در پائین با نوار بسته و منگوله‌وار یا بصورت گوی کوچکی آرایش داده است.

وزراء و امرای درباری نیز موهای ریش خود را کوتاه‌تر از شاهزادگان ولی به همان فرم آرایش داده‌اند.

یکی از استثنائات پیکره شاپور اول در این نقش، تاج اوست که بجای فرم کنگره‌ای بصورت گوی میباشد. شاپور در حالیکه دست چپ خود را بر سر فیلیپ عرب

۱۳- برای اطلاع بیشتر به تصاویر شاپور اول و سکه‌های وی در ص ۱۶۳ تا ۱۶۵ و ۲۴۵ کتاب ایران پارتیها و ساسانیان مراجعه گردد.  
Iran, Parthian...





نهاده، با دست راست يك جسم چهار گوش مسطحی را نگه داشته است  
 فیلیپ نامبرده کسی است که بلافاصله پس از کشته شدن گوردیان سوم، با  
 پرداختن نیم ملیون دینار غرامت جنگ موفق به انعقاد قرارداد صلح شده است.  
 شاپور در سنگ نبشته‌ای که در کعبه زرتشت از خود بیادگار نهاده است  
 چنین گوید: «و فیلیپوس قیصر، راه صلح را پیش گرفته و ۵۰۰۰۰۰ دینار جهت  
 آزادی خود داده و خراجگزار ما گردید.»<sup>۱۴</sup>

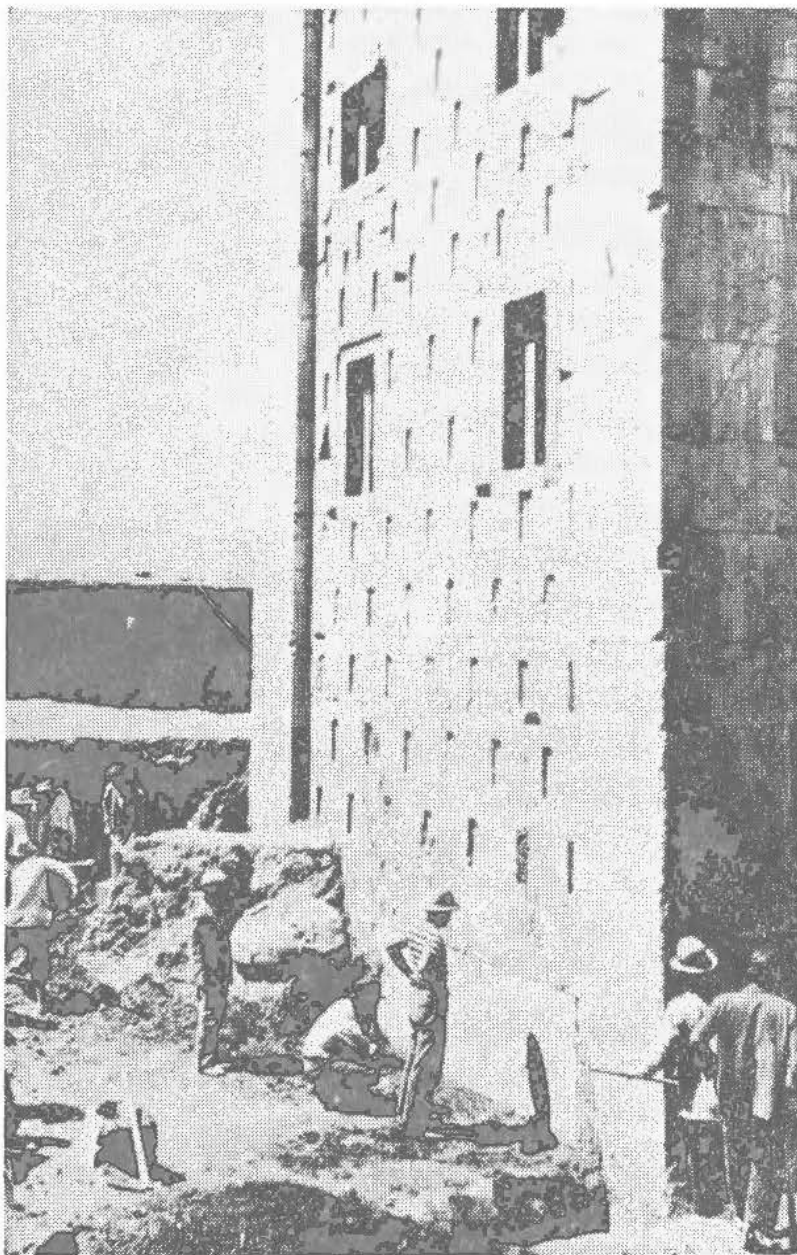
درباره آن جسم چهار گوش مسطح که شاپور در دست دارد عقاید مختلفی تا  
 بحال بیان گردیده که بهترین آنها بنظر اینجانب، عقیده پروفیسور هینتس میباشد،  
 که آنرا قرارداد صلح میدانند.<sup>۱۵</sup> با کمی دقت به این عکس، در زیر پای اسب شاهنشاه  
 ساسانی، جسد جوانی دیده میشود که بدرازا روی زمین افتاده است. این شخص همان  
 گوردیان سوم قیصر ۱۹ ساله رومی است که در جنگی که در سال ۲۴۴ میلادی در  
 نزدیکی فرات بین ایران و رومیان اتفاق افتاد کشته شد. محل این جنگ همان جایی  
 است که بعدها بفرمان شاپور «پیروز شاپور» نامیده شد.  
 پشت سر شاهنشاه ۱۸ نفر از شاهزادگان و صاحبمنصبان درباری در ۴ ردیف  
 ایستاده‌اند.

14- Martin Sprengling, third Century Iran, Sapor and Kartir (Altiranische Funde...)

15- Altiranische Funde..., S. 149











در دو ردیف اول پائین سنگ نگاره نقش پنج نفر حجاری شده است در حالیکه در دو ردیف فوقانی در هر صف نقش ۴ نفر دیده میشود. پنج نفر ردیف پائین کلاهی نسبتاً بلند که بالای آن مدور میباشد بسر دارند. این پنج نفر دست چپ خود را روی دسته شمشیری که حمایت کرده‌اند، گذارده‌اند.

بطوریکه از تابلوی فلاندن مشاهده میشود (شکل ۴) دو نفر که در صف جلو ایستاده‌اند، دستهای خود را بحالت احترام و ستایش بلند کرده‌اند ولی اگر بدقت به سنگ نگاره نگاه کنیم (شکل ۷ و ۱۰) میبینیم که این دو نفر، دو عدد گل بدست گرفته‌اند. در دست داشتن گل هنگام ادای احترام و تشریفات درباری از رسمی بوده است که از زمان هخامنشیان مرسوم بوده است.<sup>۱۶</sup>

این پنج نفر بنا بعقیده پروفیسور هینتس، بمناسبت فرم کلاه و آرایش ریش و قرارگرفتن در صف جلو یعنی بلافاصله پشت سر شاهنشاه، شاهزادگانی میباشند که باداشتن عنوان «شاه» درولایات مختلف کشور شاهنشاهی ساسانی حکومت میکرده‌اند. خوشبختانه اسامی این پنج شاهزاده را شاپور اول در سنگ نبشته‌ای که در روی دیوار کعبه زرتشت از خود بیادگار نهاده، نام برده است.

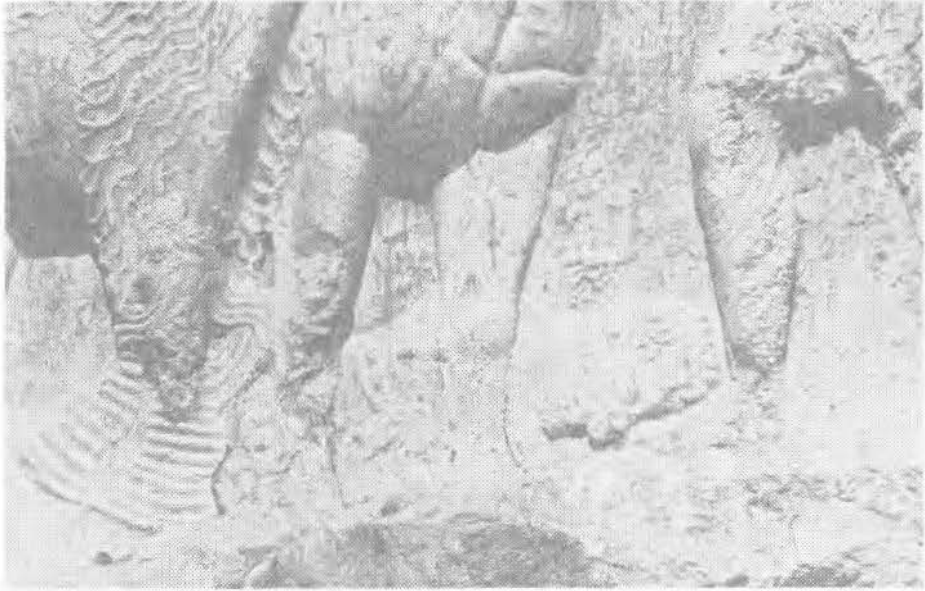
باحتمال نزدیک بیقین، تاریخ حجاری این نقش برجسته و سنگ نبشته کعبه زرتشت همزمان میباشد یعنی هر دو پس از پیروزی شاپور بر امپراتوران روم (والرین و گوردیان) حجاری شده‌اند.

در میان این پنج نفر کلاه یکی از آنان با برگ زیتون زینت شده و در دست وی یک گل نیلوفر آبی Lotus دیده میشود. با این مشخصات بایستی مقام او را بالاتر از سایرین دانست یعنی میتوان او را هرمزد اردشیر، ولیعهد شاپور دانست که در آنزمان عنوان شاه ارمنستان را داشته. (شکل ۷) در سمت چپ ولیعهد، شاهزاده‌ای دیگر، در حالیکه او هم نیلوفر آبی بدست دارد ایستاده است. با در نظر گرفتن محل ایستادن او یعنی بلافاصله بعد از ولیعهد، میتوان او را بهرام دانست که در آنوقت ۴۷ ساله و شاه گیلان بوده است. شخص سوم، چهارم و بالاخره پنجم را نیز بامقایسه با سنگ نبشته شاپور اول در کعبه زرتشت بایستی شاپور برادر کوچکتر بهرام، اردشیر برادر شاپور اول (که در آنوقت از طرف شاپور عنوان شاه کرمان را داشته) و نرسه پسر کوچک شاپور دانست. نرسه عنوان شاهی نواحی سنده، سیستان و توران را داشته.<sup>۱۷</sup>

در ردیف دوم نیز پنج نفر ایستاده‌اند که با توجه بکلاه مخروطی شکلشان، که نوك آن بطرف جلو خم شده، میتوان آنها را هم جزو شاهزادگان دانست ولی آنانی

۱۶- در نقوش برجسته پله‌های شرقی آپادانا در تخت جمشید دو افسر عالیقدر پارسی و مادی دیده میشوند که هر یک چنین گلی در دست خود دارند.

۱۷- رك Altiranische Funde... S. 147



که منصب فرمانروائی ندارند، از این پنج نفر، شخص سوم و پنجم بدون ریش میباشند که دلیل برجوانی آنها است. متأسفانه هویت این پنج نفر تا بحال کاملاً معلوم نشده است.

در ردیف سوم، چهار نفر قرار گرفته‌اند که همگی سربرهنه میباشند و آرایش ریش آنها غیر از شاهزادگان، یعنی کوتاهتر میباشد. این چهار نفر از اعضاء عالیرتبه دولت ساسانی میباشند.

در ردیف آخر که در بالاترین قسمت صحنه نقش قرار گرفته، چهار نفر را نشان میدهد که سه نفر اول دارای کلاهی همانند شاهزادگان ردیف اول میباشند در حالیکه نفر چهارم سربرهنه میباشد.

نیمه سمت راست این نقش موضوع اصلی صحنه را تشکیل میدهد در حالیکه اشخاص ایستاده در سمت چپ رل تماشاچی را بازی کرده و عمل مهمی انجام نمیدهند.

فیلیپ عرب قیصر جدید روم که شاپور دست چپ خود را بروی سرش نهاده، با خم کردن سر و بلند کردن دست راست، اطاعت و انقیاد خود را نشان میدهد. (شکل ۳) شخصی که در جلوترین قسمت صحنه نشان داده شده، همان والرین امپراتور شکست خورده رومی است که دو دست خود را بحالت التماس برای پوشش طلبیدن بطرف جلو آورده و در حال رفتن بسوی اسب شاهنشاه ساسانی میباشد. شتاب والرین



را هنرمند پیکر تراش بانهادن پای وی بروی دست گوردیان که زیر پای اسب شاهنشاه افتاده است نشان میدهد.

از گروه رومیهای اسیر که در سمت راست قرار گرفته‌اند فقط سه قیصر یا امپراتور نامبرده به‌دور سر خود نوار برگت زیتون بسته و پشت سر خود را با پاپیون زینت داده‌اند. هنرمند پیکر تراش میخواست با این عمل سه قیصر رومی را از سایرین متمایز کرده به بینندگان معرفی نماید.

والرین در سال ۲۵۹ یا ۲۶۰ میلادی در جنگی که در ادسا اتفاق افتاد، اسیر سپاهیان ایرانی شد. این پیروزی بسبب اهمیتی که در تاریخ ساسانیان داشته، در چند محل بصورت نقش برجسته در سینه کوهها نقر شده است. موضوع جالب توجه در این پیکره شمشیری است که بکمر والرین دیده میشود. این امر از جوانمردی‌های ایرانیان آن زمان بوده که اجازه میدادند اسیران عالیرتبه، شمشیر خود را حمل نمایند.

والرین درحالیکه از ارابه جنگی خود که در پشت سر او مخصوصاً نشان داده میشود، پیاده شده و توسط یکی از افسران عالیرتبه ایرانی بسوی شاهنشاه هدایت میشود. این افسر تنها ایرانی است که در سمت راست نقش میان ۲۶ اسیر رومی قرار گرفته است. افسر مزبور سربرهنه و دارای ریش نیمه بلندی میباشد. این دو علامت نشان‌دهنده آنست که نامبرده یکی از ارتشیان و یا صاحبمنصبان ساسانی میباشد. در هر صورت وی جزو خاندان سلطنتی نبوده و ممکن است او را

رئیس تشریفات درباری دانست ولی چون موضوع نقش حادثه‌ای است که در خارج از دربار یعنی در میدان جنگ روی داده بایستی مقام این شخص را چیز دیگر دانست. در اینجا عقیده پروفیسور والتر هینتس را که مطالعات پرارزش و فراوانی در این زمینه دارد بیان میکنیم. نامبرده این شخص را بیدخش میداند. بیدخش در زبان پهلوی همان بیتخش است که در پارسی نیز آمده. درباره مقام و رتبه بیدخش عقاید مختلفی وجود داشته و درست وظیفه و شغل این شخص تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد هنوز مشخص نشده.

نیبرگ Nyberg استاد ایران شناس و معروف سوئدی بیدخش را به آلمانی Grosswesir یعنی وزیر اعظم نگاهشته است و بالاخره از سنگ نبشته شاپور در کعبه زرتشت چنین استنباط میشود که مقام این شخص بلافاصله پس از خاندان سلطنتی میباشد یعنی در صورتیکه مقام ارتشی برای او قائل شویم این شخص فرمانده کل ارتش شاهنشاهی ساسانی بوده است.

## معماری ایران در عهد ساسانی

هنر هخامنشی بادرخشانی و ظرافت ویژه خود پس از برجیده شدن آن شاهنشاهی دوچار رکود و فترت و دستخوش دگرگونی گردید و با آمدن یونانیها بایران با هنر یونانی درهم آمیخت و هنری آمیخته از هنر ایرانی و یونانی بوجود آمد و حتی در زمان سلوکیها آنچه مورد پسند آنها بود چون بیشتر جنبه یونانی داشت هنرمندان از هنر غربی که دلخواه آنان بود بیشتر پیروی کردند و در نتیجه هنر یونانی و بین‌النهرینی و هنر یونانی و سوریهای، بر هنر یونانی و ایرانی غلبه پیدا کرد. اما در زمان پارتها این دگرگونی تا حدی متوقف و در مجرای سادگی و بدایت افتاد و آنچه از هنر یونانی که با هنر ایرانی درآمیخته بود بتدریج متروک و یک هنر ابتدائی و خامی که متعلق باشکائیان بود پدید آمد. این هنر هرچند که از لحاظ ظرافت و زیبایی و تناسب ارزش چندانی ندارد، ولی از حیث اینکه یک هنر اصیل و ملی و بری از نفوذ هنر بیگانه است دارای یک ارزش معنوی ویژه میباشد. همین هنر در کارهای نخستین دودمان ساسانی هم دیده میشود و از همین جهت در آغاز این شاهنشاهی کارهای هنری ابتدائی تر بنظر میرسد. بنابراین پارتها هم از این جهت و هم از لحاظ تسامح و تساهل در احیای هنر عالی دوران هخامنشی، در ظرف پنج سده زمامداریشان هنرمندان ماهر و ورزیده و کارآزموده، آنطوریکه انتظار میروند، بار نیاوردند، که هنر را دست بدست تکمیل کرده و بجانشینان خود بسپارند. آنچه در سالهای گذشته پیدا شده عقیده فرگوسن Fergusson را که در کتاب خود راجع بتاریخ معماری گفته است: (معماری شرقی از زمان حمله اسکندر تا طلوع دولت ساسانی ساده و بدون

ترکیب بوده است) تاحدی تأیید میشود. از طرفی شهریاران ساسانی آنهایی که هنر-دوست و با ذوق بوده‌اند قسمت اعظم اوقات خود را در راه نبرد با مدعیان و حریف زورمند خود رومیان مصروف میداشتند و طبعاً مجال و شرائط مناسبی نداشتند که مانند هخامنشی‌ها از هنرمندان زمان، حداکثر استفاده را بنمایند و آثار هنری زیادی بیادگار گذارند. بنابراین فقدان کارگر ماهرو ورزیده و اوضاع بی‌ثبات سبب گردید تا حجاری ساسانیان فاقد آن ظرافت و نفاست و ریزه‌کاری‌های عهد هخامنشی باشد. لیکن در عین حال در تمام نکات فنی و شبیه‌سازی و تجسم از قبیل شکل تاج و کمر بند و طوق و باره و ادوات جنگی وزین و برگه اسب و جامه شاه و ملکه‌ها و درباریان و نزدیکان شاه، مخصوصاً در مناظر بزم و رزم و شکار رعایت شده و بنوبه خود در خور توصیف میباشد. از نقش‌های برجسته ساسانی، مظاهر قدرت و شکوه و عظمت و جنگاوری و علاقه بآئین و رسوم نمودار میگردد و این مظاهر در سنگ‌نگاره‌های نقش رستم مرودشت، و نقش رجب و شاپور کازرون و داراب و فیروزآباد و برم دلك و طاق بستان کاملاً پدیدار میباشد. این سنگ‌نگاره‌ها هیچکدام در حالت عادی نقش نشده بلکه در حال نیایش یا تاجگذاری یا شکار یا رزم و پیروزی و سایر تشریفات درباری و رسمی نمایانده شده است که هر کدام در سهم خود نمودار صفحه درخشانی از تاریخ و اوضاع شاهنشاهی ساسانی میباشد.

در همه این نقوش شاه نمودار قدرت و عظمت شاهنشاهی و مظهر یک شخصیت برجسته و نیرومند زمان است که اینک پس از گذشت سده‌ها، هرگاه دیده‌بر آنها میافتد از هرملت و قومی که باشد، حس احترام و تکریم در خود احساس میکند و از دیدار همین چند نقش مختصر و مجمل حدیث‌های مفصلی را میخواند.

طاق‌های نیمدایره‌ای با آجر و پایه‌های سنگی و ستونهایی که از سنگ و گچ ساخته شده و اغلب متصل بدیوار بوده از مزایای معماری و ساختمانهای عهد ساسانی است. ویرانه‌های مدائن و وجود مانده‌های دو کاخ بزرگ فیروزآباد و سروستان و بناهای شاپور کازرون و ساختمانهایی در شهر استخر، مرودشت و قصر شیرین نظائری از آن معماریهست. کاخها اکثراً با سنگ و گچهای محکم ساخته شده ولی آنرا با گچ-بریهای عالی و نقاشیهای زیبا و یا موزائیک جلوه و زینت میداده‌اند. طاقهای هلالی آجری روی تالار چهارگوش زده میشد در حالی که در همان اوقات طاقهای رومی روی تالارهای مدور یا هشت‌گوش استوار بود.

معماری عهد ساسانی با احداث طاقهای آجری بجای پوشش‌های چوبی که بالاخره در اثر پوسیدگی یا موریانه‌خوردگی یا آتش‌سوزی منهدم میگردد، و همچنین نیاز کاخها را بستونهای زیادی که تالار وسیعی را بشکل جنگلی از ستون سنگی یا چوبی درمیآورد، و هنگام پذیرائی‌ها ناگزیر عده‌ای در پشت ستونها دیده نمیشدند،

و از لحاظ فرش نیز تولید اشکال مینمود، حل کرده بود، و با بکاربردن طاقهای هلالی مرتفع و دهنه‌دار که فشار آن فقط بر روی جرزهای طرفین بود از بکاربردن ستون و پوشش چوبی بی‌نیاز گردیدند. فایده و اثر محسوس این معماری همین بس که تالار مدائن با ۹۱ متر طول و ۲۶ متر عرض و وسعتی در حدود نصف صدستون سنگی تخت‌جمشید، بدون وجود ستون مسقف و با ارتفاعی بیش از دو برابر ارتفاع کاخ آپادانای تخت‌جمشید سرپا بوده است و اگر خلیفه دوم عباسی (منصور دوانیقی) دست بویرانی آن برای بردن مصالح ساختمانی‌اش نمیزد چه بسا که باین صورت امروزی در نیامد و با خلل کمتری باقی‌مانده بود.

در بسیاری از بناهای ساسانی مصالح کم ارزش و پست از قبیل سنگهای شالوده و یا سنگهای نیمه‌تراش میخکی یا آجر بکار رفته. ولی درازا با گچ‌کاری و گچ‌بری و موزائیک‌سازی مزین گردیده و اغلب این گچ‌بریها و موزائیک‌ها بسیار عالی و شایان ارزش میباشند و همین گچ‌بریها در بناهای اسلامی منظور و یکی از مختصات و امتیاز معماری‌ادوار اسلامی گردیده است. ساختمانهای نخستین و آخرین این دوره تا حدی خشن و با مصالح کم‌ارزش و بدون تراش ولی ساختمانهای اواسط این عهد ظریف‌تر و زیباتر و با مصالح بهتری ساخته شده است. نمونه آن کاخ اردشیر در فیروزآباد فارس و آتشکده نیاسر در کنار جاده بین دلیجان و کاشان که مربوط به آغاز عهد ساسانی است و کاخ خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۷م) در چهار قاپوی قصر شیرین که متعلق با آخرین این دوره میباشد با سنگهای تراشیده یادداشت‌تراش پناشده، در حالی که کاخ بزرگ سروستان که شاید مربوط بزمان پادشاهی بهرام پنجم (۴۲۰ تا ۴۴۰ میلادی) باشد و طاق جره که متعلق به اواسط عهد ساسانی دانسته شده، با آجر و سنگ تراشیده و ظریف‌تر ساخته شده است.

بنای کوچک نیاسر از پائین تا نیمه درگاهها با قلوه سنگ‌های طبیعی و ملات گچ و سپس با سنگ‌های چهارگوش ساخته شده و طاق روی درگاهها با سنگهای تراشیده باندازه آجرهای بزرگ و قطور زده شده است.

کهن‌ترین نمونه طاقهای گنبدی عهد ساسانی فعلا همان بنای کاخ عظیم اردشیر در فیروزآباد میباشد. در خاک فارس کم و بیش از این طاقها یا ویرانه‌های آن و پطاقها در بناهای آتشکده‌های این عهد نسبتاً فراوان است مانند بناهای جره و فراشبند و کازرون و ایزدخواست و سروستان و چه بسا که خانه‌های روستائی هم با طاق پوشیده میشده و منتها با طاقهای خشتی و با مصالح خیلی ارزان و سهل‌الوصول.

کاخ بزرگ اردشیر در فیروزآباد آنطرف رودخانه تنگاب و قسمت زمین زیرینا وسعتی باندازه ۵۵ × ۱۰۴ متر (حدود ۵۷۲۰ مترمربع) گرفته است. این کاخ را معروف است که اردشیر پس از فتح تمام خاک فارس و کرمان و مقهور

ساختن شاهان محلی ساخته است که پس از شکست اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی و تأسیس شاهنشاهی ساسانی مقداری از اوقات خود را در آنجا میگذرانید.

این کاخ نخستین بنای طاق‌دار ساسانی است و با آنکه در آغاز این دودمان ساخته شده، از بهترین بناهای آن دوره و نقشه آن کاملاً ایرانی است. قسمت‌هایی از این بنا که طاقهای سنگی گنبدی آن باقی مانده شامل بسیاری از نکات و اصول جالب معماری است که در ادوار بعدی از آن تقلید شده است. و چون اساس بنا از سنگهای میخکی ساخته شده و بعلاوه تالارها و راهروها و ایوانها و اطاقهای زیادی دارد، بر بسیاری از بناهای عهدساسانی برتری دارد. دیوارهای خارج کاخ، پنجره نداشته و شبیه دیوار قلعه ساخته شده، اما دارای ستون‌های برجسته و طاق‌نماهایی بوده است. در طرف جنوبی خارج از کاخ، غدیر آب زلالی است بنام خمپ یا قمپ آتشکده که آب از همانجا جوشیده و جاری میگردد. بقایای این کاخ مینمایاند که هنگام آبادانی تا چه حد باشکوه و عظیم بوده است و اینک که از ایوان مدائن و بناهای فراوان دیگر عهدساسانی قسمت‌های مهمی برجا نمانده، این کاخ بنوبه‌خود قابل اهمیت و درخور توجه است.

ویرانه‌معروف به قصرشیرین در نزدیکی شهر جدید قصرشیرین و کنار جاده واقع گردیده و چه در دوران ساسانی و چه این زمان راه بین پهنه ایران و جلگه بین‌النهرین بوده است. تاریخ‌نویسان قدیم نوشته‌اند که در پیرامون این کاخ باغها و آب‌نماها و باغ‌نگاهداری حیوانات و جنگل بوسعت رویهمرفته در حدود ۱۲۰ هکتار وجود داشته است و آب رودخانه هلوان را بآنجا آورده بودند و توسط مجراهایی زمینهای اطراف را سیراب مینموده است. کاخ خسرو پرویز در میان این باغ‌ها و پرفراز صفا‌ی قرار داشته که توسط پلکان تخت‌جمشید ببالای صفا میرفته‌اند. اندازه بناهای کاخ را ۳۷۲ × ۱۹۰ متر نوشته‌اند که از لحاظ طرح و نقشه نظیر کاخهای فیروزآباد و سروستان بوده است.

ویرانه‌های دیگری مربوط بهمان زمان در چندکیلومتری شمال آن قرار گرفته که کردهای آن صفحات آنرا (هاوی‌کوش = خانه اسپها) و اصطبل خسرو مینامند. اما این ویرانه‌ها در حقیقت کاخهای کوچکتری بوده مربوط به پادشاه و شاهزادگان یا درباریان و شخصیت‌های ندیم پادشاه، یاقوت حموی قصرشیرین را یکی از شگفتیهای جهان دانسته است.

کاخ عظیم ساسانی در فاصله ده‌کیلومتری جنوب شرقی سروستان در محلی بنام (چهارطاق) قرار گرفته این بنا و ضمام آن کمی از کاخ فیروزآباد کوچکتر و طاقهای گنبدی آن با آجر زده شده در حالی که طاق کاخ فیروزآباد با سنگهای کوچک تراشیده زده شده است. تالار مرکزی کاخ سروستان حدود ۱۳ × ۱۳ متر وسعت و ۱۸ متر



ارتفاع دارد. جرزهای این تالار و سایر بناهای اطرافش تقریباً سالم و برپاست ولی سقفهای آن ریخته است.

در بیشاپور کازرون هم یکی دیگر از بناهای مهم شاپور اول که نسبتاً قسمتهای بیشتری از آن باقی مانده موجود میباشد این آثار عبارت از يك بنای مکعب شکلی است که با سنگ ساخته شده و نمای آن همه سنگ تراشیده است. اضلاع بنای وسط هر کدام ۱۴ متر و سطح آتشگاه حدود هفت متر از سطح زمین پائین تر و توسط بیست پلکان سنگی که سمت مشرق آن ساخته شده پائین و درون آن میروند. پلکان و دیواره آتشکده نسبتاً سالم مانده و خاکهای زائد آن تا حدودی که نقشه بنارا معلوم دارد، برداشته شده است. کلفتی چهار دیوار طرف آتشکده  $2/30$  متر میباشد. دور تا دور آتشکده راهروی است و بوسیله دو درگاه که ارتفاع هر یک  $2/30$  متر و  $1/60$  متر پهنا دارد بدرون محوطه وسط میرفته اند.

نیم کیلومتری طرف غرب این پرستشگاه ساختمان دیگری است که دو تکه ستون و زیر ستون و جای آتشدان این آتشکده باقی مانده. بریکی از ستونها که  $3/30$  متر بلندی دارد شائزده سطر خط پهلوی نوشته شده و این سنگ نبشته مربوط بزمان شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲ م) میباشد.

کاخ بزرگی در جوار پرستشگاه بیشاپور بوده است که ویرانه آن در خلال کاوشهای بیشاپور بدست آمده و آن عبارت است از يك تالار هشت گوش بزرگ با راهروهایی در چهار طرف. دور تا دور با گچ بریهای ظریف و عالی عهد ساسانی مزین و کف تالار با گچ کاریهای رنگین برنگهای سیاه و آبی و قرمز اندود گردیده.

در یکی از تالارهای این کاخ چند قطعه موزائیک عالی بدست آمد که مقداری از آنها بموزه ایران باستان برده شده و در ضمن اشیاء مربوط بعهد ساسانی بردیوار موزه نصب گردیده است. موزائیکهای رنگی تصاویری از اشخاص درباری و رامشگران و نوازندگان زن را مینمایاند که در حال نواختن چنگ و رقص و شادی میباشد.

معماری و هنر ساسانی در زمان شاپور اول در راه پیشرفت گام برداشت و بدرجه عالی رسید و بناهایی که در این زمان شده با تزیینات مربوط بان و حجاریمهائی که موجود است، معرف این پیشرفت و زیبایی و ظرافت و شکوه و قدرت میباشد.

دیگر از بناهای دوره ساسانی که مقدار کمی از آنها باقی مانده طاقستان نزدیک کرمانشاه، و ویرانه هرمین که از قدیم آنجا را (شاپور خواست) میگفته اند. از کاخ طاقستان چیزی جز چند سرستون باقی نمانده است و از شاپور خواست هم جز حوض و جویمهایی که در سنگ کنده شده و مقداری مصالح پراکنده چیز دیگری نمانده است. علاوه بر اینها ویرانه آتشکده های فراوانی هم در خاک پارس موجود میباشد که بعضی از آنها پس از نفوذ دین اسلام در ایران بصورت مسجد و پرستشگاه

مسلمانی درآمد و پاره‌ای از آنها نیز ویران گردیده که بقایائی از ویرانه‌ها در گوشه و کنار خاک فارس دیده میشود.

در جزیره خارك بقایای پرستشگاه ساسانی مربوط بسده چهارم میلادی موجود میباشد که پس از پیدایش سکه هرمز دوم (۳۰۱ تا ۳۰۹ میلادی) تا حدودی تاریخ آنرا بدست میدهد. پرستشگاه از سنگ نتراشیده ساخته شده و در وسط تالاری دارد که جای محراب و برافروختن آتش مقدس بوده و سه طرف آتشگاه فضائی برای اجتماع نیایش‌کنندگان داشته است. در فاصله یکصدمتری این بنا يك چهارطاقی است برای نیایش و پرستش.

\* \* \*

هنر گچ‌بری در عهد ساسانی اهمیت و پیشرفت شایانی داشته و نمای همه کاخهای ساخته شده در این زمان با این ماده تزئین گردیده است که روی بعضی از آنها نقاشی هم شده است مانند قطعه نقاشی دیواری مربوط باوائل سده چهارم میلادی که در شوش پیدا شده و روی آن نقش حیواناتی که سوارکاری آنها را دنبال مینماید کشیده شده است. و یا در (دورا اروپوس) يك تکه نقاشی دیگری مربوط باوائل عهد ساسانی یافت شده که نبرد سواران را مینمایاند. گچ‌بریهائی که در فیروزآباد و سروستان و بیشاپور کازرون و استخر و دامغان و قصر شیرین کرمانشاه و مدائن و کاخ کیش و چهارترخان و سایر بناهای ساسانی دیده شده مخصوصاً قسمتهائی که حاشیه درها و طاقچه‌ها را زینت میداده با نقوش پیچ‌وخم‌دار و طرحهای هندسی و گل‌سازی همه‌جاست و از پیشرفت و تعمیم این هنر در همه بناهای ساسانی حکایت مینماید.

تکه‌ای از گچ‌بریهای دامغان که بدست آمده از سرگرازی در میان قالب‌گردی با حاشیه پیچ‌دار و در مدائن نقش خرسی در حال فرار با برگهای گل و نقش طاوس در يك قاب چهارگوش پیدا شده که به موزه برلن برده شده است. قسمتهائی از نمای داخلی کاخها هم با موزائیک‌های نقش‌دار تزئین و پوشیده میگردد است که نمونه‌هایی از آنها در بیشاپور کازرون بدست آمد و زینت‌بخش موزه ایران‌باستان گردید. ساسانیان بانی شهرهای بسیاری بودند که ویرانه‌های چندتای از آنها که باقی مانده حاکی از بزرگی و وسعت میباشد. در کتاب شهرستانهای ایران که بزبان پهلوی در دست است نام صدها شهر که شهرياران این دودمان ساخته‌اند و تا چندی پس از آنها هم آبادان بوده، یاد شده است.

نقوش برجسته متعددی هم بر صخره‌های کوهستان در نقاط مختلف پهنه ایران بویژه فارس بجامانده، که هرکدام بسهم خود صحنه و پرده‌هائی از عظمت و شکوه این دودمان در دوران درخشان شاهنشاهی ایران میباشد.

پرفسور پوپ در کتاب شاهکارهای هنر ایران مینویسد:

«ایرانیان سبک و فنون گچ‌بری را بچنان ظرافت و تنوعی رساندند که هیچ ملت دیگری در استعمال این ماده با ایشان برابری نمی‌کند. تنها ایرانیان بودند که گچ‌بری را بنیادهایی از هنرهای زیبا رسانیدند و گچ‌بری مشبک را بشکل ساده آن افزودند. طرحهای گوناگون و پیچیده‌ای که اغلب برنگهای متنوع درخشانی آراسته میشد در آن زمانها در چشم بیننده منظره باشکوهی بود. البته ویرانه‌های پراکنده‌ای که از کاخهای گچ‌بری شده دوره ساسانی و اوائل دوره اسلامی بر جای مانده است آن جلال و شکوه اصلی را نشان نمیدهد.

بهترین نمونه این هنر طرح‌هایی است که کاملاً جنبه تزئینی دارد. زیرا که اشکال انسانی اغلب نامتناسب و از روی بی‌مهارتی طرح شده است. شکل گراز و غزال و جانوران دیگر جاندار و کامل است. تنها گاهی در دوره ساسانیان بشکل‌های انسان گچ‌بری شده برمی‌خوریم که از سابقه سنگتراشی در آنها استفاده شده و مرغوبیت خاصی یافته‌اند از آنجمله نیم‌تنه‌ای از شاپور دوم (۳۱۰ تا ۳۷۹ میلادی) در کاخ ساسانیان در کیش بدست آمده که بسیار جالب است.<sup>۱</sup>

... بعضی از این آثار گچی اکنون صفا و صیقل سطح را از دست داده رنگت آمیزی بیشتر آنها نابود شده، بسیاری از آنها شکسته و خردشده و از نظر پیکرسازی پست و زشت جلوه میکنند...»

ظاهراً دوره ساسانیان و از آن پس بدون انقطاع تا امروز کاخها و بناهای سلطنتی با گچ‌کاری تزئین شده است.

---

۱- نیم‌تنه شاپور دوم ریختگی با لعاب گچ و آهک با ارتفاع ۴۵ سانتی‌متر موزه تاریخ طبیعی شیکاگو.

## علی اکبر سرفراز

در عصر شاهپور شهر بزرگی بوده این شهر باندازه‌ای آراسته و آباد بود که مردم از جاهای دور برای سیاحت بآنجا می‌آمدند.

این شهر را شاهپور اول آباد کرد و احتمال دارد که یادگار فتحی بوده که بروم و قیصر والرین را اسیر میگرفت.

پروفیسور عباس شوشتری (مهرین)

## بیشاپور شهر بزرگ ساسانی

تاریخ سرزمین پارس در زمان هخامنشیان در اثر کاوش و مطالعه بسیاری از محققین و باستان‌شناسان تا اندازه‌ای از پرده ابهام بیرون آمده است. کیفیت حکومت و فرمانروایی قوم آریایی پارسوا از بدو استقرار تا رسیدن بقدرت و ایجاد بزرگترین امپراطوری جهان توسط کوروش کبیر در سال ۵۵۰ پیش از سال روز تولد مسیح تنظیم و تدوین گردیده است. ولی پس از حمله اسکندر در سال ۳۳۱ ق.م و شکست داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و انقراض این سلسله و تقسیم ممالک مفتوحه بین جانشینان و سرداران اسکندر یعنی سلوکیها از چگونگی و وضع حکومت در پارس زمین نه تنها اطلاعی در دست نیست بلکه در حدود ۵ قرن از ابتدای انقراض آنان تا روی کار آمدن اشکانیان و برافتادن اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی سرزمین پارس همچنان در بوته فراموشی است.

چنین بنظر میرسد که ایالت پارس در زمان ملوک الطوائفی پارتها تقریباً بصورت يك ایالت نیم مستقل تحت حمایت و زیر نظر پادشاهان اشکانی اداره میشده است. طلوع سلطنت ساسانیان در سرزمین پارس افق تاریک گذشته را از نو روشن ساخت و قوم پارسی نژاد ساسانی پس از گذشت هزار سال رحل اقامت در این خطه بار دیگر تجلی نمود و سرانجام سلسله اشکانی بدست اردشیر موسس سلسله ساسانی منقرض گردید و شالوده شاهنشاهی جدیدی برقرار شد که در دنیای متمدن آن روزگار تاریخی درخشیدن گرفت و حدود و ثغورش از فرات تا کوشان و از شمال تا قفقاز ادامه داشت. رمز پیروزی و غلبه ساسانیان را پس از گذشت ۵ قرن میتوان چنین

استنباط کرد، که قوم پارسی نژاد ساسانی وارث سرزمینی بودند که پادشاهانش پایه و اساس حکمفرمایی خود را بر پایه وحدت مذهب و پرستش و ستایش اهورامزدا گذارده بودند و آئین و کیش مغان زمان هخامنشی همچنان از دیر زمان در این سرزمین محفوظ مانده بود بنابراین شناخت تمدن درخشان و برجسته‌ای که در روزگار باستان سرآمد تواناترین ملت آسیا گردید و در برابر امپراطوری قوی غرب بمقابله پرداخت و آنرا به زانو درآورد و دنیای عصر تاریخی را تحت الشعاع نفوذ و قدرت خود قرار داد. شناخت راز توانایی و موفقیت قومی که پاپشتکار و همت مردانه چنین توفیق شایانی را در تاریخ نصیب خود کرده بدون شك باید دروسعت نفوذ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خاصه نفوذ مذهبی آنان جستجو گردد. در تعصب دینی و فرهنگی این سرزمین همین قدر کافیست که گفته شود خطه فارس در مدت تسلط سلوکیان حتی از قبول زبان آنها امتناع کرده است.

پادشاهان محلی پارسی در این زمان ریاست امور مذهبی و معابد را نیز عهده‌دار بوده‌اند و شغل اخیر از جمله مقامات مهم ایالتی محسوب میشده است. چنانکه ساسانیان پیش از رسیدن بقدرت ریاست آداب و سنن مذهبی و معبد مهم ناهید را که محل آن در مرکز فرمانروایی یعنی شهر استخر قرار داشت عهده‌دار بودند که حائز اهمیت و احترام فوق‌العاده بوده است. تذکار این روایت تاریخی اهمیت موبدان را کاملاً روشن میسازد. در اواخر قرن دوم پیش از سال تولد مسیح شهر استخر پایتخت شاهان بازرنگی بود که در این زمان بر قسمتی از ایالت پارس حکمفرمایی داشتند. و بنا باهمیت و ارزش و احترامی که مقام موبد موبدان داشت یکی از پادشاهان محلی بازرنگی دختر خود رام بهشت را بزنی به ساسان موبد موبدان داد و ثمره این وصلت سیاسی و مذهبی در خطه فارس پسری بنام بابک بود که در اثر توجه بمذهب مزدیسنی و حفظ آداب و سنن آباء و اجدادی و غرور خانوادگی علم طغیان برافراشت. بدین ترتیب موقعیت خاص و نسب بابک پسر ساسان که از یکسو پدرش ریاست امور مذهبی یعنی مهمترین مقامات ایالتی را عهده‌دار بود و از طرفی مادرش شاهزاده بازرنگی بود و بطور نیم مستقل بر قسمتی از ایالت پارس حکومت میکرد ایجاد افکار نهضت-انگیزی نمود و تعصب شدید خانوادگی که بیشتر تمایل به اصالت مادری داشت باعث شد که بابک از اطاعت پدر سر بیچد و بر او بشورد و سرانجام اختیار و قدرت محلی را در دست بگیرد (۲۰۸ ق.م) پسر بابک اردشیر از سران نظامی بود و بر حوزه دارا بگرد نظارت داشت و با استفاده از موقعیت نظامی و شرایط مناسب اوضاع و احوال اجتماعی علاوه بر تسلط بر خطه فارس بفر دست اندازی به اصفهان و کرمان نیز برآمد و پس از تسلط کامل بر مناطق اشغالی رسماً بنیان‌گذار شاهنشاهی جدیدی گردید که به احترام جدش به ساسانیان معروف شده است.

اردشیر که مردی لایق و خردمند و سیاسی بود با توجه بوقایع گذشته جد خود نسبت بپسرش شاپور در کمال محبت و مهربانی رفتار میکرد و نه تنها او را در امور اداره مملکتی دخالت میداد بلکه اندرزنامه وی نسبت به شاپور حاکی از توجه و علاقه شدید این پدر به فرزند است. در نقش برجسته تنگاب فیروزآباد که از اردشیر بیادگار مانده است در آن هنگام که فرهایزدی را از نماینده اهورامزدا دریافت میدارد در پشت سرش شاپور نقش شده است و در حقیقت حضور شاپور در این مجلس حاکی از ولیمهدی او است. و باز هم توجه باین روایت تاریخی که در کارنامه اردشیر بابکان آمده است دال بر دخالت دادن شاپور در امور سیاسی و توجه بپرورش و تربیت او توسط اردشیر است.

هنگامیکه موفقیت‌های روزافزون اردشیر موجب نگرانی اردوان پنجم را فراهم ساخت اردشیر پیغامی به اردوان اشکانی فرستاده و از او تقاضا کرد که سلطنت پسرش شاهپور را در خطه فارس برسمیت بشناسد و همین امر موجب کشمکشهای سیاسی بین اردوان و اردشیر گردید تا سرانجام اردشیر بر اردوان فائق آمد و او را از پای درآورد و پس از گذشت ۱۴ سال بر این منوال سرانجام همانطور که موردعلاقه و دلخواه وی بود اردشیر در حیات خود تاج شاهی را بر سر پسرش شاهپور گذاشت و امور سلطنت را بوی واگذار نمود و جالب آن است که برخی را عقیده بر آن است که ارتبان در جنگ تن به تن به دست شاهپور گرفتار و بهلاکت رسید.<sup>۱</sup> و بدین ترتیب بنیان و اساس شاهنشاهی ساسانیان برای بیش از چهار قرن ریخته شد.

اردشیر پیش از رسیدن بسلطنت پایه‌گذار شهر باستانی گور (فیروز آباد کنونی) است که در آن کاخ وی و آتشکده فیروز آباد و سایر ملحقات این شهر بزرگ بیادگار مانده است و پیش از انتقال پایتخت به تیسفون مقر وی بود، اما شاهپور پسر اردشیر به تاسی از پدربانی شهری جدید و عظیم گردید که در آن روزگار مردم دسته دسته برای دیدن آن به پیشاپور یعنی همین مکانی که امروز مورد بحث و کاوش هیئت حفاری ایرانی است میآمدند.

شهر تاریخی پیشاپور باستان سنگ نبشته‌ای بدو خط اشکانی و ساسانی که بر روی یکی از دو ستون در مکانی موسوم به جایگاه ندورات نقر شده بسال ۲۶۶

---

۱- صفحه ۲۵ کتاب ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان اثر پروفیسور عباس شوستری (مهرین) چنین مینویسد: تا اینکه اردوان به آنجا رسید (مقصود هرمزدگان) و جنگ شاپور پسر اردشیر آغاز شد که در جنگ تن به تن (دار بندار) دبیر اردوان را کشت و پس از یک جنگ بسیار سخت خود اردوان نیز کشته شد و چون سر اردوان را نزد اردشیر آوردند او را شاهنشاه خطاب کردند.

میلادی ساخته شده است و ویرانه‌های این شهر در ۱۴۰ کیلومتری شیراز و ۲۳ کیلو متری غرب شهرستان کازرون در حاشیه رودخانه‌ای که به‌همین نام معروف است قرار گرفته، چنین استنباط میشود که تاریخ مذکور متعلق بزمان اختتام شهر بیشاپور است زیرا نقش برجسته‌های متعددی که از شاپور در تنگ چوگان واقع در جنبه شمالی و در سینه کوه موجود است همگی حاکی از پیروزی و فتوحات این پادشاه میباشد بخصوص نقش پیروزی و غلبه او بر والرین امپراطور روم که قدیمترین نقش برجسته در این تنگ است. البته نقش وانعکاس پیروزی این پادشاه در نزدیکترین محل استقرار درست نظیر فتح اردشیر پدر شاپور بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی است که یادگار این غلبه را در مکان تنگ آب فیروزآباد نزدیک کاخ فیروزآباد بر سینه کوه نقش نموده است.

با توجه به شکست والرین بسال ۲۶۰ میلادی تاریخ منقور بر روی ستون فوق‌الذکر را میتوان مربوط بانجام شهرسازی بیشاپور دانست و استنباط کرد این شهر بین سالهای ۲۴۲-۲۷۳ میلادی در هنگام سلطنت شاپور اول ساخته شده باستناد سکه‌های مفرغی که از این پادشاه بدست آمده و یقیناً متعلق بزمان ولیعهدی اوست شاید قدری هم زودتر آغاز شده است.

شهر بیشاپور از لحاظ موقعیت خاص طبیعی و شرایط جغرافیایی و مخصوصاً از نظر سوق‌الجیشی که هم‌اکنون حدفاصل بین دو استان فارس و خوزستان قرار گرفته و بصورت چهارراهی در گذرگاه تاریخ در کنار جاده شاهی واقع شده حائز اهمیت خاص است. ویرانه‌های شهر که مرکز کوره شاهپور بوده است بیش از دو کیلومتر طول و قریب یک کیلومتر پهنا دارد.

دور شهر دارای حصار رفیع و قطور بوده که در جنبه شمالی شهر بنا بمقتضیات مسیر رودخانه شاپور و ارتفاعات معروف به قلعه دختر دارای انحنای است ولی در جنبه شرقی و جنوبی آن حصار شهر مستقیماً و با حفر کانالی عمیق بمنظور حفاظت بیشتر آب دور شهر جریان داشته است. وجود دو خیابان وسیع و طویل شمالی جنوبی و شرقی غربی عمود بر یکدیگر که در مرکز شهر یکدیگر را قطع می‌نمایند و بناهای عظیم سلطنتی، ایوانهای مزین به موزائیک و معابد بزرگ اهمیت بیشاپور را بخوبی نشان میدهد.

#### وجه تسمیه بیشاپور:

اکثر محققین دوره تاریخی ساسانیان را مبتکر اصول شهرسازی و معماری میدانند، شکی نیست که در این زمان رقابتی برای شهرسازی، ایجاد پل، کاروانسرا، معابد و آتشگاه بوده است. مؤسس این سلسله اردشیر بابکان پس از کسب قدرت پایتخت

را از شهر مذهبی آباء و اجدادی خود استخر به تیسفون منتقل کرد و در کنار آن شهر جدیدی بنام به اردشیر ساخت که مجموعه سه شهر تیسفون و سلوکیه و به اردشیر را شهرستان میگفتند و همچنین هنگامیکه خسرو انوشیروان عده‌ای از اسرای روم شرقی را به بین‌النهرین منتقل نمود برای آنان شهری بنام انطاکیه خسرو بوجود آورد. بر همین منوال است نام بیشاپور که در ردیف وجه تسمیه‌هاست که پادشاهان ساسانی بشهرهای جالب توجه که سازنده آن و هم نام آنها بوده‌اند اطلاق میکرده‌اند مانند به اردشیر، به قباد، به انطاکیه خسرو و به شاپور.

گریستن سن دانشمند فقید دانمارکی در تاریخ تمدن ساسانی راجع به القاب مینویسد: اسم گاهی مبین شرافت نسب طفل میباشد مانند شاپور، و یا حاکی از فال نیک است مانند پیروز و بهروز. لذا کلمه وه یا به بمعنی نیک در بسیاری از نامهای پهلوی دیده میشود مانند وه‌دین یا به‌دین که همان دین‌بسی و روشنائی باشد یا وه‌مزده که نام یکی از قضاات دوره ساسانی بوده و یا وه‌دین شاپور که نام یکی از مرزبانان آذربایجان در زمان شاپور بوده است.

پرفسور نولدکه آلمانی تحقیقی راجع بنام به اردشیر نموده است و مینویسد وه اردشیر پهلوی به اردشیر است و معنی حقیقی آن خانه اردشیر است که وه همان بی آرامی بمعنای خانه و زندگی است. اگر چنین باشد بیشاپور را باید سرای شاپور معنی کرد. در مورد نام بیشاپور مورخ انگلیسی سرپرسی سایکس می‌نویسد بیشاپور یعنی از جمله کارهای خوب شاپور.

بنظر میرسد که نام این شهر در زمان شاپور (۲۴۲-۲۷۳) به ازاندیو شاپور یعنی بهتر از انطاکیه شهر شاپور بوده است زیرا در فهرست نام شهرهای زمان شاپور در کعبه زردشت بیشاپور دیده نمیشود، ولی ساتراب وهی انتیوک شاپور در کتیبه آمده است و بعضی از محققین چنین تصور کرده‌اند که به ازاندیو شاپور نام چندی شاپور بوده است در صورتیکه بعید بنظر میرسد که در فهرست ساتراپهای زمان شاپور نام چندی- شاپور ذکر شود اما از شهر سلطنتی او اسم برده نشود، شهری که در زیبایی سرآمد روزگار خود بوده و دسته دسته مردم بتماشای آن می‌آمدند.

در سال ۲۵۶ میلادی که انطاکیه شهر زیبای روم شرقی بتصرف درآمد زیبائیهای چشم‌گیر این شهر یقیناً مورد توجه شاهنشاه ساسانی قرار گرفته و دستور داده است که مقر سلطنتی را بهتر از آن پیرایش دهند.<sup>۲</sup>

اکثر شاهنشاهان ساسانی بر قابت انطاکیه شهرهایی ساخته‌اند چه واقعاً انطاکیه در آن زمان عروس شهرهای بیزانس محسوب میشد و در جلوه و شکوه این شهر غنی و

۲- این مطلب ضمن عملیات حفاری در زمستان ۱۳۵۱ شمسی کاملاً آشکار گردیده است که شرح آنرا در فصل ایران موزائیک خواهید خواند.



ثروتمند پروکویوس مؤلف کتابهای جنگهای ایران و روم در قرن پنجم میلادی چنین مینویسد: (انطاکیه از حیث اهمیت و شهرت و همچنین از حیث وسعت و تمول و جمعیت و زیبایی بر همه شهرهای روم شرقی برتری دارد و سرآمد آنها محسوب میگردد).<sup>۲</sup> در اهمیت این شهر همین قدر پس که نقش تسخیر این شهر بر بدنه طاق کسرا نقاشی شده بود. و انگهی صفت تفضیلی و پایه بمعنی بهتر برای مقایسه بین دو چیز فی‌المثل بین دو شهر یکی انطاکیه شهر زیبای روم شرقی با خصوصیات فوق‌الذکر و دیگر شهر شاپور با ایوانهای رفیع و مزین به موزائیک و گچبریهای جالب توجه و عظمت و شکوه و جلال و با امتیاز بیشتر از انطاکیه موجب شده بود که آنرا به ازاندیو شاپور بنامند و بقول فردوسی

یکی شارسان نام شاپور کرد برآورد و برتاخت و آژور کرد

متأسفانه معلوم نیست که چرا این نام بعداً به گندی‌شاپور زمان شاپور و جندی شاپور زمان اسلامی اطلاق شده است و حتی اکثر نویسندگان به تبعیت و تاسی از یکدیگر اعدام‌مانی را در گندی‌شاپور نوشته‌اند، در صورتیکه گندی‌شاپور لشکرگاه شاپور بوده است و بهرام اول در مقرر سلطنتی پدرش شاهپور امر به اعدام‌مانی کرد و مانی در دادگاه پایتخت بهرام یعنی همین شاپور محاکمه و محکوم شد و این مطلب در کتاب التنبیه والاشراف مورخ موثق مسعودی که قدیمترین سند محسوب میشود (سال ۳۴۵ هجری) بصراحت آمده است و در این مورد چنین مینویسد، بهرام پسر هرمزد سه سال و سه ماه پادشاهی کرد و مانی و گروهی از پیروان او را کشت و این کار در شاپور فارس انجام گرفت، بنظر میرسد نویسندگانی که کشتن مانی را تحریف کرده و پوست آنرا پر از گاه نموده‌اند بهتر آن دانسته‌اند که پوست گاه شده مانی‌راهم در دروازه جندی‌شاپور آویزان نمایند.

طبری درباره پادشاهی شاپور چنین می‌نویسد: پس آن ناحیه را شهرستانی کرد و نام آنرا به ازاندیوشاپور نامید معنی جمله بهتر از انطاکیه است و منظور شهر سابور است (تا این سطور از نوشته‌های طبری کاملاً درست است ولی معلوم نیست که چرا در دنباله این سطور بلافاصله اضافه میکنند) همانست که آنرا جندی‌شاپور میخوانند در حالیکه خود وی نوشته است که شهر شاپور است. بهرجهت قدیمیترین سندی که راجع بنام اصیل شاپور در دست داریم بر روی سکه‌هائیکه از پیروز ۴۵۹-۴۸۴ - خسروی اول ۵۳۱-۵۷۹ و خسرو دوم ۵۹۰-۶۲۸ و یزدگرد سوم ۶۳۴-۶۴۲ که دارای ضرب اختصار شهر بیشاپور یعنی (بیش) است.

از مجموع ۱۲۹ سکه که در بهمن‌ماه ۱۳۳۷ از دفتر والاحضرت شاهپورغلامرضا پهلوی بموزه ایران باستان اعطاء شده است ۹ سکه آن دارای ضرب بیشاپور بوده باین

۳- ترجمه آقای سعیدی.

ترتیب سه سکه از خسرو اول يك سکه از هرمن چهارم ۵ سکه مربوط به خسرو دوم، در مورد سکه‌های اعطائی، سرکار خانم ملکزاده بیانی استاد دانشگاه و موزه‌دار سابق بخش مسکوکات و مهرهای موزه ایران باستان مقاله‌ای سودمند در مجله باستانشناسی شماره سوم و چهارم سال ۱۳۲۸ منتشر نموده‌اند که با توجه بتاریخ سکه‌های فوق‌الذکر بین سالهای ۵۳۱-۶۲۸ میلادی که تقریباً سالهای متوالی و بدون فترتی را نشان می‌دهد شاخصی برای نام اصیل بیشاپور و دایر بودن ضرابخانه بیشاپور میباشد.

ضمن عملیات حفاری در سطح شهر تعدادی سکه‌های نازک مفرغی بدست آمده که یکطرف آنها نقش حیوانی شبیه گاو با تاج دوره ساسانی و روبانی در گردن، و در طرف دیگر تصویر نیم‌تنه دو شخص با موهای مجعد نقش شده است. ولذا بنظر میرسد که این قبیل سکه‌ها رایج محلی بوده که نام بیشاپور بخط پهلوی بطور کامل بر روی آنها ضرب شده است. نام بیشاپور در صدر اسلام تا سال ۸۴ هجری بخط پهلوی و از آن پس بخط کوفی بساپور بر روی سکه‌ها ضرب گردیده و از این نوع سکه‌ها در حفاری بیشاپور بطور متعدد از خلافت المهدی ۱۵۸-۱۵۹ و قرن سوم هجری بدست آمده‌است. در کتابهای مسالك الممالك اصطخری و فارسنامه ابن بلخی راجع بنام بیشاپور بامختصر اختلافی چنین می‌نویسد:

(شهر بیشاپور در زمان طهمورث بنا شده است بیش از جمشید و آنرا دین‌دلا گفتندی پس اسکندر آنجا را خراب کرد تا اینکه در زمان شاپور بن اردشیر از نو آنجا را عمارت کرد و بیشاپور نام نهاد و اکنون آنرا بشاور و بساپور گویند و ابن بلخی مینویسد: نام اصلی آن بیشاپور است و تخفیف رابی از آن بیفکنده‌اند و شاپور نویسند) بنابراین نام اصلی بیشاپور تا اواخر قرن پنجم و ششم هجری رایج بوده است و حتی حمداله مستوفی در نزهت‌القلوب تألیف ۷۴۰ هجری در این باره مینویسد بشاپور دراصل بناشاپور بوده و بمرور ایام از ادغام حروف بشاور شد.

#### آغاز عملیات اکتشافی در این شهر:

هیئت باستانشناسان فرانسوی بسپرستی پروفیسور گریشمن و ژرژ سال نمایندگان اعزامی از موزه لور پاریس ۳۰ سال پیش طی ۶ فصل حفاری در این مکان موفق شدند بنائی رفیع و چهارگوش را که با سنگهای حجاری شده و بدون ملات ساخته شده و اطراف آنرا دالانی احاطه نموده است و بنام آتشکده معرفی گردیده و همچنین کاخ اختصاصی و بینظیر شاپور، ایوان موزائیک و جایگاه نذورات و يك بنای مذهبی دیگر را از خاک

۴- پروفیسور گریشمن ضمن عملیات حفاری گذشته خود به نصف سکه‌ای از این نوع مسکوکات برخورد نموده وی متأسفانه بعلت همین نقص، سکه مزبور را از نوع سکه‌های بیزانسی معرفی نموده است (نگاه کنید بکتاب موازیک‌های بیشاپور جلد دوم) تألیف پروفیسور گریشمن.

خارج کنند. چون دنباله تحقیقات علمی این هیئت ادامه نیافت سرانجام اداره کل باستانشناسی وزارت فرهنگ و هنر با توجه با اهمیت این شهر عظیم و بینظیر ساسانی تصمیم گرفت که با اعزام يك هیئت ایرانی دنباله عملیات اکتشافی این مکان را ادامه دهد. هیئت اعزامی با توجه ببرنامج وسیع حفاری و مطالعه کیفیت کار برآن شد که عملیات اکتشافی را از جبهه شمالی این شهر آغاز نماید تا پس از روشن شدن وضعیت برج و بارو دست یابی بسطح اصلی آن در زمان ساسانی بتدریج دنباله عملیات خود را بداخل شهر ادامه دهد تا بطور کلی پروفیل و اسکلت این شهر بزرگ ساسانی را از دل خاک خارج نموده با مطالعه و تحقیقات علمی و احیاء شهر باستانی بیشاپور یکی از مفاخر ملی و آثار مهم تاریخی را که بصورت یکی از شهرهای بزرگ دوره ساسانی است بدنیای علم و هنر عرضه نماید و تا کنون موفق شده است قسمتی از برج و باروی جبهه شمالی این شهر تاریخی را از دل خاک خارج نماید.

دیوار شهر در این قسمت بموازات رودخانه شاپور و بنا بمقتضیات مسیر این رودخانه بارتفاع ۱۵ متری از سطح آن بدین ترتیب ساخته شده است، ضخامت دیوار ۹ متر که با قلوه سنگ و ملاط گچ و با برجهای تزئینی توپر ساخته شده است. نیم برجهای مکشوفه جزئی از الحاقات بنا نیست بلکه جای هر یک از آنها قبلاً در داخل دیوار معین شده است. فاصله بین دو برج از یکدیگر ۴۰ سانتی متر و قطر آنها قریب ۷/۳۰ متر است که روی آنها با احداث تیرکشمهای متعدد از شهر محافظت و دیده بانی میشده است.

هیئت حفاری با دقت زیاد مخصوصاً در قسمت های مخروطه حصار شهر توانسته است مکان و موقعیت برجهای از بین رفته را کاملاً مشخص نماید و تعمیرات و تحولاتی را که بعد از شاپور در این قسمت از بنا صورت گرفته روشن سازد. در مورد اهمیت این تغییرات و تعمیرات حاجت به تذکار است که آقای گریشمن در مقدمه اولین کتابی که بعنوان موزائیکهای بیشاپور منتشر نموده مینویسد، با آنکه در نقاط مختلف اعم از ایران و افغانستان حفاری نموده ام مع الوصف حفاری بیشاپور مشکلترین حفاریاتی بوده است که با آن مواجه شده ام البته بعلمت آنکه بناهای بیشاپور چون با مصالح یکنواخت ساخته شده است این مشکل امری طبیعی است بخصوص که آقای گریشمن پس از ۶ سال حفاری مداوم در این مکان به سه نوع مرمت ساختمانی در زمان ساسانی برخورد نموده است ولی تفکیک این تعمیرات بدوران مختلف بعلمت فقدان مدارک کافی خالی از اشکال نبوده است اما خوشبختانه هیئت کاوشگران ایرانی موفق شده که تغییرات و تحولات بیشاپور را باستناد مدارکی که در این قسمت از حفاری ظاهر و آنها را هدایت میکرد، از بدو تأسیس تا اواخر دوره ساسانی بسه دوره مشخص تقسیم نماید.

باین ترتیب که در دوره اول حصار شهر بیشاپور دارای برجهای سراسری بوده

و در دومین دوره سکونت تغییرات کلی در بنای حصار شهر دیده میشود از آن جمله است تغییرات و تعمیراتی که با حذف بعضی از برجها صورت گرفته است در این زمان گاهی از هر سه برج متوالی یکی را قطع نموده و در نتیجه فاصله‌ای در حدود ۸ متر بین برجهای مضاعف در جناحین دیوار بمنظور ایجاد تیرکش بر روی آن بوجود آورده‌اند و در نزدیکی دهانه تنگ‌چوگان و تنها معبری که جبهه شمالی شهر را مورد تهدید قرار میداده تقارن برجها دگرگون شده و احتمالاً ارتباط این تغییرات با تحول اجتماعی و امنیت این دوره که بمنظور دید و دفاع بهتر صورت گرفته توأم بوده است، علاوه بر این تغییرات در خارج از حصار شهر اقدام بساختن بنای جالب توجه دیگری شده که شاخصی از تمدن و هنر معماری این زمان است. بنای مکشوفه خارج از شهر دارای يك ایوان مرکزی و دو راهرو در جناحین آنست این بنا دارای دو مدخل شرقی و غربی است این بنا که مورد استفاده آن هنوز روشن نشده در دوره سوم ساسانی تغییر یافته و استفاده از آن بصورت اولیه نشده است.

علاوه بر آثار مکشوفه دوره ساسانی بقایای سکونت اسلامی که در این قسمت از حفاریات بر روی برج و باروی زمان ساسانی در حاشیه رودخانه شاپور ظاهر گردید شامل آثاری از صدر اسلام تا اواخر قرن پنجم هجری است در این قسمت از عملیات اکتشافی بقایای ۴۰ اتاق مسکونی ۳۰ کوچه و چند کارگاه عصاره‌گیری که بنحو جالبی مورد استفاده بوده است ظاهر شد. بطور کلی بر طبق مطالعه و تحقیقاتی که تاکنون شده است بیشاپور از بدو تأسیس تا اواخر دوره ساسانی سه بار تغییر کلی یافته ولی درخشانترین دوره اقامت و رونق آن متعلق بدوره اول است و دوره دوم و سوم با آنکه طولانیترین زمان را در بر دارد ولی از نظر آثار چندان غنی نیست و در اواخر دوره ساسانی و هنگام هجوم اعراب بیشاپور بتدریج رونق خود را از دست میدهد و کازرون که تا این زمان از توابع بیشاپور بوده جانشین آن میگردد و روبه توسعه میگذارد. عملیات حفاری در داخل شهر بمنظور دستیابی به کف اصلی شهر در جبهه شمالی کاخ شاپور و آتشگاه که در زمان ساسانیان ساحتی مقدس و خلوت بنظر میرسد آغاز گردید. بقایای مسکونی در محوطه مورد بحث شامل آثاری از قرن دوم و سوم هجری است و بنا بر شواهد مسافله‌های مکشوفه و سکه‌های بدست آمده در این سطح و ترانسه‌های مختلف که هم‌طرازی آنها در يك لایه یکنواخت همگی حاکی از يك سکونت محقر آمیز است که پس از اشغال بیشاپور در قرن هفتم میلادی صورت گرفته است. بقایای این نوع آثار بیشتر متعلق به دوره اموی و عباسی است و پس از آن يك دوره فترت در سراسر محوطه مورد کاوش مشاهده میشود و سپس در اواسط قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری شهر تاریخی بیشاپور برای بار دیگر رونق گرفته و دایر میگردد و آثار و مظاهر این سکونت را در ناحیه خلوتگاه شمال کاخ و آتشگاه میتوان مشاهده نمود و آن عبارت است از تپه‌ای مرتفع که

قریب ۱۰ متر بلندی آن بوده که مورد کاوش قرار گرفته است. کیفیت معماری بناهای مکشوفه در این تپه شامل بناهایی است که با مصالح قلوه سنگ و ملاط گچ و تزئینات گچبری خصوصیات معماری دوره سلجوقی را القاء میکنند بدین ترتیب که در این محوطه وسیع با استفاده از مصالح بناهای مغروبه قدیمی و حتی سنگهای حجاری شده ساسانی اقدام به احداث بنایی جالب توجه شده است. شرح چگونگی این بنا و تغییرات و تعمیراتی که در طول بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال داشته است بیشتر باستناد قطعات سفال و اشیاء مکشوفه گچبری، نقاشی، کتیبه، سکه و کیفیت معماری است که تا کنون ظاهر شده است، بدین ترتیب که در اوائل قرن چهارم هجری مدرسه‌ای کوچک ولی زیبا با اسلوب بااصطلاح مساجد سبک عربی یعنی بصورت تالار ستوندار که در جلو آنها رواقهایی با پایه ستونهای سنگی وجود دارد ساخته شده است. اما پلان و نقشه بنا از بدو احداث الهام از خصوصیات معماری محلی و مخصوصاً کاخ شاپور است که بصورت چهار ایوانی بنظر میرسد و این شیوه معماری چنانکه مشاهده میشود از دوره اسلامی در امر معماری محلی منطقه فارس تأثیر کلی داشته و بسیاری از معابد، مساجد، تکایا و ابنیه مقدسه بهمین صورت چهار ایوانی یا بااصطلاح محلی چهار صفا‌ای بوجود آمده است. البته در تأسیس این بنا معماران برطبق نقشه سعی نموده‌اند که قسمت مدرسه دخترانه را در زاویه شمال غربی از مدرسه عمومی پسرانه تفکیک نمایند.

بنای اولیه با ستونهای چوبی که بیشتر از نوع چوبهای نخل بوده احداث شده است و پس از يك زلزله شدید از نو مرمت و دایر گردیده در این زمان تغییراتی در بنای مدرسه نو بوجود آمده و بدین ترتیب که هنگام مرمت احتمالاً اواسط قرن چهارم هجری پایه ستونهای چوبی دهلیزها را که بر روی سکوه‌های برجسته نصب شده بود برای پوشش و بجای ستونهای چوبی اقدام بساختن دیواری هم عرض سکوه‌های موجود نموده‌اند و بعللی که بر ما روشن نیست این دیوارها همگی از چینه و نوع خاکهای مرده محلی بوده که فاقد استحکام میباشد در این دوره است که آتش سوزی مهیبی سراسر مسجدیامدرسه را فرا گرفته و علاوه بر آنکه تمامی بنا خراب شده است پایه ستونهای سنگی صحن مسجد هم که در دوره اول در نهایت ظرافت و حسن سلیقه حجاری و بر روی آن آیاتی بخط کوفی تزئینی بطور برجسته نقش شده بود، بعلت آهکی بودن نوع سنگ در مجاورت شعله‌های آتش متلاشی میشود. و از این پس دیگر بنا صورت اصلی و اساسی خود را از نظر بازسازی و استفاده مجدد باز نیافته است. ۵

مسجد کوچک مکشوفه قرن چهارم و پنجم هجری در بیشاپور از نظر سبک معماری قابل اهمیت و بررسی و تحقیق است همچنانکه تغییر مذهب هم قابل تحقیق و پژوهش

۵- بنای مکشوفه بصورت يك مدرسه مذهبی است که در آن محراب و حتی منار وجود ندارد بنابراین اصطلاح کلمه مدرسه در این بنا مرادف قرار گرفته است.

بوده است، زیرا ارتباط اجتماعی ساکنین جلگه شاپور که تا قرن چهارم هجری بدین آباء و اجدادی خود یعنی مذهب زردشت پای‌بند بوده‌اند، پایدار مانده و حتی پس از استیلای اسلام شهر کازرون که جانشین شهر تاریخی بیشاپور میشود دارای حاکمی زردشتی مذهب بنام خورشید معروف به دیلم‌گیر بوده است.

بهر صورت بر طبق مطالعه و تحقیقاتی که تا کنون بعمل آمده این بنای اسلامی از اواسط قرن چهارم هجری تا اواخر دوره سلجوقی دوبار دستخوش زلزله و یکبار مورد طعمه آتش واقع شده است و پس از دومین زلزله که در اواخر دوره سلجوقی بوقوع پیوسته استفاده از مسجد برای همیشه بآن شکل و صورت انجام نگرفته و یحتمل یکی از علل متروک شدن شهر بیشاپور در دوره اسلامی همین وقوع زلزله شدید بوده است که در اواخر قرن ششم هجری در بیشاپور اتفاق افتاده است، زیرا مظاهر و آثار مسکونی که بعداً در این شهر بطور پراکنده بچشم میخورد چندان غنی و آباد نبوده و فاقد هرگونه ارزش هنری و صنعتی و معماری حتی اجتماعی است و بقایای این نوع اسکان محقر با پیدایش سکه‌هایی از زمان اتابکان، صفویه، افشاریه و حتی زندیه تأیید میشود ولی هرگز شهر به صورتی که از اواسط قرن چهارم تا اواخر قرن ششم هجری دایر و مسکون بوده است، دیده نمی‌شود.

در زمان قاجاریه در جنبه جنوب غربی ویرانه‌های شهر بیشاپور قریه شعاع - السلطنه جانشین شهر قدیمی بیشاپور دوره اسلامی شده است. جاییکه رودخانه شاپور بعلت تغییر مسیر و با استفاده از کانال‌کشی آب را به باغات و اراضی زراعتی و قابل کشت ساکنین میرساند.

### کاخ شاپور

تالار باشکوه پذیرایی شاپور در جنوب شرقی معبد و در محوطه بمساحت ۷۸۱ متر مربع بوجود آمده است و شاید بتوان آنرا در ردیف بزرگترین آثار معماری زمان ساسانی محسوب داشت کاخ مذکور بین سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۹ مورد توجه باستان‌شناسان فرانسوی قرار گرفت. هیئت مذکور بسر پرستی پروفیسور گیرشمن بمنظور کسب اطلاع از پلان این مکان که بنام کاخ شاپور معرفی شده است اقدام بعملیات حفاری نمودند. طی ۵ فصل حفاری در نقاط مختلف شهر بیشاپور قسمتی از ایوان شرقی این کاخ و نقشه آن تا اندازه‌ای مشخص و روشن گردید ولی بطور کلی عملیات خاک‌برداری صورت نگرفت تا اینکه هیئت حفاری بیشاپور بتدریج پروفیل و اسکلت این اثر عظیم زمان ساسانی را از زیر خاک خارج و علاوه بر تهیه نقشه کامل، ملحقات دوران مختلف بنا را تفکیک و حوادثی را که در طول زمان به آن وارد شده است تا اندازه‌ای روشن و مطالعه نمود. بدیهی است برای آنکه بتوان بطور کامل قسمتهای

مختلف این کاخ را روشن نمود احتیاج بجاکبرداری در قسمت جنوبی و شرقی آنست و لذا پیش از آنکه وارد بحث در مورد کیفیت و چگونگی کاخ شاپور شویم حاجت بتذکار است که در مورد اهمیت این شهر چه از نظر شهرسازی و چه از نظر سبک معماری مطالبی را یادآور شویم. اکثر باستانشناسان و محققین بمنظور مطالعه و بررسی هنر معماری ساسانی متوجه اولین آثار این دوره در فیروزآباد و یا کاخ سروستان در همان منطقه فارس میشوند در صورتیکه میدانیم کاخ فیروزآباد که به امر اردشیر پدر شاپور بوجود آمده است بیشتر تحت تأثیر هنرمعماری پارسی است، اردشیر هنگامیکه سرکردگی نظامی دارا یگردد را عهده دار بود با توجه بسبک معماری آن محل پیش از رسیدن به سلطنت فیروزآباد را احداث کرد بنابراین نقشه فیروزآباد مانند سایر شهرهای پارسی و از آنجمله شهر هاترا بطرح دایره‌ای که اطراف آنرا برجهای تزئینی زینت داده ساخته شده است کاخ فیروزآباد دارای ایوانی رفیع است که در پشت آن تالاری مربع شکل باگنبد و اطراف آن تالارهای مستطیل شکل و اطاقهایی بفرم مربع میباشد بنابراین این باسبک معماری پارسی شباهت نسبی دارد اما تالار تشریفات شاپور در بیشاپور دارای مشخصاتی منحصر بفرد است که برای اولین بار در تاریخ معماری ساسانی تجلی می‌نماید چنانکه نقشه شهر نیز با فیروزآباد قابل تطبیق نیست ویرانه‌های شهر بیشاپور دارای دو خیابان وسیع شمالی و جنوبی و شرقی و غربی است که در مرکز شهر یکدیگر را قطع میکنند در زوایای این جدول بندی کوچه‌ها منشعب و منازل مسکونی ساخته شده است این نوع طرح شهرسازی که در اصطلاح باستانشناسان به هیپودام معروف است (هیپاداموس مخترع این قبیل طرح شهرسازی در یونان قدیم است).

در زمان سلوکیها مظاهر این نوع شهرسازی وجود دارد ولی در حفاریات اخیر تخت جمشید ما با بقایای طرح ساختمانی منازل مسکونی که در زوایای کوچه‌ها و خیابانها بوجود آمده است بر خورد می‌نمائیم و یقین داریم که طرح شهر بیشاپور نیز جنبه شرقی حتی اقلیمی و محلی دارد وانگهی همچنانکه گذشت سبک احداث معبد بیشاپور از سنت معماری هخامنشی الهام گرفته است ولی کاخ چلیپا شکل بیشاپور را میتوان اولین آثار ابداعی در خلق اثر هنر معماری ساسانی دانست تا کنون محققین برای مطالعه در امر معماری زمان ساسانی فیروزآباد یا سروستان را ملاک کار خود قرار میدادند در صورتیکه چنانکه گذشت فیروزآباد تحت نفوذ هنر معماری پارسی است. سروستان را نیز متناسب به بهرام پنجم میدادند و باید آنرا از بقایای معماری اواسط دوره ساسانی دانست در حالیکه کاخ شاپور باشکل و فرم جدید برای اولین بار در تاریخ معماری ساسانی تجلی می‌نماید. خود شهر نیز نخستین شهر ساسانی است که در آن میتوان روح معماری این زمان را مطالعه و بررسی نمود و هر يك از بناهای مستحده در این شهر الگوی سنت و سبک خاص معماری مکتسبه و متخذ در این زمان را



نشان میدهد و در واقع از این زمان است که شکل و نقشه بناها مورد توجه قرار گرفته  
 عمومیت پیدا میکند. کاخ بی نظیر شاپور چنان سرمشق معماری قرار گرفت که بعدها  
 کلیه آتشکده‌ها را بر طبق نقشه آن بوجود آورده‌اند و این خود اهمیت معماری پیشاپور  
 را نشان میدهد و یاد شاپور را در دلها زنده نگه میداشته است و این مطلب چنان صادق  
 است که حتی برخی از محققین در بادی امر تصور می‌نمایند که این کاخ با نقشه خاصی  
 که به نیایشگاهها دارد يك آتشگاه بوده است و لذا نفوذ معماری عصر ساسانی را که  
 از پیشاپور سرچشمه گرفته در واقع میتوان چنین توصیف نمود که طاقهای نیمدایره و  
 گنبدی فیروزآباد دنباله هنر معماری پارسی است که از قرن سوم میلادی بوجود آمده  
 ریشه گرفته تکامل یافته و توسعه می‌یابد ولی سنت معماری زمان هخامنشیان را در  
 برخی از عناصر ساختمانی نظیر معبد ناهید و نفوذ ارتباط اجتماعی و سیاسی آن دوره  
 را با نفوذ عربی در تزئینات گچبری و موزائیک کاری پیشاپور مشاهده می‌نماییم و در  
 حقیقت میتوان معماری پیشاپور را يك هنر ملی و يك سنت معماری در اوائل ساسانی  
 دانست چنانکه بعدها نیز در زمان اسلامی سبک چهار ایوانی کاخ شاپور مورد توجه  
 معماران محلی فارس قرار گرفته و بیشتر اماکن مقدسه را در این زمان باللهام از  
 نقشه این کاخ بوجود آورده‌اند باین ترتیب مشاهده میشود که برای مطالعه و بررسی  
 هنرهای مختلفه زمان ساسانی بجا خواهد بود که بجای فیروزآباد پیشاپور بصورت يك  
 بنگاه علمی مورد توجه قرار گیرد. بهر جهت تالار تشریفات شاپور مرکب از چهار  
 ایوان متقابل و متقارن است که بر فراز آن گنبدی شلجمی شکل وجود داشته است هر  
 چند ضمن عملیات اکتشافی بعللی که بعداً یادآور خواهیم شد به بقایای فراخ ریخته  
 گنبد دست نیافتیم ولی اسناد و مدارکی موجود است که نشان میدهد این کاخ عظیم  
 دارای گنبدی رفیع بوده است. ایوان شمالی کاخ بطول ۹ متر و بعرض ۷ متر میباشد  
 و با مدخلی به پهنای ۱/۸ متر بدالان جبهه شرقی راه می‌یابد و با چهار طاقچه (Nish)  
 طاقنما مانند که دارای تزئینات گچبری و رنگ آمیزی بوده است و در جناحین مدخل قرار  
 گرفته تزئین نموده‌اند هر يك از بدنه‌های این ایوانها دارای سه طاقچه متقارن است  
 که بهمین سبک طاقچه‌های بدنه شرقی ساخته شده است این ایوان دارای پوششی ضربی و  
 نیمدایره بوده است که هنوز بر فراز مدخل آن آثار پنجره‌ای که بمنظور اخذ روشنایی  
 تعبیه شده است دیده میشود. هر يك از چهار ایوان این کاخ با همین سبک و مشخصات  
 بوجود آمده، بنابراین کاخ شاپور با چهار مدخل به کریدورهای اطراف کاخ راه می‌یابد  
 یافته است ولی تنها ورودی اصلی آن از جبهه شمالی بوده که در حدود ۳۵ درجه با  
 شمال انحراف دارد، صحن مرکزی کاخ بشکل مربعی است بطول ۲۳ × ۲۳ متر مربع  
 که هر يك از جرزهای تشکیل دهنده مربع پاتاق بطول ۷ متر است بنابراین میتوان  
 استنباط کرد چنین پاتاق قطور و استواری فقط بمنظور ایجاد گنبد بر روی آن بوجود



آمده است و در تمام آثار معماری زمان ساسانی چنین پاتاق قطوری دیده نشده است. بطوریکه قبلاً یادآور شدیم اطراف کاخ شاپور را دالانی به پهنای  $2/30$  متر بمنظور طواف و گردش دور آن فرا گرفته است. در هر يك از جهات چهارگانه کاخ ورودیها پائین دالان راه پیدا میکنند و در زاویه شمالغربی راهی به پله‌های سردابی شکل معبد ناهید واقع در انتهای دالان غربی دارد، و وجود يك ایوان موزائیک در زاویه جنوبشرقی این کاخ که اطراف آنرا دو تالار فرا گرفته و همچنین حیاط معروف به حیاط موزائیک و ایوان دیگری که در حفاریات اخیر ظاهر شده است در جهت غربی این تالار تشریفاتی وجود داشته است. خود کاخ نیز علاوه بر گچبریهای تزئینی اعم از گل و گیاه، برگ اکانت نقوش کنگره‌ای، تصاویر جانوران دارای رنگ آمیزی اخرازیست که یقیناً جنبه تشریفاتی زیادی داشته است و ما ضمن عملیات حفاری به قسمتی از این نوع رنگ آمیزیهای ازاره دیوار در ایوان شمالی برخورد نمودیم که بمنظور حفاظت آن پوشش ویتترین مانند باشیشه بر روی آن نصب کردیم با وجودیکه سابقه نقاشی در کوه خواجه و همچنین در دورا اوراپوس از زمان پارتی و ساسانی وجود دارد ولی نقاشی‌های کاخهای شاپور را در بیشاپور باید در ردیف اولین آثار نقاشی زمان ساسانی در پدو تأسیس این سلسله دانست که حائز اهمیت تاریخی و در خور مطالعه و تحقیق است. رویه‌مرفته رنگهای اخرازی، سیاه و آبی وزرد متداولترین رنگ در این زمان است و در ایوان موزائیک مکشوفه جبهه غربی کاخ علاوه بر رنگهای مذکور رنگ سبز نیز بدست آمده است. گچبریهای دندانهای که فواصل آن رنگ آمیزی شده است در حواشی طاقچه‌ها بکار برده شده. سقف ایوانها را با گچبریهای اکانت و نقوش برجسته اژدها تزئین نموده‌اند و یقیناً سایر قسمت‌های مختلف بنا دارای تزئیناتی بوده است که متأسفانه بعمل لطمات شدیدی که در طول زمان به آن وارد شده است اکنون بقایائی از آن در دست نیست ولی درون طاقچه‌ها را می‌بینیم که با خشت‌های گچبری شده بطور مجزا و منفک تزئین نموده‌اند و درحقیقت میتوان این نوع تزئینات گچبری بلوکی را اولین قدم در راه ایجاد معرق کاری دانست که در بیشاپور و در کاخ شاپور ظاهر شده است. بیشتر تزئینات گچبری کاخ شاپور با نقوش برجسته گچبری در تیسفون و دامغان و سایر نقاط ساسانی نشین قابل مقایسه است ولی با تزئینات گچبری تیسفون شباهت بیشتری دارد و احتمالاً یکی از دلایل انتساب کاخ تیسفون را بشاپور همین مشابهت تزئینات گچبری و موزائیک و عظمت بنای آن است زیرا تا کنون جز در بیشاپور و تیسفون تزئینات موزائیکی بدست نیامده است و مخصوصاً نقاشی تسخیر شهر انطاکیه در تیسفون که آنرا به شاپور نسبت میدهند نیز دلیل دیگری بر احداث تیسفون توسط شاپور میباشد خاصه آنکه مصالح سنگهای بکار رفته در ایجاد موزائیک و مشابهت صحنه‌های بزمی و تنوع در اشکال با بیشاپور قابل مقایسه است. بهر صورت

رواقهای اطراف کاخ نیز که در مجاورت ایوان موزائیک و حیاط کاخ قرار گرفته دارای تزئیناتی بوده است. بعلمت عدم توفیق در خاکبرداری دالانهای شرقی و جنوبی از مدخلهای متعددی که این دالانها باماکن و ملحقات کاخ پذیرائی داشته‌اند فعلاً اطلاعی نداریم ولی در دالان شمالی و در مجاورت چرخهای پاتاق گنبد الحاقی بصورت دیواری قطور که پشتبند چرخهای پاتاق میباشد وجود دارد که باعث کاهش از پهنای کریدور شده است و بنظر میرسد که معماران زمان ساسانی بمنظور تقویت پاتاقها بصورت پشتبند در هر دو طرف دالان شمالی ایجاد نموده‌اند.

قدر مسلم این است که پاتاقهای مکشوفه و پشتبندهای آن دال بر تقویت چرخهای پاتاق میباشد که بعلمت فشار گنبد لطماتی و شکافهایی به آن وارد شده است که ناگزیر اقدام به ساختن این پشتبندها در دالان شمالی کاخ شده و بدون شك فشار هم بیشتر از همین ناحیه بوده است زیرا در دالان جنوبی ما قرینه این نوع پشتبندها را نمی‌بینیم.

نظر باینکه هنگام عملیات اکتشافی و خاکبرداری از محوطه کاخ آثاریکه دال بر ریزش گنبد و یا پوشش این مکان باشد بدست نیامده است تا اندازه‌ای میتوانیم کیفیت تاریخ گذاری و چگونگی حوادث این زمان را بااستناد همین آثار الحاقی و فقدان بقایای پوشش از سایر الحاقات بنا و تغییر شکل و فرم ساختمانی روشن نماییم بدین ترتیب آنچه مسلم است تالار پذیرائی کاخ شاپور تااواخر دوره نرسی پسرشاپور آباد و دایره برپا بوده‌است و شاید در زمان همین پادشاه است که بعلمت شکافی که در سقف ایجاد گردیده اقدام به ایجاد پشتبند چرخها در دالان شمالی بمنظور حفظ و نگهداری گنبد بعمل آمده است و بااستناد نقوش برجسته تنگ چوگان که حاکی از استفاده بیشاپور بمنظور استقرار سلاطین تا زمان نرسی است، سایر اسناد و مدارکی که تاکنون ضمن عملیات حفاری بدست آمده است آنچه مربوط به آغاز سلطنت ساسانی است مجتمعاً محدود بیک دوره کوتاه بین پنجاه تا هفتاد سال است و سپس ملاحظه میشود که بیشاپور رونق اصلی خود را از دست داده و گنبد رفیع کاخ نیز فرو ریخته است و از آن پس باآنکه دوره دوم ساسانی در این شهر آغاز میگردد ولی شهر بصورت با شکوهی که از بدو احداث تا زمان نرسی بوده است وجود ندارد. چنانکه از خود کاخ شاپور در این زمان بعنوان یک مکان مسکونی عادی استفاده شده و مخصوصاً ایوانهای جنوبی و غربی را با دیوارهای الحاقی که مربوط به زمان ساسانی است بصورت منازل مسکونی درآورده و محوطه کاخ بصورت صحن و حیاط این منازل مسکونی مورد استفاده قرار میگیرد و از این رو است که ماهیچگونه آثار ریزش طاق کاخ را که توسط همین اقوام جمع‌آوری و پاک شده است بدست نیاوردیم و مسلماً در حفاریات ۳۰ سال پیش پروفیسور گیرشمن نیز ایوان شرقی چنین وضعی را داشته است

و آقای گیرشمن آثار این تغییرات و تحولات را که بصورت سه مرمت معرفی نموده دیده است و آنچه مربوط به گنبد کاخ معرفی نموده یقیناً همان پوشش ایوان شرقی است نه خود گنبد اصلی. ولی هیئت حفاری بیشاپور پس از خاکبرداری کامل کاخ شاپور و تفکیک الحاقات بناهای مستحده در این مکان مشاهده نمود که هنوز آثار نقاشی بدنه‌های ایوان غربی با صورتی رنگت پریده وجود داشت که از آن بصورت بنای مسکونی با کشیدن دیواری در دو جانب درگاه این ایوان که از نظر سبک معماری و نوع مشخصات دوره دوم ساسانی را القاء میکند بعنوان سکونت استفاده شده است. محوطه کاخ که در این زمان خاکبرداری و پاک و بصورت حیاطی درآمد است با حفر چاهی عمیق بعمق ۷ متر بمنظور فاضل آب حیاط مورد استفاده قرار گرفته و با چنین وضعی مسلماً ما به پوشش سقف و بقایای آن که قبلاً برداشته شده دسترسی پیدا نکردیم. شاید بتوان این زمان را با تحول و ارتباط اجتماعی دوره دوم ساسانی که در اولین فصل کاوش در محوطه خارجی شهر باقطع یکی از برجها بمنظور ایجاد تیرکشها در بدنه حصار شهر که از نظر کیفیت ساختمانی و مصالح مستعمل و همچنین قطر دیوارها قابل مقایسه است یک زمان دانست و بنیاد آنرا از زمان شاپوردوم محسوب داشت یا آنکه مصالح از نوع مصالح محلی همان سنگهای سوکدار و ملاط گچ است قطر دیوارها بشکل بارزی تنزل یافته و از ۹۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌نماید. بهر صورت حیاط دوره دوم کاخ تا اواخر دوره ساسانی مورد استفاده قرار گرفته و در اواخر دوره ساسانی نیز خود بناهای مسکونی ایوانها را بصورت کوچکتری مورد استفاده قرار داده‌اند و آثار این نوع منازل مسکونی در ایوان جنوبی و غربی و در زاویه جنوبغربی صحن کاخ قدیمی مشاهده گردیده که بیش از ۱۸ متر مربع وسعت نداشته‌اند و درون حیاط نیز که همان تالار کاخ عهد شاپور است با حفر چاههای متعدد مورد استفاده قرار گرفته جالب آنست که در صدر اسلام بمنظور استفاده از بناهای قدیمی این مکان مشاهده میشود که حتی با تخریب بناهای قدیمی مثلاً با از بین بردن جرزهای مربع شکل پاتاقهای گنبد تالار پذیرائی شاپور و باحفظ دیوارهای پشتبند این جرز اطاقهای بزرگتری را بوجود آورده‌اند و ضمن حفاری در راهرو شمالی کاخ ما با این لطمت و آسیبهای فراوانی که به جرزهای پاتاق وارد شده بود برخورد کردیم که خوشبختانه نمای دیوارهای درونی کاخ با ضخامت کمی باقی مانده بود و هیئت موفق گردید با برپا کردن این جرزها صیانت آنرا تضمین نماید.

بهر صورت نگاهی به تناسب و هماهنگی کاخ بمانند شاپور ایوانهای موزائیک و معبد آذر آناهیتا مؤید آنست که روح هنر معماری این عصر به حد اعلاي هماهنگی هنری و صنعتی رسیده است. ما امیدواریم که با ادامه حفاری در جبهه شرقی بنا و زاویه جنوبغربی به اماکنی که ارتباط مستقیم با این کاخ دارد دست یابیم تا مورد

استفاده این تالار بار عام و پذیرائی بشکل بارزتری روشن گردد.

### آذر آناهیت، معبد عظیم بیشاپور

در جبهه شمالی ویرانه‌های شهر تاریخی بیشاپور کاخ بی‌نظیر تشریفاتی شاپور اول دومین پادشاه مقتدر ساسانی واقع شده است. اطراف این تالار را دالانی احاطه کرده است، دالان جبهه غربی از طرف شمال به راهروی معبدی عظیم و سردابه‌ای شکل منتهی می‌گردد که دارای ۲۶ پله بعرض  $2/30$  متر و بلندی ۲۵ سانتی متر است و بطور مستقیم بدروازه جنوبی که مدخل اصلی پرستشگاه است راه می‌یابد، پوشش راهروی پله‌دار از سنگهای حجاری شده قالبی و بدون ملاطه میباشد که در نهایت استادی و سلیقه انجام گرفته و نماسازی و قوس طاق آن بصورت هلالی است. سبک معماری و مخصوصاً طرح این مدخل را باید از شاهکارهای هنر حجاری دوره ساسانی دانست ولی استعمال نیم قوسها در بنای پوشش آن موجب گردیده که بعضی از باستانشناسان و معماران بناهای تاریخی این اثر نفیس را الهامی از شیوه معماری غربی و رومی بدانند. خود بنا بصورت مکعبی است که هر یک از اضلاع آن ۱۴ متر میباشد و از سنگهای حجاری شده عظیم بابعاد مختلف و بدون ملاط ساخته شده و با الهام از سبک معماری دوره هخامنشی بوسیله بستهای آهنی مستطیل شکل بیکدیگر قفل و بند شده و بصورت یک پارچه در آمده است.

چهار مدخل در سطوح جانبی این معبد به بلندی  $3/30$  و پهنای  $1/60$  متر وجود دارد که کیفیت ساخت آنها بشرح زیر است: سنگهای عظیم الجثه‌ای بصورت چهار چوب در به بلندی ۴ متر و پهنای  $60$  سانتیمتر به سبک معماری هخامنشی در ساختمان آن بکار رفته است. شیوه اتصال پایه‌های عمودی و نعل درگاه بطریق (فارسی) انجام گرفته است و نعل درگاهها در قسمت پیشانی ورودی حدود ۲۰ سانتی متر جلوآمدگی دارند که حالت قرنیز را پیدا کرده‌اند و در بالای این نعل درگاهها بمنظور کاستن از فشار سنگهای قسمت بالا، قوسی ایجاد شده که حدود  $30$  سانتیمتر خیز دارد. حواشی مدخل را بمنظور تزئین به طرح شیاری حجاری نموده‌اند که یادآور اسلوب معماری هخامنشی است و چنین می‌نماید که سبک معماری آغاز سلسله ساسانی را باید دنباله اسلوب معماری هخامنشی دانست. زیرا که مظاهر و آثار این نوع پیوستگی هنری را در سایر شئون صنعتی و فرهنگی و اجتماعی دوره ساسانی نیز میتوان مشاهده نمود. بر طبق اسناد و مدارکی که بما رسیده است این معبد دارای پنجره‌هایی به منظور تزئین بوده و بر روی هر یک از بدنه‌های آن که  $2/30$  متر ضخامت دارد سر ستونهای عظیمی بشکل سرگاوهای ستونهای هخامنشی نصب شده است که هم اکنون در بدنه شمالی آن دو مجسمه سرستون گاو موجود است و به‌ذهن چنین خطور میکند که

وجود سرستونهای واقع بر روی دیوارهای این معبد بمنظور حمال و نگهداری چوبهای پوشش سقف بوده است. اگر چنین باشد با توجه به عرض دهانه که ۱۴ متر است و قسمتی که در دو طرف داخل کار قرار خواهد گرفت، می‌بایست از چوبهایی بطول ۱۶ متر برای پوشش سقف استفاده شود. گذشته از آنکه تهیه چنین چوبی بنظر دشوار می‌رسد باید گفت که سرستونهای مورد بحث بر روی سطوح جانبی پرستشگاه قرار گرفته و بیشتر جنبه تزئین دارد، نه آنکه در داخل محوطه بر روی ساقه ستون قرار داشته باشد تا بتواند نقش مثبتی در امر نگهداری پوشش بر عهده بگیرد.

بطور یقین این معبد عظیم که بشکل چهار گوش میباشد از جمله بناهای بی‌نظیر ساسانی است که فاقد گنبد بوده زیرا کیفیت معماری آن نشان میدهد که آثاری از لچکی و گوشواره بمنظور ایجاد گنبد بر روی آن وجود ندارد. اطراف معبد را رواقی احاطه نموده که طواف دور آنرا آسان می‌نماید.

هر يك از دالانها ۲۲ متر طول و  $1/83$  متر عرض دارند ولسی دالان جنوبی نسبت به سه دالان دیگر باریکتر و فقط ۹۰ سانتی‌متر عرض دارد. ضمن عملیات خاکبرداری در جبهه شرقی این بنا مشاهده گردید که بدنه خارجی دارای ضخامتی در حدود ۲ متر میباشد که بر روی آن پوششی از نوع طاقهای ضریبی وجود داشته که هم اکنون در ارتفاع ۵ متری بقایای سنگهای حجاری شده با طاق آن موجود است. در جریان خاکبرداری قسمتی از قوس طاق آن ظاهر گردید که با سنگهای سوکدار و ملاط گچ ساخته شده بود. ولی این قسمت از بقایای طاق مربوط به پوشش اولیه نبوده و از سطح اصلی ۵۰ سانتی‌متر بالاتر قرار داشت. از طرفی بعلمت نامرتب بودن بدنه خارجی رواق که فقط تا ارتفاع  $1/30$  متر از سنگهای حجاری شده و متناسب با بنای اصلی بصورت ازاره باقی مانده است چنین استنباط میشود که سازندگان این بنای عظیم توفیق کامل کردن آنرا نیافته‌اند بلکه در اثر عجله در دالانهای اطراف معبد بجای بکار بردن سنگهای حجاری شده متناسب و هم‌آهنگ، از مصالح معماری عادی نظیر قلوه سنگ و ملاط گل استفاده شده و یا اینکه احتمالاً در اثر زلزله و فشار خاکهای طبیعی اطراف دالان و رطوبت فصلی، موجبات انهدام و ریزش آن فراهم شده است و سپس به منظور مرمت بنا بجای سنگهای حجاری شده و قالبی اصلی، بقیه دیوار را با قلوه سنگ و ملاط گل ساخته و به‌منظور استحکام بیشتر بنا در فواصل آن جزوهای سنگ با ملاط گچ ایجاد کرده‌اند بعقیده نگارنده نظریه اخیر صائب‌تر است زیرا بر روی سنگهای حجاری شده که بصورت ازاره در بدنه خارجی باقی مانده است هم‌ترازی وجود ندارد بلکه نامنظمی آنها دال بر اینستکه در اثر عاملی چون زلزله دالانهای اطراف معبد ریزش نموده و در موقع تعمیر بنا پوشش آن در حدود ۵۰ سانتی متر از سقف اولیه بالاتر زده شده است. در اینجا باید بگویم که بطور یقین نمیدانم

که این قسمت از بدنه بنا، در مرحله نخست نیز با همین نوع مصالح ساختمانی یعنی سنگهای سوکدار و ملاط گچ که روکشی از گچکاری داشته ساخته شده بوده است یا اینکه متناسب با سایر قسمت‌های بنا از سنگهای حجاری قالبی استفاده کرده بوده‌اند. از سوی دیگر سنگهای حجاری شده پاتاق القاءکننده آنستکه پوشش رواقهای اطراف معبد نیز از سنگهای حجاری شده بوده‌است. برای احداث چنین پرستشگاه عظیمی محوطه‌ای با ابعاد  $28 \times 28$  متر مربع خاکبرداری شده و شالوده بنای آن با محاسبه قبلی و بر طبق نقشه تنظیمی و ترسیمی چنان پیش‌بینی گردیده است تا آب رودخانه شاپور که در فاصله  $250$  متری این مکان جریان داشته بدرون آن جاری شود. بنظر میرسد پیش از احداث این معبد در این محل مجرای آبی که از رودخانه شاپور سرچشمه میگرفته است جریان داشته و سپس مهندسین و معماران و سازندگان برای بنای این ستایشگاه شالوده آن به ضخامت  $1$  متر شفته‌ریزی و با سنگهای لاشه کف‌سازی شده است. بطور کلی میتوان گفت که بنای مقدس بیشاپور از جمله ابنیه تاریخی منحصر بفردیست که پیش از احداث به امر جریان آب در آن توجه خاصی شده است تا جائیکه اولین سنگ بنای این پرستشگاه بصورت نوعی تقسیم و تنظیم‌کننده آب در این بنا نصب شده است.

در دوره ساسانی فقط  $9$  متر از  $14$  متر مربع سطوح جانبی این بنا از سطح طبیعی اطراف نمایان بوده است و بقیه بعلت عمیق بودن بصورت سردابه‌ای در زیر زمین قرار داشته است. در محوطه داخلی این معبد آب‌گیر کم‌عمقی با ابعاد  $11/30 \times 11/30$  و ارتفاع  $35$  سانتیمتر با گنجایش  $40$  مترمکعب آب ایجاد شده که با سنگ‌های حجاری شده بطول و عرض  $1 \times 1$  متر فرش گردیده است. حواشی آب‌گیر با قطعه سنگهای حجاری شده بطول و عرض  $140 \times 67$  سانتیمتر مفروش است و سکو-مانندی را در اطراف آن بوجود آورده است. در وسط هر یک از ورودیها محرابی آبی در داخل سنگ‌ها کنده شده و دقت شده است تا از هر چهار طرف بنا در مواقع لزوم (احتمالا در اعیاد و جشنها و مراسم مذهبی) آب بدرون معبد جریان یابد. برای این منظور سنگ آب پخش‌کن یا بهتر بگوئیم سنگ دستگاه تنظیم آب را با سه سوراخ در انتهای دالان شرقی نصب کرده‌اند. مجرای سمت راست این آب‌پخش‌کن آب را از جوی باریکی به عمق  $6$  سانتیمتر در طول دالان شرقی جاری می‌سازد و محاذی دالان شمالی دو رشته از آن منشعب میشود که رشته مجاور دیوار معبد از وسط ورودی‌ها بدرون پرستشگاه جاری میگردد و رشته موازی دیوار خارجی در انتهای دالان پس از برخورد به بدنه سنگ سوراخداری که در این مکان نصب شده است بحاشیه دیوار جنبی معبد برمیگردد و به جوی نخستین می‌پیوندد، در حالیکه فشار اضافی هر دو آب در انتهای این دالان از حفره سد مانندی که در حدود  $10$  سانتیمتر

میباشد و بشکل مدور ساخته شده وارد دالان جبهه غربی پرستشگاه میگردد و در آنجا به دو رشته دیگر تقسیم شده و بهمان ترتیبی که در دالان شمالی جریان داشت سراسر دالان غربی را سیر میکنند. جریان آب در دو دالان جنوبی و شرقی نیز بهمین کیفیت است با این تفاوت که در جبهه جنوبی جریان آب از بهم پیوستن انشعابات دالانهای غربی و شرقی تشکیل میشود. باین ترتیب ملاحظه میشود که جریان و پخش آب در مجراهای مذکور با محاسبه لازم و با نصب دستگاههای مخصوص تنظیم شده است و آب مورد نیاز در هر يك از مجراها بیک نسبت معین و برابر جریان داشته است در این میان سنگ کنترل آب که بطول ۲/۵ متر و پهنای ۸۰ سانتیمتر است و در محل مظهر آب نصب شده دارای وظیفه حساسی بوده است و شیب چویمهای آب نسبت به آن تنظیم شده است. نکته جالب توجه دیگر اینکه به منظور جریان متناسب آب در مجرای پرستشگاه دو حفره کوچک نیز برای نصب آلات کشوماندند در نظر گرفته شده تا مقدار فشار و جریان آب را حتی در مجاری ورودیها کنترل نمایند تا از هر چهار مجرای معبد بطور متناسب و یکنواخت آب وارد صحن مرکزی گردد. با این توصیف معلوم میشود که در این مکان بازی با آب و نیایش آن بیش از سایر عناصر مورد توجه بوده است.

اینکه که تا اندازه‌ای با کیفیت معماری و خصوصیات گردش آب در این مکان آشنایی حاصل شد باین مطلب می‌پردازیم که قسمتی از این معبد قریب ۳۰ سال پیش توسط پروفیسور گریشمن خاکبرداری و مورد مطالعه قرار گرفت و طرح و نقشه آن تا اندازه‌ای روشن شد، پروفیسور گریشمن این بنای عظیم را بنام آتشگاه بیشاپور معرفی نموده است، اما در این مورد حاجت به تذکار است که این پرستشگاه اگرچه از بعضی جهات با نقشه‌های آتشکده‌های دوره‌های ساسانی تطبیق دارد ولی نکات قابل تمایزی نیز در آن بچشم می‌خورد فی‌المثل چنانکه معتقد به پرستش آتش در این مکان باشیم چنین باید تصور کرد که آتش مقدسی در مرکز بنا بر روی مجمری مشتعل بوده که اطراف آن آب جریان داشته است و این شیوه نیایش که آب و آتش در یک مکان تمرکز یافته باشند تا کنون سابقه‌ای نداشته است با وجودی که میدانیم اغلب آتشکده‌های دوره ساسانی در جوار چشمه‌سارها - قمپ‌ها و دریاچه‌های آب مقدس بوجود آمده‌اند و در شریعت زردشت آب و آتش هر دو مقدس‌اند معیناً هرگز نباید آب و آتش با یکدیگر ملاقات کنند. پروفیسور گریشمن با کشف پایه ستونی که بر روی آن قسمتی از یک بدنه ستون وجود داشته و خارج از محوطه معبد بدست آمده است یقین حاصل میکند که این پایه ستون محراب آتشی است که با این معبد ارتباط پیدا میکند.

بهرصورت مادام که عملیات حفاری و مطالعه علمی این معبد عظیم ساسانی پایان نیافته بطور قطع نمیتوان در مورد چگونگی این پرستشگاه اظهار نظر نمود. معذالک



نظریه منحصر بودن آن که در عمق ۶ متری از سطح کنونی زمینهای اطراف ساخته شده و با توجه برعایت و دقت جریان آب درون آن لزوم یک بررسی مذهبی در اوائل قرن سوم میلادی و مصادف باطلوع سلطنت ساسانی را ایجاب مینماید. برطبق مطالعاتی که در زمینه دین زردشت بعمل آمده است این مسئله تاریخی تا اندازه‌ای روشن شده که شرایع زردشتی‌گری در زمان ساسانیان و احتمالاً از قرن چهارم میلادی مدون شده است. با آنکه برخی از محققین برآنند که مذهب زردشت از زمان هخامنشیان توسعه روزافزون داشته است، آنچه مسلم است دین مزدیسنا که در آن خدای بزرگ اهورامزدا به آن شکل یکتا پرستی داده مورد توجه قرار گرفته، در اواخر سلطنت هخامنشیان ایزدان مهر و آناهیتا که از مظاهر آئین زردشتی هستند در ردیف ایزدان بزرگ درآمده‌اند، توضیح اینکه میترا یکی از چهار خدای مذهب آریائیها بوده و در این زمان مهر ایزد آفتاب و فروغ و روشنایی و مهر و پیمان ایران باستان و آناهیتا ایزد آب و عشق، تناسل و رستنی‌ها و فراوانی و حاصلخیزی و ایزدیاری جنگجویان بوده است. در اواخر شاهنشاهی هخامنشی این دو ایزد بشکل پارزی تجلی نموده و مورد احترام و ستایش مخصوص قرار گرفته‌اند.

در زمان اردشیر دوم (۳۵۸-۴۰۴) ق.م مظاهر حمایت و علاقه و ستایش پادشاه نسبت بمهر و آناهیتا کاملاً آشکار است، شاهنشاهی هخامنشی از این ایزدان بزرگ یاری میجوید و به آنها سوگند میخورد. آثار و اسنادی از این ستایش بر روی پایه ستونهای مکتوب شوش و همدان وجود دارد که اردشیر رابعنوان یک نیایشگر آناهیتا معرفی مینماید و معابدی بامر این پادشاه در نقاط مختلف کشور از آن جمله در شوش، همدان و استخر و بابل ترتیب داده شده بود و بدین ترتیب در طول سلطنت هخامنشیان برای اولین بار ستایش دو ایزد مهر و آناهیتا تجلی مینماید و مجسمه‌ای از ایزد آناهیتا از طلا در معبد شوش نصب میگردد.

اردشیر شاه گوید که ایزدان مهر و آناهیتا مرا یاری کردند و اضافه می‌کنند بشود که اهورامزدا و آناهیتا و میترا مرا در پناه خود گرفته و از هر کینه و خصومتی حفظ کنند. این سجیه مذهبی تا اواخر دوره هخامنشیان برقرار بوده است و میتوان یقین کرد که در اواخر دوران هخامنشیان آئین زردشتی که در آن اهورامزدا خدای بزرگ و آناهیتا و مهر ایزدان مقدس بشمار میرفته‌اند مورد توجه و علاقه شدید باطنی ایرانیان بوده است، گویند وقتی اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید متن اوستا را که بر ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود بسوزاند. در زمان پارتها نیز علاقه باین ایزد یاری‌کننده جنگجویان شدت یافت و برای این ایزد معابدی برپا داشته‌اند. پروفیسور گریشمن در این

۶- البته باید گفت دین مزدیسنی در زمان هخامنشی با آئین زردشتی زمان ساسانیان تفاوت محسوسی دارد.



مورد چنین می‌نویسد تشویقی که پادشاهان هخامنشی از پرستش ناهید کردند موجب شد که این عقیده در طی قرون بعد از سقوط هخامنشیان توسعه یابد و در زمان پارتیان همه معابد ایرانی که در منابع تاریخی مذکور است بهمین ربه‌النوع تعلق دارد.

در زمان ساسانیان عواملی موجب می‌گردد تا نهضت ملی آنان بشمر رسد و مسلماً یکی از این عوامل گرایش و توجه بیشتر به آیین زرتشتی است که در آن علاقه باطنی مردم ایران آمیخته با خاطرات پر افتخار گذشته مؤید آن بوده و موجب این نهضت ملی یعنی اردشیر و پسرش شاپور با توجه به خواسته‌های مردم ایران بویژه پارتها و به یاری آنان موفق به کسب قدرت شده‌اند که در آن عوامل ملیت و مذهب توأماً دخیل بوده‌است. این پادشاهان هر چند باروحانیون زرتشتی از آغاز امر هم پیمان شدند و حتی نخستین سکه‌های اردشیر نظیر سکه‌های شاهان محلی پارس بوده و گویای احترام بدین مزدیسنی است ولی کتیبه شاپور در کعبه زردشت صراحت دارد که حاکمیت پارسی از راه مسالمت‌آمیز صورت گرفته و سیاست و خردمندی اردشیر و شاپور براین پایه است که خود را از اعقاب هخامنشیان قلمداد کنند تا توجه مردم را بخود بیشتر جلب نمایند و هدف مذهبی آنان طوری انتخاب و تنظیم شده که سیاست دودمان ساسانی را از یکطرف با خواسته‌های مردم ایران تطبیق داده یعنی توجه و گرایش زیادتری به آئین زردشتی در دنباله دین مزدیسناى هخامنشی نشان داده‌اند. چنانکه مظاهر آن بر روی سکه‌های اردشیر و شاپور و اولادانشان دیده میشود از طرف دیگر حفظ سیاست بین‌المللی که برپایه آزادی مذاهب استوار شده بود ایجاب میکرد آئین و بدعتاً نوین مانویت را که در زمان شاپور بتدریج رو بتوسعه گذارده بود و میرفت که جنبه جهانی پیدا کند بصورت تکیه‌گاهی جهت تاج و تخت سلطنتی انتخاب نمایند و حتی پیروز برادر شاپور به مانویت گرائید و در روز تاجگذاری شاپور مهرماه سال ۲۴۲ میلادی مانی را بحضور شاپور معرفی کرد، با وجودیکه مانی در این زمان بیش از ۲۵ سال نداشت ولی مدتها بود که مبلغ مانویت بود و پیروان زیادی داشت و در این معارفه کتاب شاپورگان را که قبلاً تهیه دیده بود بحضور شاهنشاه ایران تقدیم داشت. در برابر این شخصیت مذهبی که آئینش از مصر تا هند انتشار یافته و روم و یونان و آسیای صغیر و سوریه را در بر گرفته بود کرتیر مفسر اوستای زمان شاپور قرار داشت. کرتیر مانند مانی کوشش‌های خود را در زمان اردشیر شروع کرده بود و در تحصیل قدرت و نفوذ معنوی مذهبی پیشرفتهائی نموده بود. این موضوع از نقش برجسته وی در نقش رستم همراه با اردشیر آشکار میگردد، هرچند که نام او در ردیف شخصیت‌های زمان اردشیر نیست ولی در زمان شاپور موفق گردید

---

۷- ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۶۹ ترجمه آقای دکتر محمد معین.

که عنوان خود را در ردیف شخصیت‌های زمان شاهپور به ثبت رساند و در زمان پسران شاهپور بمقامات مهمی دست یابد و از تلاش و کوشش او همین قدر بس که سرانجام موفق گردید شاهپور را نسبت بمانویت بدبین و سبب فرار مانی از ایران گردد. ولی مطلب مهم و قابل توجه در سیاست مذهبی این زمان عبارتست از حاکمیت مذهبی که رهبری آن به اعتباری در دست شاهنشاه قرار داشت و حتی سرپرستی یگانه معبد ناهید را او عهده‌دار بود. این وضع تا زمان بهرام دوم که کرتیر این مقام را بدست آورد ادامه یافت اما در زمان نرسی که کرتیر پیر و فرتوت شده بود و بقولی در حدود ۸۰ سال داشت این قدرت از او گرفته شد و خود نرسی سرپرستی معبد آناهیت را عهده‌دار گردید و به آناهیتا شخصیت سمبولیکی برابر با اهورامزدا داد، چنانکه در نقش برجسته تاج‌گذاری وی در نقش رستم منقوش است، نرسی فره‌ایزدی را بجای اهورامزدا ازایزد آناهیتا دریافت میدارد. باین ترتیب مشاهده میشود با وجود اینکه در آغاز سلطنت ساسانیان آئین زردشت رو به پیشرفت بوده و مراحل راجعت رسمی شدن یک دین می‌پیماید ولی هنوز قوانین و شرایع این مذهب توضیح نشده، خصوصاً که پادشاهان اولیه ساسانی سعی داشتند سیاست مذهبی را طوری تنظیم نمایند که منجر بوحدت و یگانگی ملت ایران گردد و سایر اقلیت‌های مذهبی نیز در انجام مراسم دینی خود آزاد باشند. وضع مذهبی ایران در ثلث اول قرن سوم میلادی چنین شریطی را پیروی میکرده است. وقایع نگار ارمنی الیزه واردیث از دستخطی یاد میکند که مربوط بشاپور اول بوده است و در آن امر داده شده که مغها و یهودیها و پیروان مانی و طرفداران تمام مذاهب دیگر را در هر نقطه از ایران که باشند آزاد بگذارند و مانع انجام مراسم مذهبی آنها نگردند.<sup>۸</sup>

این حقیقت مسلمی است که اردشیر و شاهپور هرگز نمی‌خواستند آتش اختلاف مذهبی بیفزوزند و با آنکه زنده کردن آئین کهن را بمردم وعده داده بودند ولی همچنان مقام روحانیت را خود در دست داشتند تا از نفوذ و قدرت شخصیت‌های مذهبی جلوگیری نمایند. با وجود براین وحدت بخشیدن قوم پارسی نژاد مستلزم برخی افکار ایده‌ئولوژیک و سیاسی و مذهبی بوده که حتی میتوان یقین کرد که شاهنشاهان ساسانی خود به آن ایمان و اعتقاد کامل داشته‌اند آن عبارت بود از حفظ رابطه با عقاید دودمان پیشین که تضمین‌کننده وحدت آینده کشور بوده است و از آنجمله احترام به پرستشگاه ناهید است. بنظر میرسد که نخستین شاهنشاهان ساسانی هرگز از اجرای این زمینه دینی که موجب جلب قلوب مردم و استرضای خاطر اهورامزدا میگردد غافل نبوده‌اند و بهمین منظور برای ایزد آناهیتا که فرشته دودمان و پیروزی

---

۸- نقل از صفحه ۱۷۸ کتاب تمدن ایرانی نوشته هانری شالیوش استاد گرنی مذهب در کلژوفرانس و مؤلف کتاب مانویت ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام.

ساسانیان محسوب میشد معابد و نیایشگاه‌هایی بوجود آورند و همانطوری که گفته شد مقام آنرا به‌درجه اهورامزدا ارتقاء دادند.

در آغاز سلسله ساسانی اردشیر و شاپور سرپرستی معبد آناهیتا را عهده‌دار بودند و در جمع‌آوری اوستا پدر و پسر همت کرده‌اند و حتی سرهای بریده دشمنانشان را به‌معبد آناهیتا دراستخر فرستادند. توجه به‌ایزد جنگجویان که برای پیروزی او را نیایش میکردند همچنان ایمان باطنی آنها بوده و از توجه باین ایزد همین‌قدر پس که ایزد دودمان ساسانی محسوب میشد و به‌شاهنشاهان ساسانی، نژاد ایزدی می‌بخشید و این مطلب بر روی سکه‌های آنان کاملاً منعکس است. در کتیبه کعبه زردشت شاپور از یاری ایزدان مخصوصاً ایزد آناهیتا یاد می‌کند.

باستانشناس شمیر روسی پروفیسور لوکونین در اینمورد می‌نویسد ساسانیان پس از تصرف پارس با ایزدی آناهیتا ورجاوند گشت و پاپک نیز یرستا (سرپرست و نگهبان) پرستشگاه آناهیتا بود و پس از مرگ پاپک اردشیر این عنوان یافت. پروفیسور لوکونین عقیده‌مند است که در زمان اردشیر آئین زردشت دین رسمی کشور شد<sup>۹</sup> و اردشیر ریاست مذهبی دین رسمی را داشت. در حالیکه نباید مظاهر و آثار آزادی سایر ادیان را از نظر دور داشت، چگونگی کار و نفوذ تدریجی کرتیر شاهد گویائی است که مذهب زردشت حتی در زمان شاپور نیز به‌حد خود نرسید که شاه ساسانی رسمیت آنرا اعلام دارد. لیکن میتوان چنین استنباط کرد که پس از وضع شرایع زردشتی‌گری که در قرن چهارم میلادی و یحتمل از زمان بهرام دوم به بعد صورت گرفت این دین جنبه رسمی پیدا کرده باشد زیرا در زمان اردشیر هنوز جنبه سمبولیک مذهبی فقط اهورامزدا است و نامی از شخصیت مذهبی عصر ادشیر در کتیبه‌های این زمان دیده نمیشود. برطبق تحقیقاتی که دانشمند نامبرده در زمینه ایده‌ئولوژی مذهبی آغاز شاهنشاهی ساسانیان بعمل آورده است بخوبی این مطلب آشکار میگردد. او در اینمورد می‌نویسد هیئت چهره‌سازی بر روی اولین سکه‌ها و نقوش برجسته اردشیر بر مبنای چهره‌سازی مذهبی و تصویر اهورامزدا خدای بزرگ زردشتیان بنا شده بود وی اضافه می‌نماید که کار جستجوی مآخذ چهره‌های رسمی دوران ساسانی ما را بسوی تصاویر سکه‌های آخرین پادشاهان پارس که پیشینیان بلافصل دوران ساسانی بودند رهنمون میگردد.

مطلب مورد بحث و قابل توجیه اینست که در واقع آگاهی ما نسبت به آئین پیشینیان بلافصل دودمان ساسانی در همان حدود دین مزدیسنا و کیش مغان است نه مذهب و آئین زردشت بتمام معنی، یعنی همان عقاید باطنی که در سرزمین پارس

۹- به صفحات ۵۰ و ۵۱ کتاب تمدن ایران ساسانی تألیف پروفیسور لوکونین ترجمه آقای دکتر رضا مراجعه شود.

ریشه دواند و در رأس آن خدای بزرگ اهورامزدا و ایزدان مهر و ناهید قرار داشت. بنابراین نمیتوان بطور قاطع گفت که در آئین زردشتی شخصیت دادن به ایزدان بعد از رسمیت دین ملی صورت گرفته است چنانکه مجسمه طلای ناهید در زمان اردشیر هخامنشی در معبد شوش وجود داشته و بر پشت سکه‌های شاپور اول و پسران او منظره تاج بخشی از طرف ایزدان ناهید گردیده و برای نخستین بار در پشت سکه‌های هرمز پسر شاپور نقش آناهیتا دیده میشود که بعقیده محققین دارای مشخصاتی است که از ملکه ملکه‌ها همسر شاپور اول یعنی آذر آناهیتا الهام گرفته شده و حتی نقش برجسته تنگ قندیل که در آن تصویر کرتیر و شاپور و ملکه دیده میشود همسر شاپور با اهداء گل انار به شاپور که نشانه آناهیتا بوده است در مقام ایزد آناهیتا جلوه گر شده است و وضع مشابهی با نقش برجسته برم دلك متعلق به بهرام دوم در حال اهداء گل انار به شاهنشاه ساسانی دارد قابل مقایسه است. از آنجا که وقایع تاریخی این نقش مربوط به مراسم تاج‌گذاری میباشد تصویر شخصیت آناهیتا را در این نقش برجسته تأیید کرده‌اند. بویژه که در پشت آخرین سکه‌های بهرام دوم نیز شاهنشاه ساسانی حلقه و قره ایزدی را از آناهیتا دریافت میدارد. کار آناهیتا بالا میگردد و کرتیر در کتیبه زردشت می‌نویسد که کار اهورامزدا بالا گرفت و آئین مزدیسنا و مغان در کشور نیروئی بزرگ یافت.

از زمان شاپور دوم توجه به آناهیتا رواج پیدا می‌کند و بدین ترتیب مشاهده میشود که در تمام دوره تاریخی این سمبل قوم پارسی مورد احترام و ستایش بوده است. ولی افسوس که در مورد معبد این ایزد مقدس و قاضی الحاجات شاهنشاهان ساسانی اتفاق نظری وجود ندارد و نه تنها معبد او را بنام آتشگاه خوانده‌اند بلکه بعضی از باستانشناسان او را ایزد آتش معرفی کرده‌اند<sup>۱۰</sup> و برخی هم که از این گذرگاه چیزی دستگیرشان نشده معتقدند که پرستش آناهیت با پرستش آتش بی‌ارتباط نبوده است و بهمین دلیل معابد ناهید را آتشگاه نیز گفته‌اند. متأسفانه آگاهی ما در این مورد بعلت فقدان اسناد و مدارک از این حد تجاوز نمیکند.

در صورتیکه معبد عظیم بیشاپور سمبل يك پرستشگاه آب است و مسئله نیایشگاه و معبد را در این زمان باید از روی نقشه این معبد در بیشاپور مطالعه نمود، معبد عظیم بیشاپور گویاترین سمبل آیین زمان شاپور است. نوشته کرتیر سطر ۸ و نوشته شاپور سطر ۱۸ و ۲۰ در بدنه کعبه زردشت در نقش رستم درباره بنای پرستشگاهی است که بفرمان شاپور یکم بنام آتور آناهیت برپا شده است که بنظر میرسد منظور همین معبد مورد بحث باشد زیرا در اینجا نیایش آب بشکل بارز و بطرز معجزه‌آسا آمیخته

۱۰- تصویر ایزد آتش در زمان هرمز دوم بصورت نیم‌تنه و بر روی مشعل در پشت سکه‌ها ظاهر شده است.

با حس احترام و محبت تجلی نموده است و لذا میتوان آنرا جایگاه نوازش و بازی با آب دانست یعنی تنها عنصری از عناصر چهارگانه که باو منسوب است و از طرفی سمبل حیوانی این ربه‌النوع که بشکل گاو میباشد دورادور معبد سفید رنگش را تزئین نموده است<sup>۱۱</sup>.

بهر جهت بعلت کشمکشهای سیاسی و مذهبی در طول ۴۲۵ سال سلطنت ساسانیان ما با مظاهر مختلف این آئین در دوره سلاطین مختلف ساسانی برخورد مینمائیم، خسرو نسبت به مهر بی‌مهر میشود و یزدگرد بخورشید قسم میخورد، خسرو دوم بر روی سکه‌های خود در یکطرف نقش خویش و در طرف دیگر نقش آناهیتا را ضرب مینماید و در نقش برجسته طاق بستان این الهه حاصلخیزی و برکت یا سبوحی در دست در برابر خسرو تجلی مینماید، و بدین ترتیب میتوان تصور نمود با آنکه آئین ملی ساسانیان از بدو تأسیس تا قرن هفتم میلادی زردشتی‌گری است ولی ربه‌النوع‌های مهر و ناهید در شئون مختلف این کیش بسیار دخیل بوده‌اند و شاید توجه بهمین جهات است که شاپور اول بهمسر خود نام ملکه آذر آناهیتا داده و معبد عظیم بیشاپور را بنام آذر آناهیت معرفی میکند لذا با توجه به ظواهر امر و مخصوصاً کیفیت معماری این معبد که از سنگ‌های یک پارچه بمنظور عدم نفوذ آب ساخته شده اینست که این اثر در نظر اول احترام به ربه‌النوع ناهید را القاء می‌کند و برای اطلاع بیشتر از مقام ناهید توصیفی که در آبان یشت درباره این الهه آمده است چنین است:

زنی جوان، خوش اندام و بلندبالا و برومند و زیباچهره، آزاده و نیکوسرشت بازوان سفید وی به ستبری شانه‌اش با سینه‌های برآمده و کمربندی تنگ در میان بر بسته، در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قد را در دست گرفته میراند. اسبهای گردونه وی عبارت است از باد، باران و ژاله و ناهید باجواهرات آراسته تاجی زرین بشکل چرخ‌کی که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد که از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته و طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های چهار گوشه در گوش دارد کفش‌های درخشان را در پاهای خود با بندهای زرین محکم بسته جبه‌ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر میدرخشند در بر نموده جامه زرین پرچین دربر کرده و در بلندترین طبقه آسمان آرام دارد. اهورامزدا در کره خورشید مقام او را برقرار نموده، بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فرو بارده، از اثر استغاثه پارسیان و پرهیزگاران فلک ستارگان یا از بلندترین قله کوه (هکر) بسوی نشیب شتابد. نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند،

۱۱- به مقاله آقای یحیی ذکا تحت عنوان پرتوی نوین بردین هخامنشیان در مجله هنر و مردم شماره ۱۲۴ و ۱۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۱ مراجعه شود.

زایش زنان را آسان سازد شیر را تصفیه نماید، بگله و رمه بیفزاید. سراسر کشور از پرتو آواز خوش و نعمت و ثروت برخوردار گردد.

### ایوان موزائیک:

رواق جنوبی تالار تشریفات شاپور نسبت به سایر رواقهای این تالار عرضتر و ۲/۷۵ متر پهنای آنست و این اختلاف عرضی بمناسبت ارتباطی است که دالان مذکور با سایر بناهای الحاقی کاخ پیدا می‌کند باین ترتیب که از سمت جنوب شرقی به ایوان موزائیک مکشوفه توسط پروفیسور گریشمن در حدود ۳۰ سال پیش منتهی میگردد که تزئینات کف‌پوش آن بصورت موزائیک‌های رنگین هم اکنون زینت بخش موزه ایران باستان و موزه لوور در پاریس میباشد. در حدنهائی دالان جنوب غربی نیز چنین کیفیت معماری پیش بینی میشد باین ترتیب که رواق سوی غربی کاخ پذیرائی شاپور در نقشه ترسیمی حفار آن آقای گریشمن مسدود است، در صورتیکه هنگام خاکبرداری و مطالعه و بررسی این قسمت توسط هیئت باستانشناسان اعزامی از طرف مرکز ملی پژوهش‌ها و کاوشهای باستانشناسی و تاریخ هنر ایران مشاهده گردید که این رواق در جهت جنوب غربی خارج از محدوده تالار تشریفات ادامه دارد و در این نقطه موازی با این دالان رواق دیگری بفاصله ۵ متری آن دیوار قطوری که ۲۲۰ سانتیمتر ضخامت دارد حد فاصل این دو راهرو میباشد که ورودی آن مستقیماً در دالان غربی تالار تشریفات و در انتهای آن واقع شده است این راهرو خود بصورت رواقی است که اطراف ایوانی مزین به نقاشی و گچبری و موزائیک و بصورت قرینه ایوان موزائیک فوق‌الذکر در جنبه شرقی در جهت عکس آن ساخته و پرداخته شده است دالان جنوبی ایوان موزائیک مکشوفه قریب ۲۰ متر طول و ۲ متر عرض دارد و دارای سه ردیف طاقچه طاقنما شکل تزئینی است که حواشی آنها گچبری شده است و در فاصله دو اشکفت وسطی بر روی بدنه گچی کتیبه پهلوی با رنگ سیاه مرکبی نوشته شده است و ورودیهای ایوان موزائیک از این رواق بوده است. طول هر یک از دالانهای جنبین ایوان موزائیک ۱۶/۶۵ متر میباشد و با دو ردیف طاقچه تزئین یافته‌اند این طاقچه‌های مستطیل‌شکل که به بلندی ۷۰ سانتیمتر از کف ساخته شده‌اند ۱۲۰ سانتیمتر عرض و در وضع موجود ۴ متر ارتفاع دارند و عمق هر یک ۶۰ سانتیمتر میباشد که احتمالاً مجسمه‌های مکشوفه در درون این طاقچه نصب میشده است و تزئینات گچبری حواشی آنها و بلندی جالب توجهی که دارند یادآور سبک درگاههای دوره هخامنشی است، در مقابل هر یک از این اشکفت‌ها مدخلی بدرون ایوان موزائیک وجود دارد که جمعاً ۴ ورودی از جهات غربی و شرقی و سه ورودی هم‌چنانکه گذشت از جنبه جنوبی به محوطه ایوان راه پیدا می‌کند. پوشش رواقهای سه‌طرف ایوان از نوع طاقهای

استوانه‌ای بوده است و خود ایوان مرکزی که دارای  $۱۰/۶۰ \times ۱۱/۲۵$  متر مربع وسعت می‌باشد دارای ملاق هلالی بوده است.

صحن ایوان موزائیک با سنگهای رنگین مفروش بوده است و کیفیت ساخت موزائیک‌ها در این مکان از هر لحاظ قابل ملاحظه و مطالعه می‌باشد چه تاکنون تصور می‌رفت که قطعات موزائیک را قبلاً آماده و در مکان اصلی نصب می‌کرده‌اند ولی بر طبق اسناد و آثار مکتشفه فرش موزائیکی این ایوان و احتمالاً ایوان شرقی نیز بر طبق نقشه تنظیمی و ترسیمی آن زمان در داخل خود ایوان انجام یافته است باین ترتیب که ملاط اصلی ساروج مانندی بصورت آستری در صحن ایوان گسترده و سپس دانه‌های سنگهای رنگین را با کمال دقت و سلیقه و با توجه به نقشه کار نظیر دستگاه قالی بافی درون ملاط نشانده‌اند و در واقع کف ایوان یکنوع قالی موزائیکی بوده است، البته این عمل بتدریج انجام یافته و بقایای ملاط اصلی و قطعات موجود موزائیک در محل حفاری این مطلب را کاملاً تأیید مینماید. موضوع مهم و قابل ذکر اینست که کف پوش ایوان غربی مکتشفه در مرحله بعدی بصورت موزائیک تزئین یافته است زیرا کف اصلی آن که در عمق ۱۰ سانتیمتری زیر کف پوش موزائیک ظاهر شد نمایشگر آنستکه در ابتدا کف ایوان پس از شفته ریزی و زیر سازی که با قلوه سنگهای کوچک و مرتب ساخته شده با یکنوع ملاط قرمز رنگ ساروج مانند نظیر کف‌های تخت جمشید بوده است و در تصمیم بعدی آنرا با موزائیک فرش نموده‌اند و شاید این تصمیم با فتح انطاکیه در سال ۲۵۱ میلادی توسط شاهپور بی ارتباط نبوده است چه بقایای نقوش موزائیک این ایوان دال بر نفوذ نقوش موزائیکهای بیزانسی است که در این مکان تقلید شده است. هر چند آثار باقیمانده موزائیک‌ها چندان زیاد نیست که بتوان بطور کامل فرم و نقوش این کف پوش را مشخص نمود ولی چنین استنباط میشود که نقوش آن قابل مقایسه با نقوش مکتشفه در ایوان شرقی بوده است. روی هم رفته حواشی صحن داخلی ایوان را نواری از موزائیک باین ترتیب پوشانده، یک ردیف موزائیک به پهنای ۱۳ سانتیمتر از نوع سنگهای سفید رنگ و نواری به پهنای ۲ سانتیمتر موزائیک سیاه و مجدداً ۵ سانتیمتر موزائیک سفید و یک ردیف به عرض دو سانتیمتر از نوع سنگهای سیاه رنگ که مجموعاً تشکیل حاشیه‌ای را به پهنای ۲۲ سانتیمتر میدهد و سپس نقوش موزائیکهای رنگین قسمت داخلی را تزئین مینموده، که تمامی صحن ایوان غربی مفروش با این نوع موزائیک بوده است.

سطوح جانبی ایوان و بدنه‌های ورودیها را با گچ‌بری‌های ستون نما که روی آنها با رنگهای قرمز و حاشیه سیاه و نواریهای آبی رنگ تزئین یافته بود پوشانده‌اند و کیفیت پایه ستونها حاکی از آنست که دارای سرستونهای نوع کرنتی بوده که علاوه بر نقوش گیاهی و استعمال رنگهای ذکر شده از رنگ سبز نیز استفاده شده است، ولی



بدنه‌های ورودیها را فقط با رنگ قرمز نظیر آنچه در تالار پذیرائی شاپور یافته‌شده است پوشانده‌اند.

سقف ایوان دارای تزئینات گچ‌بری باشکال هندسی و گیاهی بوده و قطعات جالب‌توجهی از این گچ‌بریها ضمن عملیات حفاری بدست آمده است. علاوه بر این تزئینات نقش برجسته و یا مجسمه‌هایی از شاهنشاه ساسانی شاپور اول در طاقچه‌های این ایوان زیبا نصب بوده است که متأسفانه فقط قطعات کمی از آن بدست آمد، ولی بقایای یافته شده مخصوصاً کیفیت مرواریده‌های سه ردیف دور سر مجسمه مؤید آنستکه نقش برجسته‌های مکشوفه احتمالاً مربوط به دومین شاهنشاه ساسانی میباشند.

بهر جهت ایوان موزائیک غربی نمونه‌ای از شاهکارهای هنر معماری و سمبل زیبایی عصر ساسانی است که  $10/25 \times 11/25$  متر مربع وسعت داشته است و مشرف به حیاط موزائیک مکشوفه توسط پروفیسور گریشمن در سی‌سال پیش میباشد که خود حیاط نیز علاوه بر پیلوس‌ها با موزائیکهای منقوش بگل و گیاه و تصاویر زنان لغت و عریان تزئین یافته بود و یک ردیف سنگهای حجاری شده و سیاهرنگ و ظریف بصورت زمینه‌ای جهت هم‌آهنگی و متناسب با این نقوش و تزئینات بکار رفته بود (چنین بنظر میرسد که احتمالاً ایوان موزائیک جبهه شرقی نیز دارای حیاطی بوده است).

این حیاط دارای  $32/5$  متر طول و  $19/60$  متر عرض است که با ایوان مکشوفه سراسر طول‌رواق غربی تالار تشریفات را در بر گرفته است.

نمای تزئینی ایوان از حیاط نیز یاستونهای برجسته و سر ستونهای نظیر تخت‌جمشید که پایه‌های آن زنگی شکل و زیر ستون‌ها دارای ولوت و سر ستونها احتمالاً گلدانی شکل بوده و در طرفین ورودی ایوان به صحن حیاط نصب بوده است. نظیر چنین پایه‌ستونی که از گچ ساخته شده قبلاً در حوالی نورآباد مربوط به زمان ساسانی آمده است.

ایوان و حیاط موزائیک جبهه غربی تالار تشریفات که طول آن باندازه سراسر دالان غربی است و زاویه شمال شرقی حیاط با معبد آناهیتا مجاور است ولی از این مکان بحیاط راهی نداشته‌است بلکه تنها ورودی و خروجی آن از همان جبهه جنوبی و رواقهای ایوان بوده است و این توضیح به آن علت آمد که قبلاً در نقشه ترسیمی توسط پروفیسور گریشمن از زاویه فوق‌الذکر راهی بحیاط داده شده بود، ولی در بدنه غربی حیاط راهروهایی وجود دارد که به یک سری از بناهای دیگر ارتباط پیدا می‌کند که شاید بعلت همین تفاوت با ایوان شرقی بتوان آنرا جایگاه اختصاصی و یا حرمسرا دانست، بهر جهت ادامه کاوش در اطراف این ایوان وضع را روشن‌تر خواهد ساخت.



ضمن عملیات اکتشافی و خاکبرداری از رواق غربی این ایوان در سطحی که یکمتر بالاتر از کف اصلی قرار داشت بقایای مسکونی قرن پنجم هجری که در اثر آتش سوزی ویران شده بود بدست آمد و جالب آنست که ساکنین این مکان بمنظور استفاده و سکونت در این محل بامسدود کردن یکی از راههای ایوان موزائیک آنرا بصورت کوچکتری در آورده‌اند و آثار این تغییرات و مرمت دیوار در قرن پنجم هجری دال بر آنست که بسیاری از ساختمانهای دوره ساسانی نه تنها در طول این زمان مورد استفاده بوده است بلکه در زمان اسلامی نیز بعضی از آنها تعمیر و مورد سکونت واقع شده و بهمین علت تغییرات و لطامات فراوانی به بقایای زمان ساسانی وارد شده است چنانکه از تزئینات گچ‌بری و رنگ آمیزی و حتی نقش برجسته‌های گچی و موزائیکها فقط مقدار کمی که بتواند معرف ارزش هنری و تاریخی آن زمان باشد باقیمانده است و بمصداق مشت نمونه خروار است همین آثار جزئی و کم حاکی از پیشرفت صنعتی و هنری و اجتماعی و حتی اقتصادی یکدوره طولانی است.

## شهر پارسی در عهد باستان

این مقاله یادآور مطالبی است که استادان و محققین ایرانی و غیرایرانی قبل از من تحقیق کرده و در کتابهای مختلف بشرح آورده‌اند. تحقیق‌های ارزنده استادانی مانند مرحوم پورداود دکترا محمد معین - ملك الشعرای بهار و آقایان دکترا ذبیح‌اله صفا و دکترا پرویز ناتل‌خانلری و بنونیست و هنینگ جای سخن تازه‌ای برای من در این باب باقی نمیگذارد. ولی از آنجا که هدف اصلی از انتشار این گفتارها زنده کردن و یادآوردن فرهنگ و تمدن، و تاریخ و هنر باستانی ایران است باشد که این خطابه گوشه‌ای از اینهدف مقدس بزرگ را پرکند.

نخستین منظومه‌ای که از عهد باستان باقی مانده گاشا یا گاتهای زردشت است، که قدیمترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا و حاوی سرودهای آسمانی و بلندزردشت پیغمبر میباشد.

این کتاب که بخشی از اوستا و در میان یسنا جای گرفته اشعار منظومی است بوزن هجائی و غالباً دارای ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶ و ۱۹ هجا میباشد و از قدیم آنرا بمناسبت اوزان وقاعده‌ی شعری به پنج بحر تقسیم کردند و در میان ۷۲ یسنا جای دادند. بسیاری از فصل‌های این کتاب بی‌آغاز و انجام است، همانطور که بسا مطالب آن بریده و ناتمام میباشد زیرا قسمت نثر آن که معنی شعر را معلوم و روشن میکرده از بین رفته و فقط قطعات شعر آن که بهتر در خاطر میمانده بجای است. و از حیث صرف و نحو و تعبیر و فکر با سایر قسمت‌های اوستا فرق دارد. بسیاری از لغت‌هایی که در این کتاب بکار

رفته در اوستا نیست ولی در قدیمترین کتب مذهبی برهمنان نظیر آنها موجود است.<sup>۱</sup> هر یک از گاتها بنخستین کلمه‌ای که با آن شروع میشود موسوم است مانند (یس‌والرحمن) در قرآن. اشعار گاتها غنائی است و مبتنی بر عواطف مذهبی میباشد و مردم را براستی و درستی و پرهیز از دروغ و کژی و نیایش یزدان پاک دعوت میکند و از سر عظمت عالم خلقت سخن میگوید. و خلاصه کلامی است که از یک روح پس بزرگ و عظیم سرچشمه میگیرد. روحی که مردم را به پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک میخواند. و بدانها میفهماند که تنها بیاری نیکی و راستی و کار و کوشش میتوان بر پدیده‌ها و زشتیها فائق آمد و صلح و سلامت را در جهان مستقر نمود.

زردشت در این سرودها بسیار طبیعی و روان و ساده اوضاع زمان را نشان میدهد و معتقد است: نیروهای متضاد خوب و بد همیشه در جهان زندگی آدمی با هم در ستیزند و او همواره برای پیروزی نیکان و نیکوان دعا میکند و میگوید:

«ایدون برآنیم با دست‌های پرافراشته آفرین خوانیم روان من و جانور بارور»  
«بخواهش، مزدا را برآن داریم که از دروغ پرست براست‌منش و شبان آسیبی نرسد»  
و آنگاه بمردم چنین پند میدهد:

«هیچ یک از شما نباید که بسختان و حکم‌دروغ پرست گوش دهد، زیرا او»  
«خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد. پس با سلاح او را از خودتان»  
«برانید.»

«به آن کس باید گوش داد که از راستی برخوردار است بآن دانائی که درمان»  
«بخش زندگانی است. به آن کس که برای اثبات کلام خویش در برابر آتش سرخ»  
«توای اهورا، که از برای قضاوت مدعیان پرافروخته شود استوار تواند ایستاد.»<sup>۲</sup>  
زردشت نیز مانند بسیار اندیشمندان و بزرگان دیگر راز آفرینش را در نیافت و در وادی کشف حقیقت و پیدایش جهان خلقت سرگشته و حیران بود.

ره زین‌شب تاریک بیرون نبرده بنقل افسانه‌ای بخواب رفت و پرستش‌هایش بی‌پاسخ ماند اینقطعه نمونه‌ای از این حیرت است که بسیار شاعرانه سروده است:

«از تو می‌پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما.  
«کی است آن کس که روز نخست آفرینش خویش پدر راستی گردیدی؟  
«کی است آن که بخورشید و ستاره‌ها راه سیر بنمود؟  
«کی است آن کس که ماه از او گهی پراست و گه تهی؟  
«ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم.»

۱- گاتها صفحه ۶۰ تا ۶۹.

۲- گاتها (اهودگات) صفحه ۳۱.

«از تو می‌پرسم ای اهورا، براستی مرا از آن آگاهی ده  
 «کی است نگهدار این زمین در پائین؟  
 «و سپهر دار بالا که بسوی نشیب فرود نیاید؟  
 «کی است آفریننده‌ی آب و گیاه؟  
 «کی است که به باد و ابر تندروی آموخت؟  
 «کی است ای مزدا آفریننده‌ی منش پاک؟  
 «از تو می‌پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما.  
 «کی است آفریننده‌ی سودبخش و تاریکی؟  
 «کی است آفریننده‌ی خواب خوشی‌بخش و بیداری؟  
 «کی است آفریننده‌ی بامداد و نیمروز؟  
 «و شب که مردم را برای بجای آوردن نماز همیخواند؟»<sup>۳</sup>

هر چند نمیتوانیم و نباید وجود شعر را پیش از ظهور زردشت انکار کنیم، با اینهمه تابدانجا که تحقیق شده نخستین بنای شعر و شاعری در کشور کهنسال ایران بدست زردشت گذاشته میشود و از این روی از یادو باران گزندی نمی‌یابد.  
 پس از گاتها مهمترین اثر منظوم ادبیات اوستائی «یشت‌ها»<sup>۴</sup> میباشد. که چهاردهمین نسک از ۲۱ نسک اوستا میباشد.

در اوستا ۲۱ یشت وجود دارد و هر یک بنام یکی از ایزدان که سی روز ماه نیق غالباً بهمان اسامی است نامیده میشود مانند: یشت، مهر یشت، تیر یشت، و غیره. این یشت‌ها در زمانهای مختلف سروده شده و در آن نام بسیاری از پادشاهان داستانهای ملی ایران که در شاهنامه ذکر شده آمده است. و مکرر از گشتاسب که حامی زردشت بوده و سلسله‌ی کیانی نام می‌برد ولی از پادشاهان مقتدر واقعی مانند کوروش و داریوش و خشایارشا زکری در میان نیست و حال آنکه این اسامی در تورات آمده است. مرحوم پورداد میگوید: «مندرجات این کتاب نشان میدهد که باید عهد آن بسیار بعید باشد یعنی روزگاری که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر می‌برند، ولی زبان یشتها و شیوه نگارش آن معلوم میدارد که باید پس از عهد گاتها باشد و در واقع بین آن دو یک فاصله چند قرنی موجود است. همان فاصله‌ای که بین اشعار رودکی و

۳- گاتها (اشتودگات) صفحه ۷۳.

۴- یشت در اوستا کلمه «یشتی» آمده از ماده یسنا بمعنی ستایش و نیایش و پرستش و تفاوتی که از حیث معنی با یسنا دارد اینست که یشت برای ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان بخصوص میباشد و یسنا بمعنی ستایش و نیایش بطور عموم.

حافظ دیده میشود. ۵

پشت‌ها منظوم است باوزان ۸ - ۱۰ - ۱۲ هجائی و از حیث مطالب بایک دیگر فرق بسیار دارد. قسمتی شامل ادعیه و نمازهایی میباشد که از سایر قسمت‌های اوستا استخراج شده و بخشی که کاملاً مستقل و بدیع و تازه است دارای شیوه‌های خاص و اندیشه‌های خاصی است.

شیوه نگارش آن یا تعریف و توصیف است که با جمله‌ها و کلمات مکرر فراوان بیان میشود و یا حکایت و داستان است که باختصار و در پاره‌ای موارد با اشاره گفته میشود. با اینهمه در بعضی قسمت‌ها از شاهنامه کامل‌تر است. و از آنجهت که اصل و اساس بسیاری از روایات ملی و حماسی ایران در روزگار بعد از اسلام قرار گرفته شایان اهمیت و توجه فراوان است. ۶ و با اینکه در این کتاب تصرفاتی شده و برخی کلمات که برای تفسیر و توضیح مطلب بوده داخل متن گردیده است با اینهمه ترکیب شعری آن بهم‌نخورده است.

منظومه‌های اوستا منحصر به «گاتها» و «یشت‌ها» در سایر قطعات کتاب مقدس منظومه‌هایی وجود دارد که بعضی از شرق شناسان آلمانی تحقیق کرده و اوزان شعری آنرا جمع‌آوری نموده‌اند مانند: گلدنر و هرتل آلمانی.

هرودوت در جائی که میخواهد چگونگی ستایش ایرانیان قدیم را بیان کند می‌نویسد: «مغ‌ها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند» شك نیست که آواز خوانی در نظم ممکن است نه در نثر.

نکته قابل توجه دیگر اینست که در آخر هر یک از پشت‌های بزرگ ترجیع‌های مخصوصی نظیر ترجیع‌بندهای اشعار پارسی‌دری وجود دارد که دال بر انواع شعر آندوره میباشد.

### (شعر پارسی در عهد ساسانیان)

از دوره ساسانیان اطلاعات بیشتری در دست داریم. نخستین شعری که از آن زمان به ما رسیده سخنان مانی است.

کتابهای مانی بخط و زبان سریانی نوشته شده ولی يك کتاب فارسی بنام شاپورگان از او باقیمانده که ظاهراً تازمان ابوریحان بیرونی وجود داشته و در کتاب آثار الباقیه قسمتی از آن نقل گردیده است. این کتاب امروز موجود نیست ولی اوراقی که از خرابه‌های تورفان بدست آمده اگرچه پاره و ناقص میباشد لکن حاوی اشعار هجائی است و آشکار است که متعلق بکتابی از اصول دین مانی بوده و باغلب

۵- پشت‌ها صفحه ۲۲.

۶- کتاب یشت‌ها جلد اول تفسیر و تألیف مرحوم پورداود.

احتمالات بقایائی از همان کتاب شاهپورگان میباشد.

مضامین این اشعار شرح ایجاد خلقت جهان مادی و ظهور اهریمن و بنای آسمان و زمین و غالباً دینی و اخلاقی است. و نیز قطعات ادبی زیبایی وصف عالم نور و درخت نوردارد که جالب توجه است. وزن این قطعات یکی دو تا ۱۲ هجائی و قسمت زیاد آن که مختص بیک کتاب و شاید همان شاهپورگان باشد ظاهراً ۹ هجائی است. ۲ و نیز در اوراق مکتشفه تورفان شعرهای دیگری از مانی که جزو کتاب دینی شاهپورگان یا کتاب دیگر بوده است دیده میشود که اوزان مختلف دارد.

دیگر از اشعار دوره ساسانیان قطعه شعر کتیبه حاجی آباد است که کریستن سن در مجله کاوه از قول اندریاس نقل کرده است.

دیگر از آثار منظوم آندوره حماسه یادگار زریران است که آنرا شاهنامه گشتاسب نیز خوانده‌اند. متنی است تاریخی شامل تقریباً ۳۴۶ سطر و در سال ۱۸۹۰ میلادی توسط گیگر «Geiger» آلمانی ترجمه شد. وی چند بند از متن پهلوی این کتاب را با اشعار شاهنامه مطابقت کرد و رابطه میان مطالب این کتاب را با شاهنامه در داستان جنگ ارجاسب و گشتاسب نشان داد ولی متوجه منظوم بودن آن نشد. تا اینکه آقای بنونیست خاورشناس نامی پس از بررسی دقیق باین نتیجه رسید که یادگار زریران با صورت فعلی منظومه‌ای از دوره اشکانی است که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع کنونی درآمده است. بدینمعنی که مانند یشت‌ها لغات و کلماتی که برای توضیح و تفسیر آمده است داخل متن شده و نظم از سیاق اصلی خود خارج شده است.

وی پس از پژوهش چندی این لغات را از متن بیرون آورد و اشعار شش هجائی اصلی را پیدا کرد و نتیجه گرفت که یادگار زریران صورت مغشوش و درهم ریخته‌ای از یک منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی است که خود از منظومه دیگری تقلید شده است.<sup>۸</sup>

یادگار زریران منظومه‌ای مذهبی و در عین حال قهرمانی و پهلوانی است. و در آن گاه مضامینی در وصف میدان جنگ یافته میشود که بی‌شبهت بشاهنامه و سایر منظومه‌های حماسی قرن پنجم نمیباشد منتهمی قدرت و مهارتی که در منظومه‌های اخیر از لحاظ وصف و از حیث بیان احساسات پهلوانان و امثال اینها می‌بینیم در منظومه یادگار زریران وجود ندارد. ولی میتوان این منظومه و همچنین دیگر منظومه‌های حماسی ادبیات پهلوی را مقدمه ظهور حماسه ملی بزرگ ایران در قرن پنجم و ششم

۷- مجله مهر سال پنجم اقتباس از مقاله مرحوم بهار.

۸- مجله آسیائی Journal Asiatique مقاله بنونیست تحت عنوان یادگار زریران.

از این کتاب در ادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده و آن داستان نخستین جنگ گشتاسب با ارجاسب است که دقیقی در نظم اینقسمت از شاهنامه، بی‌شک متأثر ازین کتاب بوده است و بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکاری که در منظومه دقیقی وجود دارد عیناً در یادگار زیریران دیده میشود<sup>۱۰</sup> و بنابراین باید گفت مأخذ کاردقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسب و ارجاسب ازین کتاب متأثر و بعبارت دیگر یکی از مأخذ و منابع مؤلفان این شاهنامه یادگار زیریران بوده است.

یکی دیگر از یادگارهای منظوم روزگار ساسانی «درخت آسوریک» است هرچند برخی از محققین معتقدند که این کتاب از نظر جمله بندی یا شیوه نگارش و کلمات آن ظاهراً از زمانی دورتر یعنی باید متعلق بعهد اشکانی باشد و در قسمت شمال ایران مدون گردیده است.

بنونیست مستشرق معروف فرانسوی که بیش از همه برای یافتن شعر در زبان پهلوی و کشف قواعد و قوانین نظم این زبان کوشیده است، پس از مطالعه و تحقیق درباره این کتاب نتیجه گرفت که تمام این رساله «درخت آسوریک» منظوم است. مرحوم بهار در مجله مهر سال پنجم شماره دوم مینویسد: «امروز تمام این کتاب دارای اوزان هجائی درستی نیست و غالباً بنثر شبیه‌تر است ولی بعضی قسمت‌های آن کمتر دست خورده و تاکنون وزن خود را حفظ کرده است و معلوم میشود که اصل آن بشعر دوازده هجائی سروده شده و در پایان آن رساله نویسنده یا گوینده آن اشاره برسرودن و بستن آن میکند.» و باز در کتاب سبک شناسی جلد اول مینویسد: «این کتاب شعر بوده است و هنوز هم بعضی ابیات آن حال نظم خود را از دست نداده است ولی بسیاری ابیات از وزن افتاده و مبدل بنثر گردیده است. درین کتاب قوافی رعایت شده است بعضی ابیات با (الف و نون) و بعضی ابیات با (نون و دال) ختم میشود.» -

بهر حال در اینکه این کتاب در اصل شعر بوده است جای شبهه نیست ولی مانند سایر آثار مذکور حوادث ایام آنرا از دست برد مردم زمان امان نداشته و تصرفاتی در آن شده است.

دیگر از آثار برجسته دوره ساسانی سرود کرکوی است با وزن هجائی و مقفی بزبان ادبی دزی.

در مشرق ایران آنعهد زبان ادبی دری بود و طبعاً این شیوه شامل جنوب خراسان نیز میشد. این سرود بقول مرحوم بهار اشعار صحیح و سالم دوره ساسانی است که در آتشکده کرکوی واقع در شهر سیستان میخواندند - و در تاریخ سیستان صفحه ۳۷

۹- کتاب حماسه‌سرایی در ایران ص ۱۲۳.

۱۰- رجوع شود بمقاله آقای دکتر ذبیح‌اله صفا در مجله سخن شماره ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰.

نوشته شده و مرحوم بهار در حاشیه تاریخ سیستان دریاب این شعر چنین مینویسد:  
«بعقیده من باید وزن این شعرها: «تنا تنن تن تن» باشد و چنین خوانده میشود:

فرخته باذا، روشی،	خنیده گرشب، هوش
همی پر است از، جوش	انوش کن می، انوش
دوست بنا . . . آگوش	به آفرین نبه، گوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت و، دوش

که در اینصورت رعایت اسباب و هجاها شده است»

H. S. Nyberg مستشرق معروف دربند هشن بقایای قطعه‌ای را که در ستایش زروان خدای زمان سروده شده پیدا کرد و آنرا منظم نمود و بصورت قطعه شعری درآورد. ۱۱ هرچند شیوه نیبرگ در تنظیم اینقطعه مورد ایراد کریستن سن قرار گرفت، بااینهمه تصدیق کرد که شعر یازده هجائی قافیه دار است که نظیر آن در اشعار مانوی نیز دیده میشود. وی اینشعر را اصل و مبنای مثنوی رزمی فارسی میداند که ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف سروده شده و شماره هجاهاى آن یازده میباشد.

کریستن سن مدعی است که در یکی دیگر از قسمت‌های بند هشن که در سرگذشت کودکی کیقباد است پنج مصراع هشت هجائی یافته که مصراعهای سومی و چهارمی در آنمیان مقفی میباشد. نتیجه این تحقیقات عقاید متداول قدیمی را درباره مبادی شعر فارسی و چگونگی تکامل آن بقول آقای دکتر خانلری ۱۲ باطل میکند که: «قواعد نظم پارسی جدید مقتبس از اعراب است و اصطلاحات آن نیز همه عربی است و مبنای وزن شعر در فارسی جدید مانند عربی بر کمیت هجاها قرار دارد.» ۱۲

زیرا گذشته از اصول کمی که از عروض عرب مأخوذ است بحر متقارب و حتی شکل مثنوی در فارسی پیش از اسلام وجود داشته و قافیه را نیز بکار می‌بردند. رویهمرفته بعضی از قواعد نظم فارسی جدید که از عربی مقتبس است در حقیقت میراث ساسانیان شمرده میشود. و آنگاه باز بقول استاد خانلری سؤالی مطرح میشود و آن اینست که آیا ممکن نیست در زمانهای پیش از اسلام عرب در صنعت شاعری بعضی نکات را از ایرانیان اقتباس کرده باشد؟ دولت عربی حیره که منبع تمدن عرب است همسایه پایتخت ساسانی و از جنبه سیاسی تابع این شاهنشاهی بزرگ بود. بنابراین ممکن است از هر حیث تحت تأثیر آن قرار گرفته باشد.

11- Journal Asiatique. P. 214.

۱۲- رجوع شود بکتاب وزن شعر فارسی تألیف آقای دکتر پرویز نائل خانلری.

۱۳- اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی: (اعتبار وزن حقیقی بدان میماند که اول هم عرب را بوده است، مانند قافیه).



آقای هنینگ «W. B. Henning» در مقاله‌ای که بعنوان يك منظومه پهلوی ۱۴ در مجلهٔ مدرسه شرقشناسی لندن انتشار داده چنین مینویسد: «تحقیق دربارهٔ شعر پهلوی که آقای بنونیست سال‌های پیش ازین با شور و شوق تمام آغاز کرده بود گوئی ببن‌بست رسیده است اینکه بعضی از متون پهلوی مانند ایاتکار زیران یا درخت آسوریک شعر است مورد قبول و اتفاق نظر میباشد اما نکات مربوط بساختمان شعر و موضوع وزن و قافیه هنوز مبهم است و در این راه دو مانع بزرگ وجود دارد نخست مسامحه فراوان کاتبان در اینقسمت، یعنی حذف یا الحاق «و» یا حرف اضافه بمتن اصلی که وزن را بر هم زده است دوم آنکه ما بطور قطع تاریخ تألیف متون موجود را نمیدانیم و در نتیجه نمیتوانیم بیقین بگوئیم که نویسنده کلمات نوشتهٔ خود را چگونه تلفظ میکرد است.

اما دربارهٔ موضوع مشکل قافیه باید صریحاً گفت که در تمام آثار ایرانی میانه که تاکنون منظوم شمرده شده است حتی يك قافیه هم بمعنی صریح آن دیده نمیشود. البته بعضی قافیه‌ها و هم صوتیهای اتفاقی وجود دارد اما قاعدهٔ قافیه و آنهم قافیه مشخص ظاهراً معمول نبوده است با اینحال در يك منظومه پهلوی که تاکنون مورد مطالعه واقع شده است قافیه بمعنی دقیق وجود دارد و محتاط‌ترین محققان نیز آنرا نمیتوانند انکار کنند. اینقطعه قسمتی از متن اندرزی است که در متون پهلوی فراهم آورده‌ی «جاماسب آسانا» چاپ شده است. لحن عبارات اینقطعه کاملاً شاعرانه است. و قافیه آن بترتیب قصیده است. آن قطعه اینست:

دارم اندرزی از داناگان	از گفت پیشینگان
اشمابه بی وز ارم	بد راستیه اندر گیهمان
اگر این از من پذیرید	بویسد سو دی دو گیهمان
پد گیتی وستاخ م بیید	وش آرزوگ اندر گیهمان
چه گیتی پدکس بی نی هفتهند	نی کوشک او (نی) خان و مان
شادیه ی دل چی ختدید	ادچی نازید گیهمان
چند مردمان دید - هم	وش (آرزوگ؟) اندر گیهمان
چند خو دایان دید - هم	.....

آقای هنینگ در پایان اینمقاله میگوید در اینکه آیا این منظومه‌ی کهن از دورهٔ ساسانی است یا متعلق بدوره‌های بعد و تقلیدی از منظومه‌های فارسی دری میباشد. چنانکه ملاحظه شد کوشش دانشمندان برای یافتن شعر در زبان پهلوی بدینجا انجامید که آثار مذکور شعر است و تابع وزن هجائی و برخی از آنها مقفی. اما بقول استاد دکتر ناتل خانلری تحقیق اینمطلب که:

۱- اصول وزن شعر پیش از رواج قواعد عروض عرب در ایران چه بوده؟ و چگونه عروض عرب در ایران تا اینکه رواج یافته و جانشین قواعد شعری پیش از اسلام شده است بادشواریمهائی که از حیث عدم اطلاع از تلفظ صحیح کلمات و نداشتن سند کتبی درباره اصول شاعری عهد ساسانی در پیش داریم کار آسانی نیست.

سید حیدر شهربار نقوی

## ساسانیان و هند و پاکستان

اگر بگفته سخنور نامدار ایران ابوالقاسم فردوسی طوسی که مبتنی بر روایت کارنامک اردشیر پاپکان می باشد اعتماد کنیم میتوانیم بگوئیم اردشیر پاپکان، بنیان گذار سلطنت خانواده ساسانیان، پسر یکنفر پاکستانی یا هندی ایرانی الاصل بنام ساسان بوده است به این معنا که یکی از فرزندان داریوش سوم بنام ساسان، پس از شکست ایران در مقابل هجوم یونانیان از میهنش به شمال غربی هندوستان گریخت و در آنجا اقامت ورزید. پس از مدتی یکی از نوادگانش که او هم ساسان نام داشت به ایران برگشت و در استخدام پاپک امیر استخر فارس درآمد. امیر استخر هنگامیکه از اصل دودمان ساسان آگاهی یافت دخترش را به وی داد. حاصل چنین وصلتی پسری بنام اردشیر بود.

اشعاری از شاهنامه که در همین زمینه گفته شده است در زیر نقل می شود:

چو دارا به رزم اندرون کشته شد	همه دوده را روز برگشته شد
پسر پد مر او را یکی شادکام	خردمند و جنگی و ساسان بنام
از آن لشکر روم بگریخت اوی	به دام بلا برنیاو یخت اوی
به هندوستان در بزاری بمرد	ز ساسان یکی کودکی ماند خرد
برین هم نشان تا به چهارم پسر	همی نام ساسانش کردی پسر
شبانان بدندی دگر ساریان	همه خسته از رنج و بارگران
برون شد همی جست کاری برنج	مگر یابد از رنج پاداش گنج

<p>که من پور ساسانم ای پهلوان  از آن چشم روشن که او دید خواب  پسندیده تر افسر خویش را  یکی کودک آمد چو تابنده مهر  فزاینده و فرخ و دلپذیر  که باشد بدیدار او شادکام  همی خواندش باپکان اردشیر</p>	<p>به بابک چنین گفت از آن پس جوان  چو بشنید بابک فرو ریخت آب  بدو داد پس دختر خویش را  چو نه ماه بگذشت بر ماه چهر  بماننده نامدار اردشیر  همان اردشیرش پدر کرد نام  سر او را کنون مردم تیز ویر</p>
---	--

پس از آنکه حکومت ساسانیان منقرض گردید عده کثیری از ایرانیان از طبقات مختلف ملت ساسانی به نواحی غربی هندوستان روی آوردند و آتش‌فروزان رانیز از آتشکده‌ای در خراسان به آن کشور به‌مراه خود بردند و از آن به بعد تا امروز در طول مدت سیزده قرن متوالی باروشن نگهداشتن آتش مزبور در معلی بنام اوداوادا (در گجرات) در شهرهای بمبئی، کراچی، سورت، احمدآباد، حیدرآباد دکن و شهرهای دیگر هند و پاکستان به حیات پرافتخار خود ادامه دادند. در حال حاضر هم بزرگترین جمعیت زردشتیان بنام پارسیان که بقایای اصیل ملت ساسانی بشمار می‌روند و پرچمدار نام بزرگ ایران و فرهنگ با عظمت ساسانیان می‌باشند در شبه‌قاره زندگی می‌کنند.

بدین ترتیب هم از حیث نوشته داستان مانند فردوسی و هم از حیث سرگذشت‌های تاریخی ساسانی از آغاز تا پایان سلطنت خویش ارتباط وافری با هند و پاکستان داشته‌اند و حتی امروز هم یادگارهای ملی و معنوی آنها در آن سرزمین و شئون مختلف اهالی آن به افراط به چشم می‌خورد. در سطور زیر سعی می‌شود با ایجاز و اختصار همبستگی‌های دامنه‌دار و عمیق ایران ساسانی را با هند و پاکستان بیان کنیم.

همانگونه که از آثار مکشوفه گوناگون باستانی و خرابه‌ها و کتیبه‌های ایرانی استنباط می‌شود فن کشورداری و فرهنگ و تمدن این سرزمین پهناور در زمان سلطنت هخامنشیان و اشکانیان با استفاده از اندوخته‌های تجربیات اقوام قدیم چون آسوری، بابلی، کلدانی و غیره بنحو بسیار شایسته‌ای تشکیل یافته و مدارج ترقی و تعالی را طی نموده ولی آن در زمان ساسانیان استواری و پایداری بیشتری یافت و بنابر توجه ویژه‌ای که از طرف پادشاهان فرهنگ‌دوست و دانش‌پرور نظیر اردشیر، شاپور اعظم و انوشیروان عادل به گسترش علم و آگاهی و بسط معارف و هنر مبذول گردید علوم و فنون مختلف و هنرهای گوناگون رو به ترقی نهاد و به عظمت چشمگیری رسید. بهمین علل ساسانیان از درخشنده‌ترین ادوار تاریخی این مرز و بوم بشمار می‌روند و از نظر مملکت‌داری و سازمان‌های اداری و مراسم دربار و ترویج علوم و فنون و عمران کشور حایز اهمیت فراوانی می‌باشد.

همانند هخامنشیان ساسانیان هم پس از کسب کمال و رسیدن به عروج و اقبال دچار اضمحلال و زوال سیاسی گشتند و در قرن هفتم میلادی سیل مهیبی از لشکریان اقلیم بی‌آب و علف به‌سوی ایران سرازیر شد و مداین را فرا گرفته و شکوه درفش کاویانی و عظمت و فرکیانی را به‌مراه برد. در میدان کارزار اردشیر زادگان هزیمت یافتند و باشکست رو برو شدند و جاه و جلال کاخ کسری فرو ریخت ولی طولی نکشید ایرانیان پرچم پیروزی و برتری خویش را بر قلعه‌های علم و دانش به اهتزاز در آوردند و زیرلوای خلافت عباسیان در بغداد آداب و رسوم دربار مداین را احیا نمودند. آثار علمی یونان و هندوستان را که به‌زبان پهلوی انتقال یافته بود به‌عربی ترجمه کردند و بدین‌ترتیب علوم و دانش‌های ایرانی از عصر ساسانی در زمان عباسیان منشاء نهضت‌های علمی گشته و در واقع مایه و پایه معارف اسلامی گردید و از حیث تأثیر اقصی نقاط عالم اسلام را در بر گرفت.

دربار خلافت عباسیان در بغداد که از چندین جهت با دربار ساسانیان شبیه بود نمونه و سرمشق خوبی برای دربارهای سایر حکومت‌های اسلامی محسوب می‌شدند از جمله پادشاهان اموی اسپانیا در اغلب امور از دربار بغداد پیروی می‌کردند<sup>۱</sup> به‌الفاظ دیگر دربار امویان اسپانیاییان تحت تأثیر آیین دربار ساسانیان قرار گرفته و از این راه اصول کشورداری و سنت‌های سیاسی و مراسم درباری ایران در آن‌سرزمین، دور دست هم متجلی گشته بود.

### مرزهای خاوری ایران ساسانی

قلمرو ساسانیان پس از شاهنشاهی هخامنشیان در زمان پیش از اسلام از پهناورترین امپراتوری‌های جهان محسوب می‌شد. مشرق این شاهنشاهی شامل قسمت مهمی از هند و پنجاب (پاکستان) تا دهلی و تا نزدیکی بمبئی و سگستان و بلوچستان و کابل و قسمت اعظم کوشان تا شهر پیشاور (پاکستان) بود<sup>۲</sup> ه. گوئنتر مستشرق انگلیسی می‌نویسد: «در قرن سوم میلادی ساسانیان تا قلب هندوستان پیش رانده و حتی «مالوه» در هندوستان مرکزی را که بعدها یکی از مراکز قدرت گپتا شد اشغال کردند»<sup>۳</sup> در کتیبه شاپور اول دومین پادشاه ساسانی که در کعبه زرتشت (نقش رستم) به خط پهلوی نوشته شده ضمن اسامی کشورهای تابع او حدود مشرق امپراتوری‌اش تا پیشاور (پاکستان) یاد شده است<sup>۴</sup> حسن پیرنیا از قول پروفیسور هرتسفلد آلمانی

- ۱- سیدامیرعلی. نگارش واسطی (بانگلیسی) چاپ لاهور صفحه ۱۷۵.
- ۲- تمدن ساسانی تألیف علی سامی جلد دوم ص ۲۵۱.
- ۳- میراث ایران (ترجمه بفارسی) صفحه ۱۵۴.
- ۴- تمدن ایران ساسانی نگارش لوکوشین (بزیان روسی) ترجمه بفارسی از دکتر رضا (صفحه ۱۷).

در کتابش بعنوان ایران باستانی چاپ مجلس صفحه ۳۷۳ مینویسد: «... بعضی از قطعات و قسمت‌های هندوستان یعنی دره رود هند و سندوپنجاپ تا دروازه (در بند) دهلی از یک طرف و تا نزدیکی بمبئی از طرف دیگر در اوایل دوره ساسانی جزو ایران بود ولی بواسطه هجوم مردمان صحراگرد شمالی مثل هونها و غیره بفلات ایران و هند در زمان شاپور دوم ایران ممالک مزبور را از دست داد و حدود ایران پدین وضع بود تا این که در زمان نوشیروان مجدداً به وسعت اولیه خود عود کرد». مطابق نوشته سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول ص ۳۱۷ در زمان ساسانیان همه سرزمین سند یعنی تقریباً همه پاکستان امروز جزو خاک ایران بود و در اقصای شرق ایران ایالت بزرگی بود که قسمت جنوبی آنرا که در ساحل اوقیانوس هند واقع شده بود مکران و قسمت شمالی آنرا سند می‌گفتند و حکمران مستقل آنجا را مکران شاه می‌نامیدند.»

پروفسور عباس شوشتری در ایران نامه چاپ مؤسسه آسیا تهران صفحه ۳۱۴ درباره مرز شرقی قلمرو ساسانیان چنین نگاشته است: «... کالی‌داس نمایشنامه‌نویس و شاعر بزرگ هند در یکی از نمایشنامه‌هایی که نوشته اشاره کرده است که حکومت پارسیک یعنی ایران تا جنوب سند که حدود شاهنشاهی گپتا بود می‌رسید و هونها در شمال سند بودند. مختصر این که ساسانیها کم‌وبیش بر همه ایالت سند اگر نباشد بریک بهره بزرگ آن که جانب غربی رود سند باشد تا قرن هفتم (میلادی) نفوذ و ارتباط داشتند...»

در نواحی شمال شرقی ایران ساسانی، یلغارهایی از طرف قومی بنام هن یا هیاطله صورت می‌گرفته و ناراحتی‌ها برای این کشور بوجود می‌آمده است در نتیجه پادشاهان ساسانی چندین بار در آن اطراف لشکرکشی کردند. بویژه شاپور دوم و بهرام گور ضربت‌های سختی به آنها وارد ساختند. در مرزهای خاوری، با اینکه آن سرزمین هم دستخوش تحولات سیاسی می‌شد ولی رویهمرفته آرامش قابل توجهی در آنجاها حکمفرما بوده و راجگان در آن نواحی باجگزار شاهنشاهان ایران بودند. البته در بعضی از مواقع تأخیر ممتد در پرداخت خراج از طرف راجگان موجب تنبیه آنها از طرف شاهیاران ایران قرار گرفته است.

### حملات ساسانیان به نواحی خاوری قلمرو خویش

از همه پیش اردشیر مؤسس سلطنت خانواده ساسانی به نواحی غربی هندوستان که امروز پاکستان نامیده می‌شود حمله برد تا آن بخش مهمی از هندوستان را مانند هخامنشیان جزو امپراتوری خود سازد. حسن پیرنیا در این باب در تألیفش ایران باستانی (جلد اول چاپ مجلس) در صفحه ۲۸۱ چنین مرقوم میدارد: «... بعضی از

مورخین بر خلاف اکثریت آنها عقیده داشتند که اردشیر بعد از تسخیر خراسان و باختر و توران و مکران به هند رفته پنجاب را تسخیر کرد. اخیراً این عقیده تأیید شده زیرا سکه مسی در پنجاب پیدا شده که یک طرف آن صورت آتشکده را دارد و شبیه به سکه‌های اردشیر ساسانی است و طرف دیگر مثل سکه‌های کوشان است...» در زمان سلطنت شاپور دوم پادشاهی از خانواده کوشان با لقب کیدار در نواحی غربی هندوستان (پاکستان) حکومت می‌کرد. پایتخت او شهر پیشاور بود. کیدار پس از گرفتن کشمیر و پنجاب اعلام استقلال کرد و سیادت شاهنشاه ایران را نادیده گرفته و در سکه تمام صورت خود را نقش نمود و این روش مخصوص به شاهنشاه بود. شاپور دوم از این جسارت کیدار خشمگین شد و بر پنجاب حمله برد. کیدار شکست‌خورده و پادشاه ایران را شاهنشاه خود شناخت و در رکاب شاپور دوم در جنگی که در بین ایران و روم درگرفت پسود ایران شرکت ورزید ولی پس از مراجعت از ایران زیر حمایت سمدراکپتا پادشاه مقتدر شمال هندوستان باز هم از اطاعت شاهنشاه ایران سرباز زد و در سال ۳۷۵ م درگذشت.

مطابق نوشته پروفیسور شوشتری در تالیفش «همسایگان ایران» چاپ مؤسسه مطبوعاتی عطائی تهران (صفحه ۲۲۸) «شاپور سوم (۳۸۳/۸۸ م) یکین شکستی که کیدار به سپاه ایران رسانده بود بر او لشکر کشید و او را شکست داد و مجبور کرد مجدداً سیادت ایران را بشناسد و سکه‌اش را مانند پیش نیم‌رخ نقش کند...»

در برخی از کتب تاریخ ذکر شده است که بهرام پنجم (بهرام گور) به هند لشکر کشید اما راجای آن مملکت بنام شنکلت بنا بر آن که پادشاه ایران دشمنان مشترک ایران و هندوستان (قبایل هن‌یاهیتامله) را به‌کیفرشان رسانیده و هندوستان را نیز از خطری بزرگ مصون ساخته بود نسبت به شاهنشاه ایران احساسات شدیدتشکر و امتنان را داشت بهمین علت او از بهرام‌گور استقبالی بعمل آورد و پیاپی خدمات اشاره شده او مکران و دیگر نواحی را نیز در نزدیکی مرز ایران به‌وی هدیه نمود. ثعلبی در شاهنامه‌اش در این مورد بیان میدارد که شنکلت دخترش را هم به عقد بهرام درآورد و ۱۲ هزار نفر رامشگران (کولی) را به ایران فرستاد.

مقبول بیگ بدخشانی در تالیفش بنام تاریخ ایران (بزیان اردو) جلد اول چاپ لاهور صفحه ۵۰۲ مینویسد «در حدود سال ۶۱۵ میلادی خسرو پرویز به نواحی شمال غربی هندوستان حمله کرد و آن قسمت را مجدداً ضمیمه قلمرو خود ساخت.»

### راجگان هندوستان معاصر ساسانیان

راجگان خانواده‌های کشن یا کشان در نواحی پاکستان و گپتاها و متعاقب آنها ورده‌ها در شمال و مرکزی هندوستان و چالوکیه‌ها در قسمت جنوبی آن مملکت هم‌زمان

یا پادشاهان ساسانی حکومت می‌کردند. کشاها تا قرن چهارم میلادی در پنجاب و کابل حکمفرما بودند ولی بطوریکه در تاریخ مسلمانان پاکستان و و بهارت تألیف هاشمی (بازبان اردو) چاپ کراچی در صفحه ۲۹ مذکور افتاده راجگان کشن خراج‌گزار ساسانیان بوده‌اند.

در اواخر سده چهارم میلادی بوسیله شخصی بنام چندراگپتا سلطنت بزرگی در شمال هندوستان تأسیس گردید. بنیان‌گذار سلطنت گپتاها لقب «سهاراجادهیراج» را به معنای شاهنشاه برای خود انتخاب نمود. در خانواده گپتا بویژه سه نفر چندراگپتا، سمدرراگپتا و وکرما‌دتییه از پادشاهان بسیار نامدار تاریخ هندوستان بشمار می‌روند و بعلت خدمات شایانی که بوسیله تاجداران مزبور در رشته‌های گوناگون علم و دانش و فرهنگ و هنر آنکشور انجام پذیرفت دوره سلطنت آن خانواده را که در حدود دو قرن طول کشید عصر ملامتی تاریخ هندوستان نامیده‌اند. چندراگپتا و سمدرراگپتا معاصر شاپور دوم بودند. وکرما‌دتییه جانشین سمدرراگپتا مربی دانشمندی بزرگ مانند آریا بهت عالم شپیر هیئت و مهندس و کالی‌داس شاعر معروف جهان بوده است.

همانگونه که پادشاهان خانواده موریای در قرن سوم پیش از میلاد مسیح در شمال هندوستان حکومتی را تأسیس نمودند که از چندین حیث از سلطنت هخامنشیان الهام گرفته بود، پادشاهان خانواده گپتا نیز در کشورداری و از نظر برخی از سنت‌ها شاهان ساسانی را سر مشق خویش قرار دادند. بطور مثال آنها لقب شاهنشاه را در تقلید از شهرباران ساسانی برای خود اختصاص دادند. مانند ساسانیان که بمنظور ایجاد یک پارچگی در ملت خویش در ترویج و سرپرستی یک دین زرتشتی کوشیدند و امر فرمودند اوراق پراکنده اوستا جمع‌آوری و مرتب شود، پادشاهان گپتا نیز از دین هندو (برهمنی) سر پرستی بعمل آوردند و مقرر داشتند کتاب ودا جمع‌آوری و مرتب و منظم گردد.

گپتائیها مانند شاهان ایران از علماء و فضلا و ارباب علم و دانش و صاحبان هنر قدردانی کردند و مربی دانشورانی چون کالی‌داس و آریابهت بودند. در سنگتراشی و نقاشی و هنرهای دیگر هم گپتائیها از هنرمندان سرپرستی نمودند و در نتیجه شاهکارهایی در غارهای اجنتا و الورا در هندوستان مرکزی بوجود آمد. معبد سنگی هندوان در دیوگره (شهرستان جهانسی) و مناره پولادی در دهلی می‌توانند بر اوج صنعت معماری و فلزکاری هند در آن زمان گواه باشند. همچنین گپتائیها نظیر ساسانیانی که سعی داشتند عظمت شاهنشاهی هخامنشیان را بار دگر زنده کنند و در واقع جانشینان کورش و داریوش باشند کوشش کردند تا پادشاهی پرشکوه موریائیها را مجدداً زنده سازند و جانشین اشوکا معروفترین پادشاه تاریخ باستانی هندوستان بشوند. به‌الفاظ دیگر گپتائیها نیز مانند ساسانیان اجیاءکننده عظمت



دیرینه سرزمین خود بودند.

گپتائیمها مانند ساسانیان دارای دو پایتخت بودند یکی در شمال هند بنام پاتلی پترا و دومین در هند مرکزی به اسم اجین و آنها دسته محافظین خویش را نیز گویا در تقلید پادشاهان ایران تشکیل داده بودند.

پس از خانواده گپتا وردهن‌ها در شمال هندوستان برمسند حکومت نشستند. در بین آنها هرش وردهن منشاء کارهای بزرگی شد و مقام ارجمندی را در بین پادشاهان نامدار هندوستان بدست آورد. او از سال ۶۰۶ تا ۶۴۷ میلادی حکمران بود. در همان زمان پادشاهی مقتدر بنام پولاکسن دوم در جنوب هندوستان فرمانروائی داشت. پولاکسن دوم از خانواده چالوکیه بود که از نیمه قرن ششم تا نیمه قرن هشتم میلادی در قسمت جنوبی آن کشور پادشاهی می‌کرد وی هم مانند هرش وردهن با خسرو پرویز معاصر بود و پس از ۳۴ سال حکومت بسال ۶۴۲ میلادی درگذشت. پولاکسن برای آنکه علیه هرش وردهن موقعیت سیاسی خویش را محکم‌تر سازد سفارتی بدربار خسرو پرویز فرستاد. در تاریخ طبری، فردوسی و کتب دیگر از زبان خسرو پرویز بیان شده است که در سی و ششمین سال پادشاهی او از طرف راجای هندی سفارتی همراه هدایا به دربارش فرستاده شد و سفیر آنکشور برای فرزندانش نیز هدایائی آورد و نامه‌ای بنام شیرویه هم دریافت گردید. در آن نامه راجای هند نوشته بود که در سی و هشتمین سال پادشاهی خسرو شیرویه بحکومت خواهد رسید.

پروفسور هادی حسن در مجموعه مقالاتش چاپ حیدرآباد دکن صفحه ۳۵ گفته طبری را در این باب چنین ترجمه کرده است:

«فرمیشا، ملك الهند سفیری بدربار ایران با هدایا و نامه‌ها برای شاه و هر یکی از پسرانش فرستاد. از میان آن هدایا سهم شیرویه بن پرویز عبارت از يك زنجیر فیل و باز سفید و پارچه دیبا و مکتوب سری بود مشعر بر اینکه در سال سی و هشتم جلوس پدرت یعنی در سال ۶۲۸ میلادی تاج و تخت ایران از آن تو خواهد شد.» طبق تحقیقات نولدکه فرمیشا ملك الهند جز پولاکسن ثانی کسی دیگر نیست. فردوسی طوسی در شاهنامه ذکری از نامه هندوستان را کرده و هدایائی که از آنکشور به ایران فرستاده شده برشمرده است.<sup>۵</sup>

با در نظر گرفتن نقاشی در غار شماره يك اجانتادر نزدیکی شهر اورنگک آباد (هند مرکزی) که تصویری از يك شاهزاده ایرانی همراه عده‌ای دیگر در آن بچشم می‌خورد برخی از محققین معتقداند سفارتی از طرف خسرو پرویز بدربار راجا پولاکسن فرستاده شده است. پروفسور هادی حسن در مقالاتش در مورد نقاشی مزبور

۵- شاهنامه چاپ بمبئی سال ۱۲۶۶ هـ صفحه ۱۰۶۸.

چنین مرقوم داشته است:

«... بنابراین نقاشی‌ایکه در یکی از غارهای اجنتا روی گچ کرده‌اند باید شرحی از سفارتی که بطور مبادله از خسرو پرویز به دربار پولاکسن رسیده بوده باشد، چه در نقاشی مزبور يك راجه زردرنگ برپالشی زربفت تکیه داده روی تخت نشسته است و سه‌چهار نفر ریش‌دار با لباس ایرانی در بروکلاه مخروطی برس، حامل هدایا از قبیل رشته مروارید و شیشه شراب بخدمت راجه می‌رسند. بیرون قصر راجه نیز چند نفر ایرانی با اسب‌های پیشکشی دیده می‌شوند. شکی نیست که سفارت مزبور از راه دریا بدکن آمده و نفوذی که ایرانیان در دریا حاصل کردند بعد از سقوط ساسانیان نیز ادامه داشت...»

### مسافرت‌های ایرانیان به هندوستان و بالعکس

حکیم برزویه طبیب دربار انوشیروان باکسب اجازه شاهنشاه برای بدست آوردن گیاهی که مرده‌ها را زنده می‌کند مسافرتی به هندوستان کرد و در آنجا کوشید تا مطلوبش را پیدا کند ولی با عدم موفقیت مواجه شد اما دانشمندان هندی به‌او گفتند آن گیاه کتاب کللیک ودمنک است و آن جاهلان و نابخردان را که بمثابه مردگان‌اند عاقل می‌سازد و بدین ترتیب بآنها زندگی می‌بخشد. حکیم برزویه که به رمز گیاه زندگی‌بخش پی برد کتاب مزبور را به ایران آورد و آن را به پهلوی ترجمه کرد. در قرن هشتم میلادی عبدالله ابن مقفع آن را زیر عنوان کللیله ودمنه از پهلوی به عربی منتقل ساخت و سپس آن کتاب بزبانهای مختلف جهان راه یافت.

حسن پیرنیا مؤلف ایران‌باستانی در کتابش چاپ مجلس در صفحه ۳۱۳ مینویسد: «... موافق روایات بهرام بعد از فتح خود نسبت به هیاطله به هند رفت و پادشاه هند درازای جلوگیری از هیاطله که برای هند هم بسیار خطرناک بوده مملکت سند و مکران را به بهرام واگذار کرد و بهرام دوازده هزار نفر لوری برای رامشگری و خنیاگری از هند به ایران آورد. حقیقت این روایت معلوم نیست و همین قدر می‌رساند که ما بین ایران و هند در این زمانه روابط زیادی بوده.»

فردوسی نیز مسافرت دوازده هزار نفر لوری را در شاهنامه‌اش زیر عنوان «خواندن بهرام لوریان را از هندوستان» بیان داشته است. ابیاتی چند از شاهنامه که در این مورد سروده شده در زیر نگاشته می‌شود:

چنین گفت کایشاه فریادرس  
ترو ماده برزخم بربط سوار  
وز آواز او رامش جان بود

به نزدیک شنکل فرستاد کس  
ازان لوریان برگزین ده هزار  
که استاد برزخم دستان بود

هم آنگاه شنكل كزين كرد زود	ز لوري كجا شاه فرموده بود
زن و مرد ايشان ده و دو هزار	كه بر زخم دستان بدندي سوار
براه بيابان برون آمدند	كه داند كزان راه چون آمدند

شاهنامه چاپ بمبئي ۱۸۶۶ م ص ۸۳۶

در نقش رستم سنگ‌نبشته‌ای وجود دارد که مربوط به زمان حکومت نرسی است. در آن نقش که به پایکولی نامیده می‌شود منظره تاجگذاری پادشاه مزبور که بسال ۲۹۳ میلادی صورت گرفت نقاشی شده است. از سنگ نوشت پایکولی پروفیسور هرتسفلد استنباط کرده است که فرماندهان ساکائی از بخش کاتیاوار (در غرب هندوستان) در مراسم تاجگذاری نرسی شرکت ورزیدند<sup>۶</sup> این موضوع مسافرت عده‌ای از هندیان را به ایران در زمان آغاز حکومت نرسی تأیید می‌نماید.

در تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی نگارش دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ دوم دانشگاه تهران ص ۲۲ به استناد از الفهرست ابن‌الندیم چنین بچشم می‌خورد: «... در بیمارستان گندشاپور عده‌ای از اطباء هندی می‌زیستند که به آموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طبی هند به پهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد...» و این بین این حقیقت است که عده‌ای از دانشمندان هندی در اواخر عهد ساسانی جهت تدریس علوم طبی به ایران مسافرت می‌کردند.

هندیها در زمان ساسانیان به ایران رفت و آمد داشتند و به اینکشور مسافرت‌ها می‌کردند و عده کسانی که در ایران زندگی میکردند به اندازه‌ای بود که آنها نیاز به ساختن معاہدہا پیدا کردند. هانری ماسه ایرانشناس معروف فرانسوی در فصل پنجم کتاب تمدن ایرانی<sup>۷</sup> در این مورد چنین مرقوم داشته است: «طبق یادداشتهای مسافرچینی «هیانگ تسانگ» که شهادت او برای نواحی شرقی ایران مورد اعتماد است در قرن هفتم هنوز در ایران ساسانی صومعه‌های مذهب ودا و مذاهب دیگر هندوستان وجود داشته و بقول همین مسافر نمایندگان آن مذاهب نیز در آن صومعه‌ها بوده‌اند.»

مسیحیت در زمان ساسانیان از راه ایران به هندوستان رفت و مسیحیان شام و ایران به جنوب هند رفته و کیش مسیحی را در ملایار و تراونکور انتشار دادند در بعضی از شهرهایی در حوالی شهر بزرگ مدرس در جنوب هند کلیساهائی وجود دارد که تأسیس شده بوسیله سریانی‌ها در قرن چهارم میلادی میباشد و در آنها دور صلیب‌ها کتیبه‌هایی بزبان پهلوی دیده می‌شود. در کتاب نقش پارسى بر ارجار هند نگارش استاد علی اصغر حکمت طبع تهران در صفحه ۹ پیرامون این کتیبه‌ها چنین

۶- ایران‌نامه تألیف پروفیسور عباس شوشتری ص ۳۱۴.

۷- ترجمه بفارسی بوسیله دکتر عیسی بهنام ص ۱۷۳.

نوشته شده است:

«از کتیبه‌های پهلوی دوره ساسانیان در هندوستان بعضی مربوط به نفوذ کلیسای سریانی است که از طریق ایران در جنوب هندوستان قبل از ظهور اسلام تأسیس شده و کم‌وبیش آثاری از مسیحیان آن زمان هنوز باقیست. از آنجمله شش کتیبه پهلوی در روی صلیب‌های سنگی نقش شده‌اند و در کلیساهای جنوب هندوستان اکنون موجود می‌باشند...»

این کتیبه‌ها در شهرهای مدرس، تراونکور، کاتاماتام، موتاشیرا، الم‌گره‌نزد تراونکور وجود دارند و نشان دهنده نفوذ زبان پهلوی و مذهب نسطوریان ایران در هند می‌باشند و در ضمن گویای این حقیقت نیز هستند که عده‌ای از ایرانیان در آن زمان از راه دریا به جنوب آنکشور مسافرت کردند.

رفتن مانی به پاکستان در برخی از کتابها مذکور افتاده است. اپوریحان بیرونی در کتابش ماللمهند مینویسد مانی در اواسط قرن سوم به هندوستان رفت و مذهب زندقه را اشاعت داده به تبت و چین رفت. پروفیسور هادی حسن در مقالات خود چاپ حیدرآباد دکن ص ۳۴ اظهار داشته «در اوایل قرن چهارم میلادی هرمزدگانی (۳۰۱ تا ۳۱۰ م.) دختر یکی از پادشاهان کوشانی هندوستان را به حواله نکاح خود درآورد» و از این پیداست شاهزاده خانمی در آن زمان از هندوستان به ایران مسافرت کرده است.

#### نفوذ فرهنگ هندوستان در ایران ساسانی

هندوستان از حیث اصالت فرهنگ دامنه‌دار و ادبیات غنی و بسیار پرارج سانسکریت همواره دارای مقام والائی بوده و در بعضی از علوم از جمله طب و ریاضی و نجوم و هیئت احترام خاصی در ملل قدیم جهان کسب نموده است. با داشتن اینچنین وضع افتخارآمیز برای آن کشور امکان آن بود که همسایه باختری خویش یعنی ایران را از بعضی جهات تحت تأثیر خود قرار دهد و مانند کالای تجارتی زبده افکار علمی و دینی و هنری‌اش را در اذهان مردم این مرزوبوم وارد سازد.

برای اثبات مطالب فوق شایسته آن است از نگارشات صاحب‌نظرانی که مطالعات کافی در این موارد انجام دادند استمداد جوییم. در این باب نخستین، عبارتی را از مقاله ه. گوئتنر که در کتاب «میراث ایران» (ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۱۵۴) مندرج گردیده در زیر نقل می‌کنیم:

«... همزمان با این نفوذ تمدن و فرهنگ ایران در هندوستان از جانب هند

---

۸- ترجمه انگلیسی از ساخاو صفحه ۱۹۱ بحواله دکتر هادی حسن در مقالاتش چاپ حیدرآباد دکن ص ۳۳

نیز نفوذی در دنیای ایرانی اعمال می‌شد. از زمان سلطنت آشوکا مذهب بودائی در آسیای مرکزی رسوخ کرده و در استانهای «کوشانا»ی امپراتوری ساسانی مذهب و هنر بودائی بر مذهب رسمی زردشتی و هنر ایرانی برتری یافته بود. بسیاری از طرحهای جدید هنری که در این دوره در هنر ساسانی نمایان میشود مثلا اژدهای طاوسی شکل، خروس و گل‌های مارپیچ از اصل خالص هندیست و آخرین اکتشافات سکه‌های گوپتا نشان می‌دهند که پاره‌ای از طرحهای مذهبی مثلا دریافت حلقه از اهورامزدا توسط شاهان یا طرح «سنت جورج» اصل هندی دارند.»

پروفیسور هادی حسن در مقالاتش چاپ حیدرآباد دکن در صفحه ۳۴ پیرامون نفوذ هند در ایران چنین مینویسد: «در زمان نوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹م) فرهنگ هندی در میان ایرانیان رواج گرفت و در نفوس مؤثر شد. چنانکه در «رساله خسرو و غلامش» مسطور است یکی از آلات موسیقی ساسانیان عود هندی موسوم به «ون» بود و چنانکه در کتاب پهلوی «مازیگان چترنگک» (رساله شطرنج) مندرج است بازی شطرنج از هند به ایران آمده. از جمله کتب هندی که در سایه دانش پروری نوشیروان بزبان پهلوی ترجمه شد کتابی است بودائی که امروز در دست نیست ولی مفاد آن از پهلوی به عربی نقل شده و فعلا موسوم به «بلوهر و یوذاسف» است و یواسف‌کنونی اروپائی یادگاری از ترجمه یونانی ترجمه سریانی ترجمه پهلوی یوذاسف هندی است. از آن مشهورتر کتاب کللیک و دمنک است که ماخوذ از اصل سانسکریت بنام پانچاتانتراست. برزویه رئیس اطباء شاهی در عصر نوشیروان يك نسخه آن را از سفر هند باخود آورده به پهلوی ترجمه نمود...»

هانری ماسه ایران‌شناس معروف فرانسوی در مقاله‌اش بعنوان ایران ساسانی در کتابی بنام تمدن ایرانی (ترجمه فارسی از دکتر بهنام صفحه ۱۷۲) چاپ شده در تهران اظهار عقیده میکند: «بدون شك نفوذ بودائی در مشرق ایران بسیار شدید بوده است. در این ناحیه سبک هنری مخصوصی ایجاد شد که نیمی هندی و نیمی یونانی بود و با مذهب یودا ارتباط داشت.» در مورد تأثیر مذاهب هندوستان در نواحی شرقی و غربی ایران در کتاب «تاریخ تمدن ایران» ترجمه فارسی از جواد محی چاپ گوتمبرگ تهران در صفحه ۱۸۸ مطالب زیر مندرج گردیده است:

«ضمناً ناگفته نباید گذاشت که نفوذ عقاید یودا و برهمنان محدود به مشرق ایران نبوده و در نواحی غربی کشور نیز کم‌وبیش زمینته‌ای برای رشد و نمو پیدا کرده است. هیئت‌های مذهبی متعددی از سوی مشرق یا بنادر خلیج فارس خود را به بابل رسانده و برای اشاعه معتقدات خویش حتی تا «سنن» نیز پیش رفته‌اند. بی‌گفتگو «مانی» که در این زمان می‌زیسته خود از این راه با آئین بودائی آشنائی یافته و مقارن انقراض سلطنت اشکانیان و روی کار آمدن ساسانیان یاکمی دیرتر در حدود سال

۲۴۱ ضمن مسافرت به نواحی مجاور «اندوس» خود را جانشین بودا معرفی نموده و به اصلاح آئین پرداخته است.»

دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (مجلد اول) صفحه ۱۷ پیرامون ارتباط علمی ایران ساسانی و هندوستان چنین مرقوم داشته است: «این نکته را فراموش نمی‌کنیم که ملت ایران تا این هنگام، یعنی دوره ساسانی، از ترقیاتی در علوم برخوردار شده بود و در موسیقی و طب و ریاضیات بر اثر ارتباطی که از مشرق و مغرب با ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یافته و اطلاعاتی که خود از قدیم‌الایام گرد آورده بودند پیشرفت‌هایی داشتند...» (باز هم عبارتی از همان صفحه) «ابن‌الندیم می‌گوید که اردشیر برای گردآوردن کتب از هند و روم و جستجوی بقایای آثاری که در عراق مانده بود کسان بدان ناحیت‌ها فرستاد...»

دکتر صفا در صفحه ۲۲ کتاب مزبور خویش در مورد طب هندوستان چنین نوشته است: «... در بیمارستان گندشاپور عده‌ای از اطباء هندی می‌زیستند که به آموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طبیبی هند به پهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد.» در صفحه ۲۶ همان کتاب مذکور افزوده است: «ایرانیان از اطلاعات علمی هندوان نیز فوایدی خاصه در علم طب بردند و چنانکه در ذکر بیمارستان گندشاپور آورده‌ایم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکی‌های هندوستان دعوت شده و در آنجا باقی مانده بودند.»

مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران جلد اول صفحه ۷۲۰ سهم هندیان را در پیشرفت ایران در رشته پزشکی به عبارت زیر بیان داشته است: «... علاوه بر این عده‌ای از علمای هندی و زردشتی بکارهای علمی و بخصوص به مطالعات پزشکی مشغول بودند. در این شهر (گندشاپور) دانش‌ها و تجارب اطباء ایرانی، هندی، یونانی و اسکندرانی و سریانی در هم آمیخت و سرانجام مکتب طب ایرانیان در گندی‌شاپور بقول قفطی از طب یونانی کامل‌تر گردید...»

باز در همان کتاب در صفحه ۷۲۲ راوندی چنین مینویسد: «در زمینه طب و نجوم و ریاضیات نیز دانشمندان با استفاده از تجارب و مطالعات چینیان، هندیان، کلدانیان و یونانیان پیشرفت شایانی حاصل کردند تا جائیکه صاعد اندلیسی در طبقات امم ایرانیان را در رشته نجوم و ریاضیات سرآمد ملل می‌شمارد...»

راوندی زیر عنوان هنر ساسانی در صفحه ۷۳۵ کتاب مزبور خاطر نشان می‌سازد «... در این دوره غیر از مبادلات اقتصادی مبادلات فرهنگی و هنری‌گرانبهائی بین ایران و هند صورت گرفته است و ظاهراً هندیان با کمک و وساطت ایرانیان به منابع فرهنگی یونانیان در رشته پزشکی، نجوم، هندسه و منطق آشنا شده‌اند.»

شادروان استاد سعید نفیسی در کتابش بنام تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول (چاپ دانشگاه تهران در صفحه ۱۶۱) در مورد نفوذ موسیقی هندوستان در موسیقی ایران چنین نگاه داشته است: «... مسلم است که موسیقی ایرانی ترکیبی از موسیقی یونانی و هندو است و پیداست که در زمان ساسانیان یا این طوایف (لولیان هندوستان) موسیقی هند را با خود به ایران آورده‌اند و یا اینکه بوسیله دیگر آمده و با موسیقی یونانی که در زمان استیلای مقدونیان و سلوکیان به ایران آمده است در این سرزمین ترکیب شده و موسیقی ایرانی که هنوز باقیست در زمان ساسانیان بدینگونه فراهم شده است.»

اطلاعات زیر نیز از کتاب مزبور استاد سعید نفیسی در اینجا نقل می‌شود:  
«برخی از کتابهای نجوم و اخترشناسی و پزشکی و ریاضیات هند در دوره ساسانیان از زبان سانسکریت به زبانهای ایرانی ترجمه شده و چنان می‌نماید که ترتیب‌دادن زیگما یا زیجهای نجومی را ایرانیان از هندوان یاد گرفته باشند و در هر صورت کتابی بوده است در نجوم بزبان سانسکریت بنام «سیدهانته» که بزبان پهلوی ترجمه شده و از پهلوی به تازی نقل کرده‌اند و نام آن را «سند هند» گذاشته‌اند. گذشته ازین یک عده کتابهای پزشکی و داروشناسی و ریاضیات و اخترشناسی از کتابهای هندوان در قرنهای اول اسلام بتوسط ایرانیان بزبان تازی ترجمه شده و چون در این دوره زبانهای هند را نمی‌دانسته‌اند و تازیان مطلقاً از آنها بی‌خبر بوده‌اند پیداست که این کتابها را نیز از ترجمه‌های پهلوی که در دوره ساسانیان شده است به تازی نقل کرده‌اند.»

«چنانکه در فصل ادبیات و علوم پس ازین خواهد آمد در دوره ساسانی برخی از کتابهای مهم ادبی هندوستان را از زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه کرده‌اند مانند کتاب کلیله و دمنه و داستان بوداسف و بلوهر و سندبادنامه و برخی داستانهای دیگر که در جای خود شرح خواهم داد.»

«داستان آوردن شطرنج یا شترنگ از هندوستان در زمان خسرو انوشیروان و سفری که برزویه پزشک به این سرزمین کرده نیز معروف است و تردیدی نیست که در دوره ساسانی ایرانیان داروهای مخصوص هندوستان را به ایران می‌آوردند و مورد و طرز استعمال آنها را از هندوان آموخته بودند.»

### تأثیر فرهنگ ساسانیان در هند و پاکستان

اقامت زرتشتیان ایران در بعضی از بخش‌های پاکستان و هند مانند ملتان و نواحی شمالی دهلی تا زمان حمله تیمور به هندوستان ادامه داشته است و امروز هم چنانکه قبلاً مذکور افتاد بزرگترین تعداد آنها در جهان در شبه قاره بسر می‌برد.

بدیبهی است وجود آنها از قرن‌ها پیش در هندوستان باسمت‌های گوناگون و شغل‌های مختلف از قبیل مأمور دولت، بازرگان، مبلغ، صنعت کار و غیره در گسترش فرهنگ این کشور در آن مملکت پهناور تأثیر بسزائی داشته است. پیشرفت تمدن و علوم و فرهنگ و هنر ایران بویژه در زمان ساسانیان به اوج خود رسید و قدم از محدوده‌ی قبیلی ترقیات خود فراتر نهاد و به پایه‌ای رسید که میتوانست سرمشق خوبی برای کشورهای همجوار بالاخص هندوستان باشد و در شئون مختلف زندگانی اهالی آن سرزمین وسیع رخنه کند.

علوم و فنون و فرهنگ و هنرهای ایران ساسانی از دو راه هندوستان را تحت تأثیر خود قرار داد. یکی آنکه مستقیماً پیش از اسلام، راجگان خانواده‌های گپتا، وردهن و سایر حکمرانان بعدی آن سرزمین اثرات آن را پذیرفتند و بسیاری از آئین کشور-داری و مراسم دربار و سنت‌های دیگر شه‌ریاران ایران بوسیله آنها مورد قبول واقع شد. دوم آنکه بطور غیر مستقیم فرهنگ ایران از راه دربار خلافت عباسیان در بغداد به دربارهای اسلامی هندوستان راه یافت. بطور مثال فخرالدین عصامی وزیر دربار خلافت در زمان حکومت التتمش بدلهلی رفت و ممت وزیری را بعهده گرفت، مرکز خلافت عباسیان از يك طرف بدلائیل متعددی، محل تجدید حیات فرهنگ ساسانیان بشمار می‌رفت و بوسیله برمکیان، نویخت‌ها و وزیران دیگر ایرانی به تجلی گاه نوین عظمت گذشته ایران مبدل گشته بود و از طرف دیگر همان مرکز برای پادشاهان مسلمان لاهور و دهلی از هر حیث منشای الهام محسوب می‌گردید. بدین ترتیب هر نوع تقلید از دربار خلافت عباسیان در واقع پیروزی از دربار تیسفون بود. از این دوسر-چشمه بود که هندوستان از فرهنگ و هنر ایران ساسانی کسب فیض نمود.

استمرار نفوذ فرهنگ و هنر مترقی ساسانی در طول مدت صدها سال در هندوستان و پاکستان بنحوی که حتی امروز هم بقایای آن در آن شبه قاره بچشم می‌خورد موضوع بسیار جالب است و از نظر ایران شناسی دارای اهمیت بسزائی می‌باشد ولی در عین حال چنین موضوعی پر ارزش بطوریکه شایسته بود مورد توجه خاص علاقمندان بتاریخ و فرهنگ ایران واقع نشده و مطالب زیادی در این مورد در آثار فارسی نگاشته نشده است. بهمین علت سعی می‌شود در سطور زیر اطلاعاتی پیرامون تأثیر فرهنگ ساسانیان در هند و پاکستان، هر قدریکه مختصر هم باشد مرقوم گردد:

### کشورداری

شاهان موریائی که در شمال هندوستان همزمان با اشکانیان ایرانی در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد سلطنت عظیمی را تأسیس نمودند و در حدود دو قرن سریر آرای حکومت بودند عده زیادی از افراد هنرمند ایرانی را که پس از انقراض



امپراطوری هخامنشی بی‌سرپرست مانده بودند به پایتخت خویش بنام پاتلی پوترا (پتنای کنونی در استان بهار) دعوت نمودند و بکارهای معماری گماشتند. محصول کار و کوشش آنها کاخهایی بود که بسبب آپادانا و قصر صدستونی تخت‌جمشید بنا گردید. خرابه‌های این کاخها را باستان‌شناسان از زیر خاک درآوردند و این موضوع گواه آن است که فن معماری ایران هخامنشی در هندوستان مورد تقلید واقع شده پیروی موریائیاها از ایران فقط تا کاخ‌سازی محدود نبود بلکه اغلب مراسم دربارداری آنها نیز با آئین و سنت‌های درباری هخامنشیان شباهت و مطابقت داشت. سنت تقلید نمودن از ایران در شئون مختلف زندگی از جمله مملکت‌داری و دربارداری و فرهنگ و هنر در هندوستان بطور روشن‌تری از زمان سلطنت موریائیاها شروع شد و از آنها به گپتائیاها که با ساسانیان هم‌زمان بودند رسید و سپس در ادوار بعدی هم ادامه پیدا کرد.

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم گپتائیاها در تقلید از ساسانیان لقب شاهنشاه (مهاراج ادیراج) را برای خود انتخاب نمودند و در قلمرو خویش دو پایتخت (پاتلی-پوترا و اجین) داشتند<sup>۹</sup> همچنین در کتیبه نویسی و نقاشی و سنگتراشی هم در زمان آنها در هندوستان از ایران ساسانی پیروی بعمل آمد. این موضوعها نشان دهنده آن است اگر طرز حکومت گپتائیاها دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد دامنه پیروی آنها از ساسانیان بویژه در زمینه کشورداری سازمانهای اداری ارتشی گسترده‌تر از آنچه که امروز در نظر ماست جلوه خواهد کرد.

پادشاهان سامانی و غزنوی در تدوین اصول مملکت‌داری و نظم و نسق نظامی و کشوری بیشتر از آئین ساسانیان اتباع نمودند و حتی در زمینه‌های فرهنگ و هنر نیز در زمان آنها همان فرهنگ و هنر سابق ایران مورد تقلید واقع شد. همین روش آنان بوسیله پادشاهان مسلمان دهلی دنبال گردید و بدین طریق کشورداری و فرهنگ و هنر ساسانیان بهر میزانیکه باشد در آنکشور ادامه پیدا کرد.

سید امیرعلی مورخ شهیر بنگال در مقاله‌ای زیرعنوان «فرهنگ اسلامی در هندوستان» مینویسد<sup>۹</sup>: «خواجه احمدحسن میمنندی وزیر محمود غزنوی سیستم مالیات ایران را در تمام قلمرو محمود متعارف و مروج ساخت و همین سیستم بعداً بوسیله پادشاهان دهلی نیز پذیرفته شد» امور مالیاتی اکبرشاه شاهنشاه معروف هندوستان معاصر شاه‌عباس صفوی نیز مبتنی بر سیستم مالیاتی حسن میمنندی بوده است همچنین اشتیاق حسین قریشی در کتابش بعنوان «نظم و نسق سلاطین دهلی» که بانگلیسی در کراچی چاپ شده در صفحه ۲ بیان داشته است: «آئین کشورداری غزنویان در هند از اصول مملکت‌داری سامانیان ملهم‌گشته بود.»

۹- کتاب «سیدامیرعلی و تاریخ و فرهنگ اسلام» مؤلفه سیدرازلی واسطی چاپ لاهور صفحه ۱۷۹ (بانگلیسی).

## دربارداری

طبق نوشته عده زیادی از مورخان از جمله نگارنده تمدن ساسانی<sup>۱۰</sup> «دربار شاهنشاهی ساسانی مانند دربار هخامنشی بسیار شکوهمند و پرتشریفات و با ابهت و جلال بوده است و همان طور که بگسترش حوزه فرمانروائی و اعمال نفوذ و قدرت کوشا بودند به تشریفات ظاهری دربار و القاب و عناوین و عظمت پایتخت و کاخ شاهنشاهی و طرز لباس و تاج و پرچم مقید بوده اند...» ابوالفدا مورخ بنام عربی زبان<sup>۱۱</sup> درباره شاهان ایران می نویسد: «شاهان ایران در نزد جهانیان بزرگترین شاهان گیتی شمرده می شوند. ایشان را خرد بسیار و فکر و هوش بلند بود و در آئین شاهی هیچیک از شاهان جهان بپای ایشان نمی رسد.»

ضیاءالدین برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی بیان داشته که در دربار یکی از مقتدرترین پادشاهان دهلی بنام غیاثالدین بلین آئین دربار و مراسم دربارداری اکاسره ایران رعایت می شده است. مورخ مزبور در کتابش عظمت و شکوه دربار بلین را با تفصیل کافی ذکر نموده و از قول خود پادشاه نوشته است هرچندکه پیروی از اکاسره ایران برخلاف شریعت اسلام است ولی اگر دین و ایمان پادشاه قویست تقلید او از اکاسره ایران در دربارداری اش چندان منافاتی ندارد. بلین شکوه و جلال خسروپرویز و دادگستری و عدالت انوشیروان را در نظر داشت و نهایت کوشش را در اتباع از آنها میندول کرد. داستانهای زیادی درباره عدالت خواهی و جاه و جلال دربارش در کتب تاریخ بچشم می خورد.

علاوه بر غیاثالدین بلین شاهان متعدد دیگری نیز مانند محمد تغلق، فیروزشاه تغلق، جلالالدین اکبر و سایر شاهان بابری درباره های پرشکوه و با عظمتی داشتند و مورخین در معرفی آنها در آثار خود داد سخن داده اند. دربار محمد تغلق را ابن بطوطه هم دیده و جلال و شوکت آن را در یادداشت های خود بیان داشته است. دربار جلالالدین اکبر که در زمان خود بزرگترین پادشاه جهان بشمار میرفت در یکی از ساختمانهای بسیار زیبا در فتح پور سیکری نزدیک شهر آگرا تشکیل می یافت و بقدری پرشکوه بود که داستانهای جالبی درباره آن بوجود آمد. درباره های جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب و بعضی از شاهان جنوب هندوستان نیز بسیار با عظمت بودند. اینها همه دربار خسروپرویز را در نظر داشتند و در آراستن دربار خویش از دربار شاهان ساسانی الهام می گرفتند و می کوشیدند مراسم دربارداری خسروان ایران را در دربار خود برگزار کنند.

تاج ها و تخت های سلطنتی، سکه ها، پیشکشی های درباریان و مردم و بخشش ها

۱۰- تمدن ساسانی نگارش علی سامی چاپ شیراز (جلد دوم) صفحه ۶.

۱۱- نقل از تمدن ساسانی علی سامی صفحه ۶.

و عطیات پادشاهان، پرچم‌های شاهی، اعطای القاب و خطاب‌ها، آداب و مراسم دربارها در موقع بازیافتن اشخاص و پذیرفته‌شدن سفیران، مستخدمین دربار، اینها همه موضوعاتی بوده است که در تمهیه و انجام دادن آنها سنت‌های پادشاهان ایران بخصوص خسروان ساسانی مورد نظر بوده و راه و روش آنان الهام‌بخش پادشاهان هندوستان میگردید. در سطور زیر مطالب مختصری پیرامون موضوعات مزبور نگاشته می‌شود.

### تاج و تخت‌های سلطنتی

تاج‌کیانی و تاج‌های پادشاهان ساسانی که مطابق ذوق هر پادشاه وضع و ساخت آن تغییر می‌پذیرفت ولی در عین حال بطور کلی بلند و قشنگ و بسیار پر بها بودند. شاهان کوشانی که در نواحی افغانستان و پاکستان کنونی حکومت می‌کردند تاج‌هایی را برای خود ساختند که شبیه به تاج‌های پادشاهان ساسانی بوده و حتی علامت‌کره زمین هم بالای آن قرار داشته بود. در زمان حکومت مسلمانان در هندوستان عده‌ای از پادشاهان اود از جمله غازی‌الدین حیدر، میرزا رفیع‌الدین حیدر، نواب حکمت‌علی‌خان، محمد علی پادشاه و محمد امجد علی‌شاه تاج‌هایی نظیر تاج‌های ساسانیان بر سر نهادند. تاج‌های علاء‌الدین خلجی و رضیه‌سلطانہ نیز بلند و مانند تاج‌های ساسانیان کنگره‌دار بوده است.

پادشاهان ایران باستان همگی به تخت سلطنتی‌شان دلبستگی خاصی داشتند و در ساختن آن ذوق فراوانی بخرج می‌دادند. در تاریخها ذکر می‌شود که از تخت زرین بمیان آمده و آن را قیصر روم بنام هاردین در سال ۱۲۲ م به پادشاه وقت ایران خسرو اشکانی (اشک بیست و چهارم) پس داد. تخت دیگری که منسوب به خسرو پرویز و طاق‌دیس نام داشته است خیلی قیمتی بوده و در اغلب کتب تاریخ زیاد مورد تعریف و توصیف قرار گرفته است. درباره این تخت نوشته‌اند که برای ساختن آن روزانه ۱۳۰ نفر از استادان زمان کار می‌کردند و کارشان برای دو سال ادامه داشته است. بقول ثعالبی آسمان آن تخت از زر و لاجورد بود و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند. بعضی از راجگان و پادشاهان هندوستان از جمله چندرگپتای دوم و کرمادتیہ و شهاب‌الدین شامجیان تخت‌هایی ساختند که فوق‌العاده زیبا و پر بها بودند و بقدری مورد تعریف و توصیف مردم قرار گرفتند که بالاخره جنبه افسانوی پیدا کردند.

درباره تخت سلطنتی و کرمادتیہ داستان‌هایی بسیار جالب به سانسکریت نوشته شده که مجموعه آن «سنگ‌ها سن‌بتیسی» نام دارد بطوریکه معروف است این داستانها بوسیله ۳۲ نفر دختر در مورد تخت سلطنتی راجا و کرمادتیہ که پس از مرگش زیر خاک دفن شده بود و آن را بعداً راجا بهوج در قرن یازدهم میلادی کشف نموده و میخواست

بالای آن بنشینند گفته شده است. چندرگپتای دوم (وکرمداتییه) با اردشیر دوم و شاپور سوم و بهرام چهارم همعصر بود.

پادشاهان تیموری هندوستان هفت نوع تخت سلطنتی داشتند. یکی با الماسها درست شده بود و بقیه آنها را با لعل و زمرد و مرواریدها ساخته بودند ۱۲ تخت طاووس بحکم شاهجهان ساخته شد و او روز نوزدهم سال ۱۰۴۴ هـ بر آن جلوس نمود. هنگام جلوس شاهنشاه بر تخت طاووس که با خرج چهل میلیون روپیه آنوقت ساخته شده بود شعرای دربار از جمله ابوطالب کلیم قصایدی سرودند و به کلیم در ازای قصیده‌ای پول بمیزان وزن بدنش اعطاگردید. بقول برینر سیاح فرانسوی که از دور تخت مزبور را دیده بود شش پایه بزرگ تخت با طلای خالص و یکپارچه درست شده بود و لعل و زمرد و مروارید بزرگ و درشت را در آنها جای داده بودند. تمام تخت گویا بشکل انبار جواهرات بیشمار و بسیارگرانیهائی درآمده بود ۱۳. محرك اصلی ساختن این تختها را بیشتر میتوان یکنوع مسابقه دادن و برتری جستن بر تجملات خسروان ایران دانست. نه فقط در تخت سازی، ما اینچنین اندیشه‌ها را در اذهان پادشاهان هندوستان میخوانیم بلکه در موارد یگر نیز فکر برتری جستن بر معروفیت و عظمت شاهنشاهان ایران بخصوص خسرو پرویز و انوشیروان را در تجمل و عدالت پروری آنها در ذهن پادشاهان هندوستان مشاهده می‌کنیم.

### آداب بار یافتن

پروفیسور ارتور کریستنسن در کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان (ترجمه فارسی از استاد مجتبی مینوی چاپ مجلس تهران صفحه ۱۴۸) پیرامون آداب بار یافتن مردم در دربار ساسانیان مینویسد: «همین که شاه بار می‌داد مرد از آستین خویش دستارچه‌ای سفید و پاکیزه برآورده پیش دهان خویش می‌بست: این پندام است که می‌بندند تا نفس آدمی چیزهای مقدس و عناصر و از آن قبیل را و در این مورد فرکیانی را آلوده نسازد. پس از آنکه این احتیاط کرده شد شخص داخل می‌شد و به دیدار شاه برخاک می‌افتاد و نماز می‌برد و همچنان می‌ماند تا شاه او را فرمان دهد که از خاک برخیزد آنگاه او برخاسته تعظیم می‌کرد و سلام بجا می‌آورده این نمونه‌ای از آدابی است که در دربار شاهنشاهان ساسانی ملحوظ می‌گردید.

غیاث‌الدین بلین پادشاه دهلی که در تشکیلات درباری‌اش از اکاسره ایران پیروی بعمل آمده بود در تقلید از مراسم بار دادن خسروان ساسانی سجده و پابوس را در

۱۲- تمدنی جلوی (باردو) تألیف سید صباح‌الدین عبدالرحمن چاپ اعظم گره (هند) صفحه ۱۹.

۱۳- تمدنی جلوی صفحه ۲۸.

موقع باریافتن مردم مرسوم ساخت ۱۴ سنت‌هاییکه با الهام از دربار ساسانیان بوسیله بلین در دربار دهلی آغاز گردید تا مدت درازی در آنجا ادامه یافت. همایون پسر بابر پس از آنکه در سال ۱۵۴۰ میلادی بدست شیرشاه سوری شکست خورد، جهت استمداد به ایران آمد و مورد استقبال و پذیرائی شاه طهماسب واقع شد. او با کمک نظامی ایران مجدداً حکومت هندوستان را بدست آورد و در تنظیم امور مملکت و تشکیل دربار از بعضی از قوانین و اصول و آئین ایران استفاده کرد. از جمله رسم کورنش و تسلیم بود که از زمان ساسانیان با پذیرفتن تغییرات جزئی در دربارهای ایرانی پا برجا بود و از دربار صفویان به دربار هندوستان راه یافت. شاهنشاه جلال‌الدین اکبر رسم زمین بوسی را که در دربار سلاطین افغان دهلی رواج داشت به رسم سجده تعظیمی مبدل ساخت ۱۵.

مطالعه آداب و تشریفات دربار سلاطین مسلمان دهلی و پادشاهان بابری و حکمرانان دیگر مسلمان در نواحی مختلف هندوستان از جمله نوابان حیدرآباد دکن که در واقع دنباله شاهان دهلی و آگرا بشمار می‌رفتند ما را به این حقیقت مواجه می‌سازد که از آغاز تا انجام حکومت‌های اسلامی هند و پاکستان از حیث اغلب امور کشورداری و دربارداری تحت تأثیر سلاطین ایران بویژه ساسانیان قرار داشته‌اند و بیشتر ترتیبات درباری آنان از تشریفات درباری خسرو پرویز و انوشیروان بوده است.

### پذیرفتن سفیران

در زمان ساسانیان در ایران نهایت احترام را نسبت به سفرا مرعی میداشتند، از آنها پذیرائی مفصلی بعمل می‌آمد و سفیران از خود مخارجی نمی‌کردند. گاهی هیئتی از مرکز برای استقبال و مراقبت و مهمانداری سفرا روانه سرحد می‌گردید ۱۶ عیناً همین مراسم با تفصیلات بیشتری از طرف پادشاهان مسلمان هندوستان در قبال مهمانان سلطنتی و سفیران کشورهای خارج برگزار می‌شد. شباهت زیادی که در مراسم پذیرائی از سفیران در هندوستان اسلامی و ایران ساسانی بچشم می‌خورد تأثیر فراوان آئین پذیرائی از مهمانان سلطنتی در دربار ساسانیان را در دربار پادشاهان هندوستان نشان می‌دهد.

### صلات و خطابات و هدایا

در سیاست‌نامه بیان شده، راجع به اردشیر نوشته‌اند دهان موبدان موبد را

۱۴- حکومت اسلامی در هندوستان (بانگلیسی) تألیف مهاجن چاپ دهلی صفحه ۶۵.

۱۵- تمدنی جلوی چاپ اعظم گره (هند) ص. ۱۶.

۱۶- تمدن ساسانی تألیف علی سامی چاپ شیراز صفحه ۲۴.

که به او خبری نیکو ناده بود با یاقوت سرخ و مروارید و گوهر پرکرد. ۱۷ مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول) صفحه ۶۴۶ مینویسد: «در دربار ساسانی دادن انعام و لقب و منصب معمول بوده عیناً همین مراسم با کلیه تفصیلاتش که در کتب متعددی نوشته و شرح داده شده است در دربار عده کثیری از پادشاهان مسلمان هندوستان از جمله محمد تغلق، جلال‌الدین اکبر، نورالدین جهانگیر، شهاب‌الدین شاهجهان و غیره اجرا میگردید. در روزهای عید مذهبی یا جشن‌های دیگر دادن صلوات و خطابات به امرای دربار یا شاعران و غیره جزو لوازم دربار بود. در اینچنین مواقع امراء هم هدایای بهاداری به شاهان تقدیم می‌داشتند.

پروفسور آرتور کریستنسن در کتاب وضع ملت و دولت و دربار ساسانیان (ترجمه فارسی صفحه ۱۵۰) مینویسد: «القاب و عطایائی که به نشان افتخار و امتیاز داده می‌شد و همچنین مشاغل درباری و دولتی معمول‌ترین وسیله برای پادشاهان به لیاقت و هنر بود... تقریباً همین وضع در دربار پادشاهان مسلمان هندوستان وجود داشته و گویا دربارهای آنان از نظر اعطای صلوات و خطابات و قبولی هدایا بشدت پیرو دربار خسرو پرویز بوده‌اند. مانند اردشیر پادشاهان مختلف هندوستان بخصوص اکبر و جهانگیر و شاهجهان در قبال بیعتی یا اشعاری دهن شاعران را پاره‌ها پرمیکردند. بطور مثال محمدجان قدسی ملك الشعراء دربار شاهجهان در حضور وی قصیده‌ای خواند و شاهجهان امر کرد تا هفت بار دهن شاعر را با جوهرات پرکردند. امیر خسرو مثنوی نه سپهر را به قطب‌الدین مبارک خلجی اهدا نمود و پادشاه مزبور پولی هم وزن يك فيل به خسرو اعطاء نمود.

اعطای خطابات به امرای دربار و خدمتگذاران صدیق پادشاهان حتی در آخرین دربار پادشاه مسلمان در حیدرآباد دکن که در سال ۱۹۴۸ میلادی سقوط کرد مرسوم بود و دهها اشخاص بنام که از جانب نظام دکن عثمان علی‌خان موفق به دریافت القاب و خطابات شده بودند هنوز هم در حیدرآباد با همان القاب مانند سالار جنگ بهادر، یار جنگ بهادر، سکندرجاه، یاور جنگ و غیره نامیده می‌شوند و عده‌ای از آنها امروز هم زنده‌اند. حیدرآباد دکن را می‌توان بعنوان آخرین حکومتی که خارج از ایران با حفظ نفوذ فرهنگ ساسانیان به زندگانی‌اش ادامه می‌داد معرفی نمود.

### زنجیر عدالت

انوشیروان در اجرای عدالت و انصاف نام و مقام شایانی در تاریخ کسب نموده و به لقب عادل ملقب گردید. بفرمان او نزدیک در ورودی کاخش زنجیری تعبیه شد تا مظلومان کشور بتوانند با کشیدن آن مستقیماً شاهنشاه را در جریان

بگذارند. نورالدین جهانگیر پسر اکبر شاه پادشاه هندوستان در پیروی از اقدام انوشیروان امر کرده دم در کاخش زنجیری بیاویزند تا ستم‌دیدگان یا کشیدن آن فریادشان را بدون واسطه یگوش او برسانند. جهانگیر بدینوسیله توانست بارها به کمک زجرکشیدگان پشताبد و عدالت را در حق آنان اجرا نماید.

علاوه بر جهانگیر پادشاهان متعددی در هندوستان آرزوی آن را داشتند که مانند انوشیروان در دادرسی معروف شوند و لقب انوشیروان عادل وقت را حاصل نمایند. یکی از آنان محمد جوتاخان بود که به محمد تغلق معروف گردید او آرزومند بود به لقب انوشیروان عادل ملقب گردد<sup>۱۸</sup>.

در زمان شهاب‌الدین شاهجهان امپراتوری هندوستان در قلعه عظیم آگرا (هند) در نزدیک دیوان خاص محلی بنام تسبیح‌خانه وجود داشت. در آنجا ترازوی عدالت نصب بود و آن بازگوی آن بود که اگر پادشاه خودش را سایه خدا می‌پندارد باید همواره متوجه عدالت باشد. انوشیروان عادل برای شاهجهان نیز در مورد برقراری عدالت و انصاف سرمشق بسیار ارزشمندی محسوب می‌شد و دائماً در راه دادگستری الهام‌بخش بود.<sup>۱۲</sup>

### گارد شاهنشاهی

اردشیر با پیروی از داریوش دسته‌ای از محافظین شاه مشتمل برده هزار نفر سرباز تشکیل داد و اسمش را «لشکر جاویدان» گذاشت. ۲۰ راجگان گپتائیا (معاصر ساسانیان) در این مورد از شاهان ساسانی اتباع نموده و برای خود دسته‌ای از محافظین را مرتب ساختند. پروفیسور عباس شوشتری در کتاب خود «همسایگان ایران در عصر ساسانیان» چاپ تهران (صفحه ۲۴۱) در این باب چنین مینویسد: «بنا بر نوشته فاهین سیاح چینی که چندی در هند می‌زیست و آنچه دید و شنید بنوشت در عصر گپتائیان مردم هند به رفاهیت و آسودگی می‌زیستند و پادشاه مانند شاه ایران سپاهی داشت که مستحفظ شخص او بودند و حقوق سرباز مرتب و منظم به او می‌رسید.»

سیدهاشمی فریسن‌آبادی در تاریخ مسلمانان هند و پاکستان چاپ انجمن ترقی اردو کراچی در صفحه ۲۱۷ درباره شاهان ممالیك هند مرقوم میدارد: «فوج رکاب (یعنی گارد شاه‌ی) شامل پیاده و سوار بوده که به پائک، سرهنگ و

۱۸- مقاله سیدامیرعلی بعنوان معارف اسلام در هندوستان در مجموعه مقالاتش چاپ شده در لاهور بکوشش سید رازی واسطی صفحه ۱۸۹.

۱۹- تمدنی جلوی چاپ اعظم‌گره (هند) صفحه ۲۹.

۲۰- تاریخ ایران (باردو) جلد اول تألیف بدخشانی چاپ لاهور صفحه ۳۳۸.

خاصه‌دار نامیده می‌شدند و مستقیماً زیر نظر پادشاه یا معتمدین خاص وی کار می‌کردند. از این پیداست که پادشاهان مماليك هند بخصوص غیاث‌الدین بلبن در تشکیل گارد شاهی از ساسانیان تقلید کردند.

اشتیاق حسین قریشی در تالیفش (بانگلیسی) بعنوان نظم و نسق سلاطین دهلی در صفحه ۶۳ در مورد گارد شاهنشاهی پادشاهان مماليك هند چنین نگاشته است: «پادشاهان مماليك هندوستان گروهی از سپاهیان را بنام جاندار تنظیم نمود بودند و آنها عهده‌دار حفظ جان پادشاه بودند. عده دیگری از سپاهیان هم در خدمت پادشاهان مزبور بودند که به سلاحداران نامیده می‌شدند. اینها هم کاملاً مجهز بودند و وظیفه‌شان حفاظت شخص پادشاه در مواقع باز دادن او و یا بیرون رفتن از کاخش بود.

### برگزاری جشن‌ها و تقویم ایرانی

ساسانیان زردشتی بودند و بهمین علت تمام جشن‌های مذهبی زرتشتیان با شکوه هرچه تمامتر در دربار آنان برگزار می‌شد ولی ایرانیان پس از آنکه دین مبین اسلام را پذیرفتند از برخی از سنت‌های ملی‌خویش دست نکشیدند و عده‌ای از جشن‌های قدیم از جمله جشنهای نوروز و مهرگان و سده‌را نگهداشتند و در دربار ایرانیان مسلمان برگزاری آنها مرتب صورت می‌گرفت و حتی امروز هم این جشن‌ها با علاقه خاصی بوسیله مسلمانان ایران برگزار می‌شود.

از آغاز حکومت مسلمانان در هند و پاکستان جشن‌های مزبور در دربارهای لاهور و دهلی و آگرا برگزار می‌شده و مطابق مراسم آن‌ها در دربار ساسانیان در هندوستان نیز برگزاری آنها با انجام مراسم بسیار جالبی توأم بوده است. دیوان‌های شاعران فارسی که پدربارهای لاهور و دهلی ارتباط داشتند مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و امیر خسرو دهلوی و امثال آنها مشحون از اشعاری متعلق به برگزاری اعیاد مزبور می‌باشد.

برگزاری جشن‌های آب‌پاشان، جشن مهرگان، جشن آبان، و نوروز در دربارهای مغولان هند بخصوص جلال‌الدین اکبر و جهانگیر و شاهجهان موضوعیست بسیار مفصل و در عین حال بسیار جالب و قابل توجه. جلال‌الدین اکبر از همه پادشاهان شبه قاره بیشتر تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایران ساسانی بوده و او حتی تقویم اسلامی را که مبتنی بر سالهای هجری بوده به تقویم ایرانی با اسامی برجهای فروردین و اردیبهشت و خرداد و تیر و غیره مبدل ساخت و در قلمرو خویش اوامری صادر کرد دایر بر اینکه تمام اعیاد ایرانی باید در تمام شهر و دیارهای هند و پاکستان رسماً برگزار شود.

بقول ابوالفضل مؤلف اکبرنامه (جلد دوم صفحه ۱۳ چاپ کلکته) اکبر شاه بسال ۹۹۲ هـ تقویم اسلامی را منسوخ و تقویم خورشیدی ایرانیان را بجای آن رواج داد و



چشن‌های پارسیان (زردشتیان) را طبق منشوری در قلمرو پهنایش مقرر ساخت. با در نظر گرفتن اهمیت منشور اکبرشاه از نظر نفوذ فوق‌العاده ایران ساسانی در هندوستان عبارت آن را در زیر نقل می‌کنیم:

«چون دانشوران ملل و نعل بجهت شکرگزاری و سپاسداری از شهروسنین روزی چند را به مناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوش‌حالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند و در آن ایام مسرت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عبادات وزیده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت فائده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را برخواطر مکروبه و بواطن محزونه اخوان‌زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده‌اند بنابراین آن بعضی جشن‌های عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض‌النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است رسماً در این هزار سال معمول سلاطین عدالت‌گستر و حکمای حقایق آئین بوده است و در این زمان بواسطه بعضی امور از شیوع اقتاده بود بجهت ابتغای مرضیات الهی و اقتضای آثار قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم. باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بروجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و در این معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه‌ای نامرعی نگذارند. تفصیل اعیاد نوروز: ۱۹ فروردین‌ماه، ۳ اردیبهشت، ۶ خرداد، ۱۳ تیر، ۷ مرداد، ۴ شهریور، ۱۶ مهر، ۱۰ آبان، ۹ آذر، هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی، ۲ بهمن، ۱۵ اسفند...» ۲۱

طبق اوامراکبرشاه جشنهای بالاتازمان اورنگزیب در دربار هندوستان رسماً برگزار می‌شد. بعد از آن هم بطور غیر مرتبی از طرف پادشاهان دهلی به آنها توجه مبذول می‌گشت و حتی امروز هم عید نوروز مخصوصاً در بین شیعیان هند و پاکستان احترام خود را حفظ نموده و برگزاری آن در بین آنان با علاقه خاصی ادامه دارد.

مطالب کافی و اطلاعات وافی در مورد برگزاری جشن‌های سده و مهرگان و آب‌پاشان و عید نوروز در کتب موثق تاریخ‌هند از قبیل پادشاهنامه اثر عبدالحمید لاهوری، توزک جهانگیری نوشته نورالدین جهانگیر، عمل صالح موسوم به شاهجهان نامه مولفه محمد صالح کنبوه، اکبرنامه و آئین‌اکبری نگارش علامی ابوالفضل، منتخب‌التواریخ اثر عبدالقادر بدایونی، عالمگیرنامه و امثال آنها وجود دارد و قساید فراوانی از شاعران دربارهای سلاطین هند و پاکستان که بمناسبت جشنهای مزبور سروده شده در دیوانهای آنها بچشم می‌خورد و بهمین علت از نقل آنها در این جا خودداری می‌کنیم.

۲۱- نقل شده از کتاب فرزندگان زردشتی تألیف رشید شهمردان چاپ تهران صفحه ۸۴.

تقویم شمسی ایرانی که بامر اکبرشاه رسماً در هندو پاکستان رواج یافت بحکم اورنگزیب به تقویم قمری هجری مبدل گشت ولی در حیدرآباد دکن بقوه خود باقی ماند و تا سال ۱۹۴۸ میلادی که حکومت میرعثمان علیخان نظام دکن در آن موقع بدست قوای هند سقوط کرد مرسوم بوده است.

علی سامی در تمدن ساسانی جلد دوم چاپ شیراز ص ۳۶ مینویسد: «در دو جشن بزرگ فروردگان و مهرگان، بزرگان کشور، هدایائی تقدیم می نمودند و هرکس هرچیزی را که بهتر دوست میداشت تقدیم می نمودند و شاهنشاه در ازای هدایا بپهرکسی عطایای گرانبهای می بخشید...»

عیناً همین جریان در دربارهای پادشاهان هند و پاکستان نیز، در روزهای برگزازی اعیاد اشاره شده در بالا، در مورد تقدیم پیشکشی های مردم و امرای دربار در حضور پادشاهان و بخشش های شاهانه صورت می گرفت ترفیع درجات حکام دولتی و اعطای خطایات و انعامات به امرا و سایر متعلقین به سلطنت در چنین روزها بعمل می آمد. شرح این جریانها در تمام کتب تاریخ آن دوره مرقوم گردیده است.

#### سکه ها

درباره تأثیر سکه های ساسانی در سکه های راجگان و پادشاهان شبه قاره علی اصغر حکمت در نقش پارسی بر ابحار هند چاپ تهران صفحه ۹ چنین مینویسد: «سکه های که از قرن هفتم تا قرن دوازدهم میلادی در هندوستان متداول بوده است همه از حیث وزن و عیار و نقش و نگار از روی مسکوکات پادشاهان ساسانی اقتباس شده. علاوه بر آن در اماکن عدیده در هندوستان جنوبی کتیبه های بخط پهلوی موجود است که خط ایرانیان قبل از اسلام بوده است.»

پروفیسور عباس مهرین شوشتری در همسایگان ایران در عصر ساسانیان در صفحه ۲۵۰ در این مورد چنین اظهار نموده است: «برسکه شاهان کوشانی مانند شاهان ساسانی صورت پادشاه با تاج و روی تاج علامت کره زمین نقش می شد و جانب دیگر آن آتشدان و هر دو جانب آتشدان دوتن نگهبان آن ایستاده بودند. نوشته نیز بحروف پهلوی بود. در سکه گپتائیانی گاهی پادشاه تنها و گاهی بامسورش نقش می شد. سکه های قدیمتر گپتائی بویژه سکه طلا مانند سکه کوشانی است بلکه جامه شاهی نیز شباهت دارد ولی شکل تاج جداگانه است و بجای ایزد ناهید که مخصوص به ایران بود ایزد بانوی لکشمی که در هند ایزد خوش بختی و فراوانی است نقش می شد. شاهان گپتا سکه طلا و نقره هر دو را می زدند و سکه شاهان هون به تقلید از شاهان ساسانی یک جانب سکه آتش و جانب دیگر نگهبان آتش بود...»

ه . گوئنر در مقاله اش بعنوان «ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود»

سکه‌های بایریان هند را کپیبه سکه‌های صفویان نوشته است ۲۲.

### منصب‌داری

سیستم منصب‌داری که در عصر بایریان هندوستان اساس تنظیمات لشکری و کشوری را تشکیل میداد در زمان جلال‌الدین اکبر شاهنشاه بنام هندوستان بوجود آمده بود و اکبر چنانکه مهاجن در کتابش ۲۳ می‌نویسد آن سیستم را از ایران اقتباس نموده بود. منصب‌داران به درجات مختلف تقسیم می‌شدند. یک هزاری، سه هزاری، پنج هزاری و غیره. یک هزاری موظف بود لشکری یک هزار نفری پیاده و یا سوارنظام یا از هر دو نوع آماده داشته باشد. همچنین پنج هزاری صاحب لشکر پنج‌هزارنفری سوار یا پیاده یا از هر دو نوع بود و غیره.

خطاب‌های هزارپد یا هزار پتی یا هزار بندگان در زمان هخامنشیان و ساسانیان به امرای دربار داده می‌شد. در کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن سن ۲۴ نوشته شده است. «رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود که در آغاز هزارپد لقب داشت در عهد هخامنشیان هزار پتی (که در ابتدا رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید... این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و به عهد ساسانیان رسید... از جمله کسانی که به این مقام شامخ رسیده‌اند نام ابرسام در زمان اردشیر اول و نام خسرو و یزدگرد در عهد یزدگرد اول و نام مهرنرسه ملقب به هزار بندگان در دوره یزدگرد اول...»

### قوانین و اصول مالیات

از نظر خوبی اصول مالیات کشور و قوانین و مقررات کامل آن پادشاهی بنام شیرشاه سوری در تاریخ هند و پاکستان معروفیت بسزائی دارد. اکبرشاه هم از قوانین مالیات پادشاه مزبور استفاده کرد و در واقع همان قوانین مالیات حتی در زمان حکومت انگلیسی‌ها نیز در هندوستان رواج داشت اما خود شیرشاه سوری بطوریکه سیدهاشمی در تاریخش ۲۵ مرقوم داشته است هنگام تدوین چنین قوانین اصول زمان بلین والتتمش را در نظر داشته است و چنانکه قبلاً مذکور افتاد سلطان بلین پادشاه دهلی در اغلب امور کشورداری و دربارداری خویش از پادشاهان ساسانی بخصوص خسرو پرویز و انوشیروان پیروی کرده است، بدین ترتیب اصول مالیات که در زمان پادشاهان بایری و بعد

۲۲- میراث ایران ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۱۹۱.

۲۳- حکومت اسلامی در هندوستان چاپ دهلی (بانگلیسی) صفحه ۸۲ (قسمت دوم).

۲۴- ترجمه رشید یاسمی چاپ تهران صفحه ۱۳۳.

۲۵- تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت (باردو) جلد اول چاپ کراچی صفحه ۴۱۵.

از آن در زمان انگلیسی‌ها هم در هندو پاکستان مرسوم و مروج بود بنحوی از آئین مالیات ساسانیان اقتباس شده بود.

### دبیران دربار

آرتور کریستن سن در کتابش در صفحه ۱۵۴ تا ۲۶ در این باب چنین اظهار می‌دارد: «دبیرخانه دول اسلامی نیز مانند صدارت عظمی تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود می‌کند بطور کلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد...» این موضوع در مورد هندوستان هم بطور کلی صدق می‌کند و دبیران دربار وظایفی شبیه وظایف دبیران زمان ساسانی انجام می‌دادند. آنها سیاستمداران حرفه‌ای و حقیقی بشمار می‌رفتند و هر نوع سند و اسناد را تنظیم مینمودند و مکاتبات دولت بوسیله آنها انجام می‌شد. فرمانهای سلطنتی را هم آنها انشاء می‌کردند و محاسبات دولت را اداره می‌کردند. محمود گاوآن در جنوب هند که در سلطنت بهمنیان مقام دبیری را داشت انشاء نگار برارنده‌ای بود و کتاب انشائی از خود بیادگار گذاشت. ابوالفضل وزیر دربار اکبر شاه انشانگار بسیار شایسته‌ای بود و چندین کتاب از او الان در دست است و کتاب انشای ابوالفضل نمونه بارزی در اثبات دبیر بسیار ارزنده بودن وی می‌باشد. همچنین نعمت‌خان عالی شیرازی که در انشاءنگاری ید طولانی داشت دبیر دربار اورنگ‌زیب بوده و وقایع نعمت‌خان عالی و آثار ادبی دیگر او گواه استادی وی در انشاءنویسی می‌باشد.

### چاپارخانه یا برید

در کتاب ایران در زمان ساسانیان ۲۷ در این مورد چنین نگاهشده شده است: «اما راجع به تشکیلات چاپارخانه (پست) خلفا آن را بصورتی از ایران تقلید کردند که چندان یا تشکیلات عهد هخامنشی که در کتب مورخان یونانی ضبط است، تفاوتی نداشت. پس یقین می‌توان نمود که در عهد ساسانیان هم بطور کلی همین تشکیلات وجود داشته است.»

در زمان حکومت سلاطین مسلمانان دهلی سازمانی بعنوان «برید» که حاکم اعلی آن «برید ممالک» نام داشت بوجود آمد. وظایف آن سازمان عیناً شبیه وظایف تشکیلات چاپارخانه ساسانی بود. بوسیله آن سازمان پست دولتی از پایتخت به نقاط مختلف مملکت و بالعکس در کمترین مدت فرستاده می‌شد. در زمان حکومت غیاث‌الدین بلین

۲۶- ایران در زمان ساسانیان ترجمه فارسی.

۲۷- تألیف آرتور کریستن سن. ترجمه فارسی از رشید یاسمی چاپ تهران صفحه ۱۵۰.

حتی در موقع جنگ بنگال و چارج نگرهم پست سلطنتی از دهلی به لشکر هفته ۳ مرتبه فرستاده می‌شد. همراه پست شاهی پست بعضی از افراد عادی نیز از يك نقطه به نقطه دیگر کشور ارسال می‌گردید مطابق نوشته اشتیاق حسین قریشی در کتاب نظم و نسق سلطنت دهلی (بانگلیسی) صفحه ۸۹ سمت برید ممالک بسیار سمت مهمی بود و صاحب این مقام مهم موظف بود تمام اطلاعات لازم درباره اوضاع مملکت را مرتباً کسب نماید و در اختیار شاه بگذارد و از این حیث اداره یا سازمان برید یکنوع سازمان اطلاعات بشمار میرفت و از نظر اداره مملکت حایز اهمیت فوق‌العاده‌ای بود.

### مذهب

اسپرینگ لنگ استاد دانشگاه شیکاگو مینویسد مانی جهت تأسیس شعبه‌ای از مرکز دینی خود به پاکستان رفت ۲۸. استاد سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول صفحه ۶۲ مینویسد: «ناچار مانی از ایران بیرون رفت یا آن که او را تبعید کردند و به کشمیر رفت و از آنجا به ترکستان چین رفت و در راه از تبت گذشت..» از این قبیل نوشته‌ها در کتب متعددی بچشم می‌خورد و همه اینها مسافرت مانی به پاکستان و شیوع دین او را در آن نواحی تأیید می‌نماید. آرتور کریستن سن نیز در کتابش ایران در زمان ساسانیان در این مورد چنین مرقوم داشته است «بنابر قول یعقوبی این پادشاه (شاهپور) فقط ده سال کیش مانی داشت. پس از آن مانی از کشور ایران اخراج و قریب ده سال در ممالک آسیای مرکزی سرگردان بود و یا تا هندوچین نیز رفته و همه‌جا دین جدید را تبلیغ کرده و کتابها و نامه‌هایی به مشایخ خود که در بابل و ایران و سایر ممالک شرقی اقامت داشته‌اند می‌نوشته است..» ۲۹

پروفیسور عباس شوشتری در ضمن فرهنگ و کشورداری هند پیرامون تأثیر دین ایران ساسانی در آنکشور چنین اظهار می‌دارد: «در مذهب مهاییان بودائی افکار زردشتی نمایان می‌باشند از جمله عقیده به بهشت معنوی و ستایش از بذل و دهش و غیره و نیز خورشید یا مهرپرستی که در عصر گپتائیان در هند انتشار یافت برخی گمان می‌کنند که در اثر تبلیغ یا آمیزش با مؤبدان زردشتی است. هرشه پادشاه بزرگ هند پدرونیای بزرگ خویش را خورشیدپرست می‌خواند» ۳۰ ه. گویتنر نیز در مقاله‌اش (چاپ شده در کتاب میراث ایران چاپ تهران صفحه ۱۵۴) مینویسد «معابد ماگاها برای پرستش آفتاب از قرن ششم تا هشتم میلادی فراوان بودند. تصویر سوریا از منطقه چامبا قرن هشتم نیمه ساسانی است و حتی پس از آنکه صورت این خدای آفتاب کاملاً

۲۸- هلال و سبز (بانگلیسی) چاپ لندن صفحه ۴۸.

۲۹- ترجمه فارسی از رشید یاسمی چاپ تهران صفحه ۲۲۱.

۳۰- همسایگان ایران در عصر ساسانیان صفحه ۲۴۳.

هندی شد کفش‌های او بهمان صورت سابق ماند.»

### صنعت و هنر

تأثیر ایران ساسانی از حیث صنعت و هنر در هند و پاکستان خیلی بیشتر از آن است که مردم تصور می‌کنند. البته تأثیر هنر ایران در آن کشور بطور آشکار از زمان موریائیها دیده می‌شود و در زمان گپتائیان هم که با ساسانیان همزمان بودند ادامه داشته است اما این تأثیر در زمان حکومت مسلمانان از تمام اوقات بیشتر شده و در واقع میتوان گفت استمرار آن هنوز هم پایان نپذیرفته است. در سطور زیر توجه‌مان را به بررسی همین موضوع مبذول می‌داریم و نظرات عده‌ای از نویسندگان را در این باب مورد استفاده قرار می‌دهیم:

دالتن در کتاب بزرگی که درباره گنجینه‌های کناره آمودریا تنظیم کرده است درباره هنر ساسانی می‌نویسد «... هنر ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیه اسلامی در ایران براساس آن نهاده شده درختی که ساسانیان کاشتند در عهد اسلامی شکوفه کرد و میوه‌های برومند داد.»<sup>۳۱</sup>

گیریشمن در کتاب خود بنام «ایران» ترجمه از محمد معین صفحه ۳۵۲ درباره نفوذ و فرهنگ ساسانیان در هندوستان اینچنین اظهار نظر میکند: «هنر ساسانی که وابسته به اشکال ایرانی است، به منزله پلی بین تمدنهای کهن آسیا و تمدنهای قرون وسطای غربی بشمار می‌رود. عمل تمدن بخشنده ایران دوره ساسانی بدینجا محدود نمی‌گردد. ایران مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولتی هندی یعنی دولت گوپتا داشت. دولت مزبور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دوره نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت نقش میانجی و عامل انتقال افکار و هنرهای غربی را داشت و به وسیله وی این امور داخل کشور مجاور گردید. سابقاً گفته شد که در مدت این «دوره طلائی» تمدن هندی، هند به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو ملت مذکور وجود داشت، توانست به منابع غربی دست یابد و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد - لاقلاً در بخشی از آنها - مدیون ایران می‌باشد.»

استاد فقید سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول چاپ دانشگاه تهران صفحه ۲۲۳ پیرامون موضوع نفوذ صنایع ایران ساسانی در هند و پاکستان چنین نگاشته: «در هندوستان نیز نفوذ صنایع ساسانی دیده شده است مخصوصاً در مغرب هند که با ایران همسایه دیوار به دیوار بوده و در شمال غربی آن سرزمین (پاکستان کنونی) تمدن یونانی و بودائی و یونانی و برهمنی در خاک هندوستان پیش

۳۱- نقل از تمدن ساسانی تألیف علی سامی جلد دوم صفحه ۱۱۲.

رفته و قسمتی از نواحی هند (پاکستان) جزو قلمرو پادشاهان یونانی و بودائی باختر بوده است و بهمین جهت باستان‌شناسان سبک مخصوصی از صنعت را بنام صنایع و تمدن هند و ساسانی نامیده‌اند و دامنه قلمرو این صنعت به‌اندازه‌ای در داخله هندوستان پیش رفته است که در شهریور ماه ۱۳۲۸ سکه‌های این دوره را در نالیسارسامیجر در ۶۰ میلی شهر جیپور (راجستان) یافته‌اند.»

«نفوذ صنایع ساسانی حتی در معابد برهمایی مرکز هندوستان دیده می‌شود از آنجمله در معبدیست که در غاری نزدیک ده اجانتا در ناحیه خاندیش از توابع بمبئی هست و در آن آثاری از ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۶۰۰ میلادی یافته‌اند و یک نقاشی دیواری از زندگی ارباب انواع هست که نه تنها جزئیات صنایع ساسانی در آن دیده می‌شود بلکه جامه‌هایی که در تن اشخاص هست همان جامه‌هاییست که در دوره ساسانیان پادشاهان می‌پوشیده‌اند و در نقش‌های برجسته و سکه‌ها و ظرف‌های نقره دیده می‌شود.» آ. گودار رئیس اسبق اداره باستان‌شناسی ایران در مقاله‌ای بعنوان هنر در دوره سلجوقیان (چاپ شده در کتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه از جواد محی صفحه ۳۰۹) نگاشته است: «هنر در قرون اولیه هجری یعنی همزمان با فرمانروائی سامانیان و آل بویه و حتی سلجوقیان بی‌گفتگو همان هنر ساسانی در لباس اسلام یا سامی است. در این دوره در زمینه‌های مختلف هنری از قبیل معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی، پارچه‌بافی اشکال و رسوم ساسانی برتری خود را حفظ و بصورت ماهرانه‌تری درآمد...» چند سطر بعد باز هم از اوست: «تزیین پارچه‌های ظریف و گران‌بهای که بمقدار فراوان از دوران آل بویه و سلجوقیان بیادگار مانده است تقلید و اقتباس ابتکارات قوی و زیبای ساسانی است.» در صفحه ۳۱۰ کتاب مزبور گودار چنین اظهار عقیده می‌نماید «با این حال از همان اوایل تسلط مسلمین بر ایران، اهالی مغرب ایران مساجدی برای خود ساختند. این مساجد همان ساختمان معابد ساسانی بود که ظاهر آن را بصورت دیگری آراستند. چهارطاق مرکزی را به سوی دیوار جنوبی رانده و صحن و آتشگاه آن را مبدل به محراب نمودند. در برابر این غرفه عریض مؤمنین در هوای آزاد مراسم نماز و دعا بجا می‌آوردند. تا دوره سلطنت ملک شاه سلجوقی مساجد ایران بدین شکل بود. مسجد جامع اصفهان یا پایتخت ملک شاه نیز درست از روی همین اسلوب بنا شد. باین ترتیب عنصر اصلی معماری ساسانی لااقل در مغرب ایران بصورت عنصر اساسی ابنیه نوپنیاذ بکار رفت. گاهی نیز بناهای با شکوه آتشکده‌ها را تبدیل به مسجد میکردند مسجد یزدخواست از این قبیل است.»

در ادامه مطالب فوق آ. گودار در همان مقاله در کتاب اشاره شده (صفحه ۳۱۱) چنین اضافه‌مینماید: «باین ترتیب در دوره سلجوقیان از ترکیب چهارطاق دوره ساسانیان و بناهای خراسانی مدرسه نظام‌الملک (نظامیه) یعنی نوع بنای مساجد بزرگ ایرانی

پدید آمد - در این سبک ساختمانی چهار ایوان نشانه ادامه هنر ایرانی در تیره‌ترین ادوار تاریخ ایران است.»

در کتاب تمدن ایرانی (ترجمه فارسی از دکتر عیسی بهنام چاپ تهران در صفحه ۲۷۴) باز هم از آ. گودار چنین مطلبی دیده می‌شود: «در زمان ساسانیان، عنصر مهم ساختمانهای کشور يك بنای گنبد دار بر روی چهارپایه‌ای بود که بوسیله چهار قوس بهم متصل می‌گردید. این نوع ساختمان را در ایران چهارطاقی می‌نامیدند. این نوع چهارطاقی ملالار یا یکی از ملالارهای کاخ ساسانی را تشکیل می‌دادند. در اینیه مذهبی چهارطاقی قسمت اصلی بنا یا معبد بود یا آنکه مجزی از قسمتهای دیگر در میان حیاط معبد قرار می‌گرفت و در آن مراسم مذهبی را انجام می‌دادند. در تمام نواحی ایران، در نقاط مهم جاده‌ها و راهها در گردنه‌های کوه نزدیک پل‌ها، کنار چشمه‌ها در شهرها از این قبیل چهارطاقی‌ها ساخته شده بود و آتشگاه زیر آن قرار داشت و در ساعات مخصوص نماز آتش نمایان می‌گردید و قتیکه اسلام ایران را مسخر کرد این آتش‌ها همه خاموش شد...»

مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران جلد اول چاپ تهران در صفحه ۷۳۸ در این باب چنین مرقوم داشته است: «مختصات صنعتی و هنری عصر ساسانی قرن‌ها پس از نهضت اسلامی در ایزان و ممالک خاورمیانه باقی مانده و سبک ساختمان آتشکده‌ها، در مسجدهای ایران بکار رفت بطوریکه باید گفت معماری اسلام دنباله معماری عصر ساسانی است.»

همانگونه که از تعدادی از اینیه تاریخی اسلامی هند و پاکستان که در شهرهای لاهور و ملتان و دهلی و غیره در اوائل حکومت مسلمانان در شبه قاره ساخته شده بخوبی استنباط می‌شود که سلاطین غزنوی و ممالیک و خلجی و غیره در هند و پاکستان همان فن معماری ایران را رواج دادند که در زمان پادشاهان سامانی و سلجوقی مرسوم بود و مطابق تحقیقات پژوهشگران، فن معماری معمول در زمان سامانیان و سلجوقیان در ایران در واقع دنباله فن معماری ساسانیان بوده است. بدین ترتیب این فن معماری ایران ساسانی بود که در هند و پاکستان متجلی گردید و با پذیرفتن مختصر تغییراتی که مولود نیازمندیهای محلی و سلیقه مردم آن سرزمین بود بحیات خود ادامه داده است.

ه. گویتینر خاورشناس انگلیسی در مقاله‌اش (منتشر شده در کتاب میراث ایران، ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۱۵۹) درباره مناره‌ای معروف دهلی چنین می‌نویسد: «آخرین بنای این سبک «سلجوقی» منار معروف «قطب مناره» در دهلی قدیم است که در سال ۵۹۶ هـ (۱۱۹۹ م) در زمان سلطان محمد معزالدین غوری آغاز و در زمان سلطنت ایلتمش (۶۳۳-۶۰۷ هـ) پایان یافت... «ولی نوشته‌های دیگر روی این منار و مقطع



ستاره‌ای شکل پی و شکل مخروطی آن ثابت می‌کند که این منار آخرین و بزرگترین و ظریفترین اقتباس و توسعه برجهای قدیمی‌تر غزنوی و مقبره‌های (سلجوقی ایرانی) و مناره‌های بلند است..»

در صفحه ۱۶۳ میراث ایران چنین عبارت بچشم می‌خورد: «آخرین مرحله تازه درآمد این دوره در «علائی دروازه» (۷۱۱ هجری مطابق ۱۳۱۱ م) و در جنوب خاوری ساختمان ضمیمه‌ایست که علاءالدین (خلجی) بر مسجد قوت‌الاسلام افزوده و بالاخره در «جماعت‌خانه» (در آن هنگام فقط در دالان بزرگ آن) مشاهده می‌شود. این محل اصولاً برای مقبره نظام‌الدین اولیاء و بوسیله خضرخان پسر علاءالدین ساخته شده بوده است. اصولاً هر دو نوع ساختمان از نوع ساده‌تر مقبره‌های ساسانی اقتباس شده که عبارت از مکعبی دارای گنبد مرکزی کوتاه و درب ورودی بلندی در میان دو پنجره کوتاه‌تر است.»

در صفحه ۱۶۴ کتاب میراث ایران این عبارت جلب توجه میکند: «بنائی که بنام مقبره ایلتتمش (۶۳۳-۶۰۷) معروف است از سبک سامانی مذکور در فوق تقلید شده و هر چند کتیبه‌ای وجود ندارد که صاحب این بنا را معرفی بکند ولی موقعیت آن و تزئیناتش بقدری نزدیک به ضمیمه‌ای است که سلطان مزبور برای مسجد قوت‌الاسلام ساخته که دلیلی برای تردید در انتساب بنا به وی در دست نیست.»

ساختمانهای معظم بنام مقبره فیروز شاه تغلق، مقبره غیاث‌الدین تغلق و غیره در دهلی و تعدادی از ساختمانهای دیگر در شهرهای مختلف شبه قاره بویژه ملتان، تته سرینگر (کشمیر) بنگال، دهلی و غیره و اغلب مساجد آن دیارها بسبک سامانی و سلجوقی یعنی در واقع بشیوه ساسانی ساخته شده است. درباره عمارات ملتان در کتاب میراث ایران صفحه ۱۸۰ اینگونه شرح داده شده است: «در ملتان چهار مقبره معروف بسبک ایران وجود دارد که بر روی خرابه‌های شاه بهاء‌الحق، شمس‌الدین، شادناشاهید و شاه رکن عالم ساخته شده است. همه اینها کاشی معرق دارند... تاریخ آنها بقرن هفتم و هشتم هجری مربوط میشود. مقبره‌های دیگر بسبک ایرانی ولی به نسبت کوچکتری عبارتند از مقبره نهرس در سیت‌پور واقع در پنجاب غربی (پاکستان) و مقبره شیخ موسی آهنگر (نیلاگنبد) در لاهور که همه مربوط به زمان لودی و از کاشی پوشانده شده‌اند.»

در باره بناهای کشمیر در کتاب مزبور در صفحه ۱۸۱ چنین بنظر می‌رسد: «سبک کشمیر تمایل به باختر داشت ولی چون در میان کوههای بزرگ محصور و در سایر نقاط مجزا بود اختصاصات بسیار کهن خود را نگاهداشت. مقبره و مسجد سلطان زین‌العابدین (۸۷۹-۸۲۴ ه) در «مدنی» و مقبره مادر وی در سرینگر هر چند بن پی‌های معابد هندو بنا شده‌اند ولی بسبک مقبره اسمعیل سامانی در بخارا می‌باشند.»

در مقبره سلطان زین‌العابدین کاشی‌ها بکار برده شده است و گویا اولین بار کاشی‌کاری ایران در هندوستان در همانجا آغاز گردیده است. گوشوارها و گنبدها و مقرنس‌کاریهای تعدادی از ابنیه تاریخی اسلامی هند و پاکستان مانند مسجد قلعه کمپنه دهلی و مسجد جامع تته (سند پاکستان) و آرامگاه التتمش در دهلی و امثال آنها یادآور این مطلب مهمی است که سازندگان آنها سبک ساختمان گنبدهای خواجه نظام‌الملک و تاج‌الملک در مسجد جمعه اصفهان را که هر دوی آنها بشیوه معابد ایرانی در دوره ساسانیان ساخته شده‌اند در نظر داشته‌اند.

در میراث ایران صفحه ۱۷۵ این مطلب دیده می‌شود: «مقبره‌های هوشنگ و محمود خلجی و دریاخان از یک طرف آخرین انشعاب سبک مقبره‌های سامانیان پخارا است و از طرف دیگر گنبدهای مرتفع زمانهای بعد را دربر دارد. در مسجد ملک مغیث و همچنین در مقبره‌های مولتان که بعداً از آنها بحث خواهد شد گنبد نوک تیزی بر روی بدنه هشت گوشه مرتفعی عرض اندام میکند. همچنین طاقچه‌های کوچک پر از طرحهای شکل گوش‌ماهی و سقف‌های ضربی متقاطع که در منطقه مانده اینقدر عمومیت دارد بی‌شک از ایران است.»

ه. گویتنر در مقاله‌اش (میراث ایران صفحه ۱۷۱) درباره نفوذ هنر ایران در جنوب هندوستان چنین مینویسد: «... هنر بهمنی چنان از هنر ایران الهام گرفت که باید آن را شاخه مستعمراتی هنر ایران دانست. فقط مقبره کوچک مؤسس این سلسله یعنی حسن ظفرخان بسبک تغلق و سنن آن بنا شده ولی از آن به بعد تمام مقابر سلاطین و اشراف در گلبرگه و اشطور نزدیک «بیدر» از نوع ایرانی اواخر قرن هشتم هجری و چهاردهم میلادیست... میگویند مسجد جامع گلبرگه (۷۶۸ هـ) از روی مسجد معروف اموی در قرطبه ساخته شده ولی حقیقت مسئله این است که شاید مسجد گلبرگه از طریق واسطه‌ای در دهلی که فعلاً در دست نیست از روی نمونه قدیمی‌تر یعنی مسجد جامع اصفهان ساخته شده باشد.»

بیشتر ساختمانهاییکه در دوره هزار ساله حکومت اسلامی در هند و پاکستان در آن سرزمین بناگردید ملمهم از طرز معماری ایران بخصوص ایران ساسانی بوده است. سبک معماری ساسانی از همه بیشتر در آرامگاهها و مساجدی که از ابتدا بشیوه تعمیر زمان سامانیان و سلجوقیان ساخته شد بکار رفته است. همین سبک تا اواخر در شهرهای نواب‌نشین مانند حیدرآباد، بهوپال، لکهنئو، رام‌پور، بهاویپور و غیره در ساختن مساجد و مقبره‌ها مرسوم بوده است - در کتاب میراث ایران در صفحه ۲۰۱ در این مورد اینچنین اظهار نظر شده است: «سبک معماری ایران فقط در حیدرآباد دکن که در این اواخر بعنوان آخرین پشتیبان اسلام در هند شناخته می‌شد تا حدی پیش رفت. تالارهای ستون‌دار بخصوص به سبک چهل ستون تا اوایل قرن نوزدهم میلادی پیوسته

تکرار می‌شود. در کتاب ایران از نظر خاورشناسان تألیف استاد فقید دکتر رضازاده شفق چاپ تهران صفحه ۴۵ این مطلب دیده می‌شود: «اسلوب معماری عصر مغول ادامه اسلوب عصر سلجوقیان است» در اینیه مغولان هند نیز تأثیر فراوان هنر ایران بچشم می‌خورد. هنر ایرانی که در هر زمان در دوره اسلامی ارتباط خویش را با هنر ایران پیش از اسلام بویژه عصر ساسانیان قطع نکرده است.

### ساسانیان و ادبیات هند و پاکستان

تفوق ساسانیان در شیوه حکومت و اداره طریقه‌های جنگ و ظرافت هنرها و لباس و آداب و رسوم درباری و بالاتر از همه تجمل و شکوه افسانه مانند دربار خسرو پرویز و عدالت‌خواهی انوشیروان و عشق سوزان شیرین و فرهاد ادیبان زبان‌های مختلف سرزمین پهناور شبه قاره از جمله فارسی، اردو، سندھی، پنجابی، پشتو، کشمیری، بنگالی، گجراتی و غیره را چنان تحت تأثیر خود قرار داد که آثار آنها به میزان قابل توجهی از همین اسامی مشحون گردید. در جواب مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی به فارسی و اردو مثنویهای شیرین و خسرو و شیرین و فرهاد سروده شد و داستان نویسان این داستان را منظوم و منثور نوشتند و از روی آنها فیلم‌ها و تاترها درست شد. عشق شیرین و فرهاد کوهکن و جوی شیر و تیشه فرهاد و کوه بیستون بصورت تشبیه و استعاره در کلام شعرا جای دایمی پیدا کرد. زنجیر عدالت انوشیروان و لقب عادل آن هم خیلی زیاد موضوع قابل توجهی برای ادیبان واقع شد. مانی و مزدک و ارژنگ مانی و طاق کسری و بهرام‌گور و خسرو و باربد و غیره ازین قبیل کلمات و اسامی در اغلب اشعار و کتب ادبی رخنه کرده و همه اینها امروز هم جزو لاینفک زبانهای هند و پاکستان بشمار می‌روند و آشنائی کامل به آنها برای هر محصل زبان و علاقمند به ادبیات ضروریست. بعضی از اسامی متعلق بزمان ساسانیان نظیر خسرو، پرویز، انوشیروان، بهرام، فرهاد، شیرین و غیره را پارسیان و مسلمانان هم روی اسمهای خود می‌گذارند.

برای اثبات ادعای فوق و بجهت نشان دادن اهمیت اسامی پادشاهان و پیغمبران و موضوعات دیگری متعلق به زمان ساسانیان که هنوز هم در هند و پاکستان باقیست لازم بنظر میرسد بطور نمونه مقداری از اشعاریکه در آن اسامی فوق بکار برده شده از آثار شاعران شبه قاره در زیر بنویسیم:

از اسداله‌خان غالب دهلوی شاعر معروف اردو: باربدو گفته:

کوهکن گرسنه مزدور طرب گاه رقیب بیستون آئینه خواب گران شیرین

- غالب دهلوی بفارسی گفته:  
هرچه گوید عجم از خسرو و شیرین شنوند
- غالب دهلوی بار دو گوید:  
تیشه بغیر مرنه سکا کوهکن اسد
- سرگشته خمار رسوم و قیود تنها
- عشق و مزدوری عشرت‌گه خسروکیا خوب
- هم کو تسلیم نکو نامی فرهاد نهین
- قد و گیسومین قیس و کوهکن کی آزمایش هی
- جهان هم هین و هان دار و رسن کی آزمایش هی
- ابوالفرج رونی گوید:  
شه او زبید منصور سعید
- که همین خسرو و آن شیرین است
- هست معراج نه چون خدمت اوست
- هست بهرام نه چون چوبین است
- چون خم ایوان کسری در حضر
- بر خم قصرش خم درگاه باد
- مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست
- از تو اب کلب علی خان  
ز چشم خسرو شیرین فسانه قمرش
- از علی پهرسری:  
وا دریغا صورت محبوب و سنگت بیستون
- نقش شیرین بر عقیق دل کند فرهاد ما
- پیش فرهادم بود شام جدائی بیستون
- صبح وصل اشک شیرین است جوی شیرین

- نگاه لطف به پرویز میکند شیرین  
غبار خاطر فرهاد بیستون‌خیز است
- ماییم و خاک بیزی کوی تو خسروا  
فرهاد سان به کوهکنی‌ها چه حاجت است
- از نواب محمد مصطفی خان حسرتی:  
شادم از خصمی اغیار که از شیرین است  
آنچه از جانب پرویز به فرهاد رسد
- در آتشیم ز دل گرمیت که شیرین را  
به کوهکن نظری بهر رشک پرویز است
- نه با پرویز شیرین کرد آنچه از تو شد بامن  
نه با فرهاد خسرو کرد بدکان میکنی با من
- از اقبال لاهوری:  
گهرمین پرویز کی شیرین تو هوئی جلوه فگن  
لی‌لی آئی هی مگر تیشه فرهاد هی ساتبه  
جوی شیر و تیشه و سنگت‌گران هی زندگی
- از جوش سلیح آبادی:  
مزدک و داود و گوتم آدمی  
بو تراب و این مریم آدمی
- تجمهی خیر بهی هی ایوان دولت پرویز  
که آب هی تیشه بکف خون دامن فرهاد
- از بدر چاچ:  
خدایگان سلاطین محمد تغلق  
که کمترین غلامش هزار چون کسری است
- زهی تخت بلندت را قدم‌بیر تارک کرسی  
خهی نعل‌سمنندت را شرف‌برتاج نوشروان

با همه تلخی فکرت ز پی هر خسرو چند فرهادصفت قصه شیرین سازی

از این قبیل اشعار دیوانهای شاعران فارسیگوی هند و پاکستان و سرایندگان  
زبانهای محلی آن سرزمین پر است و در اینجا بعنوان مشتق از خروار به نوشتن  
همین قدر اکتفا می‌کنیم.

کتابهای نیکه در گردآوری مطالب فوق مورد استفاده قرار گرفت:

- ۱ - ایران باستانی تألیف حسن پیرنیا چاپ مجلس تهران سال ۱۳۰۶
- ۲ - ایران در زمان ساسانیان نگارش پروفیسور آرتور کریستن سن ترجمه فارسی از رشید یاسمی چاپ دوم تهران
- ۳ - تمدن ایران ساسانی تألیف و. گت. لوکونین ترجمه فارسی از دکتر عنایت‌الله رضا چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران سال ۱۳۵۰
- ۴ - تاریخ تمدن ایران نوشته جمعی از دانشوران ایران‌شناس ترجمه فارسی از جواد محی چاپ گوتمبرگ تهران
- ۵ - نظم و نسق سلطنت دهلی (بانگلیسی) نوشته دکتر اشتیاق حسین قریشی چاپ کراچی (پاکستان)
- ۶ - همسایگان ایران در عصر ساسانیان از پروفیسور عباس مهرین شوشتری چاپ تهران
- ۷ - ایران‌نامه تألیف پروفیسور عباس مهرین شوشتری چاپ تهران
- ۸ - نقش پارسی بر احجار هند نگارش استاد علی اصغر حکمت چاپ تهران
- ۹ - مجموعه مقالات به خامه دکتر هادی حسن رئیس اسبق قسمت فارسی دانشگاه علیگره چاپ حیدرآباد دکن (هند)
- ۱۰ - تمدن ساسانی تألیف علی سامی جلد دوم چاپ شیراز در سال ۱۹۶۵ میلادی

- ۱۱- تمدن ایرانی تألیف چند تن از خاورشناسان ترجمه فارسی از دکتر عیسی بهنام  
چاپ بنگاه ترجمه تهران
- ۱۲- میراث ایران تألیف ۱۳ تن از خاورشناسان ترجمه عده‌ای از دانشمندان ایرانی  
چاپ بنگاه ترجمه تهران
- ۱۳- حکومت اسلامی در هند (بانگلیسی) نوشته و. د. مهاجن چاپ دهلی (هند)
- ۱۴- تمدن هند تألیف گستاوولی‌یان فرانسوی ترجمه اردو از سیدعلی میگرامی چاپ  
هندوستان
- ۱۵- نگارشات و یادداشت‌های سیدامیرعلی (بانگلیسی) چاپ لاهور (پاکستان)
- ۱۶- تاریخ ایران (پارسی) نگارش پروفیسور مقبول احمد بدخشانی چاپ لاهور (پاکستان)
- ۱۷- تاریخ تمدن ایران ساسانی بقلم استاد سعید نفیسی چاپ دانشگاه تهران در سال  
۱۳۳۱
- ۱۸- تاریخ اجتماعی ایران نوشته استاد سعید نفیسی چاپ دانشگاه تهران در سال  
۱۳۴۲
- ۱۹- تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول) از مرتضی راوندی چاپ امیرکبیر تهران
- ۲۰- وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تألیف پروفیسور آرتور  
گریستن‌سن ترجمه فارسی بوسیله استاد مجتبی مینوی چاپ مجلس تهران در  
سال ۱۳۱۴



ابراهیم صفائی

## حکیم نظامی و پادشاهان ساسانی

دو سال پیش در سخنرانی خود که در جشن بزرگداشت دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران ایراد کردم برای نخستین بار موضوع بهره‌مندی از منابع اصیل ادبی را بمنظور پژوهشهای تاریخی بمیان آوردم و در این باره شواهدی روشن از خمسه حکیم نظامی گنجوی ارائه دادم، امسال هم که سخنرانی‌های کنگره تاریخ ویژه پژوهش در تاریخ سلسله ساسانیان میباشد من از همان منبع برای تنظیم گفتار خود استفاده کردم. بعقیده من خمسه نظامی یکی از منابع ارزنده فرهنگ و زبان فارسی است همچنانکه اکنون در فرهنگستان زبان یکی از گروههای پژوهشگر مشغول گردآوری واژه‌های مرکب خمسه است که حکیم نظامی با کمال ظرافت و زیبایی در آثار خود بکار برده است. دوران حکومت ساسانی یکی از درخشانترین دورانهای تاریخ ایران میباشد زیرا در این دوره جامعه ایرانی با تمام ویژگیهای فکری و فرهنگی و اجتماعی خود بصورت يك واحد بزرگ ملی تجلی کرد و مظهر تمدن خاور زمین گردید. پس از پیروزی اعراب بر ایران حکومت ساسانی درهم شکسته شد و اسلام با رسالتی آسمانی و ارزشهای تازه در این کشور نمودار گردید. شکست ایران با مطالعه روانشناسی آنروز جامعه ایرانی و آشفتگی‌هایی که پس از خسرو پرویز در کار سلطنت و مملکت پدید آمد در حقیقت بیشتر از درون جامعه ایرانی ریشه میگرفت، با اینحال ملت ایران پس از شکست نهائی به رسالت اسلام و ارزشهای تازه اجتماعی که این دیانت عرضه میکرد گردن نهاد، نه به حکومت عرب. رواج زبان عربی هم بیشتر معلول نفوذ دینی و معنوی اسلام بود وگرنه فرهنگ قوی مایه ایران در برابر عرب هرگز مغلوب نشد و

حتی از قرن سوم و چهارم هجری با جلوه و درخشش بیشتر خودنمایی کرد تا جایی که از زبان عربی هم بعنوان وسیله‌ئی برای تعبیر اندیشه و ذوق ایرانی استفاده شد و نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی حکومت خلفا و نظام اجتماعی آنان را نیز تحت تأثیر قرار داد چنانکه خلفای عرب بیشتر امور مربوط به راه و رسم کشورداری را از ایرانیان آموختند و ایرانیان در نظام کشورداری و گسترش فرهنگ اسلامی نیز سهم بزرگی را به عهده گرفتند. درست است که پس از پیروزی اعراب در حکومت و استقلال سیاسی ایران وقفه‌ئی روی داد ولی فرهنگ و تمدن درخشان ایران هرگز دچار وقفه نشد و قدرت‌های پیروز را هم رفته‌رفته زیر نفوذ خود گرفت، با اینحال در تمام دورانی که استقلال و وحدت سیاسی ایران صورت‌پذیر نمیشد ایرانیان پیوسته از شکوه و جلال عهد ساسانی با حسرت یاد میکردند و آرزوی بازگشت به چنان دورانی را می‌نمودند و اخبار و حکایات مربوط به آن دوران را باشوق و رغبت می‌خواندند و می‌شنیدند و باینوسیله احساس و آمال ملی خود را برای بازگشت عظمت و استقلال ایران ابراز میداشتند. شاهنامه دقیقی - شاهنامه فردوسی - گرشاسب‌نامه اسدی - قصیده مدائن از خاقانی و منظومه هفت گنبد و خسرو و شیرین از حکیم نظامی و بسیاری از اینگونه آثار نموداری از احساس ایرانیان آن زمان نسبت به تمدن و فرهنگ درخشان و گذشته با عظمتشان می‌باشد. نظامی در داستان بهرام گور و منظومه خسرو و شیرین جز آنکه شاهنشاهی را فرایزدهی دانسته‌ا به چند نکته از آداب شاهنشاهی که بیشتر پادشاهان ساسانی بدان صفات و آداب نامبردار بوده‌اند نیز تکیه کرده است.

### روش تربیت شاهزادگان ساسانی

نظامی پایه تربیت شاهزادگان ساسانی را برتر از همگان دانسته و معتقد بوده است که برای رسیدن بچنان پایه شامخی نخست از تربیت عالی و آگاهی کافی آماده میشده‌اند.<sup>۲</sup>

درباره تربیت اولیه بهرام هنگامی که در کوشک خورنق زیر نظر نعمان و منذر میزیسته گفته است:

پرورش میگرفت سالی چند  
بود عیقلش به علم راهنمای

شاهزاده در آن حصار بلند  
جز به آموختن نبودش رأی

داد مردی و مردمی داده  
(هفت گنبد)

چراغی روشن از نور الهی  
(خسرو و شیرین)

۱ - هم فلک فرو هم ملک‌زاده

گرامی دری از دریای شاهی

تازی و پهلوی و یونانی  
آنچنان بهره‌مند شد بهسرام  
چون هنرمند شد بگفت و شنید  
در سلیح و سواری و تک و تاز  
تیغ صبح از سنانگذاری او  
آنچنان دوخت سنگ‌خاره به تیر

یاد دادش مغ دبستانی  
کاصل هر علم را شناخت تمام  
هنر آموخت پس سلاح گزید  
گوی برد از سپهر چوگان باز  
سپر افکند با سواری او  
که بدوزند پرنیان به حریر

درباره تربیت اولیه خسرو پرویز نیز گفته است:

بهر سالی که دولت می‌فرودش  
پدر ترتیب کرد آموزگارش  
برین منوال بر بگذشت یکچند  
چنان قادر سخن شد در معانی  
پس از نه سالگی بازی رها کرد  
چو برق نیزه را بر سنگ راندی  
چو شد عمرش بعد چارده سال  
نظر در جستنیهای نمان کرد  
ز پرگار زحل تا مرکز خاک  
به اندک عمر شد دریا درونی

خسرد تعلیم دیگر می‌نمودش  
که تا ضایع نگردد روزگارش  
که شد در هر هنر خسرو هنرمند  
که بحری بود در گوهر فشانی  
حساب جنگ شیر و اژدها کرد  
سنان بر سینه خارا نشاندی  
بر آمد مرغ جانش را پر و بال  
حساب از نیک و بد های جهان کرد  
فرو خواند آفرینشهای افلاک  
بهر فنی که بد شد ذی فتنی

در تأیید گفتار حکیم نظامی، فردوسی هم در آداب تربیت و آموزش شاهزادگان ساسانی بخصوص بهرام گور سخنانی در شاهنامه سروده است و بجز او جاحظ نیز در کتاب التاج خواندن و نوشتن و گرایش بعلم و چوگان بازی و نیزه بازی و تیراندازی و سواری و شکار و حساب و ستاره‌شناسی و شطرنج بازی را جزو آداب تربیت اولیه شاهزادگان ساسانی دانسته است.<sup>۲</sup>

مسعودی نیز در کتاب مروج الذهب درباره بهرام گفته است که او به چند زبان سخن میرانده است.<sup>۴</sup> بلعمی نیز در ترجمه تاریخ طبری درباره تربیت بهرام آورده است که: حکیمان عجم و عرب و روم از هر شهر بیاوردند و پیش او بنشانند تا هر چه او خواست بیاموخت.<sup>۵</sup>

۲ - دل از غفلت به آگاهی رسیدش

قدم در پایه شاهی رسیدش  
(خسرو و شیرین)

۳ - التاج ص ۱۸۲

۴ - نقل از ایران در زمان ساسانیان کریستن سن ص ۲۹۸

۵ - تاریخ بلعمی ص ۹۲۹ تصحیح ملک الشعراء بهار

درباره داد و دهش بهرام، نظامی گفته است:

سازورگشت و شد شکوه‌پذیر	چون ز بهرام‌گور تاج و سریر
پنج نوبت رساند برخوردارشید	چار بالش نهاد چون جمشید
عدل را سر بر آسمان آورد	رسم انصاف در جهان آورد
با ستمکارگان ستمکاری	کرد با دادپروان یاری

و نیز نظامی را از دادپرویی بهرام حکایتی است که در يك قحطسال شدید خزائن خود را گشود و در تمام شهرهای ایران به گردآوری و توزیع گندم بین مستمندان پرداخت و خراج را بر مردم بخشید.<sup>۶</sup> و نیز داستانی شگفت درباره دادگری هرمز در خسرووشیرین آورده است که برای اختصار از ذکر آن خودداری میشود.<sup>۷</sup> مانند این داستان در شاهنامه فردوسی نیز آمده<sup>۸</sup> و در مآخذ مختلف قدیمی فارسی و عربی نیز درباره داد و دهش شاهنشاهان ساسانی سخن بسیار رفته است از آن میان جاحظ حکایتی از بهرام نقل کرده بدین مفهوم که بهرام در شکارگاهی تنها ماند و برای کاری از اسب بزیر آمد و لگام اسب را بچوپانی داد و خود به دوردست رفت چوپان دانه‌های زمرد و الماس را با چاقو از سینه‌بند اسب درآورد هنگامیکه بهرام بازگشت و دانه‌های جواهر را پرکنده دید به پمپانه اینکه غبار در دیده‌اش رفته است چشم‌خود را مالید و اسب را سوار شد و چنان وانمود کرد که سرقت دانه‌های جواهر را ندیده است<sup>۹</sup> و همان جاحظ نوشته است «اردشیر و بهرام و خسرو اول در جشن نوروز و مهرگان خزاین خود را میان رعایا تقسیم میکردند»<sup>۱۰</sup> سرپرسی سایکس با استناد بمآخذ مختلف درباره خصال بهرام نوشته است: قانون عدل و داد را بدون تبعیض مجری داشت و زراعت و کشاورزی و دانش و ادب و پیشه و هنر را ترویج کرد و عشق به شکار و تفریح هیچوقت او را از انجام وظیفه باز نداشت<sup>۱۱</sup> این صفت دادگری نمادهای گوناگون دارد چنانکه در کتاب دینکرد می‌بینیم برخی از صفات

۶ - داستانی در هفت گنبد که چنین آغاز میشود:

سالی از دانه بر فرستن و شاخ تنگ شد دانه برجهان فراخ

۷ - داستانی در خسرو و شیرین که با این ابیات آغاز میشود:

قضا را از قضا يك روز شادان بصحرا رفت خسرو بامدادان

۸ - پس از راستی کرد یکسر جهان ازو شادمانه کسمان و مپان

نقل از شاهنامه داستان سلطنت بهرام پنجم

۹ - التاج جاحظ چاپ بیروت ص ۱۸۲

۱۰ - التاج جاحظ ص ۲۵۰

۱۱ - تاریخ ایران ج اول ص ۵۹۶

و تکالیف پادشاهان عصر ساسانی چنین تعریف شده است: خرد خداداد - خوی نیک - گذشت - مهربانی با مردم و تمپه آسایش آنان - تشویق کارداناان - کیفر بزهکاران - بخشش - حسن سلوک با بزرگان خدمتگزار کشور - بی بیم کردن مردمان - دفع آزمندان - مواظبت در کارگذاران کشور.

و میدانیم که بیشتر این صفات و وظایف از لوازم دادگری است.  
درباره هندوستی و شکوه دربار بهرام، نظامی گفته است:

شش هزار اوستاد دستانساز	مطرب و پایکوب و دست انداز
گرد کرد از سواد هرشهری	داد هربقعه را از آن بهری
تا بهرجا که رختکش باشند	خلق را خوش کنند و خوش باشند

تعداد این هنرمندان را که بهرام گور به ایران آورده است فردوسی ده هزار نفر دانسته و چنین گفته است که بخواهش بهرام و بدستور پادشاه هند از آن کشور به ایران گسیل شده اند<sup>۱۲</sup>.

در مآخذ دیگر این شماره را ۱۲ هزار نفر نیز دانسته اند و عقیده گروهی از ارباب تحقیق بر آن است که کولیان ایران از نژاد آن لوریان هندی بوده اند. مسعودی نیز هنرنوازی بهرام را ستوده است، بیهوده نیست که بهرام یکی از چهره های معروف و محبوب تاریخ شاهنشاهی ساسانیان است و از دیرباز ایرانیان تصاویر گوناگون او را بر پارچه ها و ظرف ها نقش کرده اند و به گفته کریستن سن هم اکنون يك جام نفیس زرین منقوش به نقش بهرام گور در موزه ارمیتاژ نگهداری میشود<sup>۱۳</sup>. داستان هنر دوستی خسرو پرویز و حکایات باربد و نکیس و سی لحن باربد که نظامی در خسرو شیرین آورده و در برهان قاطع نیز نقل شده و همچنین هفت سرود خسروانی و سیصد و هفت داستان باربد که پروفیسور کریستن سن بتفصیل از آن سخن رانده<sup>۱۴</sup> شناخته تر از آن است که درباره آن حرفی عنوان شود. خسرو پرویز نیز در ادبیات ایران جایگاهی بس بلند دارد و از شکوه دربار و جاه و جلال و خزائن و گنجینه های او در مآخذ کهن و در ادبیات فارسی بسیار سخن رفته است. فردوسی نام هفت گنجینه خسرو پرویز را زیر عناوین گنج عروس - گنج باد آورد - دیبه خسروی - گنج افراسیاب - گنج سوخته - گنج سبز - گنج شادورد - نام برده است. دیگر از عجایب و نفایس دستگاه

نر و ماده بر زخم بربط سوار  
برایند از آن نامدار انجمن

۱۲- از آن لوریان برگزین ده هزار  
فرستی بر من مگر کام من

۱۳- ایران در زمان ساسانیان صفحه ۳۰۰

۱۴- ایران در زمان ساسانیان صفحه ۵۰۷

پرویز شطرنجی بوده که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند و نردی که مهره‌هایش از یاقوت و فیروزه ساخته شده بود، گوی زرین دست افشار پرویز که در ادبیات فارسی معروف است و کریستن‌سن وزن آن را دو یست‌مئقال نوشته و زرین‌تره که خاقانی در قصیده مدائن از آن نام برده نیز از جمله تجملات دربار پرویز است. بهرام و خسرو پرویز در ظرافت طبع و عاشق‌پیشگی نیز همانند بوده‌اند عاشق‌پیشگی و ظرافت طبع هرگز آنان را از وظایف عظیم کشورداری و دادگستری باز نداشته چنانکه هردو از پادشاهان نامور و مقتدر و دادگستر ساسانی بوده‌اند. بنظم آوردن داستان زندگی شخصی این دو شاهنشاه از طرف حکیم نظامی و همچنین بیان داستانی از انوشیروان در کتاب مخزن‌الاسرار نمودار احساسی است که حکیم درباره شکوه و عظمت ایران دوران ساسانی و داد و دهش برخی از پادشاهان آن سلسله ابراز نموده و نشانه دل‌بستگی حکیم به فرهنگ و تمدن و جاه و جلال ایران عصر ساسانی بوده و در حقیقت بیان نظامی از يك احساس عمیق ملی ریشه گرفته و زبان حال همه ایرانیان قرن ششم بوده و بی‌تردید او با نظم این دو داستان مستند تاریخی بزرگترین خدمت را بتاریخ ساسانیان و به ادبیات نموده است.

## هنر تصویری دوره ساسانی بر مبنای تحولات هنر در دوره اشکانیان

در سخنرانی گذشته‌ام (هنر ایرانیان دوره اشکانی) از برای مقایسه و تمیز شیوه کار، گفتم: هنر تخت‌جمشید که مربوط به ایرانیان عهد هخامنشی است، دارای ترکیب و نظم حسابشده‌ای بود، و چون موضوعات آن، درباری و نظامی بود ترکیب آن خودبخود محدود بقالب و آرایش نظامی و نزاکت درباری شده و ازینرو فاقد حرکات و جنب و جوش و هیجاناتی بود که معمولاً در ترکیب‌های هنری آزاد و احیاناً ماجراجویانه وجود دارد.

در هنر دوره هخامنشی، سکون و سکوت نفوذ فوق‌العاده دارد، و گفتم: حتی آن شیرینی که به شرزگی برگاو چنگک فرو برده و نعره ایندو با چنان حالتی که دارند باید همه تخت‌جمشید را بلرزاند، چنان متعجبند که گوئی طلسم شده‌اند ولی ضربان و طپش همه وجود آنها در این سکوت محسوس است.

و گفتم: از شکل‌های تخت‌جمشید در نخستین نگاه، خطوط بلند نیزه‌ها و قامت‌های ایستاده به چشم میرسد. سپس تمیزی و صافی نقش‌ها و گردش کامل خطوط است که ترکیب و آرایش کلی نقش‌ها را مینمایاند و به آثار تخت‌جمشید شیوه خاص می‌بخشد. و گفتم: باوجود این میراث هنری پرشکوه (وقالب ویژه‌اش)، ایرانیان دوره اشکانی، بر اثر خروش و جنگاوری (که طی پانصد و اندی سال گرفتار آن بودند) آثاری بر مبنای دیگر هنر ملی با قالبی نو ایجاد کردند که در میان محققان به هنر «نوایرانی» مشهور است.

گر چه شرق شناسان و محققانی خواستند و انمود کنند که این هنر «نوایرانی»

از هنر یونانی نو (یعنی هلنیسم). متأثر است ولی، روشن کردم که گفته‌ها و نظریات آنان احتمالاً خالی از غرض و نیز بیرون از آگاهی تخصصی نیست، وسنخان ضد و نقیض بسیار گفته‌اند که طبعاً مقبول نمیباشد.

و روشن کردم: که هنر ایرانیان دوره اشکانی، دارای آنچنان زمینه‌ای بود که توانست بر هنر همجواران خود اثر بگذارد، و گفته شرق‌شناسانی را که گفته بودند: «اشکانیان نه تنها ایران را از تهاجم و تصرف رومیان که جانشین یونانی‌ها بودند نجات دادند، بلکه ازینراه، اصول هنری بومی ایرانی را برای نسلهای آینده حفظ کردند» گواه آوردم.

وگفتم: هلنیسم (آن نهضت هنری یونانی) بعلت ناپرووردگی و خامیش، تازگی مطلوبی نداشت که بقول بعضی‌ها عالمگیر شود و از غرب تا شرق دور را فرا بگیرد. «پی‌یر کولومبیه» که نوشته بود: «هنر یونانی، خوش‌آیند بیگانگان بود و تا به عمق آسیا نیز گسترش یافت، ولی با برخورد با سلیقه‌های ناپروورده و افتادن به دست هنرمندان کم‌مایه، نتایج سطحی‌ای را انتقال داد و ازینراه متنزل شد» یادآور شدم: که او میخواست هلنیسم با آن مایه خامش حتماً تنزل نمی‌فرمود و جلالتمابانه و در بست خود را تحمیل می‌فرمود و در میان سرمایه‌های فرهنگی و هنری عظیم از سوریه تا شرق دور نفوذ عمقی می‌یافت! که البته چنین نشد و مضمحل شد، و نیز گفتم که «پی‌یر-کولومبیه» چگونه بر اثر این عدم توفیق، نوحه‌گری سرداده بود.

علاوه بر تذکر نظریات ناقص بعضی‌ها (مانند «فرای» و دیگران)، گفتم: که رستوتزف (بنقل فرای از او) چگونه با شیوه‌ای قابل قبول گفته بود «که اشکانیان، زنده کننده جنبش هنری ایرانی بوده‌اند» و روشن کردم: که یکی از وجوه امتیازپارز هنر هخامنشی، شکل سازیهای نیمرخ (بویژه در چهره‌سازی) و در دوره اشکانی، شکل سازیهای از روبرو و سه‌رخ بود.

البته، دقتی که در هنر دوره هخامنشی بکار میرفته و با فرصت بیشتری انجام میشده است، نمیتوانست همان دقت دلخواه، در هنر دوره اشکانی (با آنهمه تشویش و جدال) فراهم بوده باشد.

روبرو یاسه‌رخ سازی در ایران سابقه قدیمی داشته است و برتزه‌های لرستان صورتهای فراوانی را ارائه میدهند که از روبرو ساخته شده‌اند و منتسب یحدودهزاره یکم پیش از میلاداند و خیلی پیش از یونان به اینکار دست برده بوده‌اند. پس اگر اینکار در هنر دوره اشکانی متداول شده و شیوه هخامنشی بالاخره بکنار نهاده شده، باید دانست که عملی نوظهور نبوده‌است که تصور شود چنین کاری از یونانیان تقلید شده است، بلکه باید گفت در عهد اشکانی، میراث و شیوه هنری هخامنشی بعلت تقاضا و جبر زمانی (آنهم دیرتر) متروک شد و شیوه ماقبل آن بمیان آمد. این شیوه‌کار دوره



اشکانی با همان ویژگی بارز از روبرو، و به سه رخ‌سازی، به دوره ساسانی منتقل شد و پرورده‌تر شد، و هنرمندان دوره ساسانی چنان به آن، شکل و خصوصیت مطبوع و دلپذیر دادند که جهانگیرش کردند (تاجائی که محققان و هنرشناسان ناگزیر شدند در زمینه هنرهای این دوره، همصدا به تعرضی قطعی بپردازند) خصوصاً «گیرشمن» که نوشته است: «هنر ساسانی معرف يك تجدد و احیای ناگهانی (چنانکه میگویند) نیست، و همچنین از هنر متأخر یونانی (هلنیسم) متجلی نمی‌باشد، بلکه هنر ساسانی (که آخرین جلوه هنر شرقی قدیم است و قدمت آن به چهار هزار سال میرسد) خود معجونی از هنر ایرانی است که متجاوز از هزار سال بر آن گذشته است، و چون هنر شاهنشاهی جهانی شده بود، و درهای آن بر روی بیگانگان بازمانده بود، به اطراف پرتوافکن شد و مورد اقتباس قرار گرفت، و در ممالک بسیار دور جهان نفوذ کرد». گیرشمن، از محققانی است که به آسانی زیر بار اندیشه‌هایی که پنجوی بارز و غیر قابل انکار روشن نباشد نمی‌رود، و در ابراز این شرح کلمات و جملاتی را بکار برده است که به اظهار نظرش قطعیت و صراحت میدهد.

در سخنرانی مربوط به هنر ایرانیان دوره اشکانی، گفته بودم: که بعضی از محققان (و دنباله رو آنان) چگونه هنر ملی ایرانی را که چندین هزار سال سابقه درخشان و پیاپی داشته است، در سخنان سفسطه‌آمیز و نقیض‌گوئی باغرض (یا بیغرض) خود پیچیده و عرضه کرده‌اند، و چگونه این میراث بزرگ هنری را گاهی باوابسته کردنش به هند شمالی و آسیای مرکزی و میانه، و سپس نام هنر قندهاری به آن دادن، بالاخره گفته‌اند «که خمیرمایه ایرانی این هنر (در مخلوط هنر شرقی) بیشتر است!» و نیز گفتیم: که در یک نقیض‌گوئی دیگر «فرای» نوشته بود: «در ایران، بسبب وجود سنتهای شاهنشاهی، و بر اثر آمیختگی عناصر شرقی کهن (خاصه عناصر ایرانی) با عناصر هلنیسم شیوه مخلوط نوایرانی عهد اشکانی مرکب از هلنیسم، زودتر از سوریه و بین‌النهرین در ایران پدید آمد».

و این گفته او (که دنباله‌گیری‌ای از اظهارات محافظه کارانه دیگران است که در اینجا آشکارا عنوان شده است) قطعاً اسباب تعجب کسانی است (که اگر محقق هم نبوده باشند) از خود می‌پرسند: «اهالی سوریه و بین‌النهرین که در سر راه یونانیان قرار دارند و دسترسی یونانیان بمردم این ناحیه زودتر از ایرانیان امکان داشته و دائماً با در تماس بوده‌اند، پس چرا و برای چه نخست بر روی آنان این هنر یونانی اثر نه بخشیده، و در دور دست بر شیوه شرقی کهن ایرانی اثر بخشیده است؟! »

آیا مردم سوریه و بین‌النهرین، فرهنگ و هنر نداشته‌اند؟ یا اینکه آمادگی پذیرش تقلید را از یونانیان (همسایه خود) نداشته‌اند؟ اما، همین فرای و دیگر محققان نوشته‌اند: که فرهنگ و هنر ایرانیان تا «پونتوس» و «کاپادوکیه» گسترش داشته است، و این میرساند که

همسایگان غربی ایران آثار هنری خود را تحت نفوذ هنر ایرانی به وجود می آورده اند، و در اینصورت، باید بدانیم: وقتی که قدرت نفوذ هنری ایرانی تا اینحد بوده است پس میباید از زمینه های پربار و پر قدرت هنری بایسته ای برخوردار بوده باشد تا توانسته باشد هنر نوایرانی خود را بر آن اساس بنیان نهد و برومند سازد.

مطلبی که باید روی آن درنگ کنیم، مسئله بیان «ترانزیت و کشورهای ترانزیتی» است که بیشتر محققان از روی منظور (۶) مفهوم این کلمه را مانند برچسب تجارتی برای مقلد وانمودن مردم هر سرزمین (که بخواهند) بکار میبرند. بیشتر اوقات گفته اند: ایران که کشوری ترانزیتی است آثار شرق دور را به غرب میرسانده، و در اینمیان از آثار دوسوی جهان تقلید میکرده و سود میجسته است، و بنا بر این آنچه میساخته اقتباسی از این دوسو بوده است.

ما میدانیم که هر مردمی بر اثر مجاور بودن با مردم دیگر و بعلت ارتباط عمومی، آثارشان وضع ترانزیت پیدا میکند و مردم، با الهامگیری از کار همسایگانی که دارای سرمایه سرشار فرهنگی و قابل الهامگیری هستند، آثار خود را به وجود می آورند، و هر کشوری در چنین وضعی قرار دارد، و تقلید به این مفهوم، یک امر عمومی است، و ازینرو، این اقتباس و تقلید و الهامگیری تا بهر کجاکه ارتباط مردم در میان باشد وجود دارد و خاص یک کشور نیست، و چه بسا که مردمی باوصف اقتباس و الهامگیری از دیگران، فاقد فرهنگ و شخصیت هنری ملی نیز نباشند. اما بهره گیری از حربه ترانزیت (یا آنرا بکار بردن چون حربه ای) بمفهوم مقلد وانمودن و نیز بر آن تکیه کردن و بصورت برچسب آنرا بکار بردن، معرف نظر خاص یک محقق برای فرومایه کردن مردم یا یک قوم است.

حال اگر در چنین وضعی (وضع ترانزیتی) کشوری آنچنان در فرهنگ و هنر و تمدن مقتدر شده باشد که به شرق و غرب نفاذ فرهنگی و هنری و سیاسی پیدا کند، حقاً باید مردم آن کشور را در صدر شناخت و با بکار بردن کلمه ترانزیت نباید چنین جلوه داد که اینها مردمی مقلد و مقتبس آثار شرق و غرب میباشند، و نیز در آن تأکید روا بدارند و به اینطریق، مقام شامخ قومی را که در راه اعتلای فرهنگ و هنر کوشیده اند لااقل دستکاری نکنند.

بعضی ها در این باره، چنان کرده اند که به اصطلاح به نعل و به میخ زده، و در حین بیان واقع و مسلم، خود را باز نداشته اند که برچسب تقلیدی بودن آثار را بکمک کلمه ترانزیت برپیشانی مردم تاریخی یک سامان نقش نه بندند؛ و برای آنکه گفتارشان را تعدیل کرده باشند از کلمه اقتباس و قدرت جذب بهره گرفته اند، و هر جا که تعرضی به واقع و به نفع کرده اند در جای دیگر بطریقی همان را نفی کرده اند، مانند اینکه گفته اند: ایرانیان عهد ساسانی وظیفه تبلیغ هنر و ادیان را بعهده داشتند؛ و در جایی

دیگر گفته‌اند: دامنه هنر ساسانی از چین تا اقیانوس اطلس میرسیده، و نفوذ آن مخصوصاً در مغرب بسیار بوده است.

و بهر جهت اینرا نیز گفته‌اند: که هنر ساسانی ممکن است ظاهراً با هنر دوره‌های قبل فرق داشته باشد، نیز در حقیقت و اساساً مبتنی بر عناصر کهن شرقی است. این هنر، با هنر غربی هم‌عصر خود شباهتی ندارد، و نوشته‌اند: که هنر ساسانی، هنری است ایرانی با جلوه‌های کاملاً خاص و ریشه آن در جهانی بسیار کهن قرو رفته است.

و نوشته‌اند: این هنر بعد کافی دارای نیروی حیاتی جهت نفوذ در هنرهای اقوام مجاور بوده و الهام بخش معماران و طراحان رومی نیز بوده است. اثر این الهام‌بخشی در هنر و شکل‌های گوناگون بیزانسی دیده می‌شود و تا اسلاو نیز مورد اقتباس بوده است، و الهام بخش هنر یونانی در شرق نیز بوده، و بالاخره نوشته‌اند: که هنر ایرانیان عهد ساسانی بمنزله پلی در میان تمدن‌های کهن آسیا و تمدن‌های قرون وسطای غربی بشمار می‌رود.

حال به‌بینیم عقیده بعضی دیگر درباره خود ایرانیانی که هنرمندان آن‌عهد از میان آنها بر خاسته بودند چه بود و آنها چه خصوصیتی داشته‌اند.

مصنفان عرب (بقول کریستن‌سن) از روی عقیده و ایمان از این شاهنشاهی بزرگ و پیشوای فن سیاست تمجید کرده‌اند. باید بدانیم کشوری که با سیاست خوب، اداره می‌شود مردمش در همه شئون زندگی (که شامل هنر نیز می‌شود) پیش می‌روند. ابوالفداء می‌گوید: شاهان ایران در نزد جهانیان، بزرگترین شاهان گیتی شمرده می‌شوند. ایشان را خرد بسیار و فکر و هوش بلند بود.

در خلاصه‌العجایب آمده است که همه مردم جهان به برتری ایرانیان نسبت بخود معترفند. قانون مملکت‌داری، آئین بدیع جنگ، هنرمندی در استعمال رنگ، آماده‌کردن خورشپه، آمیختن داروها، شیوه پوشش، نظام و اداره ولایات، انشای رسائل و مقالات، تیزهوشی، پاکیزگی، درستی و راستی. اینهمه، در میان ایشان بنهایت کمال و مایه اعجاب و تحسین دیگران بود.

«کریستن‌سن» می‌نویسد: مصنفان مغرب‌زمین، چون «امیانوس» و «پروکوپیوس» این ملت را با تمام جنبه‌های خوب و بد آن شناخته و وصف کرده‌اند، و گفته‌اند: ایرانیان، از حیث شکل و هیئت ظاهری تقریباً همه خوش قد و اندام، متناسب، گندمگون یاسبزه روشن، بانگاهی سخت و خیره، و ابروان خمیده و بهم پیوسته، ریش زیباموی بلند و راست می‌باشند.

کمال مواظبت را دارند که رفتاری زشت، و کاری مخالف ادب از ایشان سر نزنند. بازویند طلا می‌بندند و گردن‌بند طلا می‌آویزند و خود را به‌مروارید می‌آرایند.

همه وقت (حتی در مهمانیها و جشن‌ها) شمشیر بکمر بسته دارند... در جنگ، هنرشان بیش از تهور و جسارتشان است.

اینست شرح و تعریف بیگانگان دربارهٔ ایرانیان دورهٔ ساسانی. آیا میشده است که اینچنین مردمی، از زیبایی بیگانه و یا مقلد زیبایی بوده باشند؟ مردمی که دارای چنین خصوصیتی طبیعی باشند یدیمی است که بزیبائی و آفرینش آثار زیبا توجه میندول میداشته‌اند. شاید داستان ریدک و انوشیروان که دربارهٔ زیبایی زنان بحث میکرده‌اند بهترین ملاک زیبا پسندی ایرانیان در همهٔ شئون هنری آنزمان بوده باشد. پورانجام، آثار هنری ایرانیان عهد ساسانی در دوچابیشتر نمایان است. یکی بر روی صخره‌ها، و دیگر، قلمزنی بر روی بشقابها (که در موزه‌های جهان و بیشتر در لنینگراد) پراکنده‌اند. دیگر هنرها عبارتند از مجسمه‌های گرد، کنده‌کاریها، گچ‌کاریها، پارچه‌ها، نقاشی و دیگر آثار کوچک که هر يك بنوبهٔ خود شاهکار میباشند و سخن دربارهٔ هر يك جلساتی جداگانه لازم دارد. ولی کلا باید بگویم که بزرگترین وارث این هنرها، دورهٔ اسلامی است که با دستهای توانای هنرمندان ایرانی جهانگیر شد.

مهدی فروغ

## نفوذ موسیقی ایران باستان در کشورهای آسیای شرقی

تردیدی نیست که در بین هنرهای پنجگانه، موسیقی مؤثرترین و گویاترین وسیله برای بیان عواطف و تمنیات درونی آدمی است. از این رو تاریخ پیدایش آنرا با تاریخ پیدایش انسان صاحب احساس، باید یکی دانست. بسیاری از دانشمندان، اختراع موسیقی را به درستی، بر تاریخ اختراع کلام ملفوظ مقدم دانسته‌اند و چنین استدلال میکنند که بشر از همان آغاز آفرینش، برای بیان و توصیف تأثرات و حالات مختلف روحی خود، مانند شوق و هیجان و جذب و نیاز و اندوه و سرور و نظایر آن، که همه از جلوه‌های گوناگون عشق و تمنا و آرزوست، پیش از اختراع کلام ملفوظ، خود را به موسیقی نیازمند یافته و به آهنگ صدای خویش توسل جسته، زیرا موسیقی آواز، طبیعی‌ترین و آماده‌ترین وسیله برای اظهار و توصیف این حالات بوده است. آنچه گفته شد البته مربوط به آغاز آفرینش انسان بود اما بمحض اینکه دانش و بینش آدمی، پس از گذشت قرن‌ها، نظام پذیرفت و علوم به بخشهای مناسب تقسیم شد، موسیقی در ردیف فنون چهارگانه علم ریاضی، که دقیقترین گوهر عقل بشر اندیشمند است درآمد.

میدانیم که فرهنگ هر قوم عبارتست از مجموع کوششها و مجاهدتهایی که افراد آن قوم در راه تسلط یافتن بر طبیعت و رسیدن بیک زندگی دلخواه بعمل می‌آورند و هنرهای زیبا عالیترین جلوه این کوشش و تکاپوست و موسیقی لطیفترین و رقیقترین آنهاست. بنا براین برای درک ارزش واقعی فرهنگ، ما باید به تمام مظاهر صوری و معنوی و ذوقی صاحبان آن فرهنگ آگاهی بیابیم زیرا ادراک هنری و شیوه بیان آن

در هر قوم، و در هر يك از دوره‌های تاریخ فرهنگی آن قوم، به سه عامل زمان و مکان و مخصوصاً به خلق و خو، یا روحیه آن قوم بستگی دارد.

از بیان این مطلب ملاحظه میفرمائید که تحقیق دربارهٔ موسیقی دوره‌های باستانی این سرزمین اولاً چه دامنهٔ وسیعی پیدا میکند و ثانیاً بسبب اینکه موسیقی يك جلوهٔ هنری ذهنی و احساسی است چه اندازه در هم و پیچیده است.

اگر ما، بخلاف عدهٔ معدودی از صاحب ذوقان مسامحه کار و آسایش طلب، عامل آفرینش هنری را تنها احساس ندانیم و معتقد باشیم که پایه و ریشهٔ هر هنر بر حسن انتخاب، و مهارت و سلیقهٔ هنرمند در ترکیب و تألیف اجزاء تشکیل دهندهٔ آن هنر استوار است، باید بپذیریم که هر يك از مظاهر هنری باید بدون تردید بر يك سلسله اصول منطقی بنا شده باشد و هنگامی که این اصول کشف شد و تحت نظام و قاعده درآمد هر اثری را میتوان بنا بر ضابطه‌ها و معیارهای عقلی، و حتی ریاضی تجزیه و تحلیل، و ارزش‌یابی کرد.

برای تحقیق دربارهٔ موسیقی ایران پیش از اسلام، و نفوذ آن در کشورها و اقوام همسایهٔ ایران، ما به همین ضابطه و معیارها نیازمندیم که هنوز آنطور که باید روشن نیست.

انکار نمیتوان کرد که عشق، به مفهوم عام، و بمعنای مطلق کلمه، از جملهٔ صفات ذاتی آدمی است. این عشق یا تمنا، هنگامی که با ذوق سلیم توأم شد، و تربیت یافت، و بمرحلهٔ کمال و نقطهٔ اوج رسید احتمال که بصورت آثار هنری، به رنگها و بشکل‌های گوناگون جلوه‌گر شود. و اگر عامل این تمنا، عشق انسان به جنس مقابل، و وسیلهٔ بیان هم کلام باشد، داستانهای لطیف و مطبوعی چون ویس و رامین، و زال و رودابه، و شیرین و فرهاد، و بیژن و منیژه، و مانند آن، که زیباترین نمونهٔ آرزوی جفت جویی بشر است بوجود می‌آید.

اگر وسیلهٔ توصیف سنگ‌خارا باشد، پیکرتراش هنرمند، عشق به شکوه و عظمت را در نقشهای تاریخی و جاودانی، مانند آنچه در تخت‌جمشید و بازارگاد و مسجد سلیمان و نقش‌رستم و صدها نقطهٔ تاریخی دیگر این سرزمین مشاهده میتوان کرد، جلوه‌گر میسازد.

اگر وسیلهٔ بیان ترکیب نغمه‌ها و تألیف لحن‌ها باشد آهنگهای روانبخش باربد و نوای دلنواز نکبسا ابداع میشود.

در بین میراث‌های بسیار غنی و متنوع فرهنگی و هنری ما، از آنچه که از ترکیب عناصر و مصالح مادی، چون سنگ و فلز و چوب و مانند آنها بوجود آمده، از قبیل بناهای تاریخی، و تندیس‌ها، و نقشهای برجسته بر روی سنگها و کاشی‌سازی، و اشیاء زرین، و سیمین، و مفرغی، و نظایر آن، پدران ما نمونه‌های بسیار مرغوبی،

بیش از حد کافی، برای ما باقی گذاشته‌اند که با وجود گزند روزگار و زیان باد و باران هنوز می‌تواند از مجد و عظمت این هنرها در تاریخ سرزمین ما حکایت کند. در بین هنرهایی که مبدأ پیدایش آن اندیشه است نیز نمونه فخری از دوران پیش از اسلام در دست داریم که ارجمندترین نشانه تعالی فکری و ذهنی پدران ماست و آن کتاب اوستاست که می‌توان آن را بعنوان قدیمیترین نمونه و نفیستین گنجینه شوق و جذبه دینی و اخلاقی و فلسفی و اجتماعی قوم آریا معرفی کرد. در کتاب اوستا، بویژه درگات‌ها و یشت‌ها عالیترین نمونه شعر وجود دارد. قرن‌ها پیش از ظهور اسلام و حتی بعد از آن پدران ما هنگام نیایش بدرگاه اهورامزدا این اشعار را با آهنگی موزون می‌سرودند.

«گاتا» یا «گانه» کلمه‌ایست اوستایی به معنی سرود که در پهلوی «گاس» شده و احتمالاً همان گاه است که در فارسی امروز بصورت مرکب در موسیقی بکار می‌رود مثل دوگاه و سه‌گاه و چهارگاه و پنجگاه. در سانسکریت نیز این کلمه آمده است و معنی آن با آواز خواندن است. گات‌ها هنگام برگزاری مراسم مذهبی سروده میشد و ترکیب کلمات آن طوری است که به آن وزن عروضی می‌دهد. سرود خواندن معمولاً در نظم ممکن می‌شود نه در نثر.

بنابراین گات‌ها قدیمیترین ترانه‌هاییست که از روزگاران باستانی برای ما باقی مانده است و نه تنها از لحاظ شعر بلکه از لحاظ موسیقی برای ما اهمیت دارد. باین تفاوت که ارزش و اعتبار آن از لحاظ ادبی، باوجود نقصها و کم و کاستها و تغییراتی که در طی قرن‌ها در آن پدید آمده همچنان محفوظ است و زیبایی تعبیرات و دلپذیری افکار شاعرانه از آنها بخوبی احساس میشود ولی از آهنگ موسیقی آن متأسفانه هیچ اطلاعی نمیتوان داشت.

در اوستا مکرر توصیه شده که گات‌ها را باید به آواز خواند. تفتنی و زمزمه در امور مذهبی و اخلاقی پیروان زرتشت اهمیت خاصی داشته همچنانکه در دستورهای مذهبی او اخطار شده که اگر کسی درباره گات‌ها فقط بیندیشد، یا به کسی که گات‌ها را می‌خواند فقط گوش بدهد، و یا کسی را بخواندن آنها بگمارد، نیایش او پذیرفته نخواهد شد زیرا او خود آنها را به آواز نخوانده است.

در دستورهای مذهبی آیین مزدیسنا مکرر تأکید شده که اگر کسی از خواندن گات‌ها به آواز خودداری کند یا مانع خواندن کس دیگر شود گناهی بزرگ مرتکب شده است.

استرابون (۶۵ ق م - ۲۴ ب م) جغرافی‌دان یونانی ضمن توضیحی که درباره احترام ایرانیان به آب میدهد مینویسد که پیروان زرتشت هنگام قربانی کردن، کلام مقدس می‌خوانند و با سرودهای مفصل کار قربانی را به انجام میرسانند.

میبینیم که شعر و موسیقی از لااقل شش قرن ونیم پیش از میلاد جزء لاینفک زندگی نیاکان آریایی ما بوده است. در شعر نمونه والایی، بصورت کتاب دینی اوستا در دسترس ماست از روی آن میتوانیم به عمق اندیشه و بلندی خیال پیشینیان آگاهی یابیم ولی در موسیقی مدارك كافی و قابل اعتنایی که با آن بتوانیم به لطافت ذوق، و نازکی طبع، و رقت احساس پدران خود، در دوره اقتدار سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی پی ببریم در دست نداریم. آهنگهایی که در روزهای پر شکوه جشن‌های نوروز و سده و مهرگان و تیرگان و خردادگان توسط رامشگران و نوازندگان دربار شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی سروده میشده در فضای بی‌منتهای افلاک و در تازیکی قرون و اعصار محو گردیده و باین دلیل است که تحقیق درباره موسیقی- مخصوصاً موسیقی دوران هخامنشیان و نفوذ آن درکشورها و ملت‌های دور و نزدیک، کارآسانی نیست، حتی از موسیقی دوره ساسانی و بعد از اسلام هم که دانشمندان و خاور-شناسان تحقیقات فاضلانهای بخصوص درباره درجات و فواصل مقامهای آن کرده‌اند باز نمیتوان، جز آن قدر که امروز از موسیقی سنتی متداول در کشور ما استفاده میشود، بحالت و کیفیت موسیقی آن دوره پی برد.

بنابراین مهمترین راه‌ها برای تحقیق درباره موسیقی ایران باستان و نفوذ آن در سرزمینهای دیگر مطالعه در آلات موسیقی و انتقال آنها به کشورهای دیگر از طرق مسافرت و مهاجرت اقوام آریایی به آن نقاط یا از طریق جنگها و یا روابط تجاری و دوستی است و دوم مطالعه در آهنگها و لحن‌های کاملاً اصیل و دست نخورده در حوزه فرهنگی ایران و مقایسه آنها با آهنگها و الحان کشورهای که تحت نفوذ فرهنگی ایران بوده‌اند، و سوم مطالعه در اخبار و روایاتی که از روزگاران قدیم در این حوزه فرهنگی رواج داشته است.

اما اطلاعات ما در مورد آلات و ادوات موسیقی در دوران يك هزار و دوست ساله پیش از اسلام متأسفانه چندان زیاد نیست و امیدواریم با تحقیقاتی که در این زمینه بعمل می‌آید مدارك و منابع كافی بدست آید. از دوره پیش از هخامنشی يك سازبادی سفالین، در حفريات هفت تپه پیدا شده است که گفته‌اند متعلق به اواسط هزاره دوم پیش از میلاد است و اگر این استنباط درست باشد این کهنترین آلت موسیقی بادی است که در جهان وجود دارد. از روی عکس آن و توضیحاتی که داده شده معلوم میشود که يك کوزه سفالینی است که لوله‌ای از قلم استخوان به داخل آن راه می‌یابد و کوزه ظاهراً وظیفه محفوظه مولد ارتعاش را داشته است.

همچنین سه مجسمه گلین کوچک که در خرابه‌های شوش یافته‌اند و متعلق به نیمه هزاره دوم پیش از میلاد است. دو تا از این سه مجسمه هر يك سازی شبیه به



تنبور و سومی سازی شبیه به بربط<sup>۱</sup> در دست دارد که مطالعه هر یک نه تنها از لحاظ ساختمان سازها بلکه از لحاظ نواختن آنها دارای اهمیت بسیار است. یک کرنای در بالای آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید یافته اند که فعلاً در موزه تخت جمشید نگاهداری میشود. سازی شبیه به چنگ متعلق به همین دوره در پنجه کنت در نواحی ماوراءالنهر، و نقاشی برجسته چنگ نوازان در کوههای مال امیر بختیاری متعلق به اواخر سده هشتم پیش از میلاد که از جمله مشخصات این چنگها داشتن سیمهای زیاد است، و دوسه اثر دیگر مجموع آثار و نشانه هائیکه از آلات و اسباب موسیقی پیش از دوره هخامنشی و دوره هخامنشی که ما برای مطالعه در دست داریم.

از دوران اشکانی و ساسانی مدارک بیشتری داریم. از جمله موزائیک زن چنگ نواز مربوط به نیمه دوم سده سوم میلادی که در بیشاپور یافته اند و نقش برجسته چنگ نوازان و رامشگران در کوههای قندهار متعلق به سده اول و دوم میلادی و نقشهای برجسته شکار گراز و شکار گوزن در طاق بستان، و نقش سه نوازنده و یک دست افشان که پیرامون سه جام سیمین تعبیه شده و چندین اثر دیگر را میتوان ذکر کرد.

علاوه بر اینها نام تعدادی از آوازاها که به بارید رامشگر دربار ساسانی منسوب است و در کتابهای تاریخ ایران بعد از اسلام آمده و شرح چند نفر از رامشگران و نوازندگان دربار ساسانی، و روایات مورخان و نویسندگان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی که کتابهای خود را به زبان عربی نوشته اند از جمله ابن خردادبه، و ابوبکر محمد زکریای رازی، ابو نصر محمد بن طرخان مشهور به فارابی، و ابوالفرج اصفهانی، و مسعودی و دیگران از جمله منابع و مدارکی است که ما در دست داریم و با کمک همین منابع معدود میتوان نکات بسیاری را درباره مسائل مبهم موسیقی این سرزمین در دوره های باستانی و نفوذ آن به اراضی خارج از محدوده فعلی ایران تاحدی روشن ساخت. ولی همانطور که اشاره شد با وجود تمام این مدارک هیچکس در این جهان نیست که بتواند بدرستی بگوید که حالت و کیفیت موسیقی ما در دوره های هخامنشی و اشکانی و ساسانی چگونه بوده است. زیرا با وجود تمام وسائل تحقیق که

۱- در بعضی از لغتنامه های فارسی کلمه بربط را مرکب از «بر» به معنی سینه و «پهلو» و بط به معنی اردک ذکر کرده اند ولی میدانیم که بط کلمه ایست عربی و چون بربط بطور قطع یقین سازی ایرانی است قبول چنین توجیهی بنظر درست نمی آید و ریشه این کلمه را در زبانهای ایرانی باستان باید جستجو کرد. تلفظ پهلوی آن برپوت Barbut است. این ساز در تاریخ موسیقی ایران پیش از اسلام سابقه متندی داشته و مجسمه کلی بربط نواز که در شوش یافته اند متعلق به نیمه هزاره دوم پیش از میلاد است. این ساز در دوره های قدیم به یونان رفته و بصورت باربیتوس Barbitos مورد استفاده بوده است. نویسندگان عرب هم در اوائل سده دوم هجری قمری رواج آن را در دربار شاهنشاهان ساسانی و بخصوص خسرو پرویز ذکر کرده اند.

امروزه در جهان موجود است محال است کسی بتواند به درستی به سنخ فکر و مایه ذوق آهنگ ساز و نوازنده دوازده قرن پیش از ظهور اسلام پی ببرد چون از آفرینش ذوق او چیزی در دست نیست.

با وجود این همانطور که اشاره شد زمینه تحقیق از جنبه‌های عینی و حتی تا حدودی از جنبه‌های ذهنی و احساسی هنوز بکر است و وظیفه ابتداء این آب و خاک است که به روشن ساختن گوشه‌های تاریک این هنر لطیف در دوره‌های باستانی بکوشند. طرح این مقدمه برای یادآوری اهمیت موضوع و تعیین راه تحقیق بنظر ضروری رسید. اینک درباره نفوذ موسیقی ایران در کشورهای شرق و غرب ایران و کشورهای جنوب شرقی آسیا به توضیح مختصری میپردازیم.

وقتی سخن از فرهنگ و هنر ایران میمان کشیده میشود مقصود توجه به آثار هنری منحصر به اراضی داخل مرز فعلی ایران نیست. دامنه فرهنگ ایران در هر رشته بقدری وسیع است که نشانه نفوذ آن را تا دورترین نقاط شرق و غرب و جنوب آسیا تا حدود چین و قسمتهایی از قاره اروپا و افریقا میتوان جستجو کرد. وجود تعبیرات فارسی در موسیقی علمی و عملی کشورهای اسلامی از قبیل نغمه (جمع عربی نغم و نغمات) و آواز - (جمع عربی آوازا) و داستان (جمع عربی داستاين و داستانات) و زیر و بم و مایه و فرود است و ترانه و نظائر آن، و اسامی مقامهایی از جمله بزرگ و راست و اصفهان و مهرگان (به عربی مهرجان) و نوا و زیر افکند و زنگوله و رهاوی و گوشت و نوروز و شهناز و ماهور (به عربی ماخوری) و غیره، و اسامی سازهایی مانند دو نای و چنگ (بمعربى چنگ) و دهل و سورنای و رباب و بربط و کوس و نای و شاهین و تنبور و کرنای و شاهرودوزنگ (به عربی زنج که جمع آن زنوج است) و مشتته (بمعربى مشتق) و ابریشم (به عربی ابریسم) در کشورهای عربی زبان و کشورهای اسلامی افریقای شمالی از سمت مغرب تا مراکش و از سوی جنوب تا حدود مرزهای جنوبی سودان و از سوی مشرق تا حدود اندونزی و چین و همچنین از شمال تا منتهی الیه منطقه ترکستان گواه صادقی است بر این نفوذ هنری.

آثار نفوذ موسیقی ایران را در جهت شرق تا حدود منچوری (به پهلوی چینستان) یعنی منطقه‌ای که در ادب فارسی بعد از اسلام همیشه بعنوان «ختای» از آن یاد شده است میتوان دنبال کرد.

در اینجا باید مخصوصاً توجه داشت که این نفوذ سابقه بسیار کهن دارد و زمینه آن از دوران اقتدار هخامنشیان آغاز شده، و در حدود سده دوم پیش از میلاد به نهایت قوت رسیده است.

پس از آن هم این ارتباط فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در تمام مدت چند قرنی که جاده پروتق معروف به ابریشم، دریای مدیترانه را از طریق همدان و مرو

و کاشغر به اراضی اصلی چین متصل میساخت ادامه داشته و روز بروز بیشتر میشده است.

مقارن با آغاز سلطنت اشکانیان در اواسط سده سوم پیش از میلاد و آغاز حکمرانی سلسله معروف به «هان» در چین، در حدود نیم قرن بعد از آن و مخصوصاً در زمان سلطنت شاهنشاهان بزرگ و با اقتدار اشکانی مانند مهرداد اول که دامنه متصرفات خود را از سوی مشرق تا منطقه باختر (بلخ) به پیش برد، و بلاش اول که پادشاهی بغایت مدبر و با کفایت بود و در سایه تدبیر و کاردانشی متجاوز از نیم قرن بین ایران و روم صلح و آشتی برقرار شد، و در نتیجه مردم ایران در آسایش و آرامش میزیستند، رابطه فرهنگی بین ایران و چین رونق بیشتر گرفت.

یکی دو قرن بعد از آن یعنی در سده اول میلادی قومی ایرانی نژاد کشور پهناور کوشان را با تمدن و فرهنگی ایرانی در آسیای مرکزی یعنی در شمال فلات تبت بوجود آورد که افغانستان فعلی و قسمتی از ترکستان و قسمتی از هندوستان را در حیطه تصرف خود داشت. این کشور بزرگ در انتقال فرهنگ ایران به همسایه خود یعنی چین عامل بسیار مؤثری بوده است.

از طرف دیگر کشور چین نیز دامنه متصرفات خود را در زمان فرمانروایی سلسله «هان» که از ۲۰۰ ق م تا ۲۰۰ ب م. دوام داشت، از سوی مغرب وسعت داد و تا حدود ختن و کاشغر و کوشا رسانید و باین ترتیب وسیله ایجاد این ارتباط معنوی بیشتر فراهم گردید.

چینی‌ها برای مبارزه با دشمنان شمالی خود، همان دشمنانی که در مقابل ایشان دیوار عظیم چین را کشیدند، با کشورهای آسیای مرکزی عقد دوستی بستند و پسران غلبه بردشمن و برقرار شدن آرامش و رفاه در سرزمین ایشان و باز شدن راههای کاروانی، فرهنگ آسیای مرکزی همراه با محصولات بازرگانی بآن سرزمین راه یافت. در آثار هنری مربوط به این دوره در این مناطق به اصول و شکل‌های نوی برخوردار میشود که در نتیجه ارتباط ایشان با کشورهای آسیای مرکزی بوجود آمده است.

این ارتباط فرهنگی بین ایرانیان و ترکان آسیای مرکزی و مغولان و چینی‌ها در دوره اسلامی نیز شاید بیشتر بسبب علایق دینی، برقرار بوده ولی مسلم است که در موسیقی این نفوذ سابقه بیشتر و عمیقتر داشته چون موسیقی زبان احساس است و احساس بین ملت‌ها مشترک، و قابلیت انتقال آن از قومی به قوم دیگر سهلتر است.

یک افسانه قدیمی حکایت میکند که یکی از فرمانروایان دوره‌های باستانی چین شخصی را به باختر (بلخ) فرستاد که از نیزارهای آن دیار مقداری نی به چین

ببرد و با استفاده از همین نی‌ها مقام‌های موسیقی چین بوجود آمد.  
فارمر، موسیقی‌شناس معروف انگلیسی معتقد است که بربط، که از سازهای ایرانی است از قدیم در ختن رواج داشته و کاسه آن گلابی‌شکل بوده و در نتیجه ارتباط‌های فرهنگی به‌چین راه یافته و در آنجا به نام پی - پائا P'i-P'a که تلفظ چینی بربط است، نامیده شده است.

وی همچنین میگوید که این ساز از ترکستان غربی به ترکستان شرقی، و از آنجا به چین انتقال یافته است همانطور که یونانی‌ها کلمه بربط را از ایرانیان گرفته‌اند و به سیاق خود آن را «باربیتوس» Barbitus نامیده‌اند، چینی‌ها هم تلفظ فارسی بربط را در لهجه خود به شکل پی-پائا در آورده‌اند.

فارمر بخلاف بعضی از محققان که میگویند ایرانی‌ها فقط با معرفی بعضی از آلات موسیقی در چین نفوذ داشته‌اند معتقد است که نفوذ موسیقی ایران از حدود آلات موسیقی تجاوز کرده و حتی هفت مقام و هشتاد و چهار شعبه معمول در موسیقی چین نیز اقتباسی است از هفت مقام و هشتاد و چهار دایره موسیقی ایرانی و از جمله دلایل او یکی اینست که میگوید نام این مقامها در زبان چینی بیگانه است.

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی که وقایع سال‌های ۸۰۷ تا ۸۳۱ تاریخ ایران را در کتابی بنام مطلع‌سعدین و مجمع بحرین گردآورده شرح مفصلی درباره فرستادن گروه عظیمی ایلچی، در سال ۸۲۵ هجری قمری، از هرات به چین بیان میکند. مطالب این کتاب زبده و نقاره سخنان غیاث‌الدین نقاش است که یکی از اعضای این هیئت اعزامی بوده و میرزا شاهرخ گورکانی پسر و جانشین امیر تیمور باو دستور داده که وقایع این سفر را، «از آن روز که از دارالسلطنه هرات بیرون رود، تا به روزی که بازآید، در هر شهر و ولایت، آنچه ببیند، از چگونگی راه، و صفت ولایت و عمارت، و قواعد شهرها، و عظمت پادشاهانه، و طریقه ضبط و سیاست ایشان، و عجایب آن بلاد و دیار، و اطوار ملوک نامدار، روز به روز به طریق روزنامه ثبت نماید.»  
در این کتاب شرح چند مجلس جشن داده شده که در آن رامشگران و نوازندگان بانواختن ساز و خواندن آواز از ایلچیان ایرانی پذیرایی میکنند. نام سازها در یک مورد باین شرح آمده:

«در برابر، گورکه پادشاهی بر مقامی بلند بود. خمها و خمره‌های چینی، و صراحیهای خرد و بزرگ چینی و نقره، و در چپ و راست گورکه، مطربان ایستاده یاتوغن و کمانچه و پیپه (مقصود همان پی‌پائاست) و نی، دونوع که در سر و پهلو نفس کنند و تنبک و موسیقار و طبل دو روی بر سه پایه نهاده، و صنج و چهار پاره و دهل، همه را به اصول و نوا در آوردند و پسران صاحب جمال سرخی و سفیده مالیده، و بسان دختران مرواریدها در گوش کشیده بازیگری‌ها کردند که

مثل آن در زمانه نمیتوان دید.»

در جای دیگر مینویسد «.....» القصه چون روشن شد آنها که بر بالای کوشک منتظر پادشاه بودند گورکه و دهل و دمامه و صنج و نی و ناقوس فرو کوفتند. « باز در جای دیگر چنین توضیح میدهد که در شهرخان بالق (یعنی شهر پادشاه که پکن امروز باشد) یک روز در کاخ پادشاهی مجلس ضیافتی ترتیب داده شد که شرح قسمتی از آن که با موضوع مورد بحث مربوط است چنین است: «..... و از اهل ساز شخصی یاتوغن نواخت و داوزه مقام اصل نموده برخلاف اصول خطائیان، و شخصی دیگر پیپه ساز کرد و دیگر موسیقار.»

گورکه پادشاهی طبل بزرگی بوده به بلندی قامت انسان که معمولا دوتا از آنها را پهلوی هم قرار میدادند و دو نفر گورکه نواز با چوب آنها را مینواختند. فارمر احتمال میدهد که طبل الکبیر که این بطوطه در موقع بیان احوال سلطان ابوسعید ذکر میکند همین گورکه باشد و اولیاء چلبی نیز متعقد است که طبل بزرگ معروف به خاقانی همین گورکه است.

یاتوغن که فارمر آنرا به اشتباه یاتوغان ضبط کرده کلمه ایست مغولی و ابن غیبی آنرا در کتاب جامع الالعان شرح داده است. بقیه سازها یا عموماً ایرانی است و اسم فارسی دارد و یا در ایران متداول بوده است، و محصول علم و ذوق ایرانیان است.

بنابیه اسناد موثق تاریخی در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی یعنی اواخر دوران اقتدار ساسانیان، عده زیادی از نوازندگان سمرقند و بخارا و کاشغر و کوشا و طورقان در دربار چین استخدام شدند و حتی نوازنده‌ای از کوشا یک بربط ترکمنی به همراه خود به آن سرزمین برد.

بعضی از خاورشناسان سازهایی را که از خاورمیانه به چین برده شده به سه طبقه تقسیم کرده‌اند باین شرح:

سازهای آسیای غربی - سازهای هندی - و سازهای آسیای شرقی. آنهایی که مربوط به آسیای غربی یعنی حوزه فرهنگی ایران است عبارتست از انواع بربط و تنبور و چنگ‌هایی که جعبه ارتعاش آنها در بالا باشد و سازهای بادی نظیر سورنا نوازندگان کاشغری و کوشایی در دربار چین گروه‌های چنگ‌نوازی تشکیل دادند که ما نظیر آنها را در نقش‌های برجسته طاق بستان در صحنه شکار گوزن و صحنه نوازندگان مال امیر بختیاری مییابیم.

سورنایی که دارای دو زبانه و به شکل قیف بوده است از ایران از طریق آسیای مرکزی به چین رفته و در زبان چینی به‌آنچه فارمر میگوید «سوئرناى Su-erh -nai یا سوئل نای Sou-eul-nai و یا سونا So-na تلفظ میشود. همچنین «تن-

پولا» و «تپو» جز تنبور و دف که از ایران به آن کشور رفته است نیست. حتی کلمه مشتته که از مشت گرفته شده و در زبان فارسی به دسته چیزهایی مانند کارد و خنجر و تیشه و چوب گوشت‌کوب مانندی، که حلاجان بازدن آن به‌زه کمان پنبه را می‌زنند اطلاق می‌شود و در زبان پهلوی مشتک تلفظ می‌شده از طریق چین به عربستان برده شده و بدین لحاظ در کتابهای موسیقی نظری مثل *مفاتیح العلوم* و حتی کتابهای لغت چون قاموس فیروزآبادی بصورت مشتق صینی ضبط شده است. خلاصه آنچه در کمال اختصار بیان شد اشاره کوتاهی است به دامنه نفوذ فرهنگ موسیقی پدران ما در دورترین نقاط متمدن و بافرهنگ جهان از قرنهای پیشتر تا به امروز، و این نفوذ در تمام این سالها و قرنهای هم‌چنان محفوظ مانده است. گزافه نیست اگر بگوئیم که در همین محدوده مرزهای فعلی بهمان اندازه که منابع و ذخایر طبیعی در زیرزمین هست و از این لحاظ کشور ایران از جمله ثروتمندترین کشورهای جهان محسوب می‌شود، از لحاظ آثار و بقایای فرهنگها و تمدنهای گوناگونی که طی قرن‌ها در زیر تل‌های خاک و در غارها نهفته است ایران یکی از غنی‌ترین و پرارج‌ترین کشورهای جهان بحساب می‌آید.

عبدالعلی کارنگ

## آثار تاریخی ساسانیان در آذربایجان

ارسال دعوتنامه شرکت در کنگره تاریخ و فرهنگ ایران، مرحمتی بود که استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر صادق‌کیا، معاون محترم وزارت فرهنگ و هنر، در حق بنده فرمودند، چه افتخار دادند که بتوانم باشرکت در این جلسه از محضر يك عده دانشمند و محقق عالیقدر که چند سالی از عمر گرانبهای خود را صرف تحقیق و بررسی در فرهنگ و تمدن ایران باستان نموده‌اند، استفاده کنم.

چون شرط درك این سعادت، آن بود که بنده نیز باعرض گزارش مجملی، به تصدیع حضار گرامی جسارت ورزم، ناچار به محض دریافت دعوتنامه، درصدد امثال امر برآمدم و در نخستین روزهای کار، قریب پنجاه کتاب و رساله و مقاله، که همه در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران قدیم، مخصوصاً روزگار ساسانیان نوشته شده بودند، گرد آوردم؛ و خواستم در گوشه‌ای از منزل بنشینم و با استفاده از آنها، مقاله‌ای درباره یکی از مظاهر تمدن ساسانی، به رشته تحریر در بیاورم؛ اما چون به مطالعه آغاز کردم، تصور خود را باطل و بیموده یافتم، زیرا که ملاحظه کردم در خصوص تمام موضوعات کلی، اعم از تاریخ، مذهب، سنن، آداب، علوم و دیگر شؤون زندگی دوران ساسانی، تحقیقات ارزنده‌ای به عمل آمده‌است و چیزی برای من باقی نمانده<sup>۱</sup>.

۱- برای نمونه رك به: ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۳۲ ش.

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، دکتر محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۴۷ ش.  
تاریخ ایران قدیم، حسن پیرنیا، تهران ۱۳۵۹ ش.

پیش خود اندیشیدم که پای از حد خود فراتر نهم و در آذربایجان - که دربارهٔ اینیه و آثار تاریخی آن از سالها پیش مشغول مطالعه و گردآوری مطلب هستم - دنبال آثار ساسانیان بگردم. قرارگرفتن نام آذربایجان در پیش کلمهٔ ساسانیان، بالطبع نام زرتشت، آتشکدهٔ آذرگشنسب، مسافرتها مکرر شاهان ساسانی بدان سامان، اوج و حضيض قدرت آنان، طلوع و افول ستارهٔ اقبالشان، ظهور اسلام، گرویدن ایرانیان به آئین مقدس محمدی (ص) و جنگهای صدر اسلام را در پی داشت، و بی اختیار مرا به یاد قلاع و دژها و دربندهای متعددی انداخت که در اواخر سلطنت ساسانیان در آذربایجان وجود داشتند<sup>۲</sup> و در هریک از آنها حکمران و مرزبانی فرمان می‌راند که باجگزار و فرمانبردار شاهنشاهان ساسانی بود.

بی‌درنگ، دست به دست تاریخ‌دادم، و در عالم خیال، همراه با حوادث و وقایع تاریخی، کوهپایه‌ها، کمره‌ها، دربندها و دژهای باستانی واقع در بین تبریز و ارس را زیر پا نهادم، حتی چشمم جلوتر و تا «باب‌الابواب» یعنی نخستین دروازه شمالی ایران باستان - آنجا که مرزبان بزرگ ساسانی، اجازهٔ جلوس برکرسی زرین داشت<sup>۳</sup> - راه کشید. دیگر موضوع کار معین شده بود، جستجو و بازدید دژهای تاریخی دورهٔ ساسانی در آذربایجان.

این عبارت طبعاً سؤالی را در بر داشت، آیا در آذربایجان غیر از دژهای دورهٔ ساسانی که عده‌ای از آنها تا زمان صفویه، حتی بعد از آن نیز، مورد استفاده بودند، نشانه‌ای از دژهای دیگر هم وجود دارد یا نه؟

پاسخ روشن بود، بلی. کول تپه‌ها یا قره تپه‌های گرگر، هرزند، باروق، مرنده، طسوج، خسروشاه، اسکو، شیرامین، عجب‌شیر، حسنلو، گوی‌تپه، هفتوان، میانه، سراب و دهها نظایر اینها، قلعه‌های فرو کوفته‌شده‌ای هستند که نشانه‌ها و حکایت‌هایی از حوادث تاریخی روزگاران اورارتو، ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی و قرون اولیهٔ اسلامی را در بردارند.

---

تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اسپولر B. Spuler، ترجمهٔ دکتر جواد فلاطوری تهران ۱۳۴۹ ش.

تاریخ مختصر ایران، پاول هرن Paul Horn، ترجمهٔ دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۴۹.

تحقیقاتی دربارهٔ ساسانیان، کنستانتین اینوسترانسف K. Inostrantseve، ایران ساسانی، ولادیمیرگگ، لوکونین V. G. Lokonin، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، تهران ۱۳۵۰ ش.

میراث ایران، ریچارد ن. فرای R. N. Frye، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۴۴ ش.

۲- رك به: ترجمهٔ تاریخ‌طبری، ابوعلی بلعمی ص ۳۳۵، تهران ۱۳۳۷ ش؛ فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بغدادی (بالذری) ص ۳۰۳-۳۳۹، قاهره ۱۳۱۹ ق.

۳- تاریخ مختصر الدول، ابن‌عبری، ترجمهٔ دکتر محمدجواد مشکور ص ۴۰ و ۴۱، تهران ۱۳۲۶ ش.



در برشهایی که در نتیجه حوادث گوناگون، در پاره‌ای از این تپه‌ها به عمل آمده، طبقات مختلف سنگ و خاکستر، همچنین خمره‌های مقبره‌ای، ابزارسنگی، ظروف سفالین، اشیاء مفرغی، و احياناً سکه‌های به دست آمده، دورانهای مختلف حیات ساکنین این دژها را مشخص می‌سازد. ۴ تاریخ نیز ما را در شناخت این قلعه‌ها یاری می‌کند. مثلاً از گزارش سارگن دوم - که در ۷۱۴ قبل از میلاد، برای تصرف سرزمینهای اورارتو به آذربایجان لشکر کشیده - برمی‌آید که سپاهیان وی، تنها در بین پسوه و اوشکایا، یعنی اسکویه امروزی، یکصد و پانزده قلعه و روستا را به آتش کشیده و فرو کوفته‌اند. ۵. نظایر این حوادث در طول تاریخ مکرر در مکرر، اتفاق افتاده است. ۶. باری، در پاره‌ای از این تپه‌ها که معروف و شناخته شده‌اند، مانند قبره تپه خسروشاه، گوی تپه رضائیه، تپه هفتوان شاپور و تپه حسنلو، کاوش‌ها و حفاریهای مفصل و پر ثمری به عمل آمده و اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار علاقه‌مندان به آثار باستانی، قرار گرفته است. ۷. اما عده کثیر دیگر، با وجود اقدامات و توصیه‌های مؤکد سازمان حفاظت آثار باستانی، هنوز در معرض کاوش شبانه، و دستبرد بی‌رحمانه روستائیان جاهل و خریداران دوره‌گرد طماع قرار دارد و اشیاء مکشوفه آنها به دست این جماعت، به اضعاء مختلف ضایع می‌شود و چه بسا اطلاعات تاریخی مفیدی نیز با سر به نیست شدن این اشیاء از بین می‌رود.

اما دژهای منسوب به دوره ساسانی که بقایائی از آنها، در آذربایجان مانده است سه قسمند. عده‌ای از این دژها شناخته شده و معروفند، مانند قلعه ضحاک<sup>۸</sup>، قلعه جمهور یا بذا<sup>۹</sup> و قلعه گنزک یا شیز پایتخت سلیمان<sup>۱۰</sup>؛ که این قلعه‌ها به وسیله چند تن از باستانشناسان و محققان معاصر، در مجلات «هنر و مردم»، «باستانشناسی و هنر ایران» و «بررسیهای تاریخی» و یا ضمن کتب و رسائل مستقل معرفی گردیده‌اند. عده‌ای دیگر فقط

- ۴- برای نمونه، تپه باروق مرند و تپه خاکستر یا کول تپه گرگر را می‌توان نام برد.
- ۵- رك به: تاریخ ماد، دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۷۰ و ۲۷۱، تهران ۱۳۴۵ ش.
- ۶- رك به: تاریخ تبریز، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز ۱۳۳۷ ش.
- ۷- رك به: راهنمای آثار تاریخی کاوشهای علمی در تپه حسنلو - تخت سلیمان - قره تپه، اسماعیل دیباج، تبریز ۱۳۳۹ ش. بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان، دکتر حبیب زاهدی، ص ۱۷، تبریز ۱۳۵۰ ش.
- ۸- رك به: قلعه ضحاک در آذربایجان شرقی، محمد تقی مصطفوی (از یادنامه مینورسکی)، تهران ۱۳۴۸ ش.
- ۹- رك به: قلعه جمهور «دژ بذا»، کامبخش فرد (مقاله) مندرج در شماره ۵۰، مجله هنر و مردم، ۱۳۴۵ ش.
- ۱۰- رك به: راهنمای آثار تاریخی آذربایجان، اسماعیل دیباج، ص ۱۲۶-۱۳۲، تبریز ۱۳۴۳ ش.

نامشان ضمن حوادث تاریخی در کتب تاریخ و سیر، و مسالك و ممالك نخستین قرنهای اسلامی ذکر گردیده است، نظیر قلعه برزند، ۱۱ فراز رود، ۱۲ و اسپانوس؛ ۱۳ و عده زیاد دیگر نیز هستند که نه نامی از آنها در تاریخ آمده و نه اشارتی در نوشته های معاصران بدانها رفته است؛ درست آتش کاروان را می مانند که در کمره یا بالای کوهی به جا مانده باشند و حکایت از گذشت زمان و حیات گذشتگان نمایند.

جستجو و بازدید این همه دژ، کار یکی دوروز و یک فردتنه نبود. خوشبختانه من از سالها پیش، بابرخورداری از عنایت پروردگار و همراهی دوستان، قسمت مہی از آذربایجان را گشته، و پرسیان پرسیان، ابنیه و آثار ناشناخته فراوانی را پیدا کرده بودم، برای امسال نیز از این موهبت بی نصیب نبودم. سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران - مرکز تبریز، وسیله و همراهانی در اختیار بنده گذاشته بود که با استفاده از فرصت تابستان، از عده ای از آثار باستانی ارزنده آذربایجان فیلمهای مستندی تهیه کنیم. از سوی دیگر، از جانب انجمن آثار ملی موظف بودم نتیجه این گشت و گذار، و مطالعات و مشاهدات را با همکاری یکی از دوستان دانشمند، در جلد دوم کتاب آثار باستانی آذربایجان به عرض علاقه مندان به فرهنگ ایران باستان برسانم. برنامه ای ترتیب دادیم، و به شیوه سالهای پیش، هفته ها، کوهها و صحراها و قصبات و روستاها را زیر پا نهادیم، از دژهای متعدد، من جمله: گور قلعه سی تبریز ۱۴، دژ نودوز ۱۵، قلعه مشکین و صخره کیتبه دار نزدیک آن ۱۶، قلعه سیاه یا قره تپه ۱۷ و آق قلعه تبنق ۱۸، تیز قلعه سی گرمی ۱۹، قلعه بندکلیبر ۲۰، قلعه دختر میانه ۲۱، قلعه برازلو ۲۲ تیزلار قلعه -

- 
- ۱۱- رک به: تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۳۷، بیروت، ۱۹۶۷ م.
  - ۱۲- رک به: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۳۷. قاهره ۱۳۱۹ ق.
  - ۱۳- رک به: تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۴۴، همان طبع.
  - ۱۴- واقع در ۶ کیلومتری شمال تبریز، ساحل آجی چای (تلخه رود).
  - ۱۵- ظاهراً نام این قلعه که در مرز شهرستان اهر و مشکین شهر قرار گرفته، «نودز» بوده که محرف شده و به صورت نودوز آمده است.
  - ۱۶- این سنگنبشته به زبان و خط پهلوی است، و در شماره ۶۱ و ۶۲ مجله هنر و مردم ص ۹، به قلم آقای کامبخش فرد، در ۱۳۴۶ ش، معرفی گردیده است.
  - ۱۷- قره قلعه در سر راه قلعه تبنق کنار جاده روستای «کجنه» از شهرستان مشکین شهر واقع شده است.
  - ۱۸- «تبنق» قلعه بسیار بلندی است در ۱۵ کیلومتری روستای تبنق با راهی صعب، از شهرستان مشکین.
  - ۱۹- این قلعه در نزدیکی روستای «انجیرلو» از دهستان خوروسلوی بخش گرمی بنا گردیده است.

سی مراغه، ۲۳ قلعه ضحاک ۲۴، تخت سلیمان و تخت بلقیس ۲۵، دیدن نمودیم. همراهان از چند قلعه فیلم تهیه کردند، من ضمن یادداشت مشاهدات خود، از قسمتهای مختلف عده‌ای از آنها عکس یا اسلاید گرفتم، یکی از دوستان هنرمند نیز بنا به‌خواهش بنده طرح و نقشه‌ای از چند قلعه تهیه نمود.

تعریف و توصیف همه چیزهایی که در این مسافرت پرخطر توان فرسا، دیده و شنیده‌ام، از حوصله این گفتار خارج است. تنها در مدت يك ساعت و نیمی که در خدمت آقایان پروفیسور نومان ۲۶ رئیس برنامه حفاری علمی تخت سلیمان و آقای مهندس محمد مهریار ۲۷، در وسط تالارهای مختلف کاخ و آشکده آذر گشنسب مشغول گشت و تماشا بودم، با يك دنیا مطلب و واقعیت روبه‌رو شدم. دریافتم که ایرانی عهد ساسانیان باچه موازین علمی و مهندسی دقیق آشنا بوده و باچه قدرتی طرح این بنای باشکوه اعجاب‌انگیز را فرو ریخته است. معلوم شد که طاق و رواق و گنبد‌های با عظمتی را که در جهان امروز، سمبل معماری اسلامی محسوب می‌شود، کدام منبع فرهنگی نیرومند به‌جهان هنر عرضه کرده است. برایم روشن شد که وجود عظمت تمدن باستانی ایران يك حقیقت بود، نه افسانه‌ای ناشی از حس خودخواهی يك عده میهن پرست افراطی.

حفاریهای چهارده ساله‌ای که در این قلعه به‌عمل آمده، تعریفات افسانه‌ای مسعربن الممهل ۲۸ و یاقوت حموی ۲۹ را، جامه واقعیت پوشانده است. مشاهده و مطالعه من در همه این سفرها، درست مثل تطبیق چند نسخه دستنویس يك تاریخ بود،

۲۰- رك به: پاورقی شماره ۹.

۲۱- رك به: راهنمای آثار تاریخی آذربایجان، اسماعیل دیباج، ص ۵۰، تبریز ۱۳۴۳ ش.

۲۲- در ۳۴ کیلومتری شمال خاوری شهرک عجب‌شیر ۱۰ کیلومتری روستای ینگجه، از دهستان (فراز رود) یا دیزج رود.

۲۳- قیزلار قلعه‌سی واقع در بین تازه‌کند و قره‌ناز از حومه مراغه، در ۴ کیلومتری روستای ورجوی.

۲۴- رك به: ذیل شماره ۸.

۲۵- قلعه‌ای است در شرق یا شمال شرقی تخت سلیمان بر روی کوهی بسیار بلند، و حصاری دارد بنا شده از سنگهای نبش و در درون قلعه بنائی وجود ندارد.

۲۶- رودلف نومان Prof. Rudolf Naumann.

۲۷- نماینده وزارت فرهنگ و هنر ایران.

۲۸- در «الرساله الثانيه»، ص ۲ و ۳، قاهره ۱۹۵۵، وترجمه آن «سفرنامه ابودلف» ص ۳۸-۴۰، مستفاد از «نظری به تاریخ آذربایجان»، دکتر محمدجواد مشکور، ص ۱۱۲، تهران ۱۳۴۹ ش.

۲۹- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۳۸۳. بیروت ۱۹۵۷ م.

در همه جا نوشته پیشینیان را با وضع موجود مقایسه می‌کردم، الحق اغلب مورخان و جغرافی‌نگاران قرون اولیه اسلامی را مردانی امین و با احتیاط یافتیم<sup>۳۰</sup>.

توصیف خصوصیات چارطاق آتش جاویدان، تالار آتشکده بزرگ، آتشگاه اختصاصی شاهنشاه، هشت طاق متصل به آتشکده،<sup>۳۱</sup> گنوک سنگی هدایو جواهرات سلطنتی، تالارهای غذاخوری، استراحت، پذیرائی، بارعام؛ و دهلیزهای باریک تودر توی متعدد اطراف تالارها، با محل مشخص پاسداران و نگهبانان آنها<sup>۳۲</sup>، و سایر عمارات درون قلعه، کاری است بس دشوار و مستلزم وقت و امکان بسیار، که اکنون برای ما میسر و مقدور نیست. اما از ذکر يك نکته ناگزیریم، کسانی که می‌خواهند خدایانامکها و شاهنامه فردوسی را نیک بفهمند و آنها را خوب تفسیر و توجیه کنند باید ولو برای يك بار هم باشد قلعه گنوک و آتشکده آذرگشنسب و دریاچه زاینده<sup>۳۳</sup> درون دژ را که مظهری از عنایت آن‌اهیت محسوب می‌شده، ببینند، و کسانی که می‌خواهند بر اهمیت و کیفیت فنون رزمی روزگاران پیشین، مخصوصاً دوران ساسانی، از تیر-اندازی و سنگ‌پرانی، و صخره غلظانی و قلعه‌ستانی<sup>۳۴</sup> مطلع شوند باید دست‌کم يك بار از چند دژ کهن آذربایجان دیدن کنند. باری، تعریف يك قلاع متعددی که از آنها نام بردیم مستلزم حال و مجال مفصل است و ناگزیر در این جا به طور اجمال، به چند فقره از خصوصیات مشترک آنها اشارت می‌کنم.

۱. تمام این قلعه‌ها در بالای کوه و در جایی ساخته شده‌اند که دو یا سه طرف آنها پرتگاه و دارای دیوار طبیعی و يك یا دو طرف آنها دارای دیوار و برجهای بلند سنگی است، که بر روی شیبی تند نهاده شده‌اند، و غالباً این شیبها منتهی به دره‌ای می‌شوند که رودخانه پرآبی در آن جریان دارد، و دروازه قلعه در کنار یکی از برجهای نگهبانی تعبیه گردیده است.

۲. همه این قلعه‌ها، يك آبدان در داخل، و یکی دو مخزن آب در بیرون دارند.

۳۰- نظیر مسعودی، طبری، بلاذری و ابودلف مسعربن‌المهلبل.

۳۱- بنا باظهار آقای پروفیسور نومان، این هشت طاق درست از لحاظ طرح و اندازه، قرینه و نظیر مسجد جامع رضایه است، و بعید نیست که در یکرمان، و با يك نقشه ساخته شده باشند.

۳۲- درباره شیوه این نوع معماری و عنایت به شرایط و وسایل حفظ و صیانت شاه، رك به «تاریخ ایران» سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۶۵۶-۶۵۷ تهران ۱۳۲۳ ه.ش.

۳۳- رك به: راهنمای آثار تاریخی تخت سلیمان، ص ۲۵ و ۲۶، اسماعیل دیباج، تبریز ۱۳۳۹ ش.

۳۴- رك به: تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ص ۶۳۹-۶۴۰، ترجمه محمدتقی فخرداعی، گیلانی، ج ۱، تهران ۱۳۲۳ ش؛

تاریخ عرب و اسلام، سید امیرعلی، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، ص ۲۸۷ و ۴۲۹، تهران ۱۳۲۰ ه.ش؛ تحقیقات درباره ساسانیان، گنستانین اینوستراتنسف، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، ص ۶۳ و ۷۲، تهران ۱۳۵۱ ش.

این مخازن در پاره‌ای از قلاع، طبیعی و در عده‌ای چون تبنق و بزم‌مصنوعی و به صورت آب انبارند.

۳. اطاقهایی که در درون قلاع وجود دارند، عده‌ای مانند اطاقهای قلعه ضحاک و قلعه بند از روی طرح و نقشه درست، با مصالح ساختمانی معمولی بنا گردیده‌اند و عده‌ای مانند پناهگاههای تبنق و برازلو، غارهای طبیعی‌اند که دستکاری اندکی در آنها به عمل آمده است. اطاقکهای غارگونه تبنق متعدد ولی کوچکند، اما غار درون قلعه برازلو دو طبقه و هر طبقه دارای دو مدخل است. غاری است بزرگ که سیصد یا چهار صد مرد جنگی می‌توانند در آنجا بیاسایند. چشمه صاف گوارائی نیز از درون یکی از غارهای طبقه پائین می‌جوشد که می‌تواند آب مورد نیاز ساکنان قلعه را تأمین کند. رودخانه پرآبی هم در دره پائین قلعه جریان دارد. این رودخانه به مناسبت عبور از پای قلعه، رودخانه برازلو نامیده می‌شود، و منطقه وسیعی را - از پای‌کوهی که قلعه بر فراز آن قرار گرفته تا ساحل شرقی دریاچه رضائییه - سیراب می‌کند.

بلاذری<sup>۳۵</sup>، ابن الفقیه<sup>۳۶</sup> و یاقوت<sup>۳۷</sup>، نام سابق این منطقه - یعنی شهرستان مراغه - را، افراهرود، «افرا رود» و «فرا رود» و «فراز رود» ذکر کرده‌اند بعیند نیست کلمه «برازلو» محرف «فراز رود» باشد.

این معنی ما را به یک نکته دیگر نیز متوجه می‌سازد، و آن این که: یادگارهای دوره ساسانیان در آذربایجان، تنها دژها، سنگهای منقوش و منقور<sup>۳۸</sup>، و اشیاء زیر خاکی نیستند؛ بلکه نامها، سنن و معتقداتی نیز هستند که کلید و پاسخگوی بسیاری از مجهولات و سئوالات تاریخی می‌باشند.

باری، سخن گفتنی، بسیار است، اما شرط ایجاز، ایجاب می‌کند که با طرح یک سؤال و عرض پاسخ آن، گفتار خود را خاتمه دهم. شاید کسی بپرسد که ما به چه دلیل حدس می‌زنیم که این دژها متعلق به دوره ساسانیان هستند؟ باید عرض شود به سه دلیل:

۱- گواهی تاریخ که ثابت می‌کند، در نیمه اول قرن نخست اسلامی، عده‌ای از این دژها وجود داشتند و مرکز مرزبانان و فرمانروایان محلی بودند.

۳۵- فتوح البلدان ص ۳۳۷، قاهره ۱۳۱۹ ق.

۳۶- ابنیه و آثار تاریخی مراغه، و. مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، ص ۳، تبریز ۱۳۵۰ ش.

۳۷- معجم البلدان، ج ۵، ص ۹۳، بیروت ۱۹۵۷ م.

۳۸- سنگنبشته پهلوی موجود در قریب دویست متری قلعه مشکین و حجاری مصور کوه خان-تختی که منسوب به شاپور اول پادشاه ساسانی است.

۲- اشیاء زیر خاکی متعلق به دوره‌های ساسانی و پیش از آن که در ضمن حفاریهای مجاز و غیرمجاز، از آنها به‌دست آمده است.

۳- سبك و خصوصیات مشترك دژها كه نشان می‌دهد، همه آنها در زمانهای نزدیک بهم، یا به عبارت بهتر، با نیاز و اندیشه يك دوران به وجود آمده‌اند. البته در قرون مختلفه اسلامی نیز مورد استفاده بوده‌اند و تعمیرات و تغییراتی هم به اقتضای زمان در آنها صورت گرفته است.

کامبخش فرد

## کاوشهای علمی در معبد آناهیتا کنگاور

### مقدمه

پنجسال پیش در نخستین بررسیهای سطحی تپه آناهیتا و مشاهده و معاینه چندین قطعه حجاری، مثل ستون و سرستون شکسته‌ای که در اثر بارندگیهای زمستانی سالیان دراز، سر از زیر خاک بیرون آورده بودند، پی بردیم که در دل این تپه، بایستی حجاریهای فراوان دیگری نهفته باشد.

با دقت در عکسهای هوایی منطقه و مطالعه در موقعیتهای مسکونی و آزاد کار خود را از جبهه شرقی تپه آغاز کردیم که تصادفاً گودالهای بیقواره رویه آن حکایت از کند و کاوهای ناشیانه‌ای در آن محوطه‌ها میکرد.

انبوه خانه‌ها و دکانهای مهجور و محقر خشت و گلی، زاغه‌ها و بیغوله‌های پائین و بالای تپه که مردم بسیاری در آنها زندگی میکردند، آمیخته با زیاله‌های روزمره شهر کنگاور که اینجا و آنجا بچشم‌میخوردند، منظره رقت‌باری را بوجود آورده بودند.

برای مسافران تازه‌وارد که با کنجکاوی و اندک اطلاع بدست آمده از سطور فلان کتاب و نقشه خیالی باستانشناسی غربی، مشتاقانه و عرق ریزان به تماشای پرستشگاه بزرگ آناهیتا میشتافت، با دیدن این مناظر حقیر، غیر از تأسف و تأثر چیزی

عایدش نمیگردید. تا آغاز کار و کاوش ما، غیر از چند سطری مطلب و دوسه نقاشی از ستونهای این پرستشگاه، چیز دیگری در کتب معتبر باستانشناسی رقم نخورده بود. مشاهده ویرانه‌هایی آمیخته بایک منطقه مسکونی روستائی وزشت، به هنگام نخستین گامها، اندوه فراوانی را در دل هیئت کاوش برانگیخته بود. دائماً این سؤال مطرح بود آیا ممکن است، از دل این ویرانه‌ها و در زیر این مساکن حقیر، پرستشگاهی که گفته میشود مربوط به آناهیتا، الهه زیبائیهها، پاکیهها، آبها و چشمه‌های فزاینده است بیرون آید؟

شواهدی جزئی ولی امیدوار کننده در دست بود. یکی از این شواهد که از لابلای کتاب پارت ایزیدورا استنساخ شده بود مربوط به سال ۲۷ میلادی میشد. ایزیدور در این کتاب از معبد (آرتمیس) واقع در - (کن‌کیار) ۳ صحبت کرده است. اولین نام، شکل یونانی شده آناهیتا و دومین با (کنگاور) امروزی تطبیق میکند و چون تاریخ‌نویس یونانی کتاب خود را اختصاص به پارت و وقایع این زمان داده است، بی‌تردید قصد او از معبد آرتمیس، پرستشگاهی از دوران پارتها در کنگاور بوده است.

متأسفانه امروزه بیشترین آگاهی ما از معابد دوران پارتها، به هترا (الحضر) واقع در شمال عراق، تاکسیلا در شمال شرقی سند، نیسادر عشق‌آباد، آشور در عراق و پالمیرا در سوریه و چند نقطه دیگر خارج از مرزهای سیاسی فعلی محدود میشود. قبل از دوران پارتها هم، مورخان و وقایع‌نگاران یونانی برای تعصب رفته و کم‌تر از پرستشگاهها سخن رانده‌اند. بنابراین جای خالی در بخشهایی از مهمترین دورانهای تاریخی وطن ما وجود دارد، و سابقه آئین‌های مذهبی این دورانها در زیر قشری از ابهام قرار گرفته است. ولی خوشبختانه امروزه آگاهی ما از معابد و پرستشگاههای دوره ساسانی، در محدوده مرزهای سیاسی فعلی، افزون تر از زمان مادها، هخامنشی-ها و پارتها میباشد. و یکی از مهمترین پرستشگاههای ایندوره، معبد بزرگ آذر-گشنسب واقع در گنجک یا شهر (شیز) آذربایجان، متجاوز از دهسال است که به وسیله باستانشناسان آلمانی کاوش میشود، و هنوز هم کار آن ادامه دارد. اکنون با این مقدمات به پرستشگاه آناهیتا در کنگاور نظر افکنیم که در زمان شاهنشاهی هخامنشی محلی مقدس در حیطة بیستون و همدان بشمار میرفته است. در دوره پارتها مخصوص پرستش الهه ناهید بوده است. در دوران شاهنشاهی ساسانی چه صورت و موقعیتی داشته است؟

- 1- Isidr de Charax
- 2- Artemiss
- 3- Concohar



### کنگاور و پرستشگاه آناهیتا در دوره ساسانی

ساسانیان که آخرین بازماندگان دنیای تاریخی و قبل از اسلام ایران محسوب میشوند، در آئین‌های اجتماعی آنروزگار دگرگونیمهائی را باعث شدند. این دگرگونی‌ها که در عمق اجتماعات ساسانی رسوخ کرده نتیجه یک رستاخیز مذهبی شرقی بود که با شدت وحدت روزافزونی در هنرهای مختلف نیز نفوذ خود را گسترده. حتی هنرهای چینی، هندی و سامی نیز از تأثیر آن برکنار نماند. هنراین دوران بدون آنکه تحت تأثیر تجلیات هنر یونانی و رومی قرار گرفته و آنرا الگو انگاره قرار دهد و یا ویراپازگو و تبلیغ نماید، سیطره نفوذ خود را در آن گسترده و آنرا در خود مستحیل نمود. این هنر با بازگشت به سنت‌های کهن بومی دورانهای، مادی، هخامنشی و پارتی‌نیروئی تازه یافت. وهنگامیکه اوستا تدوین گردید و موجبات تقویت آئین زرتشتی فراهم آمد، آنوقت با زور و قدرت مذهبی به قلمرو خود وسعت بخشید. بدینترتیب که پرستشگاه‌ها افزون شدند و در سر تا سر شاهنشاهی گسترش یافتند. در حقیقت اساس حکومت ساسانیان از پرستشگاه استخر که سابقه آن بزمان اردشیر دوم هخامنشی میرسد، پایه گذاری گردید و از راه تعالیم و رخنه مذهبی طرفدارانی جدی از بین مردم برای خود دست و پا کردند. ساسان و پاپک پدر و جد اردشیر اول بودند که از پرده‌داری پرستشگاه ناهید استخر مقام و مرتبتی بسیار یافتند و در زمان سلطنت اردشیر موقعیت این پرستشگاه افزون شد بنحوی که بنا بگفته طبری، این شاهنشاه دریک سفر جنگی خود، از جنوب شرقی ایران یعنی، سکستان تا شمال شرقی یعنی خوارزم بسیاری از دشمنان خود را بکشت و سرهاشان را به این پرستشگاه در پارس ارسال داشت.

در زمان بهرام دوم، که بزرگترین قدرت مذهبی در دست (کرتیر) ۴ موبد زرتشتی متمرکز گردیده بود، پرستشگاه‌ها جنبه رسمی و دولتی یافتند و این بمعنای افزایش نقش اقتصادی و قدرت معابد در سراسر کشور بود.

کرتیر در این زمان مبارزه خشونت باری را حتی با سایر مذاهب و آئین‌ها از جمله یهودیگری، بودائیگری، مسیحیت و بخصوص مانویت آغاز کرد. او که در این هنگام به درجه و پایه «موبد اهورامزدا» ارتقاء یافته بود، ریاست کل مذهبی سراسر کشور را قبضه کرد. وی که بهنگام پادشاهی شاپور اول بعنوان هیرید یا مفسر اوستا شروع بفعالیت کرده بود، در پایان سده سوم میلادی بمقام «موبدان موبد» و مربی مذهبی شاهنشاه ارتقاء یافت.

کرتیر در نوشته کعبه زرتشت میگوید: «در سراسر کشور به تحکیم آئین واحد

پرداخت و آتشکده‌ها ساخت و اساسنامه مجمع دبیران را تدوین نموده و تعالیم ملحدان و کافران را ریشه‌کن ساخت و معابد دیوان را برانداخت» برانداختن «معابد دیوان» گویای آنست که در سیستم مذهبی تحولاتی شدید پدید آمده است. قول تحکیم آئین واحد و ریشه‌کن ساختن معابد دیوان را چنانچه مورد تعمق و بررسی قرار دهیم درمی‌یابیم که منظور وی از اینهمه مباحث، یکی مربوط به معابد دوران شاهنشاهان سلف یعنی اشکانیان است، زیرا که در معابد ایندوره، خدایان گوناگونی بشکل مجسمه و تندیس وجود داشته‌است. یکی هم مربوط به بدعت‌هایی است که در آئین‌های قبلی پی‌ریزی شده است. وضعیت معبد پارتی هتره واقع در شمال عراق، و قتیکه لشکریان شاپور یکم بتصرف آن نائل آمدند بقرار زیر بود:

«در آنجا پیکره‌هایی از آشور - بل، خدای باستانی باپوشاک رزمی رومیان، همراه الهه تیوخه مظهر و ربه النوع توفیق رومیان وجود داشت که بر بالا و پائین شنل او نقش‌هایی از مدوزا دیده می‌شد و نیز پیکره‌ای از الهه باستانی محلی بنام آلات بانیزه و کلاه خود رزمی، پیکره میترا خدای آفتاب مزین به عقاب‌هایی که نشانه و مظهر هتره و نیز مجسمه‌هایی از هرکول و همس بود. علاوه بر اینها، آتشکده‌ها و آتشدان‌هایی بود که سپاهیان ساسانی با این وضعیت اخیر آشنائی کامل داشتند.»

نظایر این آتشدانها در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش‌رستم نیز دیده می‌شوند که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است، شکل آنها ظاهراً تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای غربی است و در اصل همیزی است که قربانی را روی آن مینهادند. و نیز دو آتشدان عظیم، که بريك سکوی صیقلی قرار دارد، در صخره‌های نقش رستم، از سنگ یک پارچه تراشیده شده که قسمت فوقانی آن کنگره‌دار است، ظاهراً متکی بچهار ستون است که بطور برجسته از سنگ حجاری شده‌اند. برای نگاهداری آتش دائمی ضرورت داشت که بنائی بسازند که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند و کم‌کم در شریعت زرتشتی مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد و بنابراین سبک جدیدی در ساختمان آتشکده‌ها معمول شد.

با این مقدمات، درمی‌یابیم که در دوران شاهنشاهی ساسانی شریعتی بوجود می‌آید که ضمن براندازی پاره‌ای از عقاید و آئین‌ها، برخی از آنها را نیز بایک تغییر یا دگرگونی پذیرفته و بدان قوام بخشیده است. بدین ترتیب ضمن اینکه پیکره‌ها و تندیسهای مذهبی زمان پارت منسوخ گردیده است، جای خود را بنقش برجسته‌های فراوان پیروزی، صحنه‌های شکار، اهداء سلطنت و تجسم حیوانات وحشی و غیره می‌سپارد. این هترتصویرسازی و حجاری در سنگ و صخره‌ها، جامه‌ها و بناها البته خارج از حوزه معابد و پرستشگاه‌ها بسان تابلوهای نقاشی عمل شده و جان گرفته است.

مجموعه‌ها داستان مصوری هستند که بزمان ما بیشتر از وقایع تاریخی زمان حکایت میکنند و این رجعتی به هنر نقش‌اندازی در تخت‌جمشید و بیستون است.

در لایه پارتی (اشکانی) معبد ناهید کنگاور، نظایر پیکره‌ها و تندیس‌هایی که در معابد، دورا - پالمیرا - نیسا - آشور و هتره یافت شده‌اند، تا کنون بدست نیامده است. فقدان این اسباب و لوازم مذهبی که اساس دیانت‌های زمان اشکانیان و از اجزاء لاینفک معابد این عهد است میتواند دلایلی داشته باشد. اقوی دلیل اینکه، دولت پیروزمند ساسانی با توافق زمان و مکان، بنا بودی آثار پارتی و یا بقول کرتیر (معابد دیوان) دست‌زده است. آتشدانها را که مربوط بیک رسم مذهبی سنتی ایران زمان هخامنشی است و در زمان اشکانیان جزئی از سایر ادیان بود پذیرفته و نقش آنرا بعنوان مظهر شاهنشاهی در پشت سکه‌های این عهد مسجل کرده است. آتشکده‌هایی بزرگ در نقاط مختلف مملکت برای مراسم مذهبی طبقات بوجود آورده و مجسمه‌های خدایان گوناگون را منسوخ و بدست فراموشی سپرده است.<sup>۵</sup> آثار پراکنده‌ای که ضمن کاوش‌های ما در معبد ناهید کنگاور بدست آمد، حاکی است که کلیه تندیس‌های مذهبی و مجسمه‌ها منهدم و یا تبدیل شده‌اند. درقشرها و لایه‌های دوره اشکانیان غیر از مقابر، سکه‌ها، زینت‌ها و پاره‌سفالها، تاکنون اشیائی که جنبه‌های مذهبی داشته باشند باستانی یک پایه سنگی آتشدان، از زیر خاک بدست نیامده است و نیز اشیاء ریزو درشت این عهدگاهی در محله‌های بدست آمده که مربوط به طبقه خود نبوده‌اند و این حاصل ویرانگری‌هایی است که در دوره ساسانی بر این بنا حادث شده است.

ولی فقدان لوازم و اسباب مذهبی در یک معبد دوران پارتی را میتوان بطرق

زیر نیز توجیه نمود:

۱- این بنا، معبد نبوده، بلکه فقط قصر و کاخی معتبر بوده است، ولی چه قصری و بچه منظوری این قصر را اینطور سترک و خشک، با حجاری‌های بیروح و فاقد هرگونه نقش ساخته‌اند؟

۲- میتوان قایل و معتقد به یک دگرگونی و تغییر شکل ساختمان‌های داخلی آن شد با اینحال ممکن است تصور نمود، نیروئی قبل از هجوم و حمله ویرانگر اعراب بتخریب و تبدیل آن دست زده است و آن نیرو را شاید بتوان از گفتار کرتیر باز شناخت.

۳- در ابتدای اسلام نیز بار دیگر این بنا، بهر شکل و صورتی، مورد تخریب قرار گرفته است. کاوش‌های فعلی، محقق نموده است که در اوایل دوره ساسانی، این

۵- درباره نتایج آخرین پژوهش‌های باستان‌شناسان در هتره منقول از (تمدن ایران ساسانی) تألیف ولادیمیر لوکونین.

معبد دستخوش غارت و سپس ویرانی شده است. بقایای این ویرانیها را امروز در محلهای کاوش میتوان مشاهده کرد. در اواسط دوره ساسانی، معبد آناهیتا تعمیر و مورد استفاده مجدد قرار گرفته است. استفاده از مصالح دوران پارسی در پی و بناهای دوره ساسانی این موضوع را به ثبوت رسانیده است. بعلت قلت کاوشها هنوز کیفیت استفاده از بنای مجدد روشن و محقق نیست.

شاید بصورت کاخ و قصر از آن بهره برداری شده و یا به هیئت يك آتشکده بزرگ مثلا (آتورآناهیتا) از آن استفاده گردیده است.

ابودلف مسعرا بن مهلمهل در اوائل قرن چهارم هجری و بسال ۲۴۱، آنرا کاخ باشکوهی توصیف کرده که دارای ایوانها، کوشکها و خزانه‌هایی بوده، دارای شکار فراوان و آب گوارا که منزل و گردشگاه مخصوص پرویز (خسرو پرویز) بوده است. اصطخری - مقدسی و یاقوت نیز آنرا کاخی از ساسانیان و بنای خسرو و قباد بن پیروز ذکر کرده‌اند. صاحب فتوح البلدان بلاذری، آنرا نخجیرگاه و آتش شیرین توصیف نموده است. با آنچه که مورخان و جغرافیانگاران عرب قرون اولیه اسلامی راجع به معبد کنگاور نگاشته‌اند، معلوم میشود که در اوائل قرن چهارم هجری بنای معموری از آجر بر فراز صفه‌ای ستوندار از دوره ساسانیان داشته است.

بایمان مورخان بنظر میرسند که پاره‌ای از ویرانیهای قصر و یا آتشکده آناهیتا در اوایل قرن چهارم هجری تعمیر و مورد استفاده قرار گرفته باشد. و این مورخان مشاهدات خود را نگاشته‌اند. امروزه با توجه بکاوشهای علمی مسلم شده است که تغییرات دوران ساسانی در معبد آناهیتا، حتی پی برخی از دیوارهای این بنا را در پائین‌ترین بخشها فرا گرفته است. خاکبرداریهای پای دیوار شرقی و جنوبی مارا بسنگهای نوشته - دار و علامت‌داری هدایت کرده که طبق نظر متخصصان خط‌شناسی و پس از تحقیق و خواندن این نوشته‌ها، با اواسط دوره ساسانی مربوط و منسوب شده‌اند. بیشتر این نوشته‌ها و علامات که بر روی سنگهای لاشه‌ای منقور گردیده مربوط بداخل پی دیوار اصلی‌اند که در اثر تخریب يك زلزله که زمان حدوثش فعلا بر ما محقق نیست بپای دیوار فرو افتاده‌اند. ضمناً سنگهای حجاری و صیقلی شده پوشش دیوارها که نوشته دارند، کم نیستند، منتهمی نوشته‌ها بیشتر در پشت حجاریها منقورند که در ملاط گچ داخل دیوار از نظرها پنهان بوده‌اند و این نیز دلیل خوبی است که در دوره ساسانی بعنوان تفنن بر سنگها نوشته‌اند، بلکه ابتدا بر پشت سنگ مطالب و منظور را نگاشته و سپس آنرا کار گذاشته‌اند. بشهادت این نوشته‌ها در اواسط دوره ساسانی به تعمیر این بنای عظیم دست زده‌اند اسامی و نوشته‌ها و علامات ممکن است بر روی چند و چندین حجاری تکرار شده باشند. نام (پیروز) تا کنون بر پشت و روی امتجاوز از ده سنگ

حجاری و لاشه‌ای در طول یکصد متر از بخش شرقی دیوار یافت شده است. کلمه سه حرفی (پیر) مخفف پیروز نیز بر پشت متجاوز از پانزده سنگ لاشه‌ای و حجاری در همین فاصله بدست آمده است، عبارت (شتریور - شهریور) و چند نوشته دیگر که تاکنون خوانده نشده نیز بر پشت و روی سنگهای لاشه‌ای و حجاری تاکنون ثبت و ضبط شده‌اند. با اینحال تعداد علامات شناخته شده منقور بر پشت و روی سنگها که عموماً تکراری و تعداد آنها به بیست نیز میرسد بسیار زیادند.

برخی از این نوشته‌ها و علامات بطور اجمال طرح شده و ضمن همین گفتار آمده است.

عبارت «میتراورج»<sup>۶</sup> که با مرکب سیاه و ثابت شده‌ای بر روی يك پاره سفال نوشته شده و در پای سکوی سنگی بالای تپه یکی دیگر از این نوع نوشته‌ها است. کاوشهای مسطح تپه که بتدریج بمرکز بلند صخره ناهید خواهد رسید، حاکی از دگرگونیهای معبد آنهایتا در دوره ساسانی میباشد. بررسیهای اخیر در محدوده دیوار عظیم بالای تپه بقایای فراوانی را از يك آتش متراکم و انبوه در دسترس ما قرار داده است. دستیابی باین آثار سوخته دريك سطح فشرده و هموار شیب‌دار که از شمال بجنوب کشیده شده و بدیوار فوق‌الذکر منتهی میگردد، این فکر را بوجود آورد که احتمال است پرستشگاه دوره پارسی به آتشگاه دوره ساسانی تغییر شکل داده شده باشد. این انگیزه موقتاً تا گسترش محوطه کاوش، درآینده و پیدایش دلائل و مدارک کافی کنار گذاشته شده است. ولی موضوع اصلی اینکه در سطح فشرده شده و هموار مذکور که بلافاصله و بر روی صخره سنگی کف، استوار شده، سفالینه‌هایی بدست آمده که عموماً مربوط بدوره ساسانی است. و در پای خارجی دیوار ضمن کشف پاره سفالهایی نظایر اینها، سفال نوشته‌دار فوق‌الذکر کشف گردیده است و در همین محل مهری از عقیق سپیدرنگ بدست آمده است که نقش محکوک آن عقابی است بادوبال افتاده و صورت نیمرخ که در طرفین سرعقاب نقش‌ماه و ستاره منقور است. عقاب بدین هیئت با علامات اختصاصی مذکور برافسر شهریاری اردشیر یکم و نیز بر روی سکه‌های اینعهد دیده شده است. حکاکی نقش این حیوان از يك تقارن برخوردار است و تنها سر بحالت نیمرخ قرار دارد. استیلیزه همین نقش را بر پشت سکه‌های ارداشکانی سال ۳۷ قبل از میلاد میتوان مشاهده نمود. و همین نقش را بحالت مشبك بر روی تعداد بسیار زیادی از سنگهای پی دیوارهای جانبی بنای ناهید و دیوار عریض و طویل بالای تپه بصورت منقور باز شناخته‌ایم (بطرح اجمالی علامات و نوشته‌های ساسانی رجوع فرمائید).

---

۶- عبارت میتراورج بوسیله دوست بسیار عزیز و دانشمند گرامی آقای دکتر بهرام فره‌وشی خوانده شده است.

### آزمایشهای آرکئوماگنتیک

در اینجا تقویم زمانی لایه و قشرهای معبد آناهیتا را بطور اجمال از دید آزمایشهای آرکئوماگنتیک می‌آوریم. این جدول حاصل بررسی يك هیئت ژئوفیزیکی دانشگاه کیوتو در ژاپن است که متخصصان مرکز مزبور پس از نمونه‌برداری برخی از پاره سفالها - تکه‌های چوب برنز و خاک، از طریق آزمایش بطریق فیزیک جدید نتیجه را برای نگارنده ارسال داشته‌اند. آزمایشهای مزبور حاکی از يك تداوم تمدنی از ابتدای سال میلادی تا ۱۱۸۰ میلادی میباشد. با اینحال آزمایش دوتکه کوچک برنز مربوط به دو سکه مکشوفه تاریخ ۱۸۱ ق.م و ۳۷ ق.م. زمان پادشاهی مهرداد اول وارد اول را نشان داده است. ونیز آزمایش بر روی دوتکه سفال و شیشه که از دل صخره ناهید بیرون آورده شده و خارج از کلاسمان اشیاء مشکوفه بوده است، بقرن پنجم قبل از میلاد زمان پادشاهی اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی مربوط میشود. گو اینکه مدارک دوران هخامنشی مادر اینجا خیلی اندک است ولی نشان میدهد که تپه و صخره ناهید در زمان اردشیر دوم هخامنشی مسکون بوده است. با اینحال آزمایشهای انجام شده نشان دهنده يك خلاء از قرن پنجم تا ۱۸۱ ق.م میباشد.

آزمایشهای مزبور بیشتر تکیه بر دوره پارتنی - ساسانی و اسلامی تا دوران سلجوقی دارد و گویای فعالیت‌های وسیعی میباشد که در این مدت زمان در معبد آناهیتا وجود داشته است.

ادیب‌الدین کسروی

## خوزستان در زمان ساسانیان

سرزمینی که امروز ما روی نقشه ایران بتام خوزستان می‌بینیم با خوزستان زمان ساسانیان از لحاظ حدود استان و مسیر رودها و جاده‌ها و محل آبادیها و شهرها تغییرات عمده‌ای پیدا کرده که عوامل طبیعی و سیاسی در طول زمان بوجود آورده است. این سرزمین که در طول حیات تاریخی خود نامهای مختلفی بخود گرفته نقش بزرگی در سرنوشت کشور باستانی ما داشته است.

پیش از ایلامیها قومی متمدن که احياناً سومری بوده‌اند در آن می‌زیسته‌اند و بعد ایلامیها شالده تمدن تازه‌ای را در آن بنیاد نهادند که بهمین جهت تاریخ‌نویسان این خطه را ایلام کهن نامیده‌اند.

روزگاری این استان مهد تمدن هخامنشیان و بعدها پایه‌های تمدن ساسانی را استوار داشته است.

بسیاری از تاریخ‌نویسان، خوزستان را هند شمالی خوانده‌اند و این امر علاوه براسامی بسیاری که برآبادیها و شهرهای خوزستان اطلاق شده مانند هندیجان، اندیمشك، اندوه، هندورابی، اندیگان و هنده مدارك و مأخذ دیگری هم برای تأیید آن در دست است.

گزنفون می‌نویسد:

«سفرای هند بدربار کیاکسار آمده پرسیدند چرا ماد می‌خواهد با آسور بجنگد؟ کیاکسار جواب داد ما به آسوری‌ها تعدی نکرده‌ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آسور و به بینید او چه می‌گوید... شما به پادشاه هند بگوئید ما تعدی نکرده‌ایم اگر

آسوریها می‌گویند ما تعدی کرده‌ایم، ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد، این مطلب همجواری را می‌رساند.»

باز می‌نویسد در دنباله عهدنامه‌ایکه میان ارامنه و کلدانیها بوساطت کورش بسته شد یکی می‌گفت «عهدی که بسته شد موافق منافع اکثریت است ولی بعضی از کلدانیها راضی نخواهند شد. زیرا آنها عادت کرده‌اند که از جنگ و غارت تأمین زندگی‌کنند، اینها گاهی بخدمت پادشاه هند درمی‌آیند که در طلا می‌غلطد و بعضی اوقات اجیر استیاء میشوند» ازین عبارت برمی‌آید که هند باید همسایه ماد و کلدان باشد. در کتیبه نقش رستم نام این سرزمین خورج Xovuj یا خوژ Xuge بجا مانده است.

حدود خوزستان امروز از خاور به استان نهم فارس و استان دهم از شمال بکردستان از باختر به خاک عراق و از جنوب بخلیج فارس می‌رسد.

مرزهای طبیعی خوزستان در گذشته عبارت بوده است از یک سلسله جبال پناام (کوه سیاه - زردلان - وردلان - چواری - باوالین - شتران - زرده - اسپانه-کره کوه) که مانند قلعه‌های استواری در پهلوهای هم قرار گرفته و این خاک را از فارس و کردستان جدا می‌کند. حد غربی آن اروندرود است و جنوب آنرا خلیج فارس محدود ساخته است. دوینجم این سرزمین کوهستان و سه‌پنجم آن دشت است. اوضاع طبیعی خوزستان نیز بواسطه سستی خاک و تندآبه‌های شمالی غالباً دستخوش تغییرات مهمی شده که در زندگی مردم آن تأثیر فراوان داشته است.

مثلاً تغییر مسیر یک رودخانه ساکنان مجاور آنرا بی‌خانمان ساخته است، و در روی سایر مناطق تأثیر کرده و آب و هوای آنرا نیز تغییر داده است.

امروز جنگلهای جنوب منحصر به بعضی از ارتفاعات شمالی گردیده و از میزان درختان آن بسیار کاسته شده است.

رودها در دشت مسیر خود را تغییر داده و با سیل‌های بنیان‌کن برخی مناطق آباد را ویران کرده و برخی را تشنه و بی‌آب گذاشته که مردم آن ناچار به جلائی وطن شده‌اند. خوزستان از لحاظ داشتن منابع آب غنی‌ترین مناطق ایران است، پنج رود بزرگ: کارون، کرخه، دز، جراحی - هنديجان که از ریز آب‌های بسیاری از کوهستانهای شرقی و شمالی سرچشمه گرفته وارد دشت و جلگه خوزستان گردیده سرزمینهای متعددی را مشروب می‌کرده‌اند.

این رودخانه‌ها بمحض اینکه در پهنه جلگه‌های صاف و هموار قرار می‌گرفتند خاک‌های سست را شسته بدریا می‌بردند.

سازنیان برای اینکه از سرعت جریان رودخانه‌ها بکاهند و همچنین آب‌ها را بمصرف مزارع و باغات برسانند در سطح دشتهای آنها را بشاخه‌های کوچک، کوچک،



قسمت می‌کردند تا هم از فشار و خرابی آنها مصون بمانند و هم از آن انشعاب‌ها و شاخه‌ها سطح گسترده خوزستان را باسانی آبیاری کنند که هیچ نقطه‌ای بی‌آب نماند و چون خاک خوزستان بسیار مست بوده، مأمورانی برای حراست جویها داشتند که مراقب وضع رودخانه‌ها می‌بودند.

این شیوه پیش از ساسانیان هم معمول بوده و از هخامنشیان شاید بیادگار مانده باشد، شاهد این مطلب نهرداریان است. در تذکره شوشتر نوشته‌که نهرداریان را دارای اکبر شروع کرد و پسرش دارا بیایان رسانید.

ولی پس از ساسانیان چون حکومت مستولی از فن کشاورزی و آبیاری بی‌بهره و فقط در پی جمع دسترنج کشاورزان بودند به حفظ مسیر رودخانه‌ها التفات نکردند تا اینکه آنها بجانب گرداب‌ها غلطیده و تشکیل مرداب داد، در نتیجه مزارع و شهرها خشک شد و مردم آنها را ناچار تخلیه کردند.

این توجه عمیق ساسانیان به ایجاد کانالها و قناتها و شاخه‌های مصنوعی علاقه شدید آنان را به امر کشاورزی و درختکاری می‌رساند. مراقبت شدید در حسن اداره آبرسانی و بستن سدها و بندها بر روی رودخانه‌ها مویده علاقه مفرط آنان به عمران و آبادی شهر و روستا بوده است.

از اردشیر نقل کرده‌اند که گفته است:

«ملك حاصل نشود مگر به لشکر و لشکر فراهم نشود مگر به زر و زر بدست نیاید مگر به زراعت و آبادی و آبادی بدون عدل و داد صورت نگیرد.»  
شگفت است از پادشاهان ساسانی آنها که بیشتر در جنگ‌ها بوده‌اند بیشتر بکار عمران و آبادی پرداخته‌اند.

اردشیر - شاپور اول - نرسی - خسرو انوشیروان - خسرو پرویز و قباد بیش از دیگران بنیادشهر و آبادانی نهاده‌اند ایجاد بندها و سد هائی نظیر قیروشادروان شاپور و بسیاری بندهای کوچک و بزرگ دلیل آن است که ساسانیان کشاورزی را پایه اقتصادی حکومت خود ساخته بودند.

از زمان انوشیروان به بعد جمع‌آوری مالیاتها بدین صورت درآمد که تمام املاک مزروعی را برآورد و ممیزی می‌کردند و حاصل آنها را تخمین می‌زدند و به نسبت آن مالیات دریافت می‌کردند.

قبل از خسرو انوشیروان باج خزانه را از نقد و جنس هردو می‌دادند و از هر مزرعه یا باغی تا سهم شاه قبلاً پرداخت نمی‌شد کسی حق استفاده از محصول نداشت. ولی در عین حال آنها برای توسعه کشاورزی و دائر کردن زمینهای بایر ابزار کشاورزی و حیوانات لازم و بذر مرغوب ب مردم کمک میکردند. زن و مرد مجبور بکار بودند و گدائی جرم نابخشودنی بود و مجازات و تنبیه سخت داشت. به توسعه

باغداری و درختکاری صنعتی و پرورش درختان میوه‌دار توجه فراوان داشته‌اند، بیگمان این علاقه به کشت محصول و نشانیدن درخت از دستورات آئین زردشت بهره یافته بود.

ساسانیان به تکثیر درختان خرما - زیتون - انجیر - انار - نارنج - لیمو در قسمت‌های جنوبی و برای سیب و انگور در نواحی شمالی کوشش فراوان داشتند. آنها در قسمت‌های گرمسیری پنبه و تنباکو و برنج میکاشتند و بانواع سبزیهای خوراکی و طبی علاقه فراوان نشان میدادند، بطوریکه گیاه شناسی آنان در طب بسیار مورد توجه بود.

محصول گندم و جو و ارزن - ذرت - حبوبات و مخصوصاً کشت نیشکر که از محصولات تجارتهای عمده بوده بسیار توجه میکردند. در نسخه پارسی صورۃ الاقالیم ابوزید بلخی، می‌گوید در تمام اهواز (خوزستان) نیشکر افتد ولی نیشکر عسکری شهرت جهانی دارد.

صنایع غذایی آنها نیز زیانزد بوده است بویژه شکر و قند و حلوهای لذیذ و نانهای شیرینی که تا سالها پس از اسلام هم رواج داشته است. مجد همگر، درباره قند عسکری چنین گفته است:

طبع رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق

کسی به بود به خاصیت از قند عسکری

ناصر خسرو در اشعار خود شکر عسکری را بسیار ستوده:

چون شکر عسکری آور سخن شاید اگر تو نبوی عسکری

بداروی علم و درون علم دین زیس منفعت شکر عسکری است

ساسانیان بسایر صنایع از قبیل پارچه‌های کتان - توی - دیبا - پرده‌های ابریشمین - مندیل‌های کنفی - پشمینه‌ای شهر شوش توجه خاص داشتند.

مقدسی می‌نویسد: «از شوشتر جامه‌های دیبای گرانبه خیزد و در بصری پرده‌های نیکو بافند و در رامهرمز جامه‌های ابریشم فراهم شود». و بعد می‌گوید: «متسوجات شهر شوش در هیچ کجای دنیا یافت نمی‌شود بطوریکه از لحاظ ظرافت و لطافت ضرب المثل است». خوبی دیبای شوشتر از اینجا پیدا است که شعرا درباره آن شواهد بسیاری در اشعار خود آورده‌اند.

ناصر خسرو گفته است:

دیبا همی بدیع پدید آری اندر ضمیر تست مگر ششتر

باغی که بد از برف چو گنجینه نداف بنگرش چو دیبای محلق شده چون شوش

جزو محصولات طبیعی خوزستان باز هم مقدسی یادآور شده است که «در آن کان نفت - قار - زاج - کبریت - طین‌الغتم بسیار است - چه زرخیز است این اقلیم؟» هنگامی که نمایندگان چینی برای مرآوده و ارتباط با ایران بدربار ساسانی روی آوردند، گزارشی را برای کشور خود تنظیم کرده‌اند که بی‌مناسبت نیست در اینجا آورده شود، چون بیشتر مشخصات آن مربوط به خوزستان است.

چینیان ایران را پوسز Posz خوانده‌اند و ما در اینجا عین عبارات آن گزارشگر را که بنام هوان تسانگ Huan Tsang بوده می‌آوریم:

پایتخت دولت پوسز - در سوهلی واقع است ( Sohli = تسیفون) و آن دارای صد هزار خانوار می‌باشد این سرزمین نسبتاً مسطح و هموار است. محصولات طبیعی آن عبارتست از طلا و نقره - مرجان - عنبر - مروارید اعلا - اشیاء شیشه‌ای آبگینه آلات - بلور - الماس - آهن - مس - شنجرف - جیوه - حریر گلداز - گلدوزی - ملیله‌دوزی - پنبه‌گلیم - قالی - پرده‌های قلابدوزی. آب و هوای آن خیلی گرم است، خانواده‌ها در منزل یخ نگاه میدارند - قسمت سرزمین از احجار تشکیل یافته. برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده‌اند. غلات و حبوبات پنجگانه آن مانند چین مرغوب است. و نیز طیور و حیوانات خوب دارند. اسبان عالی نژاد، الاغهای درشت (شاید اشاره بقاطر است) و نیز شتر بکثرت درین سرزمین تربیت می‌شود. پیلان سفید و شیر و تخم مرغهای بزرگ پیدا می‌شود. مرغی در آنجاست بشکل شتر ولی دارای دو بال است که در امتداد یک خطی میتواند پرواز کند اما از صعود عاجز است، مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو می‌خورد و می‌تواند آتش را بلع کند.»

«جلوس پادشاه بر تختی از طلا بشکل شیر با تاج مجلل بعمل می‌آید» و شرحی نیز درباره لباس آن زمان گزارش و شرح تاجگذاری بتفصیل بیان گردیده است. در زمان قباد این مناسبات بیشتر و مستحکم‌تر شده است. این نشانی‌ها می‌رساند که نمایندگان چینی از خلیج فارس در خوزستان پیاده شده و بیشتر اطلاعات آنان ازین سرزمین بوده است.

نشانی شتر و اسب‌های عالی‌نژاد - مرجان - مروارید (بحرین) - آب و هوای گرم و بسیاری از نکات دیگر آن گزارش مؤید این مدعاست.

پرورش اسب نیز از هنرهای ویژه خوزستان بوده و شاید عنوان و شهرت اسب تازی از نژادهای پرورش یافته این سامان باشد.

غالباً پرورش زنبور و کرم ابریشم و اسب در قسمتهای شمالی این استان تمرکز داشته است:

ادیب المالک در این باب شاهدهی دارد:  
چو ملاحان یکی کشتی فراز آب بطرازی

نشانی از سنان خطی و اسبان اهوازی  
ساسانیان بصنایع و محصولات مورد نیاز و مخصوصاً صنایع مستظرفه کشور-  
های دیگر هم توجه داشتند. مروج الذهب می‌نویسد: انوشیروان از شام مرمر و  
سنگ سفید و اقسام موزائیک می‌آورد و بعد توضیح میدهد که: موزائیک چیزی است  
که از شیشه و سنگ پزند و رنگ‌های بهجت انگیز دارد، و چون نگین در فرش زمین  
و تزئین بکار برند و یک نوع آن بصورت کاسه‌های شفاف باشد.  
ساسانیان در مورد توسعه راه و ایجاد وسایل امنیت بازرگانی رسم هخامنشیان  
را بسط داده و در گسترش امر تجارت مخصوصاً خارجی نقش بسیار مهمی در آن  
داشته‌اند.

چون یمن بمناسبت مجاورت و دستیابی بر دریای هند و تسلط بردهانه بحر  
احمر موقعیت ممتاز تجارتهی یافته بود، همواره مورد نظر ایران و روم بود و کشور  
هاماوران را یونانیان، عربستان خوشبخت نام نهاده بودند.

رومیها برای تسلط بر آن بوسیله انتشار و رواج آئین مسیح راه نفوذ خود  
را می‌گشودند و در اواخر دوره ساسانیان که جنگهای ایران و روم باوج شدت خود  
رسیده بود، اختلافات دینی در سرزمین یمن برومی‌ها و زنگی‌ها مجال دخالت در سرنوشت  
یمن میداد، زیرا زنگیها از روزگاران پیش بدان سرزمین آباد که روبروی کشورشان  
در ثروت می‌غلطید به شوق وآز می‌نگریستند.

درین حال سرزمین خوزستان برای عبور کالای بازرگانان هندی که ادویه و  
عاج و طلا و عقیق و یشب و کالاهای دیگر هند را برای بازارهای روم می‌بردند  
امن‌تر بود و خوزستان از این راه سود فراوان می‌برد.

بهمین مناسبت کالاهای یمنی مانند عود و عطریات ازین راه بشام و فلسطین  
و عراق و بلاد روم حمل و با کالاهای خاص فنیقی مبادله میشد.  
بازرگانان رومی هم که در پی راه امن و مطمئنی برای تجارت هند بودند  
غالباً کالاهای خود را از راههای غربی ایران حمل میکردند.

این بود که ایران از آشفتگی وضع یمن سود تجاری میبرد ولی وقتی کار  
دخالت زنگیها در یمن بالا گرفت با اینکار گذشته از اینکه پای رومیان در جنوب  
ایران استوار می‌شد و برای حیره که کشور دست نشانده ایران بود خطری نمایان  
بود، دروازه تجارت خارجی هند و روم نیز کاملاً در دست رقیب می‌افتاد این بود که  
بمحض استمداد و یاری خواستن پادشاه هاماوران انوشیروان برای دفع شر آنسان  
دخالت نظامی کرد.

ایرانیان همواره در سر راه تجارت روم ایجاد موانع میکردند ازین رو برای کنترل کالای ترانزیتی انوشیروان برآنطرف کرانه‌های خلیج فارس سپاهیانی روانه کرد که مراقب اوضاع بازرگانی باشند.

یوستین پادشاه رسولی نزد بنی حمیر فرستاده پیغام داد که ایرانیان را از نزد خویش برانند و نیز از حبشیان خواست که بازرگانان رومی را درین راه کمک کنند. عهدی هم درین باره بسته شد که نپائید زیرا ساسانیان در آن اخلاف می‌کردند تا کار بدانجا کشید که سپاه ایران هاموران را جزو متصرفات خود کرده در مدت این کشمکش‌ها خوزستان دروازه تجارت هند و کشورهای اطراف مدیترانه شده بود.

### وضع اجتماعی مردم خوزستان

خوزستان را باید نخست بدو بخش شمالی و جنوبی قسمت کرد. بخش جنوبی آن را شهرهای کرانه خلیج و بنادر شناخت و درباره بخش شمالی آن که شامل دو منطقه شرقی و غربی است جداگانه بحث کرد و این هر سه خوزستان را تشکیل می‌دهد.

امیانوس Emianus هفده ایالت را بنام ایران شهر تحت فرمان ساسانیان نام میبرد که استان دوم آن خوزستان است، و نام این ناحیه در زمان ساسانیان بی‌شک خوزستان بوده است - انوشیروان از نظر مصالحی سرزمین خود را به چهار بخش تقسیم کرد که یکی از آن بخش‌ها شامل فارس و خوزستان بوده است.

خوزستان پیش از هخامنشیان نیز بچند ولایت منقسم بود که نام برخی از آن‌ها در کتاب استرابو آمده است. همانطور که گفته شد خوزستان شمالی بدو ولایت قسمت شده بود بنام مهرگان و ماسنبدان و نام هر دو در تاریخهای اسلامی ماسنبدان و مرجان آمده است و این هر دو قسمت در زیر فرمان خاندان هرمزان بود.

چون در آغاز پادشاهی ساسانیان هفت خانواده با اردشیر یاری کردند، بپاس این خدمت ساسانیان حکومت خوزستان را بخاندان هرمزان تخصیص دادند چون او یکی از آن هفت خاندان بود.

آبادی و خوش‌آب و هوایی این منطقه در زمان ساسانیان سبب شده بود که نام آن بصورت‌های گوناگون در تاریخها و اساطیر برده شود.

درویس و رامین میگوید: رامین با منصف سپهبدی ماه بخوزستان میرود و آنجا را تسلیم میکند و جانشین مؤبد میشود. سرزمین پهناوری را از چین تا بربر صاحب میشود و این موضوع را که اهواز بدست او بنا شده در ضمن اشعار خود چنین توصیف کرده است.

زمین از داد او آباد گشته      زمان از فر او دلشاد گشته  
هزاران چشمه و کاریز بگشاد      بر ایشان شهروده بسیار بنهاد

یکی زان شهرها اهواز مانده است      کش او آنگاه شهر رام خوانده است  
کنونش گرچه خود اهواز خوانند      بدفتسر رام شهرش باز دانند

گذشته از اینکه در خوزستان بسیار نقاط هست که با ترکیب کلمه رام بر آنها نام بردار گردیده.

چنین می نمایاند که رامین نام سرسلسله ساسانی است و اردشیر (شیرجنگی) لقب اوست و این دور نیست زیرا ایرانیان برای احترام نام شاه را بر زبان نمی آوردند. مقدسی میگوید ولایت اهواز بغیر از شهرستان اهواز که حاکم نشین آن است ۱۲ شهر دیگر در هزار سال پیش داشته که نام آنها بدین شرح بوده است:

۱- تیری - تیرین - سریز - زارین

۲- مناذر کبری - عنافجه - حله و دله

۳- مناذر صغری - شعبیه

۴- جوزوک - خوردک - جورده

۵- سرق الاربعاء - چهارشنبه بازار

۶- حصن مهدی

۷- باسیان

۸- شوراب

۹- بندم الدورق یا مندم الدورق

۱۰- سند

۱۱- جبی

۱۲- بیره

در تواریخ اسلامی اهواز گاهی بجای خوزستان و گاهی بجای شهرستان و گاهی بجای قسمتی از استان بکار رفته در تاسخ التواریخ می نویسد: اهواز هفتاد شهر و قصبه آبادان داشت. از حد بصره تا حدود مملکت پارس پادشاهان اهواز تاج بر سر می نهادند، چه در مملکت ایران هفت کس در شمار ملوک بودند الا آنکه تاج ایشان از تاج سریکه ملك الملوك عجم بود کوچکتر می داشتند.

در قاموس زیر کلمه اهواز می نویسد: اهواز یروزن افعال نه شهر است میان بصره و فارس و از برای هر يك اسمی است فراهم می آورد و آن شهرها را اهواز و تنها گفته نمی شود. بهر يك از آن نه شهر و بعد نام شهرها را اینطور بیان میکند: رامهرمز - عسکر بکرم - تستر - جندی شاپور - سوس - سرق - نهر تیری - ایذخ - مناذر (در هر نه شهر نیشکر کاشته میشد ولی در عسکر بکرم بهتر و بیشتر بوده) المعجم میگوید «خوزستان را هفت کوره است بین فارس و بصره که هر يك را

نامی خاص میباشد».

خردادیه گوید «کور کشور اهواز سوق الاهواز است نهر تیری و رامهرمز و ایندج و عسکر بکرم و شوشتر و جندی شاپور و سوس و سرق که دورق باشد و مناور کبری و مناور صغری و اقلیم اهواز کشوری است وسیع مشتمل بر هفت ولایت».

قدامته بن جعفر در کتاب حراج گفته خوزستان را هفت ولایت است از سرحد بصره سوق الاهواز است و از حدود مذار نهر تیری پس ولایت شوشتر و شوش و رامهرمز و سرق القیق.

ابن رسته در اطلاق التفسیر ص ۱۸۸ می نویسد نامهای کشور اهواز و شهرهای آن سوق الاهواز است و آن هرمشیر است - رام - هرمز - شوشتر - جندی شاپور - شوش - دورق - مناور صغری - عسکر مکرم - رستاق ذمط - سنبلیل - ایندج - کلتانیه و بتیان.

ابن فقیه همدانی در اخبار البلدان می نویسد «سوق الاهواز - رامهرمز - ایندج - عسکر بکرم - شوشتر - جندی شاپور - شوش - سرق - نهر تیری - مناور کبری».

استخری نوشته «اما شهرهایی که در خوزستان واقع شده است پس آنها ولایت هستند. یکی اهواز است که مرکز آن هرمز شهر است و آن ولایتی است بزرگ سایر ولایات بدان منسوب است».

کلام مقدسی در این باره جامع تر و روشن تر است: «بدانکه اقلیم خوزستان در سابق اهواز نامیده میشد و آن مشتمل است بر هفت ولایت که بعضی از بین رفته و حدود بعضی دیگر بهم خورده است و برخی هم مطابق قاعده تشکیل ولایات ندارد... این اقلیم را هفت ولایت یا کوره خوانده اند اولین ولایت از ناحیه جبال شوش است - بعد جندی شاپور - بعد شوشتر - پس عسکر مکرم - پس آنگاه اهواز سپس رامهرمز - بعد دورق...» پس شهرها را يك بيك نام میبرد و عده آنها را ۵۹ شهر می شمارد - بدیهی است در آن موقع مهرجان و ماسبندان جزو جبال شمرده شده و ارجان و کهکیلویه جزو فارس.

هفت کوره خوزستان عبارت است از:

۱- سوق الاهواز = (هوچستان و اچار = بازار خوزستان)

۲- شوشتر = (تسر = Tostar)

۳- شوش - دزفول - جندی شاپور.

۴- ایزه = ایندج - رامهرمز - کچساران - کچاران.

۵- تیری و نهر تیری.

۶- دورق = سرق

۷- دشت میشان - موسیان - بستان.

بعد شهرستانهای تابعه اهواز را نام برده یدین گونه:

- ۱- سوق الاهواز - هرمشیر - خوزستان بازار.
- ۲- مناذر بزرگ (منافچه)
- ۳- مناذر کوچک (شعیبیه)
- ۴- حصن مهدی - (خرمشهر)
- ۵- باسیان
- ۶- شوراب
- ۷- مندم الدورق (بندم الدورق)
- ۸- سند
- ۹- جبی = گبان = قبان
- ۱۰- جوزوک = خوردک
- ۱۱- چهارشنبه بازار
- ۱۲- بیر

### کوره اهواز

شهر اهواز قدیم همین است که اهواز کنونی بر روی آن بنا شده است این شهر در زمان ساسانیان هرمشیر و هوجستان و اچار نامیده میشده و تازیان آنرا ترجمه کرده سوق الاهواز نامیده‌اند.

حمزه اصفهانی میگوید: «هرمز اردشیر نام دوشهر است چون اردشیر آنرا نهاد هر یکی را مرکب از نام خود و نام خدای بنامید آنگاه بزرگان و اشراف را در یکی جای داد و کسبه و بازرگانان را در دیگری در کتابها شهر بازاریان را (هوجستان و اچار) نامبردار کرده و شهر بزرگان و اشراف به هرمشیر مرسوم گردید و این مخفف هرمز اردشیر است هوجستان و اچار را بازارسوزیها یا هوزیها هم گفته‌اند.»

در دائرةالمعارف فارسی تألیف مصاحب می‌نویسد: «اهواز را بعضی با اکینس که استرابون از آن نام میبرد یکی دانسته‌اند و میگویند اردشیر آنرا از نو ساخت و هرمز اردشیر نامید و چندی نیز پای تخت سوزیانا شد. گروهی از تاریخ‌نویسان چنین احتمال داده‌اند که رامشهر بجای رام هرمز (رامیز) که در ۶۰ کیلومتری اهواز است آمده باشد. این مطلب را طبری و اصفهانی نیز عنوان کرده‌اند. تاریخ بنا و بانی شهر اهواز بدروستی معلوم نیست حمزه اصفهانی و ابن اثیر بنای آنرا به اردشیر بایکان و برخی به پسرش شاپور نخستین و گروهی به نواده‌اش هرمز بن شاپور نسبت می‌دهند.»



صنیع الدوله در مرآت البلدان نقل میکند که اهواز پای تخت اردوان چهارم بوده از آثار باستانی چنین برمی آید که در اینجا شهری بنام اوکسین در زمان ایلامیان وجود داشته است.

در کتاب میراث باستانی ایران می نویسد: ایرانیان ایلامیها را با نام اوجه = Uja یا Huja می شناختند. و گفته اند نام قومی بوده کوهستانی در مشرق شوش که شاید با ایلامیان پیوندی استوار داشته اند. نویسندگان یونان و روم ایشان را بنام اوکسی ای می شناختند و شاید این کلمه را مانند Uzii تلفظ می کرده اند.

طول و عرض اهواز را در مرآت البلدان يك فرسخ و نیم در  $\frac{3}{4}$  فرسخ گفته. در اطراف خرابه های شهر سنگ های مدوری میان سوراخ پیدا شده که مخصوص فشار نیشکر بوده است که نظیر آنها را در مازندران برای شکر سرخ بکار می برده اند. و در نزدیکی اهواز بالای تپه عمارت خرابی است که اعراب قصر می نامند در آن خرابه ها بعضی سرستونهای مرمر شبیه سرستونهای تخت جمشید دیده میشود. این قصر در يك فرسخی خاور رودخانه گرگند (کارون) آنجائیکه سد اهواز بوده واقع است.

آن سنگهای تراشیده را گرگری می گفته اند و امروز از آنچه در مرآت البلدان ذکر شده اثری نیست.

در کتاب حدودالعالم نوشته «اهواز شهری است سخت خرم و اندر خوزستان شهر خرم تر از آن نیست.»

مقدسی میگوید دو قسمت شهرا اهواز بوسیله پلی بهم ارتباط داشته و مسجد در کنار آن ساخته بودند که عضدالدوله دیلمی آن مسجد را خراب کرده دوباره ساخت (چون اصولا اعراب غیر از مصارف جنگی در این سرزمین پناهی نکرده اند با احتمال قوی این مسجد آتشکده یا کلیسائی بوده است).

این ندیم میگوید «اهواز دارای پنجاه هزار خانه بوده، جمعیت تقریبی آن میان دویست و پنجاه تا ۳۰۰،۰۰۰ نفر برآورد شده. از مراجعه به متون تاریخیها برمی آید که شهری آباد و پرجمعیت بوده ۳ میل درازا و دو میل و نیم پهنا داشته است مسیر نهر شاهچرد (نهر شاه یا نهر بزرگ) از میان آن برده که از کارون جدا می شده است و رود مسرقان از کنار آن میگذشته. چندین سال است از زیر خرابه های آن سنگ بیرون می آورند و هنوز تمام نشده. شهر قدیم در پای کوه افتاده بود ولی شهر جدید در کنار رود است.»

خاک اهواز در اثر گذشتن آب کارون از میانه آن پدو قسمت شرقی و غربی میشود. آبادیهای شرقی آن بنام باوی - وین - منادر و غربی نهرتیری - حصن مهدی - مندم خور = مندم الدورق و بسیار از شهرهای دیگر که بواسطه تغییر

مسیر رودخانه شرقی، غربی شده‌اند و برعکس.

آبادیهای **یاوی** بلوک حضیه - زرگان - شاخه بند - شاپور - عنافچه نهرهاشم - مسرقان - عسکر مکرم = لشگر و چندین آبادی کوچکتر است و خرابه‌هایی نیز هست که یادگار شهرهای آباد بوده است.

قصبه **ویس** که امروز دهدارنشین بلوک **یاوی** است سابقاً شهری آباد بوده که تپه‌های بزرگ و کوچک آن و همچنین آثار جویهای مصنوعی بسیاری که در آن بوده هنوز پیداست و از آن مردم برای ساختمانهای خود سنگ و آجر بیرون می‌آورند. معروف است که قبر او **ویس** قرتی در این آبادی است. محققاً این‌جا قبر او **ویس** قرتی نیست زیرا مسلم است که او **ویس** در جنگ صفین در کنار فرات کشته و مدفون گردید پس باید آنرا از راه دیگر شناخت.

در کتاب **ویس و رامین** می‌گوید: «رامین با منصب سپهبدی ماه بخوزستان می‌رود و آنجا را تسلیم میکند و بجای موبد می‌نشیند...» تصور می‌رود با توجه باینکه ساختن شهر اهواز را نیز برامین نسبت می‌دهد دور نباشد که **ویس** هم این شهر را ساخته یا بنام او نام‌گذاری شده است.

در شاهنامه هم در جریان جنگی که میان اردشیر و اردوان در این سرزمین اتفاق افتاده در تعریف لشگرکشی او فردوسی گفته است:

به نزدیک دریا یکی شارسان      پی‌افکند و شد شارسان کارسان  
یکی موبدی گفت با اردشیر      که ای شاه نیک‌اختر دلپذیر

در اینجا نیز می‌بینیم که پای موبدی در میان است ولی بصورتی دیگر و این اسامی بطور کلی نمی‌تواند بهم بی‌ارتباط باشد. در حال حاضر **ویس** دهستانی است در نزدیکی منازر که بمناسبت رئیس و بزرگ قبیله که عنیفج بوده عنافچه نامیده میشود.

اینک بشرح توابع دیگر شهرستان اهواز می‌پردازیم:

**نهر تیری** - این ولایت را در تاریخها بصورت‌های تیری - تیرین - زرین و سریر آورده‌اند در تاریخ سیستان می‌نویسد: «آنگاه که مهدی فرمان یافت بدهی که آنرا سریر گویند از اسبزان... بمرده»

منسعودی نام این شهر را زرین ذکر کرده است. نهر تیری در ساحل یکی از شاخه‌های کرخه سفلی قرار دارد در قدیم جزو اهواز بوده و امروز جزو شهرستان دشت‌میشان است.

مناذر بزرگ - در قاموس این نام را بروزن مساجد آورده و می‌گوید نام دو شهر است در نواحی اهواز که یکی را مناذر کبری و دیگری را مناذر صغری نامند

برخی را عقیده براین است که مناظر در جایی بوده که امروز بنام حله‌ودله معروف است در کنار رود کارون نیم فرسنگ بالاتر از ویس و در سمت راست رودخانه آثار نهرهای خشک هنوز در آنجا بچشم می‌خورد. در باختر حله‌ودله خرابه‌های بسیار وجود دارد که آنرا العزیز گویند.

برخی دهستان عنافچه را آنجا که در کنار رودهای کارون و دز در سمت شمال غربی اهواز است دانسته‌اند عنیفج که نام آن بیش ازین برده شد از مشایخ طایفه بوده که در زمان صفویه شخصیتی بوده است.

مناظر در روزگار باستان از رود دز استفاده می‌کرده ولی حالا زراعت آن دیم است و چون قضایای خوارج در این سرزمین اتفاق افتاده نامش در فتوح بسیار آمده است.

دهستانهای آن عبارت بوده است از دولاب - دلوث - کسرنیاء - سولاف - دیرحمیم - میجاس - که در اشعار عرب بعلمت باصفائی و نیز کشمکش خوارج زیانزد بوده است مناظر در جنگ با اعراب بسیار ایستادگی کرد مناظر صغری نیز در خاک شعبیه بوده که آنجا قبر شعیب پیغمبر پنداشته‌اند.

یاقوت می‌نویسد مناظر دو شهر بوده در خوزستان اولین کسی که آنرا آباد کرد اردشیر پسر بهمن پسر اسفندیار است.

ابن حوقل می‌نویسد «مناظر دو شهر بوده دارای نخیلات بسیار و کشتزارهای بسیار معمور و آباد هنوز آثار سدی شکسته در آنجا پدیدار است و مناظر را نهرکور معنی کرده‌اند و اعراب ترجمه آنرا العمی خوانده‌اند و حال آنکه نهرکور بمعنی نهر کوره یعنی نهر کوره و شهر نه نهر بی‌چشم.

در این ناحیه شهری بنام آواذ کواد بوده که از بناهای قباد پدر انوشیروان است و آنرا ایزدگواذ هم خوانده‌اند.

مناظر کوچک در قدیم جزو اهواز بوده ولی اکنون از توابع شوشتر است و زراعتش منحصر به گندم و جو است.

### حصن‌مهدی

استخری آنرا از شهرهای خوزستان شمرده و می‌گوید «آبهای خوزستان از اهواز و شوشتر و دورق نزد حصن‌مهدی جمع می‌شود رودی بزرگت‌گردیده بدریارود» این‌نشانی‌ها مربوط به خرمنشهر می‌شود یا محلی در پیرامون آن.

مقدسی هم حصن‌مهدی را در شمار شهرهای اهواز آورده می‌گوید «حصن‌مهدی شهری است آباد رودهای کشور خوزستان در آنجا بهم رسد و بدریارود. در آنجا قلعه‌ایست که مهدی عباسی ساخته است.»

این شهر در حدود العالم بنام در مهدی آمده است که تصور می‌رود اشتباه کاتب است و باید در مهدی باشد.

زمانی خرمشهر را خرمیه می‌نامیدند و قاموس هم باین نام اشاره کرده است. اطلاق این نام بر این شهرستان از آن جهت بوده که گروهی از خرم‌دینان در آن سکونت داشته‌اند که فرقه‌ای از مجوس یا مزدک یا مانی یا مخلوطی بودند از همه آنها. این گروه با سفیدجامگان اختلاف مسلک و مذهب داشته‌اند.

قاموس ذیل کلمه محمره می‌نویسد نام فرقه‌ای از خرمیه است و در ضمن اشاره دارد باینکه اهالی در آنجا بکار پرورش خر اشتغال داشته‌اند. شاید خربندری از اینجا باشد و بی‌مناسبت نیست که نام محل به آن فرقه منتسب شده باشد. در گزارشی که نمایندگان چین تنظیم کرده‌اند اشاره به پرورش الاغهای درشت در این ناحیه شده است. گویا نام قدیم محمره پیش از خرمیه بیان بوده است. مقدسی از آن نام میبرد و میگوید یکی از شهرهای بزرگ و بنام خوزستان است و جلگه آنرا دشت بیان گویند محل آن در میان دو رود کارون و بهمنشیر بوده که در قدیم الاپام جدا جدا بدریا می‌ریخته‌اند در تاریخها این نام باقی مانده ولی از احوال آن در سفرنامه‌ها و تواریخ اثری دیده نمی‌شود تا اینکه در قرن یازدهم این محل را مجدداً بنام محمره در کتابهای ما بیم و دیگر نامی از بیان میان نمی‌آید.

و این معواثر باید از زمانی باشد که رودهای بهمنشیر و کارون بهم راه بسته‌اند بیان بواسطه آمد شد کشتی‌ها بوجود آمده وقتی میان بهمنشیر و کارون جوئی احداث کردند آب آن دو بهم مخلوط و باهم بدریا ریختند. و آن جوی را نیز جوی بیان گفتند. بعدها عضدالدوله دیلمی برای سهولت رفت و آمد کشتی‌ها آنرا گودتر و گشادتر کرد.

**باسیان** - شهر باسیان بسیار قدیمی است و امروز آنرا بوزیه و بزیه می‌خوانند. استخری میگوید باسیان شهری وسط است و آباد و رودخانه آنرا دو قسمت کرده از آنجا تا حصن مهدی دو منزل است که از راه آب می‌روند و همچنین از دورق تا باسیان از راه آب آسانتر است امروز این قصبه‌ای است و بندر ولایت **فلاحیه**. دورق شهری آباد بوده و مقدسی جزو شهرها از آن نام برده خرابه دورق قدیم قدری بالاتر از فلاحیه کنونی است که اعراب آنها **المدینه** می‌گویند.

از شهرکهایی که در این نواحی بوده اجم یا ازم - آذر - بخساباد - دز - خان مردویه اندبار و میراثیان است که اطلاع درستی از آنها در دست نیست.

در کتاب حدود العالم ذکری از **اژم** بمیان آمده و درباره **میراثیان** یا **میراثیان**. مقدسی گفته **میراثیان** دو قسمت است در دو طرف رودخانه و دارای بلوک وسیعی است که جزر و مد دریا بدانها می‌رسد.

جیبی = جبان = گبان

این شهر در خاور خرمیه و جنوب دورق بوده است در حدود العالم میگوید شهرکی است در لب رود شوشتر (کارون) بسیار خرم و بسیار پر نعمت. مقدسی آنرا جزو دورق آورده است.

دیگر جوزدک = خوردک بوده که امروز در نقشه خورد وراغ در میانه راه آبادان بر بندر شاهپور دیده میشود.

سوق الاربعاء = چهارشنبه بازار

یاقوت میگوید شهری کوچک است و تا عسکر مکرم شش فرسخ راه است استخری گفته از عسکر تا سوق الاربعاء يك منزل راه است و در جنوب مسروقان است (مسروقان = مسرقان - مسرگان Masragan = ری بزرگ)

مقدسی میگوید آبادترین بلوک اهواز اطراف سوق الاربعاء است و آنچه داخل آن حدود است.

با نشانی های یاقوت و استخری سوق الاربعاء باید در محل گریت کنونی باشد. بیره - تصور می رود همان بیرو دریا باشد که جزو شهرهای تابعه شوش از آن ذکری خواهد شد.

یکی دیگر از شهرهایی که جزو ولایت اهواز بوده ازم یا اجم نام داشته مقدسی آنرا يك منزلی اهواز و قدامه بن جعفر در کتاب خراج نوشته از سوق الاهواز تا جویرول دو فرسنگ و از آنجا تا اجم چهار فرسنگ است. توابع ولایت اهواز عبارتند از شوراب - مندم - خور که از شهرهای ساحلی اهواز بوده و هورالعظیم و خورالعظیم امروز نامیده میشود دیگر کارشان - شانکاره = شکاره که آثار نهر بزرگ شاهجرد هنوز در این ناحیه دیده می شود و اعراب آنرا بحیره میگویند.

یاقوت می گوید در بیرون شهر مردابهایی از فاضلاب آب نهرها و خانهها تشکیل میشود.

ولی همین محل در زمان ساسانیان روستائی آباد بوده و از این فاضلابها استفاده زراعتی میشده.

دیگر شهر مندم الدورق است که در جنوب غربی اهواز در نزدیکی هور فلاحیه بوده است.

دیگر موریان است که در تاریخ برمکیان بدان اشاره شده است.

### شوش

یکی از شهرهای بسیار کهن و باستانی این سرزمین شهر شوش است درباره وجه تسمیه این شهر یاقوت از قول حمزه اصفهانی می نویسد شوش بمعنی خوب است

و شوشتر بر همین قیاس خوشتر معنی کرده است.  
آنچه احتمال داده میشود آن است که این نام بواسطه وضع ساختمانی شهر بدان  
اطلاق شده است.

این شهر بر فراز بلندی‌ای ساخته شده که اطراف آنرا آب چهار رودخانه احاطه  
کرده و چنانچه روی نقشه ملاحظه شود این مناسبت پیداست.  
کلمه شوش در چند جا در زبان فارسی مورد استعمال دارد که شاید با نام این  
شهر بی ارتباط نباشد.

ناصرخسرو گفته است «بگفتار خیر و بدیدار حق - زبان عسکر و چشمها  
شوش کن.» چشم شوش کردن بمعنی چشم تیز و تنگت کردن است.  
دیگر اسبابی زرگران دارند که با آن سیم طلا را نازک میکنند و ظرفی نیز  
هست که در آن طلای ذوب شده می‌ریزند و آنرا شوشه میگویند حال اگر این تشبیه  
مناسبتی با معنی کلمه و طرز بنای شوش پیدا کند معنی شوش و شوشتر - شوستار  
بخوبی روشن میشود چون ساختمان این هر دو شهر همانند بوده است در تاریخ قومس  
از قول جریرطبری نوشته هوشنگ آبادانیها کرد شهر بابل را بسوادکوفه و شهرشوش  
را او بنا کرد.

شوش در سال ۵۲۱ قبل از میلاد پایتخت داریوش و پایتخت جهان لقب یافت.  
داریوش در کتیبه خود وضع ساختمان آنرا بطور مشروح نقل کرده.  
پس از هخامنشیان در دوران اسکندر و پارتیها شوش از اهمیت و رونق افتاده  
بود ولی ساسانیان باحیای آن کوشیدند. در مروج الذهب می‌نویسد «وقتی شاپور بدیار  
جزیره آمد و بدیار روم حمله برد مردم بسیار آنجا بیاورد و در شوش و شوشتر و دیگر  
شهرهای اهواز اقامت داد که توالد کردند و در آن دیار سکونت گرفتند».  
در شهر شوش کتیبه‌ای بدست آمده که دارای دو تاریخ است و متعلق به سال  
۱۳۰ ق م میباشد.

شوش در زمان ساسانیان دوباره روی به آبادانی نهاد و در روزگار شاهپور  
دوم آنرا ازان خوره شاهپور Eran Khorrah Chahpuhr نامیدند. در این منطقه آبادیهای  
زیادی وجود داشته و شهرهایی تابع آن بوده است که عبارتند از بدان - بردون - بصنا -  
بیرو - متوث - کلیوان - قریه الرمل - مشکوک - بایوه - لور - قاضبین - قرقوب -  
طیب.

بدان = Badan - یا قوت بدان را ناحیه‌ای از اعمال خوزستان میگوید و مقدسی  
میگوید «از شوش تا بصنا دو برید است و از بصنا تا بدان هم دو برید - از بیرو تا  
شوش یک منزل است و تا بدان یک منزل».

بردون - بروزن فرعون است یا قوت میگوید شهری است از نواحی خوزستان

نزدیک بصره که در آن پرده‌هایی می‌بافتند که بنام پرده بصره می‌فروشند. کلبوان - بر وزن مریوان و در بعضی نسخه‌ها کلبوان آمده شهری است. یا قوت میگوید شهری است از خوزستان در آن پرده‌هایی می‌بافتند که بنام پرده بصره تدلیس نمایند.

بصره - بفتح با و کسر صاد و تشدید نون ضبط شده شهری آباد و کوچک است زن و مرد آن بتابیدن پشم و بافتن آن مشغولند.

شهری که از میان آن میگذرد هفت آسیاب را می‌گرداند که آنها را در کشتیها قرار داده‌اند و دارای دو قلعه محکم است. قاموس نام این شهر را با حرف سین (بصره) ضبط کرده است. استخری میگوید از شوش تا بصره یک منزل کمتر است.

بیروود - بروزن سیروس مقدسی آنرا بیرون ذکر کرده و نوشته شهری بزرگ است و در آنجا نخلستانها بقدری زیاد است که آنرا بصره کوچک نامیده‌اند و گویند در قدیم حکومت نشین ولایتی بوده است از شوش تا بیرون یک منزل است.

متوٹ - بروزن قدوس که بفتح میم هم ذکر شده قلعه‌ای در میان واسط و اهواز داشته که از بناهای محکم بوده ابوالفرج اصفهانی گفته است متوٹ شهری است میان سوق‌الاهواز و قرقوب. استخری گوید از شوش تا متوٹ یک‌منزل است.

قریة الرمل - شهری بوده در کنار رود و در طرف جنوب شرقی شوش. مقدسی گفته است از ششتر تا قریة الرمل یک منزل راه است و از آنجا تا قرقوب نیز یک‌منزل.

مشکوک - شهر مشکوک در کنار کرخه بوده و تا قرون وسطی آباد بوده و هنوز آثار آبادی آن آشکار است. قرقوب و طیب دو شهر بوده‌اند در غرب ولایت شوش یا قوت می‌نویسد «قرقوب شهری است میانه واسط و بصره و اهواز و از بلوک تابعه لشکر است» بگفته مقدسی «از شوش تا قرقوب یک‌منزل است و از قرقوب تا طیب هم یک‌منزل». طیب که نام شهر و در جوار قرقوب واقع گردیده جایگاه سپاهیان بوده و بی‌شک این کلمه گشته تیپ است مانند لشکر که تازیان آنرا عسکر خوانده‌اند.

جندی‌شاپور - درباره ساختمان و بنای این شهر و مخصوصاً وجه تسمیه آن قلمرانی شده که اصل مطلب در لفافه تصورات و احتمالات گم و پنهان است و ما از نقل آنها صرف نظر میکنیم.

ابن فقیه گوید «اهل اهواز جندی‌شاپور را بیلاباد می‌نامند و افسانه دیگری هم بدان نسبت داده‌اند که شخصی بیل‌نام، بامر شاپور مأمور بنای آن شد و بنام او این شهر نام‌گذاری شد.

یا قوت حموی آنرا نیلاب ضبط کرده و گوید «نیلاب نام شهر جندی‌شاپور است و در قدیم آنرا نیلاط می‌گفته‌اند.»

نام این شهر را بیت‌لاباط هم گفته‌اند که تصور میرود این نام خیلی قدیمی است و گشته بیت رباط بمعنی کاروانسرا باشد و این‌جا سرراه و منزلگاه قافله بوده.

بعد از آنکه این محل را ساسانیان بنیاد نهادند بقصد ساختن پایگاه نظامی بوده‌اند و خیابانها و ساختمانها همه باین امر گواهی میدهد.  
مقدسی آنرا در ردیف پایتختها قرار داده و آنرا مصر خوانده است و میگوید دلگشادترین جاهای ایران است. جندی‌شاپور را بداشتن دونه‌ر آب ستوده میگوید که در ایام پیش شهری مهم و باستانی بود مرکزیت سلطنت داشته است.  
حمزه اصفهانی میگوید «وه از اندیوشاپور شهری است در خوزستان که اعراب آنرا جندی‌شاپور گویند.»

یاقوت حموی گوید «جندی‌شاپور شهری است در خوزستان شاپور آنرا بساخت و اسرای روم و جمعی از لشگریان خود را در آن جای داد آن شهری وسیع و محکم است، مزارع و نخلستانهای بسیار دارد.»

احتمال میدهم کند که بمعنی اثبوه و بسیار است از اصطلاحات ارتشی آنروز بوده و به جمعی از سپاهیان که شاید تعدادشان بیش از لشکر بوده اطلاق میشده و این کلمه را اعراب به چند بمعنی سپاهی و سپاه گرفته‌اند.

چون پایگاه‌های نظامی در اقطار کشور ساخته شده بود برای حفظ سرحدات جنوب‌غربی این لشکرگاه لازم می‌نموده است نام شهر از سرپازخانه بهره برده است این امر در جاهای دیگر هم سابقه دارد مانند - اردستان - برازجان - اردکان - و اردبیل که بترتیب بمعنی اردوگاه - گردان - ارتشیان - ارتش‌بزرگ نام داشته است. پس از اسلام این شهر مقر حکمرانی یعقوب‌لیث شد و پس از آن روبانهدام نهاد امروز در محل آن قریه‌ای بنام شاه‌آباد هست.

شهرهای لور - بایوه - قاضبین را مقدسی از توابع جندی‌شاپور نام میبرد محل لور را در دوفرسخی شمال دزفول نشان داده ولی جای دوشهر دیگر معلوم نیست نام قاضبین که شباهت بسیاری به کازبین و قردین دارد در دامنه کوهستان است و احتمال داده میشود که بمعنی جایگاه انگور (تاکستان) یا میکده و شراب‌خانه باشد.

در بعضی نقشه‌ها در ناحیه ابدالخان قریه‌ای بنام غاضبیان دیده میشود کلمه لور هم تصور میرود با لری ارتباط نباشد و بطوریکه تاریخ این منطقه هم نشان میدهد محل نشوونمای این طایفه پیش از تقسیم در این ناحیه بوده است.

### دزفول

این نام از دو جزء ترکیب یافته نخست دژ که معنی آن معلوم است دیگر فول که معرب پل دانسته‌اند بمعنی دژپل.

اصل این عنوان و نام مربوط به پل است که در سرراه شوشتر و جندی‌شاپور



است که برای نگاهبانی پل قلعه‌ای در کنار آن ساخته‌اند.  
چون این پل از نظر اردوکشی اهمیت بسیار یافت برآبادی و وسعت شهر افزوده  
گشت و بصورت شهری درآمد.

در نزدیکی این پل شهری بود بنام روناش و گاهی این پل را بدان منسوب  
داشته‌اند. امروز قریه‌ای که در آنجا هست اعراب و عناش خوانند، شهر روناش را  
اندامش و اندیمشک هم گفته‌اند. استخری می‌نویسد «از لور تا اندامش دوفرسخ است  
و از اندامش تا جندی‌شاپور هم دوفرسخ.»

یاقوت حموی می‌نویسد: «**قصر الروناش** از شهرهای خوزستان است و همانجائی  
است که معروف است به **دژپل**.»

حمدالله مستوفی گفته است دزفول را اندامش گفته‌اند از اقلیم سوم است  
اردشیر بابکان ساخت و بردوجانب آن جندی‌شاپور نهاده و پلی بر آن بسته‌اند بر جانب  
شرقی بالای شهر جوئی در سنگ تراشیده‌اند و در زیر شهر بازار رسانیده دولابی  
بزرگ بر آن بسته‌اند که پنجاه گز آب را بالا می‌آورد و مدار آن شهر بر آن آب است.  
در دهستانهای غربی آن محلی است که امروز علی‌برحسین نامیده میشود و آن  
محل دور الراسبی نام داشته است.

یاقوت می‌گوید دور **راسپی** شهری در ساحل کرخه بوده بسیار آباد میان طیب  
و جندی‌شاپور در قرون وسطی متروک شده و در زمان ساسانیان همه‌فاریاب بوده است.  
دیگر میان آب دزفول است که خرابه‌های شوش و هفت‌تپه و چغازنبیل در آن  
واقع است و همچنین آهودشت که آبش از رود شاپور جدا می‌شده است امروز باخت  
دزفول که تا سرحد عراق کشیده میشود همه جزو دشت می‌شاند است.

**شاپرذان** بقول یاقوت شهرکی بوده میانه طیب و شوش.  
**جوخان** شهرکی بوده که یاقوت آنرا نزدیکی شوش می‌نویسد.  
چون در اثر گشتن آب رودخانه‌ها و ناامنی منطقه خوزستان در تسلط تازیان و  
بعدها کشمکش قرون وسطائی این شهرها رو بویرانی نهاد و مردم آن بدزفول پناه بردند  
منطقه شرقی دزفول بواسطه ۱۶ شهر که از رودخانه و چشمه آب بر میدارند فاریاب  
می‌شده و آثار برخی از آنها هنوز باقی است این مجاری ابتدا کانال هستند و بعد نهر  
میشوند و روی آن گشاده میگردد.

زمینهای شمال را پستیها و بلندیا تشکیل میدهد که زراعت آن دیم است و  
آبادترین دهستانهای شوشتر در جانب مشرق است که بیش از پنجاه آبادی و قریه است  
پس از آن بلوک فرج‌آباد - شاهولی است که شاه‌ولی خوانند و لور که قبلا گفته شد در  
سرحد جبال است و مقدسی میگوید «جویهای بسیار دارد ولی شکر آن خوب نیست.»

دیگر **اردوال** یا **اردوان** است از شهرهای غربی دزفول. یاقوت می‌نویسد:

«شهر کوچکی است میان واسط و جبل و دزفول.»

یکی دیگر از شهرهای این نواحی **گلتانیه** در شمال دزفول است یا قوت می نویسد در میان شوش و سمیره است و شمر قاتل حسین بن علی در آنجا کشته شد ولی محل آن فعلا معلوم نیست.

سایر آبادیهای این ناحیه که نشانه شهرهای قدیم است عبارتند از: شطکلاته در ساحل کرخه و خرابه شهر دیگری میان کرخه و مشداخ دیگر رشیدیه که خرابه شهر بزرگی را نشان میدهد چهارفرسخی شمال شرقی هور هویزه و جنوب شرقی فکه. در میان موسیان و فکه در ساحل آب وجود دو برج نشانه شهری بس بزرگ باقی مانده است. **قریه شماریه** در خاک بنی طرف که شاید محل شهر سمر باشد که یا قوت از آن نام میبرد و احتمالا محل شهر **خاراکس سپاسی نی** Xarax Spaseini که گویا سلوکیدها در خوزستان ساخته بودند در این نواحی باشد.

### دشت میشان

زمینهایی که در باختر اهواز و خاور دجله بوده در روزگار پیشین **نهر تیری** نام داشته است.

در قرون وسطی **حویزه = هویزه (مصغرهوز = اهواز)** نامیده شده بود. **نهر تیری** - یا قوت در وجه تسمیه آن گوید: این نهر را اردشیر پسر بهمن پسر اسفندیار حفر کرد و آنرا بشخصی تیرا نام از اولاد کودرز بخشید. امام شوشتر آنرا بمعنی تیره گرفته ولی تصور می رود این کلمه بمعنی دریا باشد تیره = دریا احتمال داده میشود شهر **تاریانا** که در تواریخ از آن نام برده شده همان **نهر تیری** باشد که کشتی نثارخوس در سفر خود بخلیج فارس در کنار آن لنگر انداخته است.

یا قوت می گویند - دستمیسان بلوک معتبری است میانه واسط و بصره و اهواز و باهواز نزدیکتر است حکومت نشین آن بسامتی Bessameti نام دارد و این بلوک غیر از بلوک میسان است ولی بآن پیوسته است.

مقدسی گفته در نهر ریان از بلدی میگذشتم که بناهای عجیب داشت و می گفتند که آبادی آن از کنار دجله بوده است تا رودخانه خوزستان (کارون). از قاضی **خوزی** که در کشتی بود پرسیدم چرا این بلد خراب شد گفت چون مبرقع را زنگیان مطیع شدند این شهر را خراب کردند و این از بصره مهمتر بوده است.

## کوره ۲

### ۲- شوشتر = تستر

شوشتر شهری کهنسال است و بانی آن معلوم نیست. از اینکه عبدالله بن مقفع از قول پیشینیان خود نوشته اول حصارى که پس از طوفان نوح شد حصار شوش و شوشتر بود، قدمت آنرا میرساند. مستوفی میگوید: این شهر را هوشنگ پیشدادی ساخته و خراب شد، اردشیر بابکان تجدید عمارت کرد و شاپور ذوالاکتاف در آن ساختمانهای عالی ساخت. شاپور اول در شوشتر کارهای مهم انجام داده آثار حجاری و نقوش برجسته و بناهای بزرگ از خود بیادگار گذاشته. ولایت شوشتر از شمال بکوهستان بختیاری و شرق به ولایت رامهرمز و ایذه و غرب بدزفول و جنوب به اهواز محدود است. آب کارون از شمال آن داخل خاک شوشتر شده بالای شهر دوشاخه میشود بنام شطیط و گرگرد زیر بندقیق دوباره بهم میپیوندد. مستوفی میگوید: دور این شهر پنجهازار و پانصد گام است و چهار دروازه داشته است. شهر شوشتر از شمال برود شطیط = چهاردانگه و از شرق برود گرگرد = سروقان محدود است که دودانگه نامیده میشود. و در غرب حصارى داشته که از دروازه دزفول شروع و بموازی نهردریان از شمال بجنوب کشیده شده بود تا دروازه لشگر که نهردریان بجای خندق آن بود و حصار دیگری در سمت جنوب شروع و تا کنار رودگرگرد مستقیماً پیش میرفته و آب رفت خندق آن بوده است.

مقدسی میگوید: «در اقلیم خوزستان شهری پاکیزه تر و محکمتر از شوشتر نیست رودخانه بدور آن میگردد و باغها و نخلستان آنرا فراگرفته است. از خوبیهها و فراوانی میوه میسر که میوه اش را بسیار نیکو و خوشمزه یافتم... کسی که از شوشتر عازم عسکر باشد برای نشستن کشتی باید یکساعت راه برود» استخری گفته «در شوشتر دیبا بافته میشود که بتمام دنیا حمل میگردد و پوشش مکه (جامه کعبه) را در آنجا از دیبا بافتند و در آنجا طرازی برای پادشاه باشد.»

ابن بطوطه نیز شهر شوشتر را مانند مقدسی ستوده است «شوشتر هم مانند شوش در میان آب قرارگرفته و از لحاظ مسمی مانند شوش است و وجه تسمیه شوش با شوشتر هم مناسبت دارد. شوشتر چون بالای تل ساخته شده و اطرافش را آب گرفته از لحاظ ساختمان نظیر شوش است.» و ناصر خسرو از این جهت گفته:

بگفتار نیک و بدیدار حق زبان عسگر و چشمها شوش کن

پیش از اسلام شوشتر حاکم نشین خوزستان بود و هرمان در آن استقرار داشت و از آخرین نقاطی است که بدست تازیان افتاده است (سال ۲۰ هجری).  
صورة الاقالیم میگوید: رودی که از ناحیت شوشتر میگذرد آنرا مسروقان خوانند،

چون بلشگر رسد (عسگر مکرم) جسری عظیم براو بسته‌اند و از این آب از لشگری باهواز روند و مسافت ۸ فرسنگ باشد. فردوسی در شاهنامه تعریف رود شوستر را بدینگونه کرده است:

یکی رود بد پهن در شوستر	که ماهی براو برنکردی گذر
بزانوش را گفت اگر هندسی	پلی سازی اینجا چنان چون رسی
که ما باز گردیم و این پل بجای	بماند بدانائی رهنمای
برش کرده بالای این پل هزار	بخواهی ز گنج آنچه آید بکار
تو از دانش فیلسوفان روم	بکار آر چندی در این مرز و بوم
چو این پل برآید سوی خان خویش	برو تازئی، باش مہمان خویش
بکار اندر آمد بزانوش مرد	بسه سال آن پل تمامی بکرد

سرزمین پارسه بنام پارسوماش در این حدود بوده است. در بند هش پهلوی که رودهای ایران را یاد میکند رود کارون را با مسرقان نام میبرد. مسرقان را طبری و مقدسی و مستوفی شهری آبادان و پر نعمت ستوده‌اند و استخری مینویسد مزارع نیشکر بیشتر در این منطقه بود و مردم این بلوک هر روز برای خرید بیازار میرفتند که هر روز هفته در یکجا بود و جمعه‌ها در عسگر مکرم بود. از این جهت آنرا آدینه بازار هم گفته‌اند. در تمامی خوزستان با اینکه آبادی آن یحد نهایت رسیده جائی آبادتر و ارزاتر از مسروقان نیست. در مسرقان رطبی است که آنرا طن نامند و گویند هرکس از آن بخورد و از آب مسروقان بنوشد به تب گرفتار نشود. مقدسی میگوید: «مسرقان ما مسرقان و ما ادراك المسرقان».

### دژهای شوستر

شوش دارای قلعه‌ها و دژهای کوچک و بزرگ بوده که نام برخی از آنها در جنگهای اسلام برده شده است.

و مشهورترین آن قلعه سلاسل است که در شمال شوستر بود و از چند دژ بهم پیوسته تودرتو تشکیل میشده و اینکه نوشته‌اند ایرانیان را بهم بسته بودند که فرار نکنند آنهم با زنجیر خالی از فن تبلیغ نیست چون سرباز بسته بزنجیر آنهم بیکیدیگر چطور میتوانند در جنگ پیشروی کنند. از این قلعه فعلاً تپه‌ای بجا مانده. دیگر قلعه رستم بالای کتوند این دژ بر بالای قطعه سنگی است در کنار کارون شمال شوستر، آن سنگ را بردکتوند گویند. نام دیگر قلعه رستم گلوگرد است که در چهارفرسنگی شوستر باشد. این دژ بواسطه آنکه زندانیان فراموش شده در آن جا داشته‌اند انموش

دژ = قلعه فراموشی مینامیدند و تصور می‌رود دژانوش آذر تحریف شده انموش دژ باشد.

قباد پدر انوشیروان چندی در این دژ زندانی بود. سالها پس از اسلام نیز بعضی زندانیان را در این دژ نگاهمیداشتند. در ظفرنامه تیموری نوشته چندی سلطان زین‌العابدین در قلعه گلوگرد که چهارفرسخی شوشتر است دریند بود. محل قلعه رستم و آن نواحی را امروز عقیلی مینامند بواسطه نام عشیره بنی‌عقیل که در آن ساکن شده‌اند. سرراولیسن = Sir Henri Rawlison نام این دژ را گل‌گرد آورده و جای آنرا در مشرق شوشتر دانسته است. نام این دژ در کتابهای ارمنی که حکایت شورش ایرانیان را برقباد و حبس او را نوشته بنام انوش آذر ذکر کرده است. از زیر این دژی جاری است که آنرا قنات گلوگرد میگویند. دژ انبوهی در شش‌کیلومتری شوشتر بود و علاوه بر این دژها دژهای دیگری در سراسر خوزستان وجود داشته که غالباً مرکز سپاهیان و پادگان نظامی بوده است مانند دژ نشان در نزدیکی بمپهان و قلعه گوری (گبری) نزدیک رامهرمز و قلعه شهبی نزدیک دزفول و خود دزفول. دودز = دو قلعه که در خوزستان جای آن بدرستی معلوم نیست در تاریخ سیستان در ذیل فرود قلعه مینویسد درگذشته قلعه‌ها را چنانکه امروز هم آثار آنها دیده میشود یکی زیرین و دیگری فرودین میساخته‌اند تا اگر در فرودین ناتوان میشدند به زیرین پناه میبردند.

### دهستانهای شوشتر ۱ - باختری

شوشتر دارای سه منطقه است که در اثر دوشاخه شدن کارون پدید آمده. ۱- سواحل مغربی کارون (شطیط) که زمین آن خنجری شکل است که دسته آن در شمال و تیغه آن در جنوب است این ناحیه دارای پنج بلوک است بنامهای گوتوند- دیمچه - سمندی - نگاز - سرخکان - شعیبیه.

گوتوند در شمال شوشتر ۱۱ میلی شهر قرار دارد که آنرا کتوند = ماداکتومی گفته‌اند و قریه دیگری در مجاورت آن بنام بتوند است دیگر قریه آب‌بید = سریشه قریه چلگان یا چالگان است که اعراب چاله را جلعه کرده‌اند. دیگر کوشگک که زراعت آن امروز دیم است و در زمان ساسانیان دارای نهری بوده که از آب دز جدا میشده و بتوسط پلی از بالای شورآب‌بید میگذشته و آنها را قاریاب میساخته آثار آن نهر تاکنون پیداست.

دیمچه = نام قدیمی آن جویند بود در باختر شوشتر است در روزگار پیشین نهری بزرگ داشته که نزدیک دهستان کتوند قنات مانند از کارون جدا میشده و چند میل پائین‌تر آفتابی میگرددیده. سه دهنه بمناسبت فصول مختلفه سال داشته است و آنها

بنام قنات گلوگرد شهرت داشته، آثار آبادیهای مهم در این منطقه بسیار است. سمنلی و نگاز اراضی آن امروز دیم است و در قدیم از قنات گلوگرد استفاده میکردند. این ناحیه در جنوب و مغرب دیمچه است بلوک سرخکان در باختر شوشتر و کنار نهر شطیط (کارون) جادارد نهری برای سیراب کردن آن از کارون جدا میشود بنام نهر پنددختر (تاقدار) در این بلوک آثار دو قلعه دیده میشود یکی در آبگرمک و دیگری در سردارآباد.

شعیبیه دو ضلع این خاک را که مثلثی غیرمنتظم است آبهای دز و کارون فرا گرفته در ایام پیش بوسیله نهری که در بالای سد قومات از دز جدا میشد فاریاب بود ولی زراعتش دیم است. انتساب این قریه به شعیبیه بواسطه مقبره ایست که اعراب آنرا بشعیب نسبت میدهند. تا قرنهای پنجم و ششم در کناره آب از درختان گز و بید بسیار بوده و آنرا بصورت بیشه‌ای در آورده بود آثار اینیه قدیمی در آن مشاهده میشود که گویا باقیمانده مناظر صغری باشد.

## ۲- دهستانهای جنوبی

چون در بالای شوشتر رود کارون دوشاخه میشد و در عسکر مکرم بهم میپیوندند این گسستگی و بهم بستگی دوباره ناحیه‌ای را در میان دو رود بوجود میآورد که مانند برگ بید یا چشم نیمه‌باز است. این منطقه را میان آب و بزبان محلی - میناو = مینو میگویند، آثار اینیه باستانی در آن بسیار است که بیشتر جای قصبه‌ها و دهکده‌هاست. تپه بزرگ مهدی‌آباد - تپه خورشید - تپه سدبند - تپه حسن‌عرب - تل المشول آثار شهر دستوا - و شهر عسکر مکرم ورستق‌آباد پدیدار است.

آب این بلوک از نهر داریان زیر قلعه سلاسل از کارون جدا میشده است. دهستانهای شمالی این قطعه زمین جزو شوش و بخشهای جنوبی آن زیر قلمرو لشگر (عسکر مکرم) بوده است. قسمت بالای آنرا که شهر دستوا در آن بوده دشت‌آباد نامیده میشود. سمعانی گفته که شهری است بخوزستان و جمعی از علما از آنجا برخاسته‌اند و ثیاب دستوائی را بدان نسبت دهند.

بلوک عقیلی - سرزمینی است در شمال شرقی شوش قاضی نوراله شوشتری مینویسد عشیره‌ای از اعراب بنام بنی‌عقیل در آن سکونت داشته‌اند که تا سده دهم میزیسته‌اند ولی اکنون نیستند. در این سرزمین نهری بود که از کارون جدا میشده بعداً بواسطه عدم مراقبت آن نیز خشک شده بود تا میر-اسداله صدر معاصر شاه طهماسب صفوی آنرا لارویی کرده بنام او نهر صدرآباد نامیده شد. این ناحیه فعلاً از سایر نواحی خوزستان پر درخت‌تر و کشاورزی آن آبادتر است. شوزنگ مرده از زاویه شرقی آن داخل میشود و در زاویه غربی بکارون میریزد.

شیوندی مدفن هفت شهیدان در مشرق عقیلی است و آثار بناهای باستانی در آن هنوز آشکار است. بلوک عقیلی را بیشتر جنگهای حیدری و نعمتی از میان برده است.

### بلوک گندزلو و بخران

ساکنان قریه گندزلو و بخران در شمال لرها هستند و جنوب اعراب این ناحیه در ساحل آب گرگر است که بواسطه گودی رودخانه زمینهای اطراف از آن آب استفاده نمیکنند ولی در قدیم قناتهایی داشته که از بالای شهر شوشتر از رود کارون آب برمیداشتند و نهری هم داشته که دهانه آن از بالای بند ماهیازان بود و در این بلوک آثار باستانی و بناهای قدیمی فراوان است. در آن سنگها و آجرهای نوشته بخط میخی بسیار از زیر خاک بیرون آورده اند و مسکوکات قدیمی در آن بسیار دیده شده.

**بلوک کرائی و راهدار** در مشرق گندزلو و بخران واقع شده، تمام زمینهای آن دیم است و در زمان پیش از اسلام فاریاب بوده یک راه قدیمی از این بلوک میگذشته است. **عسکر مکرّم** - نام سابق آن لشکر بود مکرّم نامی از غلامان حجاج در آن مستقر شد و نام لشکر نیز بعسگر ترجمه شد در نتیجه نام آن عسگر مکرّم گردید. مقدسی میگوید: «آن شهری است که بهتر از آن در بلاد عجم نیست. یاقوت حموی میگوید عسکر مکرّم بضم میم و سکون کاف و فتح را شهری است مشهور از نواحی خوزستان و آن منسوب است به مکرّم بن معز...» محل عسکر مکرّم را جزو ناحیه ویس امروز میدانند و آثار جویهای بسیار در آن است. حمزه اصفهانی گوید:

«ورستقباد تعریب رستم گواد نام شهری است که عرب در ایام فتح خرابش نمود پس در نزدیکی آن جائیکه لشکر مکرّم مقیم شد شهری ساختند نام اصلی را روستا آباد میدانند. گویند آنجا خرابه‌ای بود مکرّم آن را ساخت و بنام او شد.» حمداله مستوفی تجدید بنای آنرا به شاپور ذوالاکتاف نسبت میدهد و میگوید نام آنرا برج شاپور و بردوجانب آب دودانگه شوشتر بنام نهاد و در اول آنرا لشکر مینامیدند و آنرا لشکر بن طهمورث دیویند ساخته شهری بزرگ است. استخری گفته از عسکر مکرّم تا شوشتر یک منزل است و از عسگر تا امواز یک منزل. نام دیگر عسکر جمعه بازار بوده است. یاقوت تصریح میکند که رستقباد در زمین دستو است و شاید تل الشول از آثار آن شهر باشد. برج شاپور همان است که آنرا نی شاپور = (نای شاپور) میخوانند و در نزدیکی هدام است. سد دارا که فعلا شکسته در این حدود بوده است خرابی عسگر یقیناً بواسطه گشتن آب رود گرگو بطرف کارون بود که نواحی شرق شوشتر را خشک و بی آب گذاشته است. شاید علت اینکه اعراب شوشتر را تستر نامیده اند از آن جهت باشد که این شهر بواسطه داشتن کارگاههای توزی و کتان نامش توزتار = توزدار بود که بعد از روی آن نام اعراب آنرا تستر ساخته اند و گرنه

بحساب گردش و تبدیل حروف، راهی برای تبدیل شوشتر به تستر نیست.

کوره ۳

### ۳- قسمت شمالی خوزستان

در زمان ساسانیان این خاک بدو ولایت مهرگان و ماسبدان منقسم بوده. استخری و مقدسی و یاقوت مهرگان را مهرجان فذق ضبط کرده‌اند. یاقوت میگوید «مهرجان فذق ولایتی است نیکو و دارای شهرها و دهات در نزدیکی صیمره» ولی مقدسی گفته که مهرجان فذق و ماسبدان هر دو را صیمره میدانند. یعقوبی میگوید: «ماسبدان را شهری است که آنرا شیروان میگویند و صیمره نهر مهرجان فذق است. ماسبدان در شمال و مهرگان در جنوب بوده است ولی بعدها بنام لر کوچک نامبردار شد. حمداله مستوفی گوید «تومان لر کوچک ولایتی معتبر است» در روزگار ساسانیان این دو قسمت در دست یکنفر فرماندار بود که از خاندان هرمزان میبود. خرم‌آباد در تشکیلات کنونی جزو استان پنجم است ولی در قدیم جزو ایالت خوزستان بوده است حال هم در خاک لرستان پیشکوه جزو استان پنجم و پشتکوه بنام ایلام در خاک لرستان است. احتمالاً شهر خرم‌آباد در جای خایدالو بنا شده است. در بالای شهر خرم‌آباد کنار شوسه ستون بزرگ چهارسویی است که شش سطر بر آن بخط کوفی نوشته‌اند لرها آنرا برداشته میگویند.

در تقسیمات کشوری امروز برخی از نواحی را که مورد بررسی تاریخی است جزو استان لرستان آورده‌اند که استان پنجم است و با سایر مناطق لرستان که درگذشته جزء خوزستان بوده درهم شده است.

در اینجا از نقاطی در لرستان نام میبریم که سابقاً جزو خاک خوزستان زمان ساسانیان بوده و از تعریف و بحث سایر شهرها و کوره‌های لرستان خودداری خواهیم کرد بنابراین قسمت پشتکوه لرستان و دامنه‌های شرقی کبیرکوه را مورد مطالعه قرار میدهیم. **صیمره** - در دامنه‌های شرقی کبیرکوه واقع است و از ریز آبه‌های کرخه که در محل بنام رود صیمره خوانده میشود آب بر میدارد خرابه‌های این شهر در کنار رود خانه‌ایست که بزبان محلی صیدمره گفته میشود. لران محل آنرا دره شهر گویند. یاقوت میگوید اصل نام این شهر به سین(س) بوده است شهر صیمره را یعقوبی مرکز ولایت مهرجان فذق نوشته است مسعر بن مهلهل نوشته «صیمره شهری است نیکو که درخت نخل و زیتون و گردکان از میوه‌های سردسیری و گرمسیری در آن بدست می‌آید.» مقدسی گفته «صیمره دارای دو قلعه است و شهری بزرگ و آبادست» بناگفته این- اثیر و حمزه اصفهانی این شهر در سال ۲۵۸ هـ ق بزلزله خراب شده و در آن نواحی در هر گوشه آثار آبادی وجود دارد. نام دو قلعه را تیخن ذکر کرده است. در تنگهای



کبیرکوه آسیابهای بسیاری هنوز از روزگار گذشته پابرجاست. در بالای یکی از این تنگها دخمه‌ای بنام انوشیروان وجود دارد. شهر ماداکتو - مداکتو - مدختو - کتومد که چندی پایتخت ایلامیان گردیده در خاک صیمره واقع بوده است.

### ایلام و پشتکوه

از شمال بکرمانشاه و شرق کبیرکوه و غرب خاک عراق و جنوب به شهرستان دزفول محدود است. آبهای ایلام غالباً چشمه است و برخی سیلابی است که در تابستان بستر رودخانه و مسیر آنها خشک میشود. باغها و جنگلهای فراوان دارد و میوه‌های آن بیشتر انار و انجیر و گلابی است و درختان جنگلی آن بلوط و ارچن است. آثار قدیمی در پشتکوه بیشتر است و نظر مسعربن مهمل که میگوید «ماسبذان و مهرجان فذق دارای شهرهای عدیده است» ناظر باین سرزمین است. و شهرهای ماسبذان اول شیروان است که یعقوبی درباره آن گفته «شیروان شهری بزرگ و وسیع و جلیل‌القدر است. در پیرامون آن چشمه‌هایی میجوشد که آب آنها در شهر و باغات روان است». استخری گفته «اما صیمره و شیروان دو شهر کوچک است. آب در باغات و خانه‌ها و دهات آنها جریان دارد» اریوجان را مسعربن مهمل میگوید «شهری است نیکو در دشتی میانه کوه‌های پراز درخت دارای آبهای معدنی و گرم گوگردی است...» مسعودی در تنبیه و الاشراف گوید «آتش فشان اریوجان نزدیکی شیروان از بلاد ماسبذان معروف به تومان در پهلوی متجلان...»

### رذ = ده بالا

این محل که با دو نام یاد شده بیشتر بمناسبت قبر مهدی عباسی در تاریخ آمده در تپه‌ها و جلگه‌های آن آثار آبادیهای قدیمی بسیار دیده میشود. محل شهر توپو نیز در این ناحیه بوده است که آنرا از صیمره بزرگتر و مهمتر گفته‌اند و نشانه این شهر بزرگ همان است که در جلگه آبدانان محل مقبره سید صلاح‌الدین خرابه‌ها و آثار برج و باروی آن پیداست. شهر دیگری بنام بیات در این ناحیه بوده است و در جنوب ساباتیک و شمال کاپیانه قرار داشته، دشت کاپیانه که استرابو ذکر کرده مربوط بهمین ناحیه است.

گرخه. - شهری بوده است در ساحل غربی رود کرخه و برخی آنرا کرخ‌خوزستان نام برده‌اند مقدسی میگوید «گرخه شهری است کوچک و بازار آن روز یکشنبه میباشد... این شهر قلعه‌ای داشته که تا کنون طاق بلندی از آن برپای مانده آنرا ایران‌گرخه مینامند و پلی در مقابل شهر است که لران آنرا پاپیلا مینامند». امام شوشتری آنرا پای پلها گمان کرده احتمال داده میشود که مرکز پیلان جنگی بوده است. پارپیلا = پادپیله

دیگر طرازک از شهرهای شکرخیز بوده و مستوفی میگوید: «طرازک شهری وسط است در آن نیشکر میروید.» طبق روایات شاپور دوم اسیرانی را که از مغرب آورده بود در قلعه‌ای که مجاور ایوان کرخه است جا داده است بقایای بناهای نظامی مفصل عهد شاپور دوم و استحکامات آن در گردنه راست رودکرخه مسافت ۲۶ کیلومتری شمال غربی شوش هنوز پیداست.

در سال ۱۳۲۸ هیئتی فرانسوی در آن مختصری کار کرد که دولت ایران ادامه آنرا بمصلحت ندانست تعطیل گردید ازان آسان را که از بناهای قباد ساسانی است و بنامهای گردگوداد و وکرکه روان نامیده شده نیز در همین ناحیه بوده است. این شهرها و دهات با اینکه پیوسته بخاک شوستر است جزو مهرجان آمده بود.

### خوزستان شرقی

خوزستان شرقی از شمال به بختیاری از خاور به فارس و اصفهان و از باختر باهواز و از جنوب به خلیج فارس محدود است. این ناحیه قسمتی از سرزمین انشان یا انزان بوده است منطقه‌ای از آن ارسا نام داشته که این کلمه در کتیبه اشکفت سلمان یاد شده. این خاک که میان کوه بختیاری نام داشته در عصر ساسانی کرننگ (کوهرنگ یا کارون بمناسبت سرچشمه آن) یا بهشت هرمز خوانده میشده است. حمزه اصفهانی گوید «هرمز پسرنرسی در کشور خوزستان بلوکی آباد کرد و آنرا وهیشت هرمز نامید و آن پهلوی خاک ایذج نزدیک رام هرمز است» در دوران ساسانیان شمال منطقه کرننگ و جنوب آن قبادخوره معروف بوده است. قبادخوره را بنام ارجان و کوه کیلویه نیز در تاریخها آورده‌اند. خوزستان شرقی امروز ۱۱ بخش و شهرستان دارد که از روی آن وضعیت قدیم آنرا توصیف میکنیم.

۱- گرمسیر چهار لنگ که در ساحل شرقی رود دز است.

۲- ده دز.

۳- قلعه زراس.

این سرزمین را در بالا بنام کرننگ واردشیر خره نام بردیم.

۴- لردکان که آن در سرحد فارس و اصفهان و مشرق کوههای بختیاری است از این ناحیه اطلاعات تاریخی مهمی در دست نیست و بواسطه آنکه راه شوسه ندارد استفاده از زیباییهای طبیعت برای همه کس آسان نیست.

۵- ایذه که عرب آنرا ایذج نامیده است. این ولایت در ساحل جنوب کارون علیا و خاور مسجد سلیمان واقع شده است.

ایذه امروز هم نام ولایت و هم نام کرسی نشین آن است در قرون وسطی آنرا مالپیمیر (مال امیر) نامیده‌اند. این بطوطه در آغاز سده هشتم آنرا دیده است. یاقوت

حموی گفته است این سرزمین در روزگار باستانی یکی از نواحی آباد گیتی و از مراکز مهم تمدن قدیم شمرده می‌شده. از سنگ نوشته‌ها بر می‌آید که در زمان ایلامیان مرکز انزان یا انشان بوده. ایزه سرزمینی است کوهستانی که آبادیها و مزارع آن درشکاف دره‌ها و جلگه‌ها و کوهپاست و مهمتر از همه مالیمیر است و چون آب کارون از ته دره‌ها میگذرد بر این سرزمین سوار نمیشود ناچار کشت آن دیم است و آبهای کوچک شور و شیرین هم دارد. در دوره ساسانی شهر ایزه رونق بسزا داشته و در جنگهای اعراب نام آن بسیار برده شده. مقدسی میگوید «ایذج مهمترین شهرهای این ولایت است و پادشاه آن تقریباً مستقل است و آن مانند اسدآباد همدان در میانه کوهستان واقع شده و برف بسیار در آن آید یخ آنجا را باهواز برند.» یاقوت میگوید ایذج نام شهر و ولایتی بوده میانه اهواز و اصفهان و پل ایذج از عجایب دنیا است. در آنجا نوعی از قاقلی میباشد که شیره آن نقرس را سود دهد. در آنجا آتشکده قدیمی است که تا روزگار هارون الرشید بوده و چون خود سوز بوده آنرا **اخوار شینک** مینامیده‌اند یعنی بی‌نیاز از خوردن. پل ایزه که یاقوت آنرا از شگفتیهای دنیای آنروز شمرده همان است که بنام **پل خره‌زاد** معروف بوده و باز میگوید «پل خره‌زاد منسوب بخره‌زاد مادر اردشیر است و او را دو پل است یکی در اهواز و دیگری میان ایذج و رباط.» آتشکده‌هایی که یاقوت بدان اشاره میکنند ممکن است همان معبد الیمائی قدیم باشد که در آن مجسمه قدیمی یافت شده.

## ۶- جانکی

بلوکی است در سمت جنوب شرقی ولایت شوشتر و جنوب ایزه، از طرف شمال بکوه منگشت و خاک ایزه و از طرف خاور بکوه کیلویه و از باختر بمسجد سلیمان و شوشتر و از جنوب به بهبهان و رام هرمز. طوف سفید دارای دهستانهای بسیار خرم و باصفاست. آب و هوای خوبی دارد و مناظر طبیعی و زیبا. کوه آسماری در شمال آن واقع شده قسمت شرقی و جنوبی جانکی دارای مجاری آب شیرین میباشد فاریاب است و شمال آن دیم. گویند نام این اراضی در قدیم عروه بوده که شاید منظور اور باشد. از دهستانهای جانکی ناحیه‌ای بسیار کهن بنام منجنیق در مشرق باغ ملک موجود است تصور می‌رود که این کلمه معرب میان چینک است که شهری بود در این نواحی رود زرد از میانه آن میگذشته و پلی داشته که خرابه آن هنوز دیده میشود مقدسی نام این شهر را عروه (اور) آورده و گفته است «از رام‌هرمز تا تیرم یک مرحله است و از تیرم تا عروه یک مرحله و محل آنرا در میانه رام هرمز و ایزه نشان میدهد» بلوک اطراف آن قلعه تل - بلباس - پشت کچ - سرله - دژ کهنه - تیفن - مکوند - گلگیر بود. گل‌گیر در زمان ساسانیان شهری بود در دامنه غربی کوه اسمادی. نام این شهر را امام شوشتری

گورگیر میداند. تل خسرو که بهبهان در آن خاک واقع شده سرزمین بسیار وسیعی است که هم مناطق سردسیری و هم مناطق گرمسیری دارد از شمال بخاک لردگان و جانکی و از شرق بفارس و از غرب برامهرمز و جنوب آن خلیج فارس است. کوههای منگشت و غازان بنگستان در سرحدات شمال غربی آن واقع است.

در این سرزمین سرسبز در سال میتوان میلیونها گوسفند چرانید. در زمان هخامنشیان بگفته استرابو جزو خاک کوسیها بود و در روزگار قباد شهر ارگان در قسمت دشت آن بنام قباد خوره بنا شده است. شهر ارجان که معرب ارگان است کرسی- نشین آن ولایت بوده است و بعدها همه آن ولایت را ارگان گفتند.

#### ۷- مسجد سلیمان = پارسوماش

در ۲۴ میلی خاور شوشتر بالای تپه سنگی که صفه‌ای بزرگ و باستانی است ساخته شده. این صفه چنانکه از وضع آن پیداست یکی از آتشکده‌های روزگاران قدیم است که بمناسبت چشمه نفتی که در آن بود تبدیل به آتشکده شده است. مسجد سلیمان میان ولایت شوشتر و ایذه در جنوب کارون واقع شده. کاوش گریشمن نشان داده که این تپه باید مسکن امرا و سلاطین بوده باشد. هنوز در آن سه ایوان دیده میشود وضع دیوارهای آن طوری است که با سنگهای عظیمی بدون ملاط بروی هم گذاشته‌اند. در کتاب ایران از آغاز تا اسلام مینویسد این محل سابقاً مسکن امرا و سلاطین بود دیوار-ها شبیه بنائی است که عموماً سیکلوپشن = Cyclopeen نام میبرند، دیوار گرداگرد یا برجستگیها و فرورفتگیهای خود نشان میدهد که برای دفاع ساخته شده است. ده پله که یکی از آنها ۲۵ متر عرض دارد تا به بالای تپه میرود این مجموعه بسیار ممتاز بدعتی در نجد ایران بکار میرود نه ایلامیان و نه بابلیان و نه آشوریان و نه ساکنان اصلی آن با این نوع ساختمان رابطه‌ای نداشته‌اند تنها ناحیه‌ایکه اینگونه ساختمان زیاد داشته ناحیه اورارتو بوده است. کلمه مسجد سلیمان تصور میرود از مس مه - بزرگ و گدوگده بمعنی جایگاه که رویهم میشود قصر بزرگ و سلی- آسمانه و سقف و مان یعنی بلند که هردو کلمه مفهوم کاخ بلند ایوان را میدهد و گر نه این جاها که بنام سلیمان است هیچگونه تناسبی با سلیمان نمیتواند داشته باشد.

#### برد نشانه

در حدود ۲۵ کیلومتری شمال شرقی مسجد سلیمان صفه‌ای است که نظیر و همزمان با آن بنا، ساخته شده و آن معبد بنام بردنشانه است. گریشمن آنرا از نخستین آثار هخامنشیان میداند، يك ستون سنگی معبد را که افتاده بوده دوباره در زمانهای بعد پیداشته‌اند که اکنون بصورتی شگرف همینطور کج مانده است نام محل

ناشی از نشانیدن این ستون سنگی است که در سه کیلومتری ساحل چپ کارون واقع شده است. این محل از سرزمینهای اصلی نشو و نمای پارسوا بوده است. این دو قصبه را از مرکز نخستین شاهی پارسیان میدانند که محتملا هخامنش یا پیش‌پیش است که قصری با ایوان سه‌گوش بلند نهاده بودند. ساختمان این دو بنا شبیه به پارسه گرد است که باید متعلق به شاهان شاخه هخامنشی باشد. لوحه زرین اریارمنه در آن بدست آمده، برد نشانده و مسجد سلیمان و پارسه‌گرد هر سه آنها پیش-سازتر از تخت‌جمشید بوده‌اند. دهستانهای مسجد سلیمان بالغ بر سی و چهار قریه است که در برخی از آنها آثار باستانی بدست آمده در کلکه زرین مجسمه‌ای انسانی از سنگ پیدا شده که احتمالاً او را شاپور گفته‌اند کلکه در زبان شوشتری ولری بمعنی خرابه است در زمان ساسانیان چندین قریه دیگر که آثار خرابه‌های آن هنوز هم پیداست آباد بوده و همه این قراء در قدیم دارای کشاورزی فاریاب بوده است. در پرستشگاه مسجد سلیمان همان مکانی که پرستشگاه هراکل است يك نقش برجسته یافت شده که امیری را نشان میدهد که يك شاخ همامن = (هومه‌مان) برای وفور نعمت در برابر آتشدان میگذارد این آثار نمیتواند از زمان مسیح کهن‌تر باشد (اظهار نظر گریشمن).

### رام هرمز

در وجه تسمیه رام هرمز، رام را یاقوت بمعنی مراد و مقصود گرفته، هدایت بمعنی شهر و بنا پنداشته است - معروف است که رام هرمز را شاپور بنا کرده است. ولایت رامهرمز در تشکیلات قدیم جزو بختیاری بود. مقدسی میگوید «رام‌هرمز ولایتی است در سرحد فارس، باصفا و کوهستانی و آباد - نخلستان و زیتون و چوب در آن فراوان و از دشت خوزستان بهره آن کم است مزارع نیشکر ندارد از شهرهای آن سنبل - اینج - تیرم - تازنگ - لان‌عروه - بابج - کوزوک میباشد همه این شهرها کوهستانی و بزرگ است.» شهرستان رام‌هرمز در دشت واقع است و بسیار آباد و بازارهای عالی بوده که شبها در آنرا میبسته‌اند مانند بعضی بازارهای قدیم تهران. حمدالله مستوفی درباره آن میگوید رام‌هرمز از اقلیم سوم است. هرمز بن شاپور بن اردشیر آنرا ساخته و نام این شهر بمرور رامهرمز شد شهری وسط است هوای گرم دارد و حاصلش پنبه و غله و نیشکر فراوان بود یاقوت میگوید امتیاز رامهرمز بسایر بلاد خوزستان آن است که نخل و گردکان و ترنج در آن عمل می‌آید. آب آشامیدنی شهر و حومه بیشتر از جویی است بنام پورشوهی که از رود زرد جدا میشود.

جلگه هرمزگان = هرمز = رام‌هرمز = صحرای هرمز محلی است که سومین بار اردوان از اردشیر شکست خورد و کشته شد. خاک این ولایت با آنکه وسیع نیست بیش از یکصد و شصت آبادی دارد و شهرهای قدیمی آن نیز بنام تل‌تالار که قسمتی از شهر قدیم رامهرمز بود

– قلعه داو دختر در شمال شرقی رامهرمز – بومی محلی در نزدیک پنه سوخته که آثار آبادیهای زیادی در آن پیداست دیگر ابوالفارس و تپه‌های زرینی است که آثار آبادی بزرگی در آنهاست. قلعه شیخ که دارای حصار و شش برج بود در کنار رودخانه و خندق داشته و آثار آن تا حال برجاست و دو تل بلند بفاصله یک میلی در دو طرف قلعه است که جایگاه آبادیهای پیش بوده است. از آبادیهای دیگر اور =  $U_1$  است که مزارع بسیار دارد و گچ و اربک است که نام پل شهر اخیر در جنگهای تازیان بسیار برده شده در همین مکان سیاه فرمانده سپاه یزدگرد خود و سپاهیانش مسلمان شدند.

#### ۹- طوف سفید

ناحیه بی‌آبی در نواحی شمالی رامهرمز بوده که جز چشمه‌های شور و تلخ آب مهمی در آن نبود آنرا گزین می‌گفته‌اند در میان رشته‌کوههای گچ واقع شده شهرت آن بواسطه چشمه نفت سفید آن بوده است. دهستان طوف سفید چندین آبادی در اطراف خود داشته که هنوز مقداری از آنها آباد است. هفتکل در خاور رامهرمز از جاهای بسیار آباد زمان ساسانیان بوده است.

#### ۱۰- ارجان

ارجان در محل بهبهان کنونی یا نزدیک آن بوده است. ارجان معرب ارگان است و اصل آن قلعه‌ای نظامی بود و در جنگ با اعراب بسیار مقاومت کرده است. اربک دژ جنگی و پادگان نظامی است و امتیاز آن بر سایر دژها آن بود که آنرا تودرتو می‌ساختند. چون این قلعه جایگاه سربازان و اسپران بود در اطراف آن آبادیها بوجود آمد و کم‌کم شهری بزرگ شد. ارجان بمناسبت موقعیت جغرافیائی بسیار باصفا و دارای مناظر طبیعی و دلگشا بود و تاریخ‌نویسان یونان آنرا در کتابهای خود پدگشائی یاد کرده‌اند و ذکر آن در اشعار عرب بواسطه طراوت و سرسبزی آن بسیار آمده است حمزه اصفهانی در کتاب خود آورده «قیاد شهری بساخت و آنرا «به‌ازآمد قباد» نامید و آن شهر ارجان است ولایتی را تابع آن قرار داد و معنی کلمه بهتر از آمد قباد است» در کتاب میراث باستانی ایران نام این شهر را (اوازگواد) نوشته و اهل محل ابزگواد Abaz gavad می‌نامند و تصور میرود بمعنی اهواز قباد باشد. و شهرهای تابع آن – فرستان – داریان – مهرویان – گناوه – سی‌نیز و جومه و هندوان. یا قوت حموی گوید «فاریان می‌گویند نخستین کسیکه ارجان را احداث کرد قباد بن فیروز بود... پس از جنگ با رومیان اسرای آن دوشهر را در شهری که در سرحد فارس و خوزستان ساخته بود جا داد.

اصطخری گوید ارجان شهر بزرگی است میوه‌های کوهستانی و دریائی سردسیری

و گرمسیری همه در آن بعمل می‌آید و تا دریا يك منزل راه است. مقدسی گوید «ارجان شهری آبادان ... و نهر آبی از میانه آن میگذرد شهر در میان باغها و نخلستانهای آن پنهان شده است. ناصرخسرو در سفرنامه‌اش میگوید ارجان شهری است بزرگ و برجانب شرقی آن رود آب است که از کوه درآید و بجانب شمال رود. چهار جوی عظیم بریده‌اند و آب را میان شهر برده و خرچ بسیار کرده‌اند و از آخر نهر بگذرانده بر آن باغها و بستانها ساخته‌اند. نخل و نارنج و ترنج و زیتون در آن بعمل می‌آید. هم چندان که در روی زمین‌خانه ساخته‌اند در زیر زمین هم سرداب دارند. مردم را بواسطه آن آب در زیر زمینها (پاکنه قنات) آسایش باشد...»

حمداله مستوفی گوید: «کوره قباد به قبادبن فیروز پدر انوشیروان منسوب است. کرسی آن ارجان و در تلفظ ارغان میخوانند.» از نواحی معروف بهبهان یکی تنگسولک است و یکی نرگس زاران. شهرت تنگسولک بواسطه سروهای آن است. (سولک بزبان محلی بمعنی سرو است. سرو - سول) و دیگر بمناسبت حجاریهایی است که به بدنه کوه کرده‌اند در فارستانه میگوید سه پارچه سنگ که درازای آن هر يك هفت هشت ذرع و بلندی و پهنای آن پنج شش ذرع است صورت مردمانی بسیار باوضاع مختلفه بر آنها نقش کرده‌اند در خوبی مانند صورتهای تخت جمشید و در دو جانب بخل کیانی نگاشته‌اند. دهستانهای بهبهان عبارت است از باوی - زیدان یازیدون که زیتون هم نسخه بدل شده که خرابه‌های آن اکنون پیدا است. اصطخری در ضمن ذکر مسافتات از زیدان شهری را نام برده که در سر راه ارجان بدورق است و این شهر امروز دوگنبدان نام دارد. ابن بطوطه جهانگرد در کتاب خود گفته است: «از کارون بشهر زیدان سفر کردم و آنرا از آن جهت زیدان گویند که قبر زیدبن ثابت و زیدبن ارقم انصاری که هر دو از صحابه رسول خدا بوده‌اند در آنجا دفنند و آن شهری نیکو و دارای باغها و آبهای فراوان است...»

و این زیدان غیر از زیدون بلوک غربی بهبهان است. امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان زیدان و زیدون را یکی پنداشته است. و دیگر قریه آسک = Assak است که نام آن در تاریخ زیاد آمده. در کتاب حدودالعالم مینویسد «آسک دهی است بزرگ برکوه نهاده و برسر آن کوه آتشی است که دائم همی درخشد و حرب ازرقیان آنجا بوده است در قدیم.»

استخری گوید خوزستان را در ناحیه آسک نزدیک سرحدات فارس کوهی است که پیوسته از آن آتش شعله میکشد و در شب آتش آن دیده میشود و در روز دود آن. یاقوت حموی میگوید: آسک بروزن آدم شهری است از نواحی خوزستان نزدیک به ارجان میانه آن و رامهرمز و میان آن شهر و ارجان دو روز راه است و بین آن و دورق هم دو روزه و آن شهری است دارای نخلستانها و آبها و در آن ایوانی بلند است

و در دشتی بلند بر روی چشمه و در مقابل آن قبری بلند است که ارتفاع آن بصد زراع میرسد و آنرا قباد پدر انوشیروان ساخته است.

## ۱۱- ناحیه رون

در شمال شرقی بهبهان است و سردسیر، این ناحیه در دوره ساسانی بیلاق طوایف شبانکاره بوده است و آنان طوایفی بودند که شبانی کره اسبهای پادشاه پانان واگذار شده بود، باین مناسبت آنرا شبانکاره مینامیدند. (شبان + کاره = کرت = گرد = جرد).

۱- دهستانهای رون عبارتند از تل خسروی که بویراحمدی‌ها در آن مستقر شده‌اند.

۲- ناحیه چرام که نام آن در قدیم تل کرد بوده است.

۳- ناحیه دشمن زیاری که چندین نقطه از کوه کیلویه را در تصرف دارد.

۴- صحرای چوخانه که نشیمنگاه ایل توئی است در این ناحیه پلی است که از زمانهای پیش از اسلام آباد بوده و بانی آن معلوم نیست.

۵- ناحیه بهمهای - در فارسنامه آمده است که «..... دارای رودخانه‌های شیرین و گوارا است (این ناحیه همه کوهستانی است) در قدیم دارای تاکستانها و باغهای میوه، انجیر دیمی بوده و اکنون آثار آن باقی است، ناحیه طیبی که کرسی نشین لنده است و رون قصبه قدیم این ناحیه بوده است، ناحیه ایل یوسفی که در فارس نامه نامشان آمده سرزمینشان میانه مغرب و شمال بهبهان و قشلاقی است بیلاق آنان در نزدیکی برم آلمان یعنی دریاچه آلمان که در سرزمین رون واقع بوده است. ریشهر که از توابع دهستان لیراوی است در قدیم خود شهرستانی بود که شهر - های دارگان - سینیز و مهرویان از توابع آن بوده مقدسی میگوید «دارچان شهر مرکزی بلوک ریشهر است و آن شهری وسط و گشاده است».

سی نیز در تیم فرسنگی دریا بالای مهرویان است هوری = خوری دارد از دریا داخل میشود که کشتیها تا شهر در خور می‌آیند. ناصر خسرو علوی در سیاحت نامه خود مینویسد: به «شهر مهرویان رسیدیم شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده جانب شرقی بازارهای بزرگ دارد.» مستوفی مینویسد: «مهرویان بفارسی مای رویان خوانند شهری است در کنار دریا که موج بکنارش میرسد.....» قدامه در کتاب خود که (راهها و مالیاتها) نام دارد میگوید بلاد بحری ایران عبارتند از - مهرویان - سی نیز - جنابا - توج - سیراف. در مهرویان پارچه‌های کتانی خوب بافته میشود و خرما صادر میشود شغل مردم آن کشتیرانی بوده است بلاد شاپور میانه شرق و شمال بهبهان واقع است و شهر نشین آن بنام حومه بوده است مقدسی درباره آن میگوید «شهری کوچک»



است... شهرکی است کوهستانی و پاکیزه شاپور آنرا بر تمام بلادیکه ساخته بود ترجیح میداد در همانجا مرد و مدفون گردید. ناحیه ده دشت را در قدیم بلاد شاپور میگفتند. حدود بلاد شاپور در روزگار ساسانی از زمانیکه مؤلف فارسنامه آنرا دیده بسیار بزرگتر بوده است زیرا استخری قسمت بالای هندیجان را که اکنون بنام بلوک زیدون نامیده میشود هندیجان شاپوری نامیده و قسمت پائین آنرا هندیجان ارجان نام میبرد بندر دیگری که قدامه در کتاب خود از آن نام برده (جنابا) گناوه است که مرکز بازرگانی و بارانداز کشتیها بوده و استعداد بندری آن بیش از مهرویان و سیراف بوده است.

در مهرویان پارچه‌های کتانی خوب بافته میشود و شغل مردم آن بیشتر کشتی-رانی است. توج = Tawwaj که آنرا توز نیز خوانده‌اند در اصل بدون تشدید، و پروزن سوز بوده شهر تجارتی مهمی بوده و منسوجاتش بنام شهر توزی نام داشته است. محل آن را برخی در کهنه - ده کهنه در بخش شبانکاره دانسته‌اند. نام دیگر آن رام اردشیر - رامشن اردشیر بود که بنای آنرا باردشیر ساسانی نسبت میدهند در کتاب میراث باستانی ایران و تاریخ سیستان تصریح دارد. سیراف که امروز بنام بندر طاهری خوانده میشود بندری قدیمی است که نام آن نیز در فهرست کتاب راهها و مالیاتها جزء بنادر مهم زمان یاد شده است. دیگر بلاد آن ناحیه گچساران است.

### گچساران

شهری قدیمی بود که اکنون بنام گچساران بواسطه وجود چاههای نفت شهرت یافته است. این محل را یاقوت از قول ابومسلم حافظ قریه زیر کچ نام برده. بنام قریه دیگری در سفرنامه‌ها بر میخوریم که پاگچی آنرا نامیده‌اند. و آن شهری بوده است در زمان ساسانیان از مظاهر طبیعی برخوردار و دارای مناظر کوهستانی، زراعت آن بواسطه فاریاب نبودن و نداشتن خاک حاصلخیز در بعضی نقاط دیمکاری داشته است. در جنگ میان اردشیر و سردار پارس که بقول فردوسی هفتواد بوده نام آن را بوضوح یاد کرده است.

ز شهر گچساران بدریای پارس	که گوید ز بالا و پهنای پارس
یکی شهر بدتنگ مردم بسی	ز کوشش بدی خوردن هرکس
بدین شهر بی‌چیز خرم نهاد	یکی گردید نام آن هفتواد

در اینجا نام هفتواد و گچساران یادآور هفتوان تپه و گچساران است.

## هنر ایران و جهان باختر در روزگاران شاهنشاهی هخامنشی تا ساسانی

کورش کبیر (۵۵۹-۵۳۰ قبل از میلاد) که ممالک ایرانی را متحد نمود و شاهنشاهی ایران را پایه‌گذاری کرد - فلسفه کشور داری ایران را با اعلام شناسائی حقوق ملل بمناسبت فتح بابل در منشور آزادی ملت‌ها بیان کرده است - (۵۳۹ ق.م.) در سال ۵۴۶ قبل از میلاد کورش کبیر شهر سارد را با یورش متصرف شد و بنا به روایت هردوت مورخ یونانی الاصل از مردمان هالیکارناسوس Halicarnassus کورش کبیر کرزوس پادشاه شکست خورده لیدی را به عنوان مشاور خود برگزید. بدین ترتیب راههای بازرگانی لیدی و روابط تجاری آن با جزائر یونان و همچنین مناسبات متقابل با شهرهای ایونی به ایران منتقل گردید. حکومت ایران توجهش را به دریای اژه معطوف کرد و ایران با جوامع متمدنی دریای مدیترانه و در درجه اول با یونان مناسبات متقابل داشت و مدتی نیز شهرهای آباد یونانی‌نشین در آسیای صغیر از قبیل میله - ساموس - افسوس و غیره (Milet-Samos-Ephese) در قلمرو فرمانروائی ایرانیان بودند - اگر ملل تحت‌الحمایه هخامنشیان علاقه و تمایلی نسبت با ایرانیان نداشتند و در رفاه و آسایش نبودند ایرانیان نمی‌توانستند در کشورهای مورد استیلا قدرت و نفوذ خودشان را حفظ نمایند.

پیروزی ایرانیان بر یونانیان آسیا به هیچوجه و در هیچ زمان مانع شکفتگی و عدم گسترش فرهنگ یونانی در سرزمین آسیا در دامن امپراطوری هخامنشیان نشد. یونانیهای آسیای صغیر در مقام سرباز و بازرگان و صنعتگر و شهرنشین و

دریانورد تا دوران پارت‌ها نسبت به ایران وفادار مانده و همکاری کردند. در سال ۵۱۳ قبل از میلاد يك يونانی از اهل ساموس Samos بفرمان شاهنشاه بر روی تنگه بسفر Bosphorus در جوار «روم ایلی حصار» امروزی «پل کشتی» ساخت که ارتش داریوش کبیر از آن عبور کرد. پادشاه هخامنشی خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ قبل از میلاد) Xerxes بین سستوس و آبی‌دوس Sestos-Abydos از هلسپونت Hellespont عبور کرد و مقاومت یونانیها را شکسته و در جنگ دریائی در نزد دماغه آرتمیسیون Artemission پیروز شد.

سردار نامی آتن تمیسیستوکلس Themistokles که در سال ۴۸۰ قبل از میلاد در جنگ سالامیس Salamis فاتح شده بود در سال ۴۶۵ قبل از میلاد جلای وطن کرد و بدربار شوش پناهنده شد و پادشاه بزرگ اردشیر هخامنشی Aztaxerxes (465-425 B. C.) باو شهرهای ماگنزییا - میوس - لامپاسکوس Myus-Magnesia و Lampaaskos را در ساحل غربی آسیای صغیر بطور تیول موروثی واگذار کرد. دربار شوش بیش از آتن دارای عظمت روحی بود و بزرگوار و مانع گسترش فرهنگ یونان نشد و دانشمندان و فرهنگ یونان در قلب کشور شاهنشاهی با محبت ایرانیان روبرو شدند.

فهرست یونانیان نامداری که بسرزمین شوش میعادگاه سرنوشت و تاریخ روی آورده‌اند بسیار پر معنی و گویا است:

الف- هیپپاس جبار آتن - دماراتوس شاه اسپارت  
اینان از کشورهای خود رانده شده بودند و در شوش پناه جستند، و در آنجا همچون شاهان از آنان پذیرائی شد.

ب- میلیتادس - پیش از آنکه سپهسالار پیروزمند آتنی‌ها در جنگ ماراتون باشد همچون فرماندهی در خدمت ایرانیان بود.

ج- پاوسانیاس - فاتح پلاتایا - اهل لاکدایمونی (اسپارتی)  
د - کتسیاس - مؤلف کتاب «پرسیکا» - از سال ۴۰۰ ق.م. تا هفده سال در دربار شوش زیست او طبیب بود و بخدمت اردشیر درآمد.

ه- کسنفون - یکی از شاگردان سقراط - مؤلف کتاب آناباسیس Anabasis در لشگریان کورش کوچک بخدمت گمارده میشود.

و- آلکیبیادس - دست‌پرورده پریکلس و شاگرد برجسته سقراط فرمانده کل در ساموس و فاتح نبردهای آبی‌دوس و کوزیکوس Kosikos-Abidos محکوم بمرگ میشود و به ساتراپ ایرانی تیسافرن Tisaphernes پناه میبرد.

ز- لوساندروس لاکدایمونی (اسپارتی) فاتح آیگوس - پوتاموس که با کمک مالی کورش کوچک جنگک پلیونسوس را پیروزمندانه به پایان میرساند.  
ح- کونون - فرمانده آتنی که در آیگوس - پوتاموس شکست خورده بود بار دیگر فرماندهی ناوگان ایران را در اوت ۳۹۴ قبل از میلاد در کنیدوس بر عهده میگیرد.

سربازان یونانی برخاسته از ایونی و مناطق دیگر از آغاز دوران هخامنشی تا پایان آن و پس از جنگهای ماراتن و سالامیس و حتی پس از جنگهای ایسوس Issos در سال ۳۳۳ قبل از میلاد و اریل و تا زمان اسکندر نسبت به شاهنشاهان ایران خدمتگزار و وفادار مانده‌اند.

ایسخولوس Aeschilos که در جنگ ماراتن بسال ۴۷۹ قبل از میلاد شرکت جسته بود - در کتاب خود «ایرانیان» - ۴۷۲ قبل از میلاد - ایران و یونان را دو خواهر از یک خون توصیف میکنند.

بهترین روزهای آتن از زمانی آغاز شد که کالیاس Callias برای درخواست صلح بدربار شوش رفت و پیمان صلح را امضاء کرد.

این همان پیمانی است که با سرو صورت دادن به روابط شوش و آتن باعث آن شد که آتن از رقیب خود اسپارت صلح سی ساله یعنی قرن «پریکلس» را بدست آورد.

اسپارت نماینده اخلاق و عادات جدی و متین، تنها وقتی بزرگی و سروری رسید که دوستی ایرانیان را بدست آورد و از کمک مالی آنان بهره‌مند شد. و این از پرکت قرارداد سال ۳۸۶ قبل از میلاد معروف به «صلح شاه» و مصادف به یک قرن بعد از واقعه تاریخی ماراتون میباشد.

شوش را یحتمل داریوش در سال ۵۲۱ قبل از میلاد پایتخت خویش قرار داد و بدینجا پادشاهان - امیران - سفیران - ادیبان و هنرمندان ملل مختلف رفت و آمد داشتند و بدین ترتیب شوش پایتخت جهان آن دوران گردید.

هیئت باستانشناسی فرانسوی در خرابه‌های کاخ شوش متنی پیدا کرده‌اند که در آن داریوش بزرگ حکایت میکند چگونه کاخ مزبور را ساخته است و از جمله میگوید چوب سدر را از کوه موسوم به جبل لبنان آورده‌اند و کاریان Cariens و ایونیان آن را از بابل به شوش حمل کرده‌اند.

تزییناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند از ایونیه آورده شده است هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده‌اند ایونیان و ساردسیان بودند.

کاخ شوش تازه به پایان رسیده بود که داریوش تصمیم گرفت که تخت جمشید را در موطن خود پارس بنا کند و هنرمندان و مباحثانی که کار خود را در شوش

بانجام رسانیده بودند به تخت جمشید انتقال داده می‌شوند.

درباره ساختمان تخت جمشید داریوش میگوید:

«این اهورامزدا - بزرگترین خدایان است - که مرا آفریده - اوست که مرا شاهی بخشیده - او است که این کشور را بمن داده که بزرگ است و اسبهای عالی فراوان دارد و مردان پرهیزکار فراوان دارد - این منم که این کاخ را ساختم و این تزئینات را از جاهای دور آورده‌اند.

داریوش شاه میگوید به‌لطف اهورامزدا - من به‌خوبی این بنای با شکوه را به پایان رساندم.»

سنگ تراشانی که در روی سنگ‌ها کار میکردند اهل ایونیه و یا اهل لیدی بودند بلکه قطعات ساختمان را نیز از قبیل ستونها و غیره که از لحاظ حجم بزرگ بودند همراه می‌آوردند - این قطعات بوسیله یونانیها تهیه میشد - یونانیها نه تنها صنعتگران خوبی بودند بلکه در ردیف ملت‌های آسیای صغیر مانند کاری‌ها و لیدی‌ها در امر حمل و نقل و ارسال بار از طریق دریا هم تخصص داشتند.

#### از بابل بشوش و از آسیای غربی بشوش

تصور می‌رود که بنا به آگاهی از جغرافیای جهان آن دوران فکر ایجاد يك «کشور جهانی» در داریوش بزرگ پدید آمده باشد زیرا شاهنشاه ایران بعد از سفر دریابان یونانی بنام سکیلاکس Skylax که از دریای هند به مصر سفر کرده بود، امر به حفر کانال در جوار سوئز کرد چنانچه به شرح آن در کتیبه‌ای به چهار زبان «مصری - فارسی - بابلی و ایلامی» آمده است.

اواسط قرن چهارم قبل از میلاد دوران عظمت و ارتقای سلطنت مقدونی است فیلیپ دوم پس از نبرد در خرنی Kheronei (۳۳۸ قبل از میلاد) موفق گردید تمام یونان را متحد سازد و پس از این قضیه توجهش معطوف بشرق گردید یعنی به نقطه‌ای که ایرانیان همواره در دریای اژه قدرت مقدونیه را مورد تهدید قرار داده بودند - و فیلیپ همواره نقشه جنگ با ایرانیان را در مغز خویش می‌پرورانید - ولی فیلیپ دوم (۳۳۶-۳۵۹ ق.م) در سال ۳۳۶ قبل از میلاد به دست توطئه‌گران بقتل رسید.

اسکندر پسر فیلیپ بیست سال داشت که به تخت سلطنت مقدونیه نشست و وی شاگرد ارسطو بود و طرح کشورگشائی پدر خود را بموقع اجرا گذاشت.

در اثر لشکرکشیهای اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۳۶ ق.م) پیشرفتی در روابط اقتصادی و بازرگانی بین غرب و شرق فراهم گردید.

سکنه سرزمین و جزایر یونان که بر اثر جنگهای طولانی فقیر گردیده بودند

در دوران اسکندر فرصت یافتند برای تحصیل معاش و کار بسوی شرق مهاجرت نمایند.

اسکندر برای جلب اطمینان ایرانیان نسبت بخود - راه ورود ایرانیان را در جرگه یاران خویش باز کرد - برادر داریوش سوم و چند تن از بزرگان ایرانی را همدم خود کرد سی هزار جوان از بهترین خانواده‌های ایرانی تحت نظر استادان یونانی تربیت شدند و بدانها زبان یونانی و فنون نظامی آموخته شد.

تدابیر اسکندر در ایجاد يك ملت واحد «ایرانی و یونانی» که اسکندر آرزوی آنرا داشت به نتیجه نرسید حتی تمامیت و استقلال کشوری که اسکندر بانی و مؤسس آن بود تضمین و تأمین نگردید.

در اثر لشگرکشیهای اسکندر که بمقیاس وسیعی موجبات پیشرفت روابط و مناسبات اقتصادی و سیاسی میان شرق و غرب فراهم گردید - تمدن و فرهنگ یونان با اختلاط و امتزاج با عناصر محلی روبرو توسعه و رشد و نما گذاشت - ولی در ایران نفوذ فرهنگ و هنر یونان ضعیف‌تر بود.

اسکندر بعد از تسخیر شوش سلوکوس نیکاتور Seleucus Nikator را بسمت فرمانده تشکیلات سوارنظام نجیبای ایران منصوب کرد و سلوکوس بعداً با «آپاما» Apama بانویی از طبقه نجیبای ایران ازدواج نمود.

دولت سلوکیان از آغاز سال ۳۱۲ قبل از میلاد در شام بوجود آمد.

سلوکوس دو پایتخت بنیاد نهاد که عبارت است از Seleucia سلوکیه در ساحل دجله Tigris و انطاکیه Antioche در ساحل رود اورنتس Orentes در شام میباشد.

بعد از وفات آنتیوخوس Antioche در سال ۱۶۳ ق. م. در گابی، (در اصفهان) در ایران سلطنت‌های مستقل بوجود آمد که مهمترین آن المائید است. المائید قبل از سلطنت رسیدن آنتیوخوس چهارم استقلال داشت و طبق مدارک و اسنادی که از روی مسکوکات در دست داریم حتی نام حکمران المائید نیز از حکومت سلوکیان مجزا بوده است. نفوذ یونانیت در ایران زمین - گرچه دامنه‌دار بنظر میرسد ولی در روح و جامعه اقوام ایرانی تأثیری نکرده بود.

توده ملت ایران هرگز در یونانیت مستغرق نشد و شیوه زندگی اجدادی خود را حفظ کرد و معتقدات فرهنگی و اجتماعی و مذهبی سنتی خود را ادامه داد.

هنرمندان و صنعتگرانی که از یونان و یا از نواحی دیگر «جهان یونانی» می‌آمدند در اثاعه زیبایی‌های هنری موفقیت‌هایی نشان میدهند و آنها میبایست مشتریان هنر یونانی خود را کاملاً ارضاء کنند و همچنین برای ایرانیانی که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه شهرهای آن دوران را تشکیل میدادند سفارشات هنری را انجام دهند.

هنرمندان بومی در این دوران تحت تأثیر هنر مهاجرین یونانی قرار گرفتند و

آثاری بوجود می‌آوردند که نه ذوق هنری یونان و نه سبک ایرانی در آن مشخص بود تمدن و هنر یونان نتوانست در ایران زمین ریشه‌های عمیقی بدواند زیرا محدود بشهرهای ممتاز بود.

در این دوران يك جاده بزرگ نظامی که از کرمانشاه و همدان میگذرد از بلخ تا دریای اژه ادامه داشت.

مهرداد اول در حدود سال ۱۵۵ قبل از میلاد ماد را بتصرف خود درآورد و شهر سلوکیه در کنار دجله را متصرف شد و در ماه ژوئیه سال ۱۴۱ قبل از میلاد عنوان پادشاه بابل را پیدا کرد.

تیرداد (۲۴۸-۲۱۴ ق. م.) پایتخت اولیه در سرزمین پارت بنام «نسا» Nisa Alexandropolis را به شهر صد دروازه Hecatompylas که جای حقیقی آن هنوز از جانب باستانشناسان مشخص نگردیده است منتقل کرد.

مراکز بازرگانی بین‌النهرین در دوران اشکانیان آسیبی ندید اشکانیان در طول جاده‌های شرق و غرب کاروانسراها ساختند و پلیس شترسوار بیابان را تشکیل دادند و از کالاهای تجارتي مالیات اخذ میکردند و بدینجهت راهها خوب نگهداری میشد.

اشکانیان راه بازرگانی با چین معروف به «راه ابریشم» را برقرار کردند. اهمیت این راه بعلاوه رونق اقتصادی کشورهای غرب مدیترانه روزافزون گردید بخصوص از زمانی که روم يك دولت مقتدر و قدرت بزرگ اقتصادی شد.

در سال ۱۱۵ قبل از میلاد يك سفارت چینی تحت ریاست ژنرال سو-ما-شین Szu-ma-Ch'ien بنزد مهرداد دوم آمد - Mithradates II تا درباره ایجاد مناسبات بازرگانی مذاکره بنماید. در گزارش خود ژنرال چینی از کاردانی و حسابگری نماینده پارت تعریف مینماید.

کشور چین در وهله اول ابریشم صادر مینمود و چینی‌ها طالب فولاد معروف «مرو» بودند و خواهان اسب‌های سنگین وزن، که اشکانیان در دشت‌های «نسا» و در «آتروپاتان» ماد - تربیت مینمودند، برای بسیج و آرایش سواره نظام سنگین زره خود بودند.

چینی‌ها با فرستادن سفارت دوم در سال ۱۰۱ قبل از میلاد موفق شدند این «اسب‌های آسمانی» را از ایران دریافت دارند.

در دوران فرمانروایی اشکانیان هنر «یونان - باکتري» بوجود آمد که تأثیر عمیقی در آسیای مرکزی - چین و هند بجا گذاشت - ذوق هنر یونان به هنر معنوی ایران زمین پیوست و در نتیجه مکتب هنر «یونان - باکتري» و هنر «یونان و هندی» پدید آمد.

اهمیت این مکتب‌های هنری در ایران شرقی در اوان سال‌های قبل از میلاد مسیح

و در دورانی که دولت مقتدر «ساکا» در آن ناحیه تأسیس گردید، امروز مورد توجه و مطالعه است.

پدیده‌های هنری در شرق ایران بعداً هنر عالی ساسانیان را قویاً تحت تأثیر قرار داده است.

در انتهای غربی قلمرو اشکانیان که روابط بازرگانی دائم با شهرهای یونانی‌نشین شام داشته‌اند - ذوق هنر یونانی مدتی بیشتر ادامه داشته است ولی بتدریج هنر یونانی و هلنیسم در این سامان نیز بزوال گروید.

پادشاهان نخستین اشکانی از مهرداد اول به بعد در مسکوکات خود را «یونان دوست» Philhellenes می‌خواندند - این امر در نظر اشکانی‌ها یکی از اقدامات سیاسی بود که وضع شاهنشاهی پهناور برایشان تحمیل میکرد.

از قرن اول بعد از میلاد زبان یونانی از مسکوکات پادشاهان اشکانی محو شد و جای خود را به زبان پارت سپرد و این امر نشان میدهد که فرهنگ و تمدن هلنی‌ها در ایران روبزوال گرائیده است.

آزادی مذهب در دوره اشکانیان بحدکمال خود رسیده بود و پادشاهان اشکانی بمعقاید دیگران احترام می‌گذاشتند و از این لحاظ در بین اقربان خود ممتاز بودند.

در شهر «دورا» Dura-Europos در ساحل رود فرات - آخرین منزلگاه کاروان‌ها در خاک اشکانیان - معبد خدایان پالمیری - معبد خدای بل بابل - معبد زئوس یونان Zeus Theos پرستشگاه مهر - کنیسه یهودیان و عبادتگاه کوچک مسیحی‌ها وجود داشته است.

بییقین در نواحی جنوبی کشور اشکانیان معابد بودائی نیز وجود داشته است. در مرز شاهنشاهی اشکانی‌ها در کشور کوشان‌ها آئین بودا استقرار یافت و مقارن همین زمان در بابل مذهب یهود ترویج پیدا کرد و جامعه یهودی از جانب فرمانروایان اشکانی خودمختاری و امتیازات زیادی بدست آوردند.

در شهر «نسا» ستاینندگان مهر (میترا) خیلی زیاد بوده‌اند و در آئین زردشتی برای مهر اهمیت بسزائی قائل می‌باشند.

در حفاری‌های شهر «دورا» - در معبد «مهر» در نقاشی‌های دیواری «مهر» بهمراه حیوانات مقدس از قبیل مار - شیر - گراز به‌شکار آهو مشغول است.

در این نقاشی خطوط و طرح‌هایی را مشاهده میکنیم که در دوره هنر ساسانیان مواجه هستیم یعنی همان نقش حیواناتی که در حال جست‌وخیز هستند و این شیوه نقاشی ممتاز هنر ایران است و همچنین نقش بزرگ خدایان را در لباس پادشاهان اشکانی می‌بینیم که سرگرم تیراندازی با تیر و کمان هستند.

میتوان گفت که در تکمیل این نقاشی‌ها هنرمندان یونانی‌نژاد با سلیقه هلنی



همکاری نموده‌اند.

نام خدایان عهد باستان که به یونانی نبشته شده است چنین است:

اهورامزدا	بجای	ژئوس ماگیستوس (Zeus Magistos)
میترا	بجای	آپولون و هلیوس (Apollon/Helios)
آناهیتا	بجای	آرتمیس و ملکه آتنا (Artemis/Athena)

\*\*\*

آئین مهر در پونتوس (Pontus) کاپادوکیه و ارمنستان انتشار یافت و مورد استقبال قرار گرفت و لژیون‌های رومی آئین مهرپرستی را در سراسر اروپا اشاعه دادند.

در ایران ایزد دیگری مورد پرستش بود بنام وره‌رام که با هرکولس یونان (Herkules) مطابقت دارد.

در سال ۱۹۵۹ میلادی در طی جاده‌سازی در جوار بیستون - یک مجسمه بزرگ هرکول کشف گردید که دارای خط یونانی است یا تاریخ دوران سلوکیه‌ها که با سال ۱۴۸ قبل از میلاد منطبق است.

پرستشگاه آناهیتا - آرتمید در کنگاور از ساختمان‌های اوایل دوران اشکانیان است از بقایای یک معبد بزرگ (Dionysos) در نزدیکی ده خورمه - دو ستون با سرستون‌های یونانی پایدار است که احتمال از دوران سلوکیه‌ها می‌باشد و ساخت این ستون‌ها بسبب و شیوه محلی است که با ستون‌های کاخ‌های هخامنشی شباهت کامل دارد.

معبدی دیگر در لادوکیه - ماد بود که سنگ‌نبشته آن بخط یونانی در شهر نهاوند بدست آمد و در مجموعه موزه ایران باستان است.

مهمترین بنای اشکانیان شامی در ایلامید (Elimalis) قدیم است. یک اثر برجسته مجسمه‌سازی دوران اشکانیان مجسمه بزرگ مفرغی یکی از شاهزادگان اشکانی مکشوفه در شامی است که لباس مخصوص پارت‌ها را بتن دارد و با احتمال قوی ریخته‌گران و هنرمندان یونانی‌نژاد این مجسمه را آفریده‌اند.

اکنون این مجسمه در مجموعه موزه ایران باستان تهران است.

نقاب شکسته مفرغی آنتیوخوس نیز در شامی کشف گردیده است.

مقبره معظم آنتیوخوس - در قلعه نمرود داغ در کاماگن میباشند (Nimrut-Dagh)

Kammagene) که دارای مجسمه‌های معظم و نقش برجسته دیواری است که سبک

کار و معنی هنر ایرانی است و در سنگ برجسته آنتیوخوس اول به میترا (هلیوس)

دست تمهید دراز می‌نماید.

يك کاخ مستحکم که در اوایل قرن اول بعداز میلاد در کوه خواجه در مرکز دریایچه هامون در سیستان بناگردیده است - یحتمل مقر امرای سگستان بوده و آن‌ها که فرمانبردار اشکانیان هستند.

در این کاخ نقاشی‌هایی بر روی دیوارهای گچی وجود دارد که خدایان و شاه و ملکه و نوازندگان را نشان میدهد و در اینجا ذوق هنر ایرانی با رابطه به‌تزیینات تخت‌جمشید نمایان است - جلوه سبك هلنی در نقاشی‌های دیواری و معماری کاخ بیان میدارد که هنرمندان و استادان یونانی در ساختمان این کاخ شرکت داشته‌اند.

در حفاری شوش يك سر زن از سنگ مرمر سفید مربوط به‌ملکه «مورا» زن رومی فرهاد چهارم اشکانی کشف گردیده است و سازنده این اثر يك هنرمند یونانی نژاد بنام آنتیوخوس (Antiochus) از مردمان شوش است که نام خود را با حروف یونانی بر روی تاج قلم زده است.

این اثر هنری بسیار زیبا در مجموعه موزه ایران باستان است.

اگوستوس پادشاه روم - «موزا» - را که کنیزی زیبا بود نزد پادشاه اشکانی فرستاد و پسر «موزا» بنام فرهاد پنجم معروف به‌فرا تاتک سلطنت کرده است. فرهاد چهارم دارای آن چنان روابط حسنه با دولت روم بود که چهار پسر خود و زنان و فرزندان آن‌ها را به‌روم اعزام داشته بود.

گرچه زبان یونانی در ایران و در سایر دولت‌های خاورزمین در دوران اشکانیان رایج بود و زبان رسمی تلقی میشد ولی در داخل ادارات اشکانی زبان پارت که یکی از زبان‌های شمال غرب ایران بود بیش از همه مورد استفاده قرار میگرفت بعداً زبان فارسی میانه (پرسید) یعنی زبان میهن ساسانی‌ها زبان پارسی را بکلی کنار زد.

در شهرتساء اسناد و مدارک طبق تقویم زردشتی تاریخ‌گذاری میشد و بسیاری از کارمندان نام‌های زردشتی داشتند.

حکام پارسی - صاحب‌منصبان - دبیران دولتی و کارگذاران آن‌ها به‌زبان یونانی آشنا بودند و پادشاهان اشکانی نیز زبان یونانی میدانستند و نویسندگان و هنرمندان یونانی نژاد را به‌درپار خود جلب میکردند و مورد حمایت قرار میدادند. مردان پارس - شوش - مکران، غم‌نامه‌های اوریپیدس و سوفوکلس (Euripides/Sophocles) را نمایش میدادند.

زبان متداول در شهر «دورا» در ساحل فرات (Duraeuropos) با توجه به اکثریت مهاجرین از نواحی دریای اژه - باین شهر زبان یونانی بود و در نتیجه حفاری باستانشناسان در «دورا» - اسناد و نوشته‌های بسیار به‌لمجه مردمان شام و همچنین

به زبان‌های ایرانی بدست آمده است. اشکانی‌ها شهرهای «دورا» تدمر Paimyra و پترا Petra و شهر مستحکم مرزی عرب‌نشین هاترا Hatra را آباد کرده‌اند. هنر نساجی و ساخت ظروف سفالین و اسلحه و شیشه‌سازی در دوران اشکانی‌ها رونق یافته‌اند.

در ایالت بلخ شامل دشت شمال افغانستان امروزی در سایه اتحاد ایرانیان با یونانی‌های مهاجر «دیودات» Diodatus تشکیل حکومت محلی داد و در اینجا هنر یونان و باکتريا پدید آمد.

در ایران خاوری بعد از زوال حکومت‌هایی که در رأس آنها اشراف یونانی‌نژاد و مقدونی قرار داشت - زبان و خط یونانی مدت دو قرن دوام داشت. کوشانی‌ها نیز خط یونانی را اقتباس کردند ولی آثار هنری هلنی‌ها مکشوفه در سرزمین باکتريا اغلب یادگار دوران فرمانروائی کوشان‌ها است.

سلوکیه‌ها که قلمرو آن‌ها قسمتی از کشور دیادوخا (Diadoch) بود در آغاز حاکم بر نواحی ایران - باکتري - بین‌النهرین - شام - و آسیای صغیر بودند و در جنگ «ماگنیزیا» (Magnesia) در ساحل رود سیپیلوس (Sipylos) که در سال ۱۸۹ قبل از میلاد آنتیوخوس سوم و در درگیری و جنگ با رومی‌ها و پرگامونی‌ها قسمت اعظم خاک آسیای صغیر را از دست میدهد.

از این تاریخ یونان خاوری در برابر یونان باختري ایستاده است. در زمان آنتیوخوس اول (۲۹۴-۲۶۱ قبل از میلاد) پارس کاملاً مستقل گردید و در آنجا اجداد خاندان ساسانی نگهبان معبد ناهید بودند.

(فراتادارا - نگهبان آتش مقدس) - (آتور اناهیت - آتش ناهید).

ساسانی‌ها در سال ۲۲۴ میلادی زمام حکومت را بدست گرفتند.

شاپور اول در سال ۲۶۰ میلادی والریان قیصر روم را با هفتاد هزار نفر اسیر گرفت و بساختن پل و سد در خوزستان همت گماشت - (پل دزفول).

با توجه به سیستم شهرسازی و خیابان‌بندی شهرها - اسرای رومی شهرهای نیشابور - جندی‌شاپور و در دوران شاپور دوم ایوان کرخه را ساخته‌اند.

روابط ساسانی‌ها با روم منحصر به کشمکش‌ها نبوده بلکه مبادله ارزش‌های فرهنگی و هنری داشته‌اند.

روابط ایران نیز با بیزانس بر مبنای جنگ نیست - شاهزاده جوان خسرو

اول دبیزانس تربیت میشود و با مدد يك ارتشی که قیصر ماوروسوس Mauritus در اختیار وی میگذارد در سال ۵۳۱ میلادی تخت و تاج خود را بدست می‌آورد.

در سال ۵۳۲ میلادی «قرارداد صلح ابدی» بیزانس با ایران بسته میشود که

با پرداخت خراج از جانب بیزانس به ایران مستحکم می‌شود. چنین بنظر میرسد که بنای «ایاصوفیه» در قسطنطنیه بوسیله ژوستینیان Justinian (۵۳۲-۵۳۷ میلادی) و «طاق کسری» در تیسفون در دوران زمامداری خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) هم زمان انجام گردیده است و نفوذ سبک معماری ایران در ساختمان «ایاصوفیه» مشهود است.

در اینجا یادآور میشود که قدیمی‌ترین گنبد جهان یعنی گنبد فیروزآباد در قرن سوم میلادی بوسیله اردشیر اول ساسانی بناگردید. بطور خلاصه چنین نتیجه‌گیری میشود:

آسیای صغیر و سواحل دریای اژه و همچنین جزایر یونان از دوران «ماد» تحت تأثیر هنر ایران بودند.

یونانی‌ها خود عقیده دارند که هنر یونان از سده هشتم تا سده سوم پیش از میلاد از خاورزمین الهام گرفته است.

یونان يك نام ایرانی است که امروز بسرزمین و جزایر اژه میدهیم. بزبان پهلوی به‌یونانی «هرومیک» گفته‌اند.

جنگ‌های یونان در ذهن ایرانیان قدیم بجا نمانده است حتی اسم یونان هم از خاطره‌ها محو شده است و در دوران ساسانیان کلمه روم و رومی جای آنرا گرفته و اسکندر در کتب پهلوی همه‌جا «رومیک» خوانده شده است.

مورخین قرون اخیر اروپا چنین جلوه داده‌اند که در جنگ‌های یونان و ایران اندیشه سقراط و ذوق و هنر فیدیا س برنیروی توحش پیروز گشته است و آن‌ها جهان باستانی بشریت را به‌دوپاره منقسم کرده‌اند:

### جهان تمدن یونان و جهان بربرها

بربر کلمه بسیار معمول یونانی است برای معرفی کسانی که از سرزمین‌ها و شهرهای دیگر میباشند و اخلاق و عادات دیگری دارند و معادل کلمه بربر در زبانهای دیگر «بیگانه» یا «اجنبی» است.

آوازه تمدن یونان بیشتر از زمان دولت بیزانس و دوران خلافت عباسیان است. یونان در زمان هخامنشیان و اشکانیان يك ساتراپی غربی شاهنشاهی ایران بوده است.

در آسیای صغیر در طول قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد هنر ممزوج ایران و یونان را می‌بینیم و تا پایان دوران اشکانیان بین هنرمندان یونانی‌نژاد و ایرانی همکاری نزدیک بوده است.

نظم و حاکمیت محلی «شهرها» (Polis) قبل از اسکندر مقدونی نیز سابقه داشته

است - مانند تشکیلات شهرهای مذهبی:

«اروک - بابل - اورشلیم» و شهرهای هلنی در آسیای صغیر.  
اسکندر مقدونی در مدت کوتاه فرمانروائی خود فرصت شهرسازی و اشاعه تمدن هلنی را نداشت جانشینان اسکندر نیز در شام و مصر حکومت کردند، نه در ایران و افغانستان و هند.

«فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر...»

هنر ایران که از قرن چهارم قبل از میلاد در سرزمین اصلی یونان تأثیر گذاشته بود در هنر زرگری و پارچه‌های ذیقیمت آن دیار بخوبی مشهود است.  
ساغرهای زرین و سیمین هخامنشی که بدست هنرمندان یونانی ساخته شده است در مجموعه موزه شهر صوفیه - بلخارستان است - همچنین آثار هنری طلا و نقره مربوط بدوران هخامنشیان که در گنجینه‌های رومانی و یوگوسلاوی محفوظ است گواه پرتفوذ ذوق هنری ایران در بالکان میباشد.  
در سبک ساختمان و تزئینات بناها - معماران یونانی نیز از ایران اقتباس هنری کرده‌اند:

مقبره بسلوی در جوار افسوس در آسیای صغیر Belevi/Ephesos دارای مجسمه‌های تزئینی بمانند تخت‌جمشید است.

سنگ قبر مرمرین منسوب به اسکندر مقدونی که در سیدون Sidon آسیای صغیر کشف گردیده و در مجموعه موزه باستانشناسی اسلامبول محفوظ است مربوط به اواخر قرن چهارم میلاد میباشد و در دو سوی این سنگ سربازان یونانی و ایرانی را در حال جنگ و ستیز مجسم کرده‌اند و در دو سوی دیگر ایرانیان و یونانی‌ها را با هم در پی‌شکار نشان می‌دهد.  
بنا بنوشته دیاکونوف:

«چنانچه بگوئیم که فرهنگ هلنیان در سراسر محیط نشر خود یگانه فرهنگ و هنر بوده است - راه خطا پیموده‌ایم.

در باخترزمین چنین شایع گردیده است که یونانی‌ها مروج و ناشر فرهنگ و هنر بوده‌اند اقوام آسیائی بدور از فرهنگ عالی میباشند و باشکال فرهنگ بیگانه را درک کرده و پذیرفته‌اند - صحیح نیست و دور از حقیقت میباشد.»  
اشکانیان موجب تجدید قوای ملی ایرانیان گردیده و شاهنشاهی ایران را از گزند سپاهیان بیگانه حفظ کرده‌اند.

هنر اواخر دوران اشکانیان در تکامل هنر ساسانی بسیار مؤثر بوده است.  
تأثیر ممبرپرستی بسوی باخترزمین در جهان مسیحیت و نفوذ فرهنگ و هنر ساسانیان دارای اهمیت جهانی است.

محققین خارجی که تا پایان قرن نوزدهم میلادی - فرهنگ و هنر یونان را سرچشمه تمدن باختری می‌پنداشتند - اکنون بیش از نیم قرن است که آنها به تابش پرتو خورشید تمدن جهانی از ایران زمین ایمان آورده‌اند.

منابع مورد استفاده:

- 1) «Die Welt der perser»  
Von H. H. Von der Osten
- 2) «Iran und der Westen Vonkyros bis Khosrow»  
Von Heinz Lushey  
Archaeologische Mitteilungen aus Iran, Herausgegeben von Deutschen Archaeologischen Institut, Abteilung Teheran, Neue Folge  
Band I, 1968.

۳- تاریخ ایران باستان  
تألیف ا.م. دیاکونوف

۴- تاریخ شناسی - تألیف مجید یکتائی

۵- یونانیان و بربرها - دو جلد تألیف امیرمهدی بلیغ

محمدجواد مشکور

## خداینامه بنیاد تاریخ ساسانی

غیر از کتابها و رسالات پهلوی، که شمار آنها در حدود صد و چهل کتاب و رساله میشود، و غالباً مربوط به قرن سوم هجری است، و یا تجدید تحریر ادبیات پیشین پهلوی است، کتابها، و رسالاتی نیز به زبانهای پارسی میانه وجود داشته، که نامهای آنها در تواریخ، و ادبیات قدیم عرب و اسلام آمده است. شناختن ادبیات گمشده، و اطلاع از محتویات آنها بطور اجمال، منوط به تفحص دقیق در تواریخ، و ادب قدیم تازی، و پارسی است. بیشتر این کتابها، و رسائل چنانکه از فحوای تواریخ قدیم اسلامی برمی آید، تا قرن چهارم هجری وجود داشته، و اکثر آنها به زبان عربی ترجمه شده بود. از قرن چهارم بیعد، باد حوادث بتدریج اوراق اصل، و ترجمه آنها را پریشان کرد، و از بین برد. مهمترین این کتابهای گمشده «خداینامه» بوده است.

خداینامه - نام این کتاب بزبان پهلوی 𐭮𐭲𐭩𐭫𐭲𐭭 𐭮𐭲𐭩𐭫𐭲𐭭 و Xvatay.Namak «خوځای نامک»<sup>۱</sup> یا «خوځوځای نامک»<sup>۲</sup> یعنی خداینامه بوده، که ترجمه پارسی آن شاهنامه است. میدانیم که ایرانیان قدیم در دوره ساسانی زردشتی بودند، و از خداوندگار عالم تعبیر به هرمزد می کردند، و کلمه «خوځای» را (که به معنی مالک و صاحب است) مطلقاً برای پادشاهان بکار می بردند، که در پارسی دری کلماتی مأخوذ از آن از قبیل: خداوند، و خدایگان به معنی شاه باقی است.

1- Xvadhay namak

2- Xvaday namak



در دوره اسلامی چون ایرانیان قبول اسلام کردند، دیگر جایز ندانستند که به جای کلمه جلاله (الله) اسلام، اصطلاح «هرمزد» (اهورامزدا) زردشتی را که بنظر ایشان منسوخ شده بود بگذارند. از این جهت اصطلاح «خدای» (خوتای) را که در سابق بجای پادشاه بکار میرفت، از نظر تصور قدرت و عظمت و مالکیت، برای «الله» که فاعل مایشام و حاکم مایراست بکار بردند، و «شاه» را که نیز در پهلوی به همان معنی است، بجای آن استعمال نمودند، از اینرو می بینیم که در دوره اسلامی «شاهنامه» در عوض «خداینامه» مصطلح شده است.

مسعودی در مروج الذهب مینویسد که: طبقه اول پادشاهان ایران یعنی پیشدادیان را «خداهان» یعنی پروردگاران می نامیدند.<sup>۳</sup>

حمزة بن الحسن اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء مینویسد که: چون «ماهریه» قاتل یزدگرد سوم بود از این جهت تا به امروز در نواحی مرو نوادگان او را «خداکشان» (یعنی شاهکشان) میخوانند.<sup>۴</sup>

جد سامانیان را هم که مردی زردشتی بود، به این علت «سامان خدای» می گفتند، که در ناحیه سامان از نواحی بلخ فرمانروائی داشته است.

بنا به مقدمه شاهنامه بایسنقری نوّه تیمور: در اواخر دوره ساسانی، پادشاهان آن سلسله بدان فکر افتادند که تاریخی رسمی برای کشور ایران بنویسند. از این جهت چند تن از موبدان، و دانشوران آن عهد گرد هم آمده، و تاریخ ایران را از قدیمترین زمان، که به اعصار داستانی و افسانه‌ای میرسید، از روزگار کیومرث، و پیشدادیان تا زمان پادشاهی خسرو پرویز به زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) به رشته تحریر کشیدند، و آنرا خداینامه یا نامه شاهان نامیدند.

چون سلطنت ساسانیان تا به روزگار یزدگرد سوم بطول انجامید، موبدان زردشتی پس از حمله عرب بقیه تاریخ ایران را از مأخذ مختلف گرفته، به اتمام رسانیدند.

نلدکه محقق آلمانی این مطلب را صحیح دانسته، و میگوید: «جهت این که تواریخ، و داستانهائی که از مأخذ مختلف اسلامی در دست است، تا آخر سلطنت خسرو پرویز مطابق بایکدیگر است، و پس از آن در مأخذ اسلامی درباره نقل آن اختلاف پیدا می شود، دلیل بر این است که خداینامه را هیأت خاصی در زمان پرویز فراهم آوردند، و از پرویز به بعد را افراد دیگری نوشته اند که بین آنان در نقل روایات اختلاف بود، و از این جهت در ترجمه های عربی آنها اختلافاتی بنظر میرسد».<sup>۵</sup>

۳- مروج الذهب، طبع بغداد، ج ۱، ص ۲۴۵.

۴- تاریخ حمزه، طبع برلن ص ۴۳.

۵- ادوارد براون: تاریخ ادبی ایران، ص ۱۸۷.

چنانکه از نوشته‌های آگاتیاس<sup>۶</sup>، و ثوفیلاکتوس<sup>۷</sup> برمی‌آید: در زمان ساسانیان رسم سالنامه‌نگاری عصر هخامنشی معمول بوده است.

کریستنسن عقیده دارد که مؤلفان خدای‌نامه، از مندرجات این سالنامه‌ها استفاده می‌کرده‌اند<sup>۸</sup>، و کتاب خداینامه بایستی بر مبنای نوشته‌های قدیمی‌تر تدوین شده باشد، که آثار موبد کرتیر، و نگهبان کعبه زرتشت (قرن سوم میلادی) از جمله آنهاست.

چنانکه از نوشته‌های موسی خورنی پیداست: در اواسط قرن چهارم میلادی، ترجمه یونانی کتاب شخصی بنام «برسم» (ابرسام) وجود داشته، که مترجم آن «خورجند» دبیر شاهپور دوم ساسانی بوده است. این کتاب «راست‌سخن» نام داشت، و موسی خورنی از آن استفاده کرده‌است<sup>۹</sup>.

در مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری «نسخه مفلوط برلین» در ضمن نامهای نویسندگان خداینامه، نام فرخان یا فرخانی موبد زمان یزدگرد پسر شهریار آمده است، و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه نام رامین از درباریان آن شاهنشاه نیز ثبت شده است.

استاد نلدکه می‌نویسد که: «خداینامه تاریخ ایران را از آغاز آفرینش تا پایان ساسانیان دربرداشته، و در آن کتاب داستانهای اساطیری، و روایات تاریخی بهم آمیخته بوده است.

داستانهای اساطیری که بر اساس روایات اوستائی بوده، به‌مرور زمان شاخ و برگ یافته، و شرح و تفسیر موبدان، و روایت ایشان درباره آفرینش جهان، و همچنین بعضی از نسب‌نامه‌ها بر آن افزوده شده‌است. بعلاوه موبدان از داستانهای غیرایرانی مانند سرگذشت اساطیری اسکندر مقدونی، و غیره نیز استفاده کرده‌اند. از دوره طولانی سلوکیان، و اشکانیان هیچ مطلب مهم غیر از چند نام در آن کتاب نیامده بوده است. زیرا در آن روزگار دین زردشت در ایران رسمیت داشت، و چون اشکانیان، و سلوکیان زردشتی نبودند، تاریخ‌نگاران رسمی دوره ساسانی یا خداینامه‌نویسان برای بی‌اهمیت جلوه دادن خاندان برافتاده اشکانی، ناچار شدند که دوره پانصدساله حکومت آنان را عهد هرج و مرج ثبت کرده، و چنین وانمود کنند که در آن زمان کدخدایان، و امیران کوچکی در نواحی مختلف ایران فرمانروائی داشته‌اند، و مردمان شاخص و قابل‌ذکری نبوده‌اند. از این جهت جز چند نام مخدوش از آنان بمیان نیآورده‌اند. ولی بعضی از قهرمانیهای مردان ایشان را که در افواه عوام شاخ و برگهای افسانه‌ای پیدا کرده بود

۶- کتاب ۲، بند ۲۷؛ و کتاب ۴، بند ۲۷-۳۵.

۷- کتاب ۳، بند ۱۸.

۸- ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۷-۲۸.

۹- لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا ص ۹-۱۲.

مانند: داستانهای گیو، و گودرز، و فرود، و میلاد، و زنگه شاوران، و حتی رستم دستان. بدون هیچ دقتی در اصل منشأ آنها از زبان داستانسرایان کوچک و بازار گرفته، در کتاب خداینامه داخل کردند، و زمان آنها را قرن‌ها عقب برده، به‌روزگار کیانیان نسبت دادند.<sup>۱۰</sup>

خاندانهای شاهی که از آنان در خداینامه یاد شده بود، از چهارطبقه سلاطین: پیشدادی، کیانی، اشکانی، و ساسانی نمی‌گذشت، و بدون آنکه بدانند کدامیک از این خاندانها اساطیری، و کدام تاریخی هستند، به‌ترتیبی که گذشت، آنها را از آغاز آفرینش تا پایان دوره ساسانی به‌رشته تحریر کشیدند.

نویسندگان خداینامه از پادشاهان پس‌از اردشیر اول تا یزدگرد اول ساسانی (۳۹۲-۴۲۰ م) اخباری ناقص و جزئی میدانستند. از آثاری که از خداینامه در ترجمه‌های عربی مانده، معلوم میشود که نقصان این قسمت از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت‌پردازی منشیانه، و خطبه‌ها، و نطق‌های برتخت‌نشینی پادشاهان، و اندرزهای آنان پرکرده‌اند، ولی از یزدگرد اول تا اواخر ساسانی اخبار خوبی در دست بوده است.

خداینامه کتابی مبالغه‌آمیز، و پرآب‌وتاب، و منشیانه بود، چنانکه ترجمه‌های عربی آن که در کتابهای پیشینیان اسلام از قبیل: البیان والتبیین جاحظ مانده، پراز صنایع بدیعی، و متکلفانه است. از این‌جهت است که جاحظ در آن کتاب میگوید که: «هرکه بخواهد ادب، و خردمندی، و تربیت عالی، و تمثیل، و عبرت، و عبارت‌پردازی لطیف، و تصورات نیکو را دریابد، باید نظری به‌سیرالملوک، و تاریخ سلاطین ایران، بیندازد»<sup>۱۱</sup>.

حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء نیز نظیر این سخن را می‌گوید. این داستانها مبالغه‌آمیز، و شاه‌پرستانه، و مقید به‌صحت نسب سلاطین، و نفوذ طبقه نجبا و اشراف، و موبدان در آن، و پراز حماسه بوده، و نویسندگان آنها سعی داشته‌اند که با حماسه‌سرائی نام ایران، و پادشاهان آنرا بلندآوازه نمایند.

ترجمه‌های خداینامه - خداینامک بنامهای: سیرالملوک‌الفرس، و تاریخ ملوک‌الفرس، و تاریخ ملوک بنی‌ساسان، و تاریخ ساسانیان به‌عربی ترجمه شده است. بنابر مشهور، قدیمی‌ترین این ترجمه‌ها، ترجمه‌ای است که ابن‌المقفع در نیمه اول قرن دوم هجری از آن کتاب به‌عربی کرده است، و آنرا «سیرالملوک‌الفرس» نامیده است، و بهمین‌جهت از زمان وی، تاریخ ایران، و داستانهای آن در میان مسلمانان متداول شد، و در ادبیات عرب راه یافت.

۱۰- نلدکه، مقدمه ترجمه تاریخ طبری، ص XIV.

۱۱- البیان والتبیین، جاحظ باهتمام حسن‌السندوبی، طبع قاهره ۱۹۳۲ م ج ۳ ص ۱۰.

عبدالله بن المقفع (۱۰۶-۱۴۲ هـ) - که نام ایرانی‌اش روزبه پسر داذویه است، از بزرگان ادب اسلام بشمار می‌رود. پدرش دادبه بن دادگشنسب از اهل جوریا فیروزآباد کنونی در فارس، و از مأموران وصول مالیات در عصر حجاج بن یوسف بود، و چون متهم به حیف و میل در اموال حکومت شد، حجاج بفرمود آنقدر برانگشتان او چوب زدند، تا دست وی ترنجیده، و کوفته و ناقص شده، و از آن رو وی را المقفع گفتند.

روزبه به فرا گرفتن زبان و ادبیات پرداخت، و در آن زبان استاد شد، و در دولت اموی به خدمت دیوان درآمد، و در سال ۱۲۷ هـ. در بصره دبیر داود بن یزید بن عمر بن هبیره، والی مروان بن محمد (حمار) آخرین خلیفه اموی در عراق گشت.

پس از مرگ داود در ۱۳۲ هـ. بدست بنی‌العباس به خدمت عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس، و برادر او سلیمان درآمد، و بدست عیسی مسلمان گشت، و نام عبدالله گرفت. سپس دبیری برادر عیسی را که عبدالله بن علی بود قبول کرد. چون عبدالله از منصور بیم داشت، از وی امان خواست. منصور پذیرفت. عبدالله به انشاء ابن المقفع سواد امان‌نامه را برای او فرستاد. چون منصور امان‌نامه‌ای را که بایستی امضاء کند، سخت مؤکد و استوار یافت، و دانست که آنرا ابن المقفع برای پسر عمش عبدالله نوشته، به سفیان بن معاویه مهلبی امیر بصره امر کرد، که او را بکشد، و سفیان او را به تهمت زندقه (مانویت) به وضع فجیعی بکشت<sup>۱۲</sup>.

سعد بن عبدالله ابی‌خلف اشعری (در گذشته در ۳۰۱ هجری) در کتاب خود المقالات و الفرق، مطلبی درباره کیفیت مرگ ابن المقفع نوشته، که در هیچیک از کتب تواریخ نیامده است. در آن کتاب چنین آمده که: عبدالله بن مقفع پیش از آنکه دستگیر شود، خود را بکشت، و گویند زهر خورده ببرد، و به قولی خویشتن را بدار آویخت، و خفه کرد. خبر انتحار ابن المقفع تنها خبری است که قریب یکصد و پنجاه سال پس از مرگ وی توسط سعد بن عبدالله بما رسیده است<sup>۱۳</sup>.

در ذکر تاریخ ساسانیان، طبری مکرر از ابن المقفع در کتاب خود نام برده، و چنین معلوم میشود که وی سیر الملوك الفرس آن دانشمند ایرانی را در دست داشته است.

برای اینکه معلوم شود که طبری مطالبی را که از ابن المقفع گرفته، از کدام کتاب اوست، باید تاریخ طبری را در آن موارد، با عیون الاخبار ابن قتیبه مقایسه کرد. ابن قتیبه ابو عبدالله محمد بن مسلم دینوری (در گذشته در ۲۷۰ یا ۲۷۶ هجری) در کتاب عیون الاخبار خود در جایهای بسیاری از ابن المقفع یاد کرده است. مثلاً پس از مقایسه دو کتاب تاریخ طبری، و ابن قتیبه دینوری معلوم میشود که داستان

۱۲- دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ماده ابن المقفع.

۱۳- رك: كتاب المقالات والفرق، باهتمام دكتور شكور، طبع تهران ۱۹۶۳ م ص ۶۷.

جنگ فیروز پسر یزدگرد با اخشنواز پادشاه هیاطله در هر دو کتاب با هم مطابقت دارند<sup>۱۴</sup>. ظاهراً طبری در نقل عباراتی از قبیل: «قال غیر هشام من اهل اخبار»<sup>۱۵</sup> قصدش ابن المقفع بوده، زیرا تقریباً عین همین عبارات در عیون الاخبار هم آمده است. نیز پیداست که طبری در این عبارت: «ولذلك قصد لذكرهم فی کتاب سیرالملوک<sup>۱۶</sup>» منظورش خداینامه بوده، چه ضمیر «قصد» راجع به ابن المقفع است. ابن قتیبه دینوری در کتاب دیگر خود «المعارف» باز از ترجمه خداینامه ابن مقفع استفاده کرده، و در قول خود «و وجدت فی کتب سیرالعجم»، و «قرأت فی کتب سیرالملوک العجم<sup>۱۷</sup>» به آن تصریح میکند.

در کتاب نه‌ایه الارب فی اخبار الفرس و العرب، که هنوز به طبع نرسیده، و مرحوم ادوارد براون از روی نسخه منحصر کامل آن در موزه بریتانیا از آن تلخیص و انتخابی کرده، و در مجله آسیائی لندن در سال ۱۹۰۰ منتشر نموده است، مطالبی از کتاب سیرالملوک الفرس ابن المقفع اخذ شده است. نه‌ایه الارب تحت عنوان تجارب الامم فی اخبار العرب و العجم برای اتابک نصره‌الدین احمد، به فارسی متکلفی ترجمه شده، که نسخه آن مورخ به ۸۱۱ هجری است.

نقل قول‌هایی از کتاب سیرالملوک ابن مقفع در کتاب دیگری بنام: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم که به غلط به ابومنصور عبدالملک بن اسمعیل ثعالبی (متوفی در ۴۹۱ هـ) نسبت داده شده، و در حقیقت مؤلف آن ابومنصور حسین محمد المرغنی الثعالبی بوده نیز آمده است.

ثعالبی (مرغنی) در کتاب خود در ضمن استفاده از تاریخ طبری اشاره‌ای نیز به این مطلب کرده است. در ضمن باید بدانیم که ثعالبی مرغنی، اخبار ایران، و ملوک فرس را با تفصیل بیشتری از طبری نوشته، و بایستی بیش از طبری از کتاب سیرالملوک ابن المقفع استفاده کرده باشد.

در ضمن ثعالبی از کتاب «التاریخ» ابن‌خرادبه که اکنون در دست‌نیست، و نیز از تاریخ سنن ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی، و کتاب‌البدء و التاریخ مقدسی، و شاهنامه مسعودی مروزی سود بر گرفته است. ترجمه‌های دیگر خداینامه - کتاب سیرملوک الفرس تألیف ابن مقفع بسرعت در

۱۴- عیون‌الخبار، ج ۱، ص ۱۱۷؛ طبری ج ۲، ص ۸۳.

۱۵- طبری: تاریخ‌الرسول والملوک، ج ۲، ص ۸۳.

۱۶- طبری، ج ۲ ص ۱۲.

۱۷- المعارف، طبع مصر ۱۹۳۴ م. ص ۲۶، ۲۸۵.

۱۸- نسخه کامل این کتاب در موزه بریتانیا است، و قسمتی ناقص از آن کتاب نیز در کتابخانه شهر گوتا Gotha در آلمان است.

میان مسلمانان متداول شد، و در ادبیات و اشعار عرب راه یافت، و در اندک زمانی تهذیبها، و اصلاحهای مختلف از آن، و همچنین ترجمه‌های دیگر از روی آن به تحریر آمد، که بدبختانه همه آنها از میان رفته است، و آنها مأخذ شاهنامه‌های ادوار بعد بوده است.

حمزه اصفهانی منابعی که از سیرالملوک در دست داشته به سه نوع تقسیم میشده است:

اول- مترجمانی چون ابن‌المقفع، و محمد بن الجهم برمکی، و زادویه بن شاهویه اصفهانی، که متن خداینامه را تا اندازه‌ای صحیح و مطابق با اصل نقل کرده بودند. دوم - مترجمانی که مؤلف و خوشه‌چین بودند، مانند: محمد بن مطیار، و هشام بن قاسم اصفهانی، که وقایع تاریخی و قصص را از کتب دیگر پهلوی نیز اقتباس کرده، با خداینامه آمیخته بودند.

سوم - مؤلفانی مانند موسی بن عیسی الکسروی، و بهرام بن مردانشاه موید، که ترجمه‌های مختلف خداینامه را با بعضی از کتب پهلوی مقایسه کرده، تا کتاب جامعی فراهم آورند.

کتابی را که مسعودی در سال ۳۰۳ هجری در استخر پارس در خانه یکی از ویسپوهران ایران دیده، و تصور به تصاویر ملوک فرس بوده، گرچه می‌گوید که نظیر آنرا در خداینامه، و آئین‌نامه، و گاهنامه ندیدم، ولی بلاشک آن نسخه قسمتی از خدای‌نامه بوده است<sup>۲۰</sup>. نلدکه مینویسد: «ظاهراً خدای‌نامه بر اثر غفلت نسخه‌نویسان و تصحیحات دلخواه ایشان بسیار مغلوط و ناقص بوده است. بدی و دشواری خط پهلوی نیز به اغلاق و ابهام آن کمک میکرد، و از این جهت است که بقول حمزه اصفهانی، بهرام موید برای تدوین و تصحیح آن کتاب ناگزیر شد، که از بیست نسخه متفاوت استفاده کند<sup>۲۱</sup>».

حمزه اصفهانی، و ابوریحان بیرونی، و محمد بن اسحاق الندیم، و ابوعلی بلعمی، و مؤلف مقدمه شاهنامه ابومنصوری، و مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص، این کتابها را پشت سر هم با اندکی کم و زیاد نام میبرد. از این رو معلوم میشود که این ترتیب تاریخی است. نامهای این کتب که یا ترجمه مستقیم، و یا تهذیب و تحریر، و تدوین خداینامه است از اینقرار می‌باشد:

۱- سیرملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم، منجم و شاعر عهد مأمون. وی از طرف مأمون حاکم همدان، و نهاوند، و دینور شد، و در زمان معتصم خلیفه مفضوب

۱۹- تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۹-۱۰

۲۰- التنبیه والاشراف، طبع مصر، ص ۹۲.

۲۱- حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ص ۲۶.

گشت، و بزدان افتاد. چون مدتی درک خدمت پرامکه را کرده بود، از این رو او را برمی گشته‌اند.

۲- تاریخ ملوک‌الفرس که درخزانه مأمون وجود داشت.

۳- سیر ملوک‌الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی. زادویه بغیر از ترجمه خداینامه، کتاب دیگری در ذکر جشنهای ایرانی به زبان عربی داشته، که ابوریحان در آثار الباقیه از آن یاد می‌کند<sup>۲۲</sup>.

زادویه، و ابن مقفع، و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده‌اند، ولی دیگر مؤلفان آنها را تهذیب نموده‌اند.

۴- سیرالملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، که در آثار الباقیه ابوریحان، نام او بهرام بن مهران اصفهانی آمده است. ظاهراً وی نوه مطیار نامی از بزرگان اصفهان بوده، که در سال ۳۱ هجری بر عربها سر به طغیان برداشته است، و گویا در اواسط قرن دوم هجری میزیسته است.

۵- تاریخ ملوک بنی ساسان ترجمه یا گردآوری هشام بن قاسم اصفهانی.

۶- تاریخ ملوک بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موبد ولایت شاپور از ایالت فارس. بقول حمزه اصفهانی، این بهرام بیست و اند نسخه از خداینامه را جمع‌آوری کرده، و پس از تطبیق اختلافات، تاریخ پادشاهان ایران را اصلاح کرد<sup>۲۳</sup>. حمزه، و مؤلف مجمل‌التواریخ از کتاب او بسیار نقل کرده‌اند. این کتاب ظاهراً تهذیب سیرالملوک بوده، نه ترجمه خداینامه، زیرا که حمزه اصفهانی آن را در کتاب خود «اصلاح» نام نهاده است.

۷- تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی، که نام او در مقدمه تاریخ طبری فارسی، و کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ، و در کتاب الفهرست، و مجمل‌التواریخ آمده، و گویا در اواسط قرن سوم میزیسته است. شاید او کتاب خود را درباره تاریخ پادشاهان ساسانی در سال ۲۵۳ نوشته باشد.

بارون ویکتور روزن در مقاله مفصل خود درباره خداینامه، و عیون‌الاکخبار<sup>۲۴</sup> در مجله روسی وستوانی یا زامتکی<sup>۲۵</sup> نوشته، از روی اقتباسهایی که از کتاب کسروی در مجمل‌التواریخ، و کتب جاحظ، و حمزه اصفهانی مانده، وجود کتاب سیرالملوک وی، و محتویات آن را تا اندازه‌ای روشن نموده، و ثابت کرده که آن کتاب در دست

۲۲- آثارالباقیه، ص ۲۲۱.

۲۳- تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء، طبع برلن ص ۱۰.

24- Baron Rosen: Kitab Ujum al Akhbar (Melange Asiatiques VIII, 1880, 779, 774, 775 - Bulletin de l'Academie Imperiale des Sciences de Stpetersburg, 27, 1881, 55-78)

25- Vestoenyya Zametki

حمزه و مؤلف مجمل‌التواریخ بوده، و مطالب بسیاری از روایات هندی در آن وجود داشته، و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده، بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است. تألیف کتاب موسی بن عیسی الکسروی ظاهراً در حدود سال ۲۵۳ هجری بوده است.

۸- سیرالملوک بهرام هروی زردشتی - در آثار الباقیه ابوریحان، کتاب دیگری به همین نام یاد شده، که مأخذ شاهنامه ابوعلی بلخی شاعر بوده است ۲۶.

۹- ۱۰- ۱۱- ابوالفضل بلعمی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری، سه کتاب دیگر را می‌افزاید، و نام آنها را بدین‌قرار می‌برد: تاریخ پادشاهان فارس، کتاب ساسانیان، تاریخ یزدگرد تألیف موبدان موبد اردوادمورغان.

۱۲- تاریخ فرخان موبدین یزدگرد - در مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی، که نسخه مفلوط آن در کتابخانه برلین محفوظ است، کتاب تاریخی به فرخان موبدین یزدگردین شهریار، نسبت داده شده است.

۱۳- اختیارنامه - محمد بن اسحاق‌الندیم مؤلف الفهرست، کتاب دیگری بنام: کتاب سیره‌الفرس‌المعروف باختیارنامه (خداینامه) ذکر می‌کند، که ترجمه اسحاق بن یزید نامی بوده است.

۱۴- کتاب گمنام آذرخور - در منابع قدیم اسلامی، از مصنفی بنام ابوجعفر زردشت‌بن آذرخور موبد معروف به متوکل‌ی یاد شده است، که در معجم‌البلدان یا قوت، نامش «محمد متوکل‌ی»، و در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی «موبد متوکل‌ی»، و در کتاب البلدان «ابن‌الفقیه المتوکل‌ی»، و در نسخه خطی اسپرنگر ۲۷ موجود در کتابخانه دولتی برلن نامش: «ابوجعفر زرادشت‌بن احرالموید» که در زمان خلافت المعتصم عباسی میزیست آمده است، که بنا به حدس یوستی در نامهای ایرانی، احر همان آذرخور است. از این‌قرار، ابوجعفر زردشت‌بن آذرخور، موبدی بوده در فارس، که متوکل خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷) وی را از فارس به بغداد طلبید، و شاید به همین جهت معروف به متوکل‌ی بوده است ۲۸.

استفاده مورخان نخستین اسلام از ترجمه‌ها و تمثیلهای خداینامه - هشام بن محمد بن سائب کلبی که ابو منذر کنیه داشت، و در بین سالهای ۲۰۴، و ۲۰۶ هجری درگذشت، و از پیشروان علم انساب و اخبار، و تاریخ عرب قبل از اسلام است، و

۲۶- آثارالباقیه، طبع زاخو ص ۹۹.

۲۷- کتابی است به زبان عربی که نسخه خطی آن در کتابخانه دولتی برلین است مشتمل بر تاریخ ملل مختلف، و از آن جمله تاریخ ایران که در سال ۵۳۲ هجری تألیف شده، چون نه اسم کتاب، و نه نام مؤلف آن معلوم است، این کتاب را به نام آقای اسپرنگر، که آنرا بدست آورده، و در تحت رقم ۳۵ از مجموعه ادبی می‌باشد می‌نامند.

۲۸- مرحوم تقی‌زاده: مقاله شاهنامه و فردوسی در هزاره فردوسی، ص ۴۲.



مورخ معروف محمد جریر طبری مقداری از اخبار خود را از او گرفته، از کسانی است که از ترجمه‌های خداینامه استفاده کرده است. بخصوص ابن‌الکلبی در کتاب اخذ الکسری رهن‌العرب<sup>۲۹</sup>.

دیگر ابن بطریق اوتیکیوس الاسکندری سعیدبن بطریق نصرانی از دانشمندان قرن نهم هجری است، که در کتاب نظم‌الجواهر یا «التاریخ‌المجموع علی‌التحقیق والتصدیق فی معرفة التواریخ من عهد آدم الی سنی الهجرة» و دیگر ابن قتیبه ابوعبدالله محمدبن مسلم دینوری (در گذشته در حدود ۲۷۰ هـ) صاحب کتاب عیون‌الاخبار، و دیگر اصمعی عبدالملک بن قریب (در گذشته در بین سالهای ۲۱۴ و ۲۱۷)، و دیگر ابو عبیده معمر بن المثنی (در گذشته در بین سالهای ۲۰۸ و ۲۱۳)، و دیگر ابوالبختری (در گذشته در ۲۰۰ هجری) از کسانی هستند که از کتاب سیرالملوک، و یا تهذیب‌های آن استفاده کرده‌اند<sup>۳۰</sup>. شاهنامه ابوالمؤید - از ترجمه‌های بسیار مهم خداینامه، که ظاهراً از ترجمه سیرالملوک ابن المقفع بزبان فارسی معروف است، شاهنامه ابوالمؤید بلخی است، که از نخستین شاعران دوره سامانی بشمار می‌رود. بنا بر قولهایی که در کتابهای قدیم فارسی، و عربی از آن کتاب شده، شاهنامه ابوالمؤید معروف به شاهنامه بزرگ کتاب مفصلی بوده است در تاریخ و داستانهای ایران قدیم، که ترجمه یا اقتباس از خداینامه، یعنی سیرالملوک ابن المقفع بوده است. این شاهنامه در اواخر قرن چهارم هجری به نثر پارسی نوشته شده است.

شاهنامه ابوعلی بلخی - شاهنامه دیگری که باز ظاهراً ترجمه و اقتباس از خداینامه بود، شاهنامه ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر فارسی است، که تنها یکبار از او در آثار الباقیه یاد شده است. ظاهراً ابوعلی بلخی در دهه آخر قرن چهارم میزیسته است. بعضی از دانشمندان پنداشته‌اند که ممکن است شاهنامه ابوعلی همان شاهنامه ابومنصور محمدبن عبدالرزاق باشد. بقول ابوریحان، ابوعلی در شاهنامه خود نوشته بود، که وی اخبار کتاب خود را از روی سیرالملوک عبدالله بن المقفع، و محمدبن جهم البرمکی، و هشام بن القاسم بن مردانشاه موبد شهر شاپور، و بهرام بن مسهران (مطیار) اصفهانی تصحیح کرده، و آنچه را که در آن باب بهرام المهروی المجوسی آورده مقایسه کرده است<sup>۳۱</sup>.

شاهنامه ابومنصور محمدبن عبدالرزاق - معروفترین شاهنامه به نثر فارسی، شاهنامه ابومنصوری است، که به فرمان ابومنصور المعمری، توسط چهار تن از زرتشتیان هرات، و سیستان، و شاپور، و طوس برای ابومنصور عبدالرزاق فرمانروای

۲۹- الفهرست، محمدبن اسحاق‌الدیم، ص ۱۴۱ و ۷۵.

۳۰- رک - دکتر مشکور: ترجمه تاریخ طبری، طبع تهران ۱۳۳۷ ص ۳۹.

۳۱- آثارالباقیه، طبع زاخاؤ، ص ۹۹.

طوس به نثر نوشته شد، از این جهت آن را شاهنامه ابومنصوری خوانده‌اند. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، که در اواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود، و به ملیت‌خواهی ایرانی شهرت داشت، بانی ترجمه و یا اقتباس این شاهنامه، از خداینامه پهلوی گردید، و همین شاهنامه است، که اساس کار دقیقی در ترجمه شاهنامه منظوم او قرار گرفت. دقیقی توانست هزار بیت درباره سلطنت گشتاسب، و ظهیر زردشت از روی آن شاهنامه به رشته نظم درآورد، ولی اجل مهلتش نداد، و بدست غلامی ترک کشته شد، و نتوانست شاهنامه خود را به انجام برساند، و چند سال بعد حکیم ابوالقاسم فردوسی همت به تکمیل آن گماشت، و حماسه ملی خود را از روی شاهنامه‌های پیشین در شصت هزار بیت بنظم آورد.

دانشمندانی که به امر ابومنصور مأمور نگارش این شاهنامه شدند، بنا به مقدمه آن شاهنامه، که خوشبختانه از گزند روزگار بدور مانده، و بدست ما رسیده است چنین آمده:

«ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان، و فرزنانگان از شهرها بیآورند، و چاکر او ابومنصور المعمری هشیاران از آنجا بیآورد، چون شاج (شاید ماخ) پسر خراسانی ازهری، و چون یزدان‌داد پسر شاهپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نساپور، و چون شاذان پسر برزین از طوس، و بنشانند بفراز آوردن این نامه‌های شاهان، و کارنامه‌هایشان، اندر ماه محرم، و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت محمد مصطفی، و این را نام شاهنامه نهادند. پس این نامه شاهان گرد آوردند، و گزارش کردند، و این نامه را هر چند گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد، که این پادشاهی بدست ایشان بود.»

بنابر دلایلی که در دست است، مأخذ اصلی و اساسی فردوسی در نظم شاهنامه، همین شاهنامه ابومنصوری بوده است. از شاهنامه ابومنصوری به احتمال قریب به یقین در نگارش کتاب غرر اخبار ملوک‌الفرس که در پیش ذکر آن گذشت استفاده شده است. از آثار الباقیه ابوریحان برمیآید که در شاهنامه ابومنصوری فهرستی از پادشاهان اشکانی وجود داشته، که فهرست فردوسی در مورد آن پادشاهان با آن مختصر مطابقتی دارد. باتحقیق در موارد متعدده، اتحاد میان غرر اخبار الملوک‌الفرس، و شاهنامه فردوسی به این نتیجه میرسیم که مأخذ این دو کتاب در آن موارد یکی بوده است، و به احتمال قریب به یقین چنانکه گفتیم مأخذ هر دو آنها همین شاهنامه ابومنصوری است.

۳۲- بیست مقاله قزوینی، ج ۱ ص ۳۴-۳۷ (نقل باختصار).  
 ۳۳- دکتر صفا: حماسه‌سرانی در ایران از ص ۹۰ تا ۹۹.

فرخ ملك زاده

## سنت‌گرایی ساسانیان در هنر و اداره کشور

— اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در هزاره اول پیش از میلاد از هر نظر دارای کمال اهمیت است. تشکیل امپراطوری ماد در این هزاره تا حدودی وضعیت هرج و مرج داخلی را در ایران از بین برد و توانست کلیه ایالات کشور را متحد و متشکل سازد. البته تشکیل دولت ماد ناگهان و اتفاقی بوقوع نیبوست بلکه گذشت زمان و سیر تحول و تکامل اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و نیاز به يك قدرت بزرگ متشکل از کلیه ایالات در مقابل حملات بیگانگان آن را بوجود آورد.

— تشکیل دولت ماد در ایران و همکاری مستمر آنان با اورارتورها در مقابل بزرگترین دشمن و قدرت آن زمان یعنی آشوریها باعث دگرگونی و تغییرات اساسی در اوضاع اجتماعی و سیاسی جهان باستان گردید تا جایی که مادها موفق شدند با کوشش و تدبیر و زحمت بسیار بزرگترین امپراطوری تاریخ جهان باستان یعنی آشوریها را از صحنه سیاست و تاریخ جهان محو سازند. فتح نینوا بدست مادها در ۶۱۲ پیش از میلاد بزرگترین واقعه تاریخی جهان است.

ایران با چنین موقعیت و تجربه‌هایی می‌بایست سیر تکامل و پیشرفت را به پیماید و این رسالت تاریخی و زمان به عهده هخامنشیان واگذار گردید.

— پس از مادها هخامنشیان با استفاده از تجربیات گذشته و ابتکار و تدبیر عملا پایه‌گذار بزرگترین امپراطوری جهان باستان گردیدند. جهانی پر از آشوب و کشمکش و دنیایی پر از جنگ و ستیز به دست این پاك‌اندیشان فتح و آباد گردید. اداره شهرها و کشورها از هند تا یونان با مردمی بسیار، از نژاد، زبان و مذاهب

متفاوت کاری بس دشوار و غیر ممکن مینمود. ولی هخامنشیان با کوشش و تدبیر خاص خود موفق شدند ضمن حکومت بر آنان رضایت کلی مردم ایالات را جلب نمایند. بزبان دیگر روش و سیاست کلی هخامنشیان مقبول اقوام تابعه قرار گرفته و اکثریت مردم آنها تأیید کردند.

— تاریخ ایران در زمان هخامنشیان دارای فصول مختلفی است که هر يك از آنها باید جداگانه مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار گیرد. زیرا پس از گذشت سالها و قرن‌ها باز اثرات هنر و سیاست و برخی از موارد هخامنشیان در ایران و خارج دیده میشود.

— حمله اسکندر بایران و پایان دادن به امپراطوری هخامنشی تنها يك واقعه تاریخی و يك شکست نظامی تاریخ کشور ما است ولی آیا با این شکست کلیه آداب و رسوم و سنت‌های کشور ما نیز محو و نابود گردید؟ مسلماً نه. به شهادت تاریخ هیچ شکست و غلبه‌ای نتوانسته است آداب و رسوم و سنت‌های باستانی مردم ایران را محو و نابود ساخته و آنها را به‌بوته فراموشی سپارد. بدین‌سبب حکومت‌کوتاه سلوکیان نیز نتوانست راه کمال و دوام به‌پیماید و بالاچار جای خود را به اشکانیان یا پارتیان سپرد. اشکانیان نیز در احیای اختراعات گذشته و جبران شکست با توجه به موقعیت زمان و مکان تلاش‌هایی نمودند که از هر نظر دارای اهمیت بسیار است ولی ساسانیان بیش از آنها در احیای اختراعات گذشته تلاش نموده و دراندیشه تشکیل يك حکومت جهانی و بزرگ بودند. از آنجا که مطالعه تاریخ و اوضاع اجتماعی ایران در زمان ساسانیان باید از دید و جهات گوناگون مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، بدین‌سبب در اینجا به‌اختصار درباره سنت‌گرایی ساسانیان در هنر و اداره کشور و وجوه مشترک بین آنان و هخامنشیان صحبت میشود.

— ساسانیان در اداره کشور روش خاصی داشته‌اند که بیشتر توجه به گذشته و تقلید از هخامنشیان بوده است. باستان‌کتیبه‌ها و نوشته‌های هخامنشی در بیستون، تخت‌جمشید، نقش رستم و شوش و همچنین باستان‌اد نوشته‌های تاریخ‌نویسان معتبر یونانی، هخامنشیان بر کشورهای بسیاری حاکم بوده‌اند که نام و مشخصات آنها در این منابع ذکر شده است. ساسانیان را نیز باید دولت متحد یا کنفدراسیونی متشکل از کشورهای مختلف دانست. ایران یا اران‌شهر (سرزمین قدیم و همیشگی نژاد ایرانی) و انیران (شامل نواحی وسیعی که ساسانیان فتح کردند). که هرناحیه با نژاد، زبان و کیش خاص خود حکمران مستقلی داشته است و اکثر آنان در اداره ناحیه خود مستقل و مختار بوده منتهی مکلف به پرداخت مالیات سالیانه به‌دربار ایران بوده‌اند و بجز مالیات نقدی و جنسی در مواقع جنگ نیز با اعزام قشون سپاه ساسانیان را تقویت میکردند. این اصول عیناً در زمان هخامنشیان و سپس در دوره اشکانیان رواج داشته و عمل شده

بود و ساسانیان این شیوه را از آنان اقتباس کردند.

— ارتش ایران در زمان ساسانیان بنا به گفته آمین مارسلن و نوشته‌های پروکوپ ارتش توانایی بوده که پاسدار مملکت و کوبنده تجاوزات بیگانگان بوده است. نیروی ضربتی این ارتش را سواره نظامی تشکیل میداده که شماره آن را عده‌ای ده هزار مرد آزموده ذکر کرده‌اند. میدانیم که در زمان هخامنشیان در حمله کورش به سارد (پایتخت لیدی) ارتش ایران دارای سواره نظام مهمی نبوده است ولی پس از این نبرد و کسب پیروزی پادشاه ایران دستور تقویت سواره نظام ارتش هخامنشی را داد و از آن تاریخ به بعد در جنگها سواره نظام نقش عمده‌ای را ایفا نمود. در واقع سپاه ساسانیان همان شکل و اصول کلی سپاه هخامنشیان را دارا بوده و در جنگها عمل میکرد. زیرا در هردو، ارتش آنان متشکل از نیروی نظامی ایرانیان و اقوام تابعه بوده است و ذکر ده هزار نفر و اطلاعاتی که ما درباره گزنفون و غیره داریم بیشتر ما را باین اصل معتقد میسازد که ارکان ارتش ساسانیان اقتباسی بوده است از ارتش هخامنشیان با سلاحهای ویژه ساسانیان مانند منجیق — سنگ انداز — خشت انداز — نفت انداز — تیرتخش (آلتی مانند مسلسل‌های امروزی که مقدار زیادی تیر با هم می‌انداخته) و قلعه کوب — کمان گروچه‌ها (کمان‌هایی که با آنها گلوله سنگ و سرب و گل می‌انداختند) و ارا به‌های جنگی.

— در مورد اصول کشورداری و وصول مالیات نیز تشابهات فراوانی بین ساسانیان و هخامنشیان دیده میشود. روش و شیوه مذکور تا آن اندازه دقیق و صحیح بود که خلفای بنی‌العباس نیز وقتی بخلافت رسیدند همان کشورداری ساسانیان را برقرار کردند و اختیاراتی که ایشان بوزرای خود میدادند مانند همان اختیارات هزارپت‌ها و وزرک فرماندهان زمان ساسانیان بود. یعنی اینان با اختیار تام کارهای مربوطه را انجام داده و در مواقع لزوم با پادشاه مشورت میکردند. (هزار پت بمعنی صدراعظم یا فرمانده هزارتن از پاسبانان شاه بود که حتی یونانیان و سپس ارمنیها این لقب را به بعضی از سرداران خود داده‌اند — وزرک فرمانده بمعنی نخست‌وزیر است).

— تقلید و پیروی از نحوه سیاست کشورداری ساسانیان توسط خلفای بنی‌العباس تا آن درجه است که عده زیادی از دانشمندان برای اطلاع بیشتر از نحوه اداره مملکت در زمان ساسانیان وضعیت کشورداری خلفای بنی‌العباس را مطالعه کرده و از آن برای ساسانیان استفاده و نتیجه‌گیری میکنند.

— تمرکز قوا و داشتن اختیار مطلق دولت در زمان ساسانیان باعث پیشرفت کارهای دولتی شده و برخلاف زمان اشکانیان هیچگونه هرج و مرج و شورش در داخل کشور بوجود نیامد. البته این طرز اداره مملکت را ساسانیان از پیشینیان اقتباس کرده و بکار بردند که قبلا در بین‌النهرین آشوری‌ها و در ایران هخامنشیان کشور را با

این روش اداره میکردند. اصول کسب اطلاع از اقدامات و فعالیت‌های حاکمان محلی و مردم نقاط مختلف کشور و حتی خارج، در زمان هخامنشیان بطرز نوینی دایر گشت و ساسانیان نیز همان را دنبال کرده و در این کار یعنی جاسوسی، بهتر از پیشینیان موفق شدند زیرا در زمان ساسانیان در مدت چند قرن دیده نشد که حاکم ایالتی بر علیه حکومت مرکزی شورش و طغیان کند.

— در زمان ساسانیان آزادی و استقلال فردی و اجتماعی اهمیت خاص داشته و مردم نواحی مختلف در انتخاب دین، زبان و عقاید فکری آزاد بودند. با وجود آنکه اساساً دولت ساسانی دولت روحانی بود و مؤبدان در دربار نفوذ بسیار داشتند و مهم‌ترین رکن دولت بشمار میرفتند بمردم آزادی دین و عقیده داده شده بود. چنانکه در ایالات شمال شرقی ایران مجاور هندوستان دین بودایی رواج داشته و بت‌خانه‌های بزرگ مانند نوبهار و بلخ و بتکده معروف بامیان و دوتبت بسیار معروف «خنک‌بت» و «سرخ‌بت» در بامیان وجود داشته است. البته در نتیجه تأثیر و اختلاط تمدن ایرانی و تمدن بودایی در این ناحیه تمدن خاصی بوجود آمد که آنرا تمدن باختری و بودایی و یا یونانی و بودایی نام نهاده‌اند.

— در حفریاتی که پروفیسور سرگئی تالستوف در خوارزم و پروفیسور الکساندر کوبوفسکی (باستان‌شناسان شوروی) در سرزمین سفند انجام دادند معلوم گشت که در این نواحی دین زردشتی شکل‌خاصی داشته و با دین زردشتی دربار ساسانی و حتی سایر نواحی ایران متفاوت بوده است. همچنین وجود فرق مختلف دین زردشت مانند مزدیسنی یا بهدین (دین رسمی و دولتی) و زروانیان و کیومرثیان خود دلیل روشنی است بر آزادی عقیده و مذهب در زمان ساسانیان (زروانیان معتقد بودند که اهورامزدا و اهریمن از موجود دیگری پدید آمده‌اند که قبل از آنها بوده و بر آنها برتری داشته است و آن زروان یعنی زمان لایتناهی است و این مطلب را از جمله «زروان‌اکه‌رنو» که در اوستا است و بمعنی «زمان بیکران» می‌باشد گرفته‌اند — کیومرثیان نیز معتقد بوده‌اند که اهریمن از شك اهورامزدا پدید آمده است و درین صورت وجود مستقلی نیست).

بجز فرق دین زردشت دین‌های دیگری مانند دین مزدک — دین مانی — دین بهافرید و مذهب نصاری — مذهب بودایی و یهود و غیره با آثار و مدارک کافی که از آنها در دست است داریم در زمان ساسانیان وجود داشته است که همگی دال بر آزادی فکر و بیان مردم در آن زمان و انتخاب روش یا روشهایی در امور عقلانی و مذهبی است. که در واقع در این مورد نیز ساسانیان راه هخامنشیان را پیموده و روش نیاکان خود را دنبال و تأیید نمودند. زیرا یکی از اصول سیاست هخامنشیان آزادی مذهب برای مردم کشور ایران و اقوام تابعه بوده است که عملاً با این روش بزرگ منشی و احترام کامل آنان نسبت به اقوام تابعه و مغلوب معلوم میگردد. نتیجه چنین سیاستی را که

بر مبنای حفظ و احترام کامل به مذهب، زبان و رسوم و خط اقوام مختلف استوار بوده است میتوان در پیشرفت و موفقیت جهانی هخامنشیان جستجو نمود. تار و مار نمودن و بی‌احترامی نسبت به آداب و رسوم و سنن مذهبی اقوام تابعه و یا فشار و تحمیل کیش خود بر زیردستان و مغلوبین هیچگاه بسنده بزرگان نیک‌نفسی چون هخامنشیان نبوده است. آنان خود را حامی و نجات‌بخش اقوام تابعه دانسته و همواره آنان را در ادامه زندگی خاص خود و حفظ آداب و رسوم نیاکان یاری و کمک نموده‌اند. در مورد زبان نیز باید گفت که آزادی انتخاب زبان و خط برای گفتار و نوشتن در زمان هخامنشیان برای تمام اقوام تابعه وجود داشته و هرکس بزبان خود تکلم و با خط خود کتابت میکرده است و هخامنشیان در این مورد هیچگونه تبعیض نداشته و بهیچ وجه نخواستند با تحکم و زور زبان و خط خود را بر آنان تحمیل کنند. بدین سبب کتیبه‌های بجا مانده از زمان هخامنشیان اکثراً به سه خط و زبان می‌باشد: فارسی باستان - ایلامی و بابلی. البته از خط و زبان چهارمی نیز بنام آرامی استفاده میشد که بیشتر برای مکاتبات رسمی با اقوام تابعه و بیگانه بوده است. پادشاهان هخامنشی در کتیبه‌های تاریخی خود مانند بیستون - نقش رستم - تخت جمشید - شوش و مصر و غیره بدون کوچکترین تبعیض گفتار خود را بجز فارسی به ایلامی و بابلی نیز تکرار کرده‌اند. در زمان ساسانیان نیز تقریباً همین وضع دیده میشود. ساسانیان هم مانند هخامنشیان هیچگونه فشار و تحمیل بر اقوام تابعه جهت پذیرش زبان و خط ایرانی جاری نساخته و هرکس آزاد و مختار بود که بزبان مادری و اصلی خود تکلم کند زیرا باستناد مدارک موجود بر ما معلوم است که در زمان ساسانیان در نواحی مختلف ایران زبانهای محلی مختلفی رواج داشته است که با ملیت و نژاد مردم هر ناحیه مربوط بوده است. در ایالات غربی ایران در عراق و سوریه زبان آرامی و نبطی و سریانی و در مشرق و شمال شرقی ایران زبان دیگری بجز زبان پهلوی دربار ساسانی رایج بوده است و از مشرق ایران زبانهای متعددی مانند خوارزمی، تخاری، سغدی، کوچانی، هروی و زبان ایران شرقی رایج بوده است.

ضمناً تاریخ‌نویسان معتبر دوره اسلامی مانند ابن‌الدیم در کتاب الفهرست (از قول عبدالله بن المقفع) و حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف و ثعالبی در کتاب غرر ملوک الفرس و یاقوت حموی در معجم البلدان و مؤلف تاج العروس و بالاخره کتیبه‌های پادشاهان ساسانی همگی وجود و رواج زبانهای متعدد آن زمان را ذکر میکنند.

- عایدات ساسانیان عبارت بود از مالیات اراضی که آنها خراگت می‌نامیدند (= کلمه آرامی در کتاب تلموذ - در زبان عربی خراج) و مالیات سالیانه سرانه معینی که آنها گزیت یا سرکریت میگفتند (در عربی جزیه) و همچنین هدایایی که بر حسب عادت در جشن نوروز و جشن مهرگان بدولت می‌پرداختند. هر ناحیه مستقلاً را کور یا استان

میگفتند و هراستان به چند تسو (طسوج) تقسیم میشد. البته شماره استانها بسیار بود و مهمترین ناحیه مالیاتی ساسانیان سرزمین عراق بود که در نتیجه سبندیهها آباد گشته و قطعاً آبادترین سرزمین کشاورزی آن روز جهان بشمار میرفت. در این تقسیمات سرزمین عراق یا ایرانشهر به دوازده استان تقسیم میشد و مالیاتها بر دو نوع بود نقدی و جنسی و معیار مالیات نقدی درهم طلا بود. ینا بر مدارك معتبر جمع عایدات ساسانیان در سال ۶۰۸ میلادی (سال هیجدهم سلطنت خسرو دوم پرویز) ۷۲۰/۰۰۰ مثقال طلا معادل شصت میلیون درهم بوده است. تقسیم‌بندی مذکور و شیوه وصول مالیات مانند دوره هخامنشی است و حتی هدیه جشن نوروز و مهرگان نیز یادآور نقوش برجسته تخت‌جمشید و آوردندگان هدایاست.

— سکه‌های شاهنشاهان ساسانی از طلا و نقره و مفرغ ساخته شده و معمولاً در روی سکه‌ها بخط و زبان پهلوی نام شاهنشاه ساسانی با القاب و عناوین معمول زمان نوشته میشد و در سجع سکه کلمات زبان آرامی (هوزوارش یا زوارش) بکار می‌بردند. در يك روی سکه‌های ساسانی همواره صورت شاهنشاه و در روی دیگر نقش آتشکده کوچکی دیده میشود. پس از انقراض ساسانیان باز سکه‌های ساسانی در قسمت عمده‌ای از آسیا و اروپا رواج داشته و حتی تازیان نیز سکه‌های ساسانی را از رواج نیانداخته بلکه تا مدتی مانند آنها و حتی سجع و نقش آنها را تقلید کردند.

سکه‌های ساسانی گذشته از ارزش اقتصادی بعلت دارا بودن نقش پادشاهان که هر يك دارای تاج و لباس ویژه‌ای است و هم چنین به‌علت دارا بودن تاریخ زدن سکه در روی آن توانسته است خطاهای بسیاری از مورخین را در مورد آغاز، انجام و مدت پادشاهی هر يك از شاهان ساسانی را اصلاح کند. نقش آتشکده یا آتشدان در روی سکه‌های ساسانی بخوبی معرف اعتقاد و احترام این قوم نسبت به آتش مقدس یعنی کیش زردشت و پیشینیان بوده است. یعنی احترام و تقدس نسبت به آتشی که پادشاهان هخامنشی در نقش برجسته‌هایی مانند نقش‌رستم و بیستون در زیر حمایت اهورمزدا در مقابل آن به احترام و نیایش ایستاده‌اند در روی سکه‌های ساسانی با اهمیت بیشتر تکرار میشود.

— وجود آتشکده‌های بسیار در نقاط مختلف کشور مانند آذر فرنیغ در کاریان فارس و آذر کشتسب در گنجک (آذربایجان) و برزین‌مهر یا آذر برزین در کوه ریوند در خراسان و فیروزآباد — کازرون — نطنز — تخت سلیمان — مسجد سلیمان — تخت رستم (در ۵۰ کیلومتری تهران در خاک شهریار) اصفهان — چهار طاق جره — فراشبند فارس — قم — نقش رستم — نورآباد (میان شاپور و فهلپیان نزدیک نقش بهرام) — برزو (۱۲ کیلومتری راهجرد در ناحیه اراک) — نیسر یا نیاسر (نزدیک کاشان) — شوش — هرسین — کوه خواجه در سیستان و دهها آتشکده دیگر دلیل یسارزی است از



احترام و اعتقاد ساسانیان نسبت به کیش زردشت که بی شک این کیش مربوط به گذشته و احتمال قوی مربوط بدوره هخامنشی و یا پیش از آن بوده است.

– ساسانیان از نظر سیاست خارجی و روابط دیپلماتی با بیگانگان در حد موفقیت و احتیاج بخوبی عمل کردند و اطلاعاتی که در این زمینه در دست است مؤید این موضوع است که آنان با اکثر دول و قدرتهای زمان خود مانند امپراطوری روم – تازیان مغرب عربستان (یعنی در همسایگی سوریه و فلسطین و سواحل دریای سیاه) و کوشانیان (در شمال آسیای مرکزی) و هفتال یا هپتال (هیطل و جمع آن هیاطله) و چین و غیره روابط برقرار نمودند و حتی در سال ۵۱۹ میلادی سفیری از جانب پادشاه ایران بدربار چین رفته است و گویا در سالهای ۴۶۱ و ۴۶۶ نیز در زمان پادشاهی فیروز سفرایی به چین اعزام شده بود که البته این ارتباطات احتیاج به راه یاراهمایی داشت که ارتباط امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و غیره را تأمین نماید. در مورد راهها و ارسال مکاتبات ساسانیان چیز تازه ای ابداع نکرده و همان روش هخامنشیان را دنبال کردند. برید یا چاپاری که در زمان ساسانیان برقرار بود همان تشکیلاتی بود که هخامنشیان بنیاد نهاده بودند. برید را با اسب حمل میکردند و هم مراسلات و هم اشخاص را با آن میبردند و در هر منزل همواره اسبهای تازه نفس و اشخاص مسئول حاضر و آماده بود. در نواحی کوهستانی و صعب العبور چاهارهای پیاده و در ایالات سرحدی عربستان و بیابانهای گرمسیر با شتر رفت و آمد میشد که خلفای بنی العباس نیز عیناً آنها را عمل کردند. ولی بهر صورت نقش اساسی در این شیوه راهداری و ارتباط با اسب بوده است.

– اسب را عده ای به آریایی ها نسبت می دهند ولی آنچه که معلوم است آریایی ها نسبت به اسب علاقه وافری داشته و به سوارکاری اهمیت فراوان میدادند. در زمان هخامنشیان و سپس در دوره اشکانیان نیز اسب موقعیت خود را حفظ کرده و در تربیت و آموزش نوابوگان و جوانان تیراندازی و شکار و سوارکاری اهمیت فوق العاده ای داشته است که در این باره منابع یونانی موضوع را کاملاً تأیید نموده و اطلاعات مفیدی در اختیار ما قرار داده اند. بدین سبب در میان ایرانیان قدیم اسامی که از اسب مشتق شده باشند مانند لهراسب – گشتاسب – گرشاسب – ویشتاب – هیستاسب – جاماسب – طهماسب – گشنسب و غیره وجود داشته است و در دوران اسلامی نیز ایرانیان از اسب و سوارکنیه های عربی ساخته اند مانند ابوالقوارس و ابوالاسوار که ویژه نجیب زادگان و شاهزادگان بوده است.

– در مورد شکار نیز میدانیم که معمول ترین تفریحات هخامنشیان و ساسانیان شکار بوده است و از وجود پارادیس های (فردوس) دوره هخامنشی مطلع می باشیم. ثئوفان مورخ یونانی قرن هشتم میلادی نیز در این مورد میگوید: «سربازان هر اکلئوس (امپراطور

روم) در باغبایی که پس از شکست خسرو دوم تصرف کردند شترمرغ و غزال و گورخر و طاوس و تذرو (قرقاول) و حتی شیر و ببر یافتند. در نقوش برجسته بجامانده از ساسانیان نیز شکار جزو صحنه‌هایی است که همواره دیده میشود. و نقشهایی که در پارچه‌های ساسانی دیده میشود بخوبی وسعت خیال و تصور هنرمندان ایران را نشان داده و در ضمن وسعت شاهنشاهی ساسانی را که دارای اقلیمهای گوناگون و آب و هوای مختلف بوده است بیان میکند. بدین جهت گذشته از جانوران افسانه‌ای مانند سیمرغ و عنقا که سر اژدها و دم طاوس دارد و اسب و گاو بالدار انواع جانوران‌دشتی مانند اسب - گراز و قوچ و جانوران جنگلی مانند مرغابی که نوار ویژه ساسانی بگردنشان بسته شده است و انواع جانوران دریایی مانند ماهی - مرغابی و غاز دیده میشود.

درباره سنت گرای ساسانیان در هنر باید قبلاً اساس هنرهای زمان ساسانیان را طبقه‌بندی کرده و جدا از هم مطالعه نماییم که رئوس آنها عبارت است از: معماری - نقوش برجسته - فلزکاری - نقاشی - گچ‌بری - بافندگی و بالاخره هنرهای تزیینی و غیره.

- اساساً هنر و دست‌ساخته‌های انسانی با پرورش فکر و تجربه عملی مرتباً در حال تکامل بوده و نمیتواند ثابت باشد. براین‌پایه معماری ایران و اصولاً هنر ایران در زمان ساسانیان نسبت به گذشته تغییر یافته و بنا از مصالح کم دوام ساخته شد. بدین‌سبب اکثر ابنیه دوره ساسانی بمرور زمان از بین رفته و آنچه که مانده است بقایا و قسمتهای مختلفی است از کل بناها.

- آثار و باقیمانده‌های طاق‌کسری (ایوان مداین) با ۸ طالار و قصر ماشیتا در مشرق بحرال‌میت - عمارت سروستان - بنای فیروزآباد - ساختمانهای مهم شهر شاپور نزدیک کازرون - تخت‌گرا - قصر شیرین - خرابه‌های هوشخوری - دره‌ساین‌مره - قلعه سام - طاق ایوان (کوت‌کاهان) و پل دزفول و پل شوشتر و پل فیروزآباد و پل ساری و آتشکده‌های بسیار که قبلاً ذکر گردید و همچنین نقش برجسته‌های نقش‌رستم - طاق بستان - دارابگرد - فیروزآباد - سرمشهد - شهر شاپور و غیره همگی ما را در شناخت معماری ساسانیان یاری میکنند ولی گذشت زمان با توجه به موقعیت زمان و مکان و تغییرات کلی در حیات و اوضاع اجتماعی، ساسانیان را نیز وادار ساخته بود تا در هنرهای گوناگون از شیوه‌های زمان خود پیروی کنند که این شیوه‌ها با گذشته بی‌ارتباط نبوده و در برخی موارد تشابهات و اقتباساتی هم دیده میشود مانند اشکال مثلث متساوی‌الاضلاع قصر ماشیتا (در مشرق بحرال‌میت) که اقتباسی است از متیف‌های زمان هخامنشی در شوش. و یا بالای طاق بزرگ طاق‌بستان کنگره‌ای است که عیناً از روی کنگره‌های تخت‌جمشید گرفته شده است. و در این رهگذر در هنر ساسانی

ره‌آوردهای تازه‌ای دیده میشود که برخی از آنها مانند گچ‌بری و فرسک‌کاری در گذشته و بویژه در زمان هخامنشیان معمول و مرسوم نبوده است در حالی که در تزیین بناهای ساسانی نقش عمده‌ای را دارا می‌باشند.

جالب آنجاست که در بعضی از نقاطی که هخامنشیان در دامنه کوهها نقوش و خطوطی از خود بجا گذارده‌اند ساسانیان نیز درست در همان محل و در زیر نقوش برجسته هخامنشیان آثار خود را حک کرده‌اند گویی آنها خواسته‌اند در زیر حمایت اهورامزدا بوده و احترام کامل خود را نسبت به مقدسات و پادشاهان هخامنشی ابراز دارند. زیرا شاهنشاهان ساسانی عقیده داشتند که سلطنت آنان موهبتیست که اهورامزدا بایشان بخشیده است و خود را صاحب فرّه ایزدی می‌دانستند.

— حفریات، بررسیها و مطالعات سالمهای اخیر بهتر و بیشتر گسترش هنر ساسانی را در اقصی نقاط جهان ثابت می‌تواند. نکته مهم آنکه در برخی از این نقاط قبلا هنر هخامنشی تأثیر نموده و هنرمندان محلی در ابداع آثار خود از سبکها و قواعد هنر هخامنشی سود جسته بودند و سپس با ظهور و نفوذ هنر ساسانی در آن مناطق سبک محلی آنها تلفیقی با هنر ساسانی شده است که بی‌شک میتوان در آنها عناصر هنر هخامنشی را نیز جستجو نمود.

حفریات باستان‌شناسان فرانسوی به سرپرستی فوشه (Foucher) و گدار (Godard) و هاکن (Hackin) در بامیان و سپس در کتلی معروف به خیرخانه ۱۲ کیلومتری شمال غربی کابل (در ۱۹۳۴) نفوذ هنر ساسانی در صنایع یونانی و بودایی را که مرکز آن بلخ و بامیان و زرافشان و پامیر بوده است معلوم نمود.

در آثار تمدن یونانی و بودایی آسیای مرکزی که از قرن سوم میلادی در آسیای مرکزی فراهم شده و در ترکمنستان — تاجیکستان — قزاقستان — ازبکستان شوروی نیز نمونه‌هایی از آن بدست آمده است که نفوذ صنایع ساسانی در آنها دیده میشود. در پارچه‌های پشمی مکشوف از مغولستان و در آثار بیزانس روم شرقی (در ترکیه امروزی) نیز نفوذ و تأثیر هنر ساسانی دیده میشود.

در نقاشی‌های دیواری و موزائیک‌ها (در پالرم Palerme، جزیره سیسیل) و در سراسر صنایع گرجستان شوروی پیش از اسلام و بویژه در ساختمانهای قرن ششم و هفتم میلادی در ارمنستان بویژه در ساختمان کلیساها (سبک معماری — ساختمان — چرزا — سنگ تراشی — گچ‌بری — نقاشی دیواری) و اشیاء متبرک آن و حتی جلدسازی و تذهیب و نقاشی کتابهای دینی و همچنین در اشیاء مکشوف از خرابه‌های شهر معروف آنی (پایتخت قدیم ارمنستان) نیز هنر ساسانی تأثیر گذاشته است.

— جالب آنکه در هندوستان سبک ویژه‌ای متداول گشت که آنرا «هندوساسانی» نام نهاده‌اند. قلمرو و نفوذ این مکتب در داخل هندوستان بقدری وسیع و عمیق بود که

در سال ۱۳۲۸ سکه‌های این دوره را در نالیسار سامبهار Nalisar-Sambhar در ۶۰ میلی شهر جیپور یافته‌اند. و بالاخره نفوذ هنر هند در معابد برهمنی هندوستان - صنایع مصر بویژه در پارچه‌های قبطی - هنر اروپای غربی و اروپای مرکزی نیز مشاهده میشود. تا جایی که عده‌ای معتقدند هنرگوتیک Gothique که از قرن ۱۲ تا ۱۶ میلادی در فرانسه باوج رسید زیر نفوذ هنر ساسانی بوده است.

بسیاری از اماکنی که دربالا ذکر گردید مانند هندوستان و مشرق ایران، پیش از ساسانیان با هنر هخامنشی آشنا بوده و در خلق آثارشان از ویژگی‌ها و عناصر هنری هخامنشی استفاده مینمودند و بی‌شک هنرمندان محلی با آمدن هنر جدید یعنی هنر ساسانیان روش و سبک خود را به‌یکباره دور نینداخته و آنها را نیز رعایت نموده‌اند، که باید مورد بررسی و مطالعه بیشتر قرار گیرد. ولی قبول هنر ساسانی برای اقوام بیگانه بمنزل قبول هنر ایران بوده است که شامل گذشته و اصول هنری گذشته میشده است که ریشه‌های آن را باید در زمان پیش از ساسانیان جستجو نمود.

## ملکزاده بیانی

### سکه‌های ساسانی

شاهنشاهی معظم ساسانی براساس حکومتی متمرکز و تشکیلاتی صحیح بوسیله اردشیر شاهزاده پارس پایه‌گذاری گردید.

اردشیر<sup>۱</sup> پس از مرگ پدر (بابک) و درگذشت برادرش شاپور که بطور ناگهانی روی داد، پلانزاع فرمانروای پارس گردید (در حدود ۲۱۰ میلادی) و با داشتن صفات عالی فرمانروایی توانست در مدت کمی اساس دستگاه پارتها را که مدت پنج قرن شاهنشاهی آنان ادامه داشت و بنابر عواملی چند<sup>۲</sup> بطرف سقوط و بی‌نظمی میرفت براندازد و خود زمام امور را بدست گیرد. شاهزاده پرسی پس از شکست کامل قوای پارت و غلبه بر اردوان پنجم و کشتن وی<sup>۳</sup> در سال ۲۲۴ میلادی و برانداختن آخرین مدعی سلطنت شاهزاده آرتاباز وارد تیسفون پایتخت با شکوه پارتها شد و در این

---

۱- اردشیر پنجم شاهزاده پارس در حدود سال ۲۱۰ میلادی از طرف پدر خود بابک در داراب-گرد بمقام نظامی (ارگت بد) منصوب گردید. این خاندان اصیل که نسبت آنان به شاهنشاهی هخامنشی میرسید بر امور مذهبی ریاست داشتند. چنانکه سرپرستی معبد آناهیتا بمعده ساسان و پسرش بابک بود.

۲- از ابتدای قرن سوم میلادی موجبات سقوط شاهنشاهی پارت بمناسبت بروز اختلاف بین شاهزادگان و بزرگان و جنگلهای پی‌درپی خارجی و عدم اطاعت بعضی از فرمانروایان و ضعف دستگاه مرکزی فراهم گردید.

۳- اردوان پنجم در بهار سال ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزدگان (رامهرمز) در جنگی سخت که بین لشکریان وی و لشکریان اردشیر روی داد کشته شد.

شهر تاجگذاری کرد<sup>۴</sup> و بر اورنگ شاهی نشست. شهریار ساسانی تمام سرزمینهای که قلمرو پارتها بود در حیطه قدرت خود درآورد و نیز فرمانروایانی را که از اطاعت آنان خارج شده بودند، برجای خویش نشاند، و با جنگ با رومیان نصیبین و حران را بتصرف درآورد. وی شهرهایی بنیاد نهاد و آباد کرد<sup>۵</sup> و آتشکده‌ها و کاخهایی بنا نمود و هگمتانه (همدان) را مانند دوران پارتها پایتخت تاپستانی خود قرار داد. مؤسس سلسله ساسانی مردی مدبر و سیاستمداری بزرگ بود؛ و در مدت سلطنت خود موفق گشت برای حراست مملکت از تجاوز بیگانگان سرحدات را مستحکم سازد و ارتشی نیرومند ایجاد نماید.

اردشیر دستگاه اداری کشور را طبق نظام مشخص و معینی مجهز ساخت. کیش زرتشت را احیاء کرد و مذهب رسمی نمود. سنن و آداب ملی را که همواره نیاکان وی در حفظ و حراست آن کوشا بودند محترم داشت. شاهزاده پارسی با درایت جبلی اساس متین شاهنشاهی بزرگی را پی‌ریزی و بنیان نهاد که مدت چهار قرن و نیم دوام پیدا کرد و تنی چند از جانشینان وی بر وسعت و شکوهمندی آن افزودند و کانونی از مدنیت و جهانداری ایجاد کردند، که پرتو آن به دورترین نقاط دنیای آن روزگاران از شرق و غرب یعنی از چین تا مدیترانه و اقیانوس اطلس رسید.<sup>۶</sup>

با وجود آشفته‌گی‌هایی که بمناسبت پیکارهای اردشیر و پارتها روی داد و سازمان‌های اداری دستخوش بی‌نظمی شد، معینا سازمان اقتصادی استحکام خود را حفظ کرد و خزانه کشور تهی نگردید و بدین ترتیب شاهنشاهی جدید از آن بهره فراوان برد.

پس از برقرار شدن آرامش در سراسر کشور، نظام مالی و اقتصادی نوینی پایه‌گذاری شد و اداره آن تحت نظر مدیر مسئولی درآمد که نظارت کامل بر کلیه واحدهای مالی و مالیاتی سراسر کشور داشت.

در سالهای اخیر در (دورا اروپوس)<sup>۸</sup> اسناد و مدارک بسیار مهمی بدست آمده

۴- اردشیر نخستین بار در معبد آناهیتا واقع در استخر که اجداد وی ریاست آنرا داشتند تاجگذاری نمود.

۵- اردشیر شاه ارمنستان را که از خاندان اشکانی بود و به‌جانب‌داری آنان برخاسته بود و شاه کوشان را در حملات پی‌درپی شکست داد.

۶- شهرهایی که اردشیر بنیاد کرد عبارتند از (وه اردشیر) نزدیک تیسفون - اردشیر خوره (گور) فیروزآباد - (ریو اردشیر) ریشهر فارس و (رام اردشیر) خوزستان.

۷- هنر و فرهنگ ساسانی متجلی از هنر چند هزارساله ایران است که زمانی بصورت هنر هخامنشی سپس پارتی جلوه‌گر شد. این هنر نه تنها در ایران زمین نضج گرفت بلکه الهامبخش هنرمندان ملل دیگر نیز گردید، و آنان را تحت تأثیر قرار داد.

۸- دورا اروپوس (Dura-Europos) شهری در ساحل راست فرات (سوریه فعلی) است که در

است که قسمتی از آن اسناد درباره سازمان اداری و مالی و اقتصادی ساسانیان می باشد. بر اثر وضع موجود فعالیت بازرگانی که دچار بی نظمی شده بود از سر گرفته شد و در روستاها، روستائیان و کشاورزان با دلگرمی به کار زراعت و کشاورزی مشغول شدند و هنرمندان و پیشه‌وران به تهیه آثار هنری و مصنوعات مختلف پرداختند. بنابراین عوامل بانکداری رونق بیشتری پیدا نمود و مبادلات پولی بوسیله برات یا چک<sup>۹</sup> انجام میگرفت و ضرابخانه‌های متعددی که در شهرهای بزرگ و پایتخت‌ها تأسیس گردید به ضرب سکه پرداختند. سکه از جنس زر و سیم و مس و مسوار<sup>۱۰</sup> و بقطع و وزن معین بود.

از اردشیر اول پیش از اینکه شاهنشاه ایران زمین شود سکه‌هایی موجود است که مربوط بدوران فرمانروائی وی در پارس است. این نوع سکه از لحاظ نقش شباهت بسیاری به سکه‌های پارتی دارد ولی چون این ردیف سکه مورد بحث نیست از گفتگو درباره آن صرف نظر میکنیم<sup>۱۱</sup>.

ضرب سکه‌های ساسانی از سال تاجگذاری اردشیر اول (۲۲۴ م) آغاز شد و در سال (۶۵۲ م) که دوره سقوط شاهنشاهی ساسانی است پایان یافت.

در مدت چهار قرن و نیم که این سلسله دوام یافت شاهنشاهان متعددی سلطنت کردند که مدت سلطنت بعضی از آنان از چند ماه تجاوز ننمود<sup>۱۲</sup> و برخی مانند خسرو انوشیروان زمانی طولانی یعنی چهل و هشت سال سلطنت کردند و سکه‌های متنوعی ضرب نمودند. مطالعه سکه هر یک از شهریاران ساسانی میتواند بدون تردید بسیاری از وقایع آنزمان را روشن نماید. این قطعات کوچک و ظریف منابع اصیل و گرانبهایی هستند که بوسیله آنها میتوان از هیئت و سیمای شاهنشاهان و انواع تاجها و تزیینات لباس و آرایش مو و چهره و خط و تحول آن، و القاب شهریاران و مدت سلطنت واقعی آنان، و نام شهرهایی که ضرابخانه داشتند و در آن دوره آباد بوده، وضع مذهب بوسیله آتشدانها و وضع نگهبانان آتش و علامات که حاکی از پیوند ساسانیان به سنت‌های دیرین است آگاهی حاصل کرد.

تاج شهریاران ساسانی نمونه بارزی از هنر زرگری و جواهرسازی این دوران

→ حدود سال (۲۸۰ پ.م) سلوکوس اول آنرا بنا کرد. این شهر در اوایل قرن اول جزو متصرفات پارت گردید و در دوره شاهنشاهی شاپور اول به تصرف لشکریان ایران درآمد.  
۹- کلمه چک در اصل پارسی و از زبان پهلوی بوسیله بازرگانان خارجی که معامله و تجارت با ایران داشتند به مغرب‌زمین راه یافت.

10- Potin

۱۱- برای توضیح بیشتر درباره این نوع سکه‌ها: رگ. مقاله تحقیقات تاریخی درباره سکه‌های دوران شاهی و شاهنشاهی اردشیر. از نگارنده. مجله بررسی‌های تاریخی. شماره ۴، سال یکم.  
۱۲- مانند قباد دوم (۶۲۸ م) و آذرمیدخت (۶۳۲ م) که هر یک چند ماهی بیشتر سلطنت نمودند.

میباشد. پاره‌ای از نقوش و تزئینات گوهر نشان بر تاج‌ها یا زمینه سکه‌ها نشانه‌ای از مظاهر مختلف ایزدان یا نشانه شخصی شاهنشاهان یا خاندان آنان است. بسیاری از نشانه‌ها نه تنها بر آثار دوره پارتیان یا هخامنشیان و مادها برکنده کاری‌ها و مهرها مشاهده می‌شود بلکه بر آثار عیلامی هزاره سوم و دوم پیش از میلاد و سایر مناطق فلات ایران که از کاوش‌ها بدست آمده است<sup>۱۳</sup>، وجود دارد.

هلال ماه و ستاره و هلال ماه و قرص خورشید و نیم تنه شاهین یا بالهای شاهین هر یک نشانه‌ای از مظاهر طبیعت یا قدرت مافوق طبیعت است که در طول تاریخ بنابر خاصیت سنت پرستی ایرانیان<sup>۱۴</sup> در افکار و آراء آنان نفوذ نموده، و با وجود آئین زرتشت خود نمائی مینماید و گاهی نیز ملازم آن آئین گردیده است.

ماه و ستاره که نشانه پارتیان است و بر بسیاری از سکه‌های آنان مشاهده می‌شود<sup>۱۵</sup>، در دوران کهن نزد سرمری‌ها و بابلی‌ها و عیلامی‌ها مشاهده می‌شود که ماه مظهر ایزد (سین)<sup>۱۶</sup> و شمش مظهر خورشید، و شاهین نشانه فرایزدی است<sup>۱۷</sup>. این نشانه‌ها از هزاره چهارم پیش از میلاد به تناوب و بصور مختلف بر ظروف و آثار کنده‌کاری شده مشاهده می‌شود.

در اوستا در مورد شاهین چنین آمده است: «زرتشت به کی گشتاسب دعا کرده فرماید: بشود تو مانند جمشید دارای فرگردی»، «که فربه پیکر مرغی (وارغن) ۱۸ از جمشید جدا شد». «وارغن» پرنده توانائی از جنس شاهین است؛ و همچنین در ایران

۱۳ - بر آثار سفالی سیلک (کاشان) تپه گیان نهارند و تقریباً کم نزدیک تخت جمشید و آثار کاسیان نشانه‌هایی منقوش است. همچنین بر مهرهای استوانه‌ای شکل از دورانهای هزاره سوم تا مهرهای ساسانی این نشانه‌ها کنده‌کاری شده است.

۱۴ - با آمدن آریائیها و تسلط آنان بر اقوام ساکن فلات ایران اندیشه و عقاید آریائی در ساکنین بومی تأثیر فراوان نمود؛ همچنان که متقابلاً اعتقادات مردم بومی نیز آنانرا تحت نفوذ قرارداد. ۱۵ - ستاره گوهر نشان بر وسط تاج مهرداد دوم - سندروک و در پشت سر بعضی از سکه‌های مهرداد سوم نقر است. هلال ماه و ستاره بر سکه‌های فرهاد چهارم و دو ستاره بر سکه‌های مهرداد موجود است.

۱۶ - Sin.

۱۷ - شاهین، پرنده قوی و بلند پرواز بعنوان ایزد بزرگ آسمان و حمایت کننده، در دوران کهن در ایران زمین مورد احترام بوده است. نقش شاهین در حال پرواز که بر مهرها نقر است، چنین بنظر میرسد که تمام موجودات زمینی را تحت نفوذ و حمایت خود گرفته است. هخامنشیان مانند نیاکان آریائی خود این پرنده نیرومند را که نشانه برتری و پیروزی و حمایت در ادوار گذشته بود، بعنوان نشانه شاهنشاهی تلقی کرده و پرچم خود را با نقش شاهین تزئین نمودند. درفش هخامنشیان شاهین زرین با بالهای گشوده بوده است. یکنوع از تاجهای اردشیر یکم با نقش شاهین تزئین یافته است.

۱۸ - Vereghan



قدیم عقاب علم پادشاهی بود<sup>۱۹</sup>.

از دوره شهربیاری بهرام دوم به بعد تاج بیشتر شاهنشاهان از سر یا نیم تنه و یا بالهای شاهین تزئین یافته است<sup>۲۰</sup>.

بر سکه‌های ساسانی نقش ایزدان مهر<sup>۲۱</sup> و آناهیتا<sup>۲۲</sup> نیز بکار رفته است. بر تعدادی از سکه‌های هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳ م) و بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶ م) ایزد مهر که برگرد سر او اشعه می‌تابد، یا آناهیتا که تاج کنگره دار مقابل شاهنشاه ساسانی در کنار آتشدان مقدس ایستاده‌اند<sup>۲۳</sup> و نیز نشانه‌هایی که علامت شاه یا ولیعهد میباشد، نقر است.

بر سکه‌های هرمز دوم (۳۰۲-۳۱۰) و شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۱) و شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۷) در بالای شعله‌های آتش آتشدان، نیم تنه اهورامزدا قرار دارد. تاج زیبای گوهر نشان نرسی با شاخه‌های خرما که نشانه فراوانی و سرسبزی می‌باشد تزئین یافته است.

بر روی سکه‌های ساسانی نیم تنه شاهنشاهان قرار دارد و برگرد تصویر نام والقباق آنان بخط پهلوی نقر است، که نوشته بنا بر معمول بدین ترتیب است: مردیسن یعنی (نام شاه) ملکان ملکا ایران انیران منوچتری من یزدان «مزدآپرست خدایگان (نام شاه) شاه شاهان ایران وانیران که نژاد مینوی از یزدان دارد،»<sup>۲۴</sup> بر پشت سکه نوشته «نورازی» بعلاوه، نام شاه = بمعنی «آتش» و (نام شاه) نقر است. از اواسط دوره ساسانی نوشته بصورت کوتاهتر درآمده است. بدین ترتیب (نام شاه) «ملکان ملکا و بطور استثناء بر پایه آتشدان چند سکه واژه «راست» نقر گردیده است<sup>۲۵</sup>.

۱۹- اوستا - پشتها تألیف پورداود جلد دوم (ص - ۳۱۷).

۲۰- تاج بهرام دوم از نیم تنه وبال شاهین تزئین یافته است. تاج هرمز دوم بصورت شاهینی است که بر پشت اوگوی گوهرنشان قرار دارد. سکه بهرام چهارم دارای دو بال یا يك بال شاهین است. یکنوع سکه پیروز از دو بال که بر روی کنگره تاج قرار دارد تزئین شده است. تاج خسرو دوم (پیروز) اردشیر سوم و ملکه پوران دخت و هرمز پنجم و یزدگرد سوم نیز با بالهای شاهین تزئین شده است.

۲۱- بر سکه‌ای از هرمز اول ایزدمهر حلقه شهربیاری را که بدست دارد به شاهنشاه میدهد. تمدن ایران ساسانی تألیف لوکونین - ترجمه دکتر رضا (ص ۳۷۴). مهر ایزد عهد و پیمان و محبت و دوستی، روشنی و خورشید است.

۲۲- فرشته پاک و نگهبان آب است.

۲۳- در این نوع سکه آناهیتا و شهریار ساسانی شاخه برسم بدست دارند.

۲۴- واژه (انیران) بر سکه‌های هرمز اول نقر است، ولی در کتیبه کعبه زرتشت نام شاپور اول با لقب شاه شاهان ایران و انیران آمده است.

۲۵- بر سکه شاپور دوم و شاپور سوم و بهرام چهارم واژه راست مشاهده می‌شود.

نوشته بر سکه از دوره شهریارانی قباد اول ۲۶ بصورت ساده‌تری درآمده است و بجای ملکان ملکا، نام شهریاران باواژه (افزود)، (افزوتو) یا افزوتان یا فره افزود ۲۷ آمده است.

از دوران سلطنت بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۹ م) نام ضرابخانه شهر بصورت اختصار بر سکه نقر گردیده است. بدین ترتیب میتوان از شهرهای ساسانی که دارای ضرابخانه بوده‌اند آگاهی حاصل نمود ۲۸ از سلطنت پیروز (۴۵۹-۴۸۴) تاریخ گذاری بر سکه نیز متداول گردید. لذا به این وسیله دوره واقعی سلطنت هر یک از شهریاران مشخص می‌باشد.

بعضی از شهریاران ساسانی دارای یکنوع سکه ۲۹ و تعدادی از آنان دو یا شش نوع سکه ضرب نموده‌اند مانند اردشیر اول که دارای شش نوع سکه است که نقش هر یک دارای آرایش و تزئین مختلف و تاج مخصوصی است. از اردشیر سکه‌هایی با تصویر پسرش شاپور که ولیعهد است و ضمناً پدر او را در سلطنت خود سهیم نموده بدست آمده است ۳۰. نوشته بر سکه چنین می‌باشد:

«شاپوهری ملکان ملکا ایران منوچتری من یزدان»، «شاپور شاه ایران که نژاد مینوی از یزدان دارد».

سکه بهرام دوم چهار نوع است. یک ردیف با نقش تصویر وی - نوع دوم تصویر بهرام دوم با ملکه ۲۱ نوع سوم شاه و ملکه و ولیعهد و نوع چهارم شاه و ولیعهد است. سکه‌های بهرام دوم جزو آثار هنری بسیار با ارزش دوران ساسانی است.

۲۶- از دو دوره سلطنت قباد اول سکه با تاجهای مختلف موجود است. دوره اول (۴۸۸-۴۹۷ م) دوره دوم (۴۹۹-۵۳۱ م).

۲۷- فره افزود = فر (شکوه) افزوده شود.

۲۸- بر چند سکه از بهرام دوم نام ضرابخانه نقر است.

۲۹- شاپور اول دارای سه نوع سکه است. هرمز اول دارای دو نوع - بهرام اول یکنوع - بهرام سوم یکنوع - نرسی دو نوع - هرمز دوم دو نوع - شاپور دوم یکنوع - اردشیر دوم دو نوع - شاپور سوم دو نوع - بهرام چهارم دو نوع - یزدگرد اول یکنوع - بهرام پنجم یکنوع - یزدگرد دوم یکنوع - پیروز دو نوع - بلاش یکنوع - قباد اول دو نوع - راماسب یکنوع - خسرو اول (انوشیروان) سه نوع - هرمز چهارم یکنوع - بهرام ششم یکنوع - بستام یکنوع - خسرو دوم پیروز سه نوع - قباد دوم یکنوع - اردشیر سوم یکنوع - پوران یکنوع - هرمز پنجم یکنوع - یزدگرد سوم دو نوع.

۳۰- در پیکار بسال (۲۳۷ م) اردشیر با رومیان، شاپور که فرماندهی سپاهیان ایران را داشت مراتب کفایت خود را ابراز داشت لذا اردشیر جانشینی شاپور را اعلام داشت.

۳۱- همسر بهرام دوم بانوی بانوان ایران شاپور، دختر شاه میشان عموی بهرام و شاهزاده خانم دینک بود. در نوشته پهلوی دور سکه نام وی به این ترتیب نقر است «شاپور هردختری ملکتان ملکت». در کتیبه شاپور در کعبه زرتشت (نقش‌رستم) نام این شاهزاده خانم آمده است.

تناسب قرار گرفتن تصاویر و هم‌آهنگ بودن تاجها و تنظیم آنها همچنین نقوش پشت سکه که شاهنشاه ساسانی و مهر را در کنار آتشدان یا نشانه‌های شاه و ولیعهد در حالی برآزنده نشان میدهد، معرف ذوق و قریحه هنرمند حکاکی است که در تهیه سر سکه تمام جهات هنری و تناسب نقوش را با دقتی زیاد مراعات نموده و آن را بکار بسته است.

سکه‌ملکه پوران‌دخت (پوران) ۲۲ از لحاظ هنری بسیار ممتاز است و میتوان به یقین دانست که هنرمندان حکاک در کنده کاری تصویر سعی نموده‌اند شباهت و زیبایی وی را تا حد امکان نشان دهند.

سکه‌های ساسانی جلوه‌ای از هنر و فرهنگ و اقتصاد آن دوران است که با توجه و مطالعه دقیق میتوان به بسیاری از تحولات و سیر ارتقاء یا بالعکس انحطاط آن روزگار پی برد.

ضرب سکه‌های ساسانی با سقوط شاهنشاهی و فرو ریختن دستگاه اداری و مالی ایران زمین متوقف نگردید و اسپهبدان طبرستان و حکام و امرای تازی بطرز سکه‌های خسرو پرویز و یزدگرد سوم سکه ضرب نمودند، حتی نام امرای تازی و نام شهر و تاریخ ضرب بخط پهلوی بر سکه نقر گردید. این نوع سکه تا زمان خلافت عبدالملک خلیفه اموی (۶۵-۸۶ هـ ق) که سکه خلفا متداول گردید ادامه داشت. سازمان نوین مالی امپراطوری اسلامی بر مبنای تشکیلات مالی ساسانیان و بدست ایرانیان بنیاد نهاده شد و پی‌ریزی گردید. در دوره خلفای عباسی خاندان آل حبیب که اصل آنان از کام‌فیروز (پارس) است، در امور دیوانی شاخص بودند. چنانکه مأمون مدبرک بن حبیب را برای تصدی محاسبات دیوانی به بغداد فرا خواندند<sup>۲۳</sup> و بدین ترتیب خزانه بغداد در اثر کاردانی ایرانیان در نظم امور مالی بنا بر احوال ساسانیان پر ثروت و غنی گردید.

---

۳۲- پوران بمعنی سرخ‌روست. این ملکه دختر خسرو دوم پرویز و مریم دختر امپراطور روم موریس بود.

۳۳- رك. ابن‌حوقل - صورة الارض - (ص ۵۹).

### فهرست منابع

- ۱- دمرگان Mael de Numistique Orientale (Y. De, Morgan)
- ۲- پاروک Sassanian coins (F. D. Paruck)
- ۳- واکر Catalogue of the Araba - Sassanian (Y. Walker) coins
- ۴- انوالا Numismatique du Tabaristan (Unvalar)
- ۵- Archacologia mundi Iran 11. Vladimir G. Lokonin
- ۶- کریستن سن - ایران ساسانی
- ۷- پورداود (آناهیتا)
- ۸- گیرشمن (ایران از آغاز تا اسلام)
- ۹- بلعمی - تاریخ طبری (دکتر مشکور)
- ۱۰- ملکزاده بیانی: سکه در دوره شاهی و شاهنشاهی اردشیر بابکان: مجله بررسیهای تاریخی. شماره چهارم سال یکم.
- ۱۱- ملکزاده بیانی: مدال و سکه بهرام سوم ساسانی: مجله بررسیهای تاریخی. شماره اول سال چهارم.

۱۳- ملكزاده بيانى: تحقيق درباره صدوييست ونه سكه ساسانى. مجله باستان‌شناسى  
شماره سوم و چهارم

۱۴- دكتور رضوانى - ملكزاده بيانى: سيمى شاهان و نام‌آوران ايران

۱۵- ملكزاده بيانى: پايتخت‌هاى شاهنشاهى ايران

۱۶- تمدن ايران ساسانى: ولاديمير لوكونين - ترجمه دكتور عنایت‌اله رضا

دکتر محمود نجم آبادی

## طبقه‌بندی پزشکان و مجالس مشاوره طبی و حق‌انزحمه پزشکان در ایران باستان

۱- قدیم‌ترین دوره تاریخ پزشکی در کشور ما دوره آریائی است، که آریائیها در زادگاه اولی خود که همان خوارزم امروزی و باصطلاح آنان «آریاویش» بوده، بنظر میرسد سی قرن قبل از میلاد مسیح باشد، شروع گردیده است. در این دوره برحسب عقیده زرتشتیان اولین طبیب بنام تریثا<sup>۱</sup> است و این نام همانند ایمهوتپ<sup>۲</sup> (در مصر) و اسقلپیوس<sup>۳</sup> (در یونان) بوده است.

طب در ایران باستان در جمیع موضوعات اعم از بهداشت و درمان (که جنبه بهداشتی آن بسیار ارزنده‌تر میباشد) تا قبل از رخنه طب یونانی (یعنی طب بقراطی) تا قریب ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) مستقل و دور از آنها بوده. پس از آن بر اثر جنگهای بین ایران و یونان طب یونانی به طب ایران رخنه کرده و آثاری بر روی طب ایران گذارده است.

از خلال صحائف تاریخ ایران باستان چنین مستفاد میگردد که مکتب زرتشت (مکتب مزدیسنا) خیلی پیشتر و زودتر از مکاتب طبی یونان در عالم وجود داشته است. بطور خلاصه برحسب پیروان زرتشت اهورامزدا نیکی را آفرید و رنج و درد و بیماری از وسوسه اهریمن بوده، بدین جهت مبارزه بین بیماری و بهبود یعنی اهریمن و اهورامزدا پیوسته برقرار بوده است.

در مکتب مزدیسنا که به پیروی از دستورهای زرتشت پیغمبر ایران باستان

1- Thritha.

2- Imhotep.

3- Aesculapios=Aesculape.

باشد، آنچه که موضوعات در اوستا و سایر کتب مذهبی زرتشتیان آمده، نشانه این مکتب میباشد. چنانکه درباره پزشک و درمان و بهبود بیماران و علاج دردمندان همچنین مراجعه به طبیب تماماً از تعالیم زرتشت است. معروف است همینکه زرتشت پیامبر ایران باستان به درمان‌کننده مشهور شد، از اطراف و اکناف بیماران فالج و صرعی و پوستی و چشمی و امثال آن به‌وی روی آوردند.

میگویند لهراسب که به بیماری سختی مبتلی شده بود بر اثر تداوی تلقینی در وی توسط اشو زرتشت بهبود یافته است؟

مکاتب علمی و طبی چندی در ایسران باستان وجود داشته بمانند مکتب اکباتان که قریب یکصد سال پس از زرتشت توسط یک از شاگردان وی بنام «سنا پوراهوم‌ستوت»<sup>۳</sup> تأسیس گردیده که صدنفر شاگرد داشته است. پلوتارک<sup>۴</sup> (= فلوطرخس) در کتاب خود متذکر گردیده که در مکتب سده اکباتان که شخصاً بدان راه یافته بود، از حکمت و نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده میشده و صد شاگرد در آن به تحصیل مشغول بودند.

درباره سایر موضوعات طبی و پزشکان آن دوران مطلب کمی مفصل است که اگر مقرر شود، عرض شود باعث تطویل مقال گردد.

مقدمه بالا از آن نظر قلمی گردید که تا اندازه‌ای مطلب درباره طب ایران باستان روشن شود (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده چاپ تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی).

۲- در اوستا آمده که نخستین پزشک تریتا (= تریته) پدر گرشاسب پهلوان بوده. این مرد کسی است که برحسب عقیده زرتشتیان مرض و مرگ و زخم نیزه و تب سوزان را از تنها برطرف میکرده است.

طبیب بزرگ دیگری که درطب زرتشت از آن نام‌برده شده است تراثنا است. او کسی است که در حقیقت مخترع علم طب و کشنده روح خبیث است، بعلاوه دهنده هوم<sup>۵</sup> (= هوم المچوس = سوما<sup>۶</sup> در زبان هندی = هاوما = ساوما) و سازنده تریاق نیز میباشد.

درباره هوم باید دانست که گیاه کوچکی است که گل‌های زرد رنگ دارد. در جنوب شرقی ایران و افغانستان و بلوچستان و هندوستان (شبه قاره هندوستان) بدست می‌آید و طبق تحقیقاتی که شده است این گیاه همان افدرینا و الگاریس است که ماده عامله آن افدرین میباشد و برای بسیاری از بیماری‌ها مخصوصاً

3- Saena Poure Ahum stute.

4- Plutarque.

5, 6- Haoma. Saoma

بیماریهای قلبی مفید است. (برای اطلاع بیشتر از این گیاه رجوع شود به صفحات ۲۶۶-۲۷۸ کتاب تاریخ ایران قبل از اسلام تألیف نگارنده این مقاله و کتاب مزدیسنا مرحوم دکتر محمد معین و تحفه حکیم مومن و مخزن الادویه و یشتها تألیف مرحوم ابراهیم پور داود).

۳- تقسیم‌بندی اطباء در ایران باستان و موضوعات مربوط بدان‌ها -  
در وندیداد آمده است که زرتشت از اهورامزدا سؤال کرد که اگر پزشکانی چند باشند که یکی با کارد (چاقو و لوازم جراحی) دیگری با گیاه ۸ و سومی ۹ با ادویه و کلمات خدائی پاک درمان‌کننده برتری یا کدام یک از آنان است؟ جواب داده شد «ای سپینتمان زرتشت برتری با طبیب سومی است که او پزشک پزشکان است.»  
بطور خلاصه در ایران باستان (دوران آریائی و هخامنشیان) چند نوع طبیب آمده است:

الف - طبیب عادی<sup>۱۰</sup> بنام پزشک (= بئشز ۱۱) که بمعنای چاره‌بخش و درمان‌کننده میباشد.

در هر مزدیشت در میان صفاتی که برای اهورامزدا ذکر گردیده، غیر از آنکه ویرا دانا و توانا و بینا و آمرزیدگار و نگهبان و پاسبان و پشتیبان دانسته، در فقره هشتم درمان‌بخش و در فقره دوازدهم چاره‌بخش‌ترین خوانده شده است.

ب - کارد پزشک یا جراح که این دسته افرادی بودند که وقتی طبیب داخلی از عهده درمان برنمی‌آمد و موضوع جراحی پیش می‌آمد به چاقو (= آهن) متوسل می‌گردیدند. چنانکه در دوران تمدن اسلامی بدان اشاره شده است که «آخرالدواء اکللی» یعنی آخرین دارو داغ‌کردن<sup>۱۲</sup> بوده. بنابراین اطباء آنگاه که از درمان با گیاه و دارو و تلقین و امثال آنها عاجز می‌ماندند به کارد متوسل میشدند.

در باره جراح و جراحی باید دانست که ایرانیان باستان را اصول و عقایدی بوده که فهرست‌وار بدان اشاره میشود:

ت) پزشکان روانی که امروزه بنام «روان پزشک» مینامند که با تلقین و ذکر ادویه و اوراد و دخالت‌دادن عقاید دینی در طب ایران باستان مقامی ارزنده داشتند.  
ث) غیر از اطباء مذکور در بالا در ایران باستان چشم‌پزشک<sup>۱۳</sup> (= کحال)

۷- کلمه جراحی یا کارد پزشکی یا کرتو پزشکی (= کره‌تو بئشه‌زو Karetu bechazou) است، که عموماً آنان طبابت هم میکردند.

۸- مقصود گیاه پزشک (= عطار = Herboiste) است.

۹- مقصود اطباء روانی (= Psychiatre) یا روان‌پزشک است.

۱۰ و ۱۱- طبیب داخلی (= Interniste = Médecin général)

12- Cautérisation

13- Ophtalmologue.



وستورپزشك<sup>۱۴</sup> (= دامپزشك = بيطار) و بعداً در دوران ساسانیان طبیب قانونی یا طبیب رسمی و اداری بنام دادپزشك<sup>۱۵</sup> به کار طبابت می پرداختند. اولاً آنکه جراح نمی توانسته است به کار جراحی دست بزند، مگر آنکه اهلیت و استحقاق آنرا داشته باشد. بدین معنی وقتی جراح می توانست مزداپرستان (یا مؤمنان به آئین زرتشت) را عمل نماید که سه نفر از پیروان غیرمزداپرست را عمل کرده و به نتیجه رسیده باشد والا چنین جراحی گناهی بزرگ مرتکب گردیده که گناه زخم عمدی است.

این امر دو نکته مهم را شامل است: اول آنکه آئین و سنت پزشکی و عمل به علم الاخلاق<sup>۱۶</sup> طبیبی (یا ناموس طبیبی) را در برداشته دوم آنکه در حقیقت يك نوع اجازه طبابت بوده است.

بعدها در تمدن اسلامی همین امر مبحثی بسیار شیرین و مطول دارد که به صورت اجازه نامه طبابت درآمده و اکنون نیز امری بسیار معتبر در طبابت است.

پ) گیاه پزشکان آن دسته از اطباء بودند که با گیاهان درمان می نمودند. این دسته بعدها در تمدن ساسانی مقامی ارجمند یافتند که در این گفتار شرح آن بسیار طولانی خواهد شد. در حقیقت همان عطاران دوران تمدن اسلامی میباشند و اکنون هم در بعضی از کشورها نظر با اطلاعات مربوط به خواص گیاهان درمانهایی نیز در دکانهای خود می کنند.

طبیبان پیشتر از طبقه روحانیون بودند، منتهی پس از اتمام دوره الهیات و پزشکی اگر فردی میخواست فقط به اجرای احکام دین پردازد، در سلك روحانیون (مغان) قرار میگرفت والا بدرمان بیماران و معالجه آنان میپرداخت. این امر تا ظهور اسلام و پس از آن در تاریخ طب ایران دیده میشود که علماء حکمت عموماً اطباء عالیقدر بودند. حتی تا صدسال قبل در کشورمان هر طبیب موظف بود، حکمت را اول تحصیل کند.

در خرداد<sup>۱۷</sup> پشت فقره نهم درباره منتره (روان پزشکی) آمده است که اهورامزدا به زرتشت میگوید:

«ای زرتشت تو نباید این منتره را بیاموزانی جز به پدر یا به پسر یا به برادر

#### 14- Médecin Vétérinaire.

که امروزه دامپزشك نامیده میشود ولی در اوستا به نام «ستور پزشکی» آمده است.  
 ۱۵- طبیب قانونی (= Médecin legiste) و طب قانونی (= Médecine légale) است. بنده به فرهنگستان ایران بجای این دو کلمه «داد پزشکی» و «داد پزشکی» پیشنهاد می کنم و امیدوارم مقبول آتند.

#### 16- Déontologie médicale.

#### 17- Licence de la Médecine

یا بهتر عرض شود دیپلم و اجازه طبابت.

تنی یا به‌اتراوان (پیشوای مذهب زرتشت یا آذربان که امروز موبد گویند) متعلق به درجه سه‌گانه کسی که به‌نیکی مشهور و پیرو آئین نیک و به‌دین و پارساست، کسی که دلیرانه در همه‌جا آئین می‌گستراند». (بشتم‌ها جلد اول - مرحوم پورداد).  
چنین بنظر می‌رسد که تربیت پزشکان در سه مرکز ایران باستان یعنی ری و همدان و پرس‌پلیس انجام می‌یافته و آنطور که از تواریخ برمی‌آید آنکه تربیت پزشکان جزء وظائف فرمانداران بوده است.

در باره تحصیلات پزشکی واعزام پزشکان به‌شهر و اهمیت اطباء روحانی و وظائف طبیب معالج مخصوصاً جراح و دارو و داروها و گیاهان و مواد داروئی و محلهائی که بیماران بستری می‌گردند (و باصطلاح امروزی میتوان نام بیمارستان بر آنها نهاد) و پرستاری بیمار و بیماران و زهر و سم و پرستاران و آئین و سنت پزشکی و وظیفه خطیر جراح و موضوعات دیگر در باب‌هوم و زائیده شدن رستم و طب و اطباء مطلب بسیار مفصل است (برای اطلاع کامل از آنها رجوع شود به صفحات ۲۶۶ تا ۲۹۲ و از صفحه ۲۹۴ تا ۳۱۲ تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده این مقاله چاپ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی).

۴- حق‌العلاج و حق‌الزحمه طبیب - در وندیداد ۱۸ آمده است که حق‌العلاج (دستمزد یا پامزد یا حق‌القدم و یا ویزیت امروزی) برای طبیب و دامپزشک (= ستور پزشک) در ازاء خدمت و معالجه‌ای که برای افراد و طبقات مختلف بدین نحو آمده است:

اگر طبیب پادشاهی را درمان می‌کرد يك گردونه چهارچرخ؛  
اگر طبیب يك روحانی (موبد) را درمان میکرد، پاداشش دعای‌خیر موبد بود؛  
برای درمان فرماندار يك استان (ناحیه بزرگ یا زندپت) چهار گاونر؛  
برای معالجه حاکم شهر (دهوپت) يك حیوان اهلی درجه اول (به‌مانند شتر)؛  
برای بهبود رئیس خانواده (مانپت) يك گاو ارزان‌قیمت؛  
برای بهبود رئیس ده (ویسپت) يك گاو متوسط؛  
برای بهبود بانوی خانه (رئیس خانه) يك الاغ شیرده؛  
برای بهبود بانوی ارباب ده يك مادیان؛  
برای بانوی حاکم يك استان شتری ماده؛

و بهمین‌نحو برای افرادی از خانواده‌های بزرگ حق‌العلاج گاو بوده است.  
از آن گذشته حق‌العلاج برای دامپزشکان (بیطاران، ستورپزشکان) نیز منظور گردیده است بدین ترتیب:

حق‌العلاج گاو بزرگ قیمت يك گاو متوسط؛

۱۸- وندیداد که عموماً مصطلح گردیده صحیح نیست و «ویدیداد» صحیح آن است.

و حق‌العلاج يك گاو متوسط گاو کم‌قیمت:  
و حق‌العلاج يك گاو کم‌قیمت يك گوسفند؛  
و حق‌العلاج يك گوسفند يك تکه گوشت پرداخت می‌شده است.  
بطور خلاصه حق‌العلاج بیمار با میزان بیماری و سختی آن و مقام بیمار بستگی داشته است.

چنین بنظر میرسد که حق‌الزحمه پزشکان در ایران باستان جزء دیون اولی‌افراد بوده که می‌بایست بی‌درنگ به طبیب پرداختند و این مسئله در هیچ‌یک از اقوام سابق بمانند ایران باستان (به‌شکلی که آمد) معمول و متداول نبوده است.  
آنچه که از صحائف تاریخ و اطلاعات راجع به دوران ایران باستان مستفاد میگردد آنکه طبیب خوب می‌بایست درآمد کافی داشته باشد تا بتواند در محلی ممتاز که مجهز به‌اثاثه و لوازم باشد زندگی کند و غذای سالم و لباس کافی و اسبان تیزرو داشته باشد.

داشتن يك اسب تیزرو برای طبیب از واجبات بوده، زیرا بدون استعانت از آن نمی‌توانسته به‌عیادت بیماران برود، مخصوصاً وقتی که محل بیمار دور از خانه طبیب بوده. در اوستا آمده است که طبیب باید در مواقع ضروری هر روز بیمار را عیادت نماید و بجای خدمت به‌وی (طبیب) غذای خوب و خانه عالی و اسب تندرو داده شود. بنابراین میتوان گفت مقام طبیب در ایران باستان بسیار ارجمند و گرانمایه بوده است. (برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به صفحات ۳۱۳ تا ۳۲۱ تاریخ طب در ایران قبل از اسلام تألیف نگارنده این مقاله چاپ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی).  
**۵- مجلس مشاوره طبی یا کنگره پزشکی** - آنچه که از کتابهای مقدس زرتشتیان برمیآید درباره تشخیص بیماریها مجلس مشاوره با حضور پزشکان و موبدان (و گاهی با حضور اطرافیان) تشکیل میگردد چنانکه در تولد رستم، فردوسی شاعر بلند پایه ایرانی بدین نکته اشاره کرده است.

توضیح آنکه چون رستم از حیث جثه بسیار بزرگ بود، از مجرای طبیعی مادرش رودابه امکان بیرون آمدن نداشت و چون رودابه بسیار ناراحت بود، بدین لحاظ رستم را از پهلوی رودابه بیرون آوردند. این عمل امروز در میان اروپائیان بمناسبت بیرون آوردن ژول سزار ۱۹ از پهلوی مادرش ۴۰ به عمل قیصری نامیده میشود. اما حق آن است که ما ایرانیان آنرا «عمل رستمی» یا «رستمینه» نام گذاریم.  
اکنون چند بیت از فردوسی شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایرانی که در این مورد

19- Jule César

20) Opération Césarienne = Sesarian Section

و مشورت طبیبی است اختصاراً عرض می‌کنم (یعنی نمی‌توانم در این مقاله محقر تمام اشعار را متذکر گردم).

.....  
همی رانند رودابه از دیده خون  
از ایوان دستان برآمد خروش

.....  
پر از آب رخسار و خسته جگر

.....  
بخندید و سیندخت را مژده داد  
وز آن پر سیمرخ لختی بسوخت

.....  
به چشم هژیر اندرون غم چراست؟  
یکی مرد بینا دل پر فسون  
ز دل بیسم و اندیشه را پست کن  
ز پهلوی او بچه بیرون کند

.....  
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک  
به بینی هم اندر زمان رستگیش

.....  
مر آن ماهرخ را به می کرد مست  
بتابید مر بچه را سر ز راه  
که کس در جهان این شگفتی ندید.

.....  
زیس بار کو داشت در اندرون  
چنان شد که یک روز از او رفت هوش

.....  
به بالین رودابه شد زال زر

.....  
چو از پر سیمرخ آمد بیاد  
یکی پر بر آورد و آتش فروخت

.....  
چنین گفت سیمرخ: «کاین غم چراست؟  
بیاور یکی خنجر آبگون  
نخستین به می ماه را مست کن  
تو بنگر که بینا دل افسون کند

.....  
گیاهی که گویم ابا شیر و مشک  
بسای و بیالای بر خستگیش

.....  
بیامد یکی موبد چیره دست  
بکابید بی رنج پهلوی نا  
چنان بی‌گزندش برون آورید

ابیات بالا که از شاهنامه فردوسی در تولد رستم استخراج گردید خلاصه‌ای از مشورت اطرافیان مادر رستم و استمداد از سیمرخ و موبد که جراح بود میباشد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شاهنامه در فصل مربوط به تولد رستم - ایضاً به کتاب تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده این مقاله از صفحه ۲۷۸ تا ۲۹۳ چاپ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی).

اما مجلس مشاوره طبیبی بمعنای حقیقی در دوران انوشیروان شاهنشاه بزرگ ساسانی بود. بدین معنی که انوشیروان اطباء و فلاسفه چندی که در درباروی به خدمت اشتغال داشتند برای مشاوره جمع می‌کرد و شخصاً نیز در این قبیل مجالس شرکت داشت.

جبرائیل ۲۱ طبیب بزرگ یا بهتر عرض شود حکیمباشی پادشاه (طبیب جندی‌شاپوری).

و بیادق (بیاذوق). طبیب صاحب کتاب «الماکول والمشروب»؛

و سرجیس رأسی العینی ۲۲ فیلسوف بزرگ.

و برزویه حکیم هر یک عهده‌دار قسمتی از شعب علوم بودند.

مقام جبرائیل همان ریاست اطباء و طبابت دربار بود؛

سرجیس ترجمه کتاب فلسفی را از یونانی به سریانی عهده‌دار بود؛

بیادق حکیم به تألیف کتب طبی می‌پرداخت؛

برزویه به ترجمه کتاب حکمای هندوستان مشغول بود.

وقتی در مباحث فلسفی و طبی اختلافی بین آنان (حکما و اطباء) پیش می‌آمد

به امر انوشیروان مجلس مشاوره در دربار تشکیل می‌یافت.

این مجلس مشاوره را میتوان بنام‌کنگره بزرگ علمی و حکمتی آن دوران نامید

که بنیان‌گزار آن پادشاه بزرگ ساسانی بود.

اما مقام جبرائیل مدیون شیرین زن محبوب و سوگلی انوشیروان بود. وی

مسیحی نسطوری ۲۳ و شیرین نیز مسیحی بود. جبرائیل برای نازائی شیرین مورد شور

قرار گرفت. وی با کمک سرجیس رأس العینی نازائی شیرین را درمان کرد و از شیرین

کودکی بدنیا آمد.

درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی کنسولتاسیون ۲۴ طبی نیز نشانه‌هایی

درباره مشورت در ایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن

ایرانی است.

در تاریخ ایران باستان آمده است.

فردوسی آنگاه که کاوس به مازندران رفت و در طی ستیز چشم‌هایش تارشد

گوید: پزشکان دور هم جمع شدند و از تشخیص عاجز ماندند.

فردوسی گوید:

پزشکان فرزانه گرد آمدند همه یک یک داستانها زدند

ز هرگونه نیرنگها ساختند. مر آن درد را باز نشناختند.

۲۱- یا جبرائیل جندی‌شاپوری.

22- Sergius de Rechaina=S. Theodosiopolis

۲۳- دسته‌ای از مسیحیان میباشند که طرفدار نسطوریوس (Nestorios) اسقف بزرگ قسطنطنیه

بودند که درباره تثلیث حضرت مسیح(ع) با کاتولیک‌ها اختلاف عقیده دارند.

24- Consulation médicale

بمهرحال این بود مختصری از مطول درباره مشورت طبی در ایران باستان.  
در اینجا ختم مقال می‌کنم و به خوانندگان این مقاله تذکر می‌دهم:  
که از يك طبيب بیش از این درانجمن وکنگره ادبی ساخته نبود. اگر خطا و  
لغزشی و اشتباهی رخ داده شده بنده ناچیز را مطلع فرمایند.

۵

### منابع و مأخذ

- ۱ - آئین پزشکی یا پندنامه اهوازی تألیف علی بن عباس مجوسی اهوازی و ترجمه دکتر محمود نجم‌آبادی، تهران سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۴ خورشیدی.
- ۲ - آئین زرتشت - عقیده فیلسوف و شاعر معروف هند رابیندراناتاگور، بمبئی.
- ۳ - آئینه آئین مزدیسنی، مرحوم کیخسرو شاهرخ چاپ تهران ۱۳۳۷ خورشیدی.
- ۴ - اخلاق ایرانیان باستان، دین شاه ایرانی سلیستر، چاپ سوم تهران ۱۳۳۴ خورشیدی.
- ۵ - اولین کنگره اروپائی تاریخ بیمارستانها  
ایطالیا ۱۹۶۰ میلادی *Atti del congresso Europeo di Storia Ospitaliera*
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام، دکتر ر. گیرشمن، ترجمه مرحوم دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۶ خورشیدی.
- ۷ - ایران باستان، مرحوم حسن پیرنیا - مشیرالدوله - سه جلد تهران ۱۳۱۱ خورشیدی.
- ۸ - ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه مرحوم رشید یاسمی، چاپ سوم تهران ۱۳۳۲ خورشیدی.
- ۹ - بررسی یسنا، مراد اورنگ تهران ۱۳۳۹/۴۱ خورشیدی.

- ۱۰- بهداشت ایرانیان باستان، دکتر فریدون کابلی، تهران (پایان نامه) ۱۳۳۱.
- ۱۱- پزشکی در ایران باستان، دکتر مهراب خدابخشی، تهران ۱۳۳۲ خورشیدی.
- ۱۲- تاریخ تمدن ایران سامانی، مرحوم سعید نفیسی در دو جلد تهران ۱۳۳۱ به شماره‌های ۱۴۶ و ۱۹۵ انتشارات دانشگاه.
- ۱۳- تاریخ طب آ. کاستیلیونی A. Castiglioni ترجمه فرانسوی آن توسط J. Bertrand و F. Giolon پاریس ۱۹۳۱ میلادی.
- ۱۴- تاریخ طب، دکتر ل. مونیه Dr. L. Meunier پاریس ۱۹۲۴ میلادی.
- ۱۵- تاریخ طب از زمان قراعنه تا قرن هیجدهم، چارلز گرین کمستون Charles Greene Cumston, M. D. ترجمه فرانسوی آن توسط مادام دیسپان دو فلوران Mme Dispan de Floran پاریس ۱۹۳۱ میلادی.
- ۱۶- تاریخ طب ایران، دکتر سیریل الگود A medical History of Persia, Dr. Cyril Elgood طبیب سابق سفارت انگلیس در ایران - کمبریج ۱۹۵۱ میلادی.
- ۱۷- تاریخ طب در ایران قبل از اسلام، دکتر محمود نجم‌آبادی ۱۳۴۱ خورشیدی.
- ۱۸- تاریخ عمومی طب - (با همکاری عده‌ای از دانشمندان تاریخ طب) تحت نظر مرحوم لینل لاواستین Laignel Lavastine در سه مجلد، پاریس ۱۹۳۶ میلادی.
- ۱۹- حماسه‌سرایی در ایران باستان، دکتر ذبیح‌اله صفا، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۸.
- ۲۰- خرده اوستا (اوستای کوچک) آذرمهر اسپند، ناشر مؤبداردهشیر آذرکشمب تهران ۱۳۳۴ خورشیدی.
- ۲۱- شاهنامه فردوسی چاپهای مختلف و خلاصه‌هایی از آنها.



۲۲- طب در ایران، مرحوم دکتر عباس نفیسی به زبان فرانسوی La Medicine en Perse  
پاریس ۱۹۳۴ میلادی.

۲۳- علم الاخلاق پزشکی، دکتر محمود نجم‌آبادی، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی.

۲۴- عیون الابداء فی طبقات الاطباء، عربی، ابن ابی‌اصیبعه و ترجمه فارسی آن توسط  
مرحوم سیدجعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی.

۲۵- فرهنگ انگلیسی اوستا English-Avesta Dictionary  
بمبئی ۱۹۰۹ میلادی. Kanga, Kavasji, Edaliji

۲۶- فروغ مزدیسنی، مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ چاپ سوم ۱۳۴۰ خورشیدی.

۲۷- گزارش گاتاها «سرودهای زرتشت» آقای مراد اورنگ تهران ۱۳۴۱ خورشیدی.

۲۸- لغت‌نامه دهخدا تا سال ۱۳۵۲ خورشیدی.

۲۹- وندیداد پهلوی (ترجمه و تفسیر به انگلیسی) توسط بهرام‌گور طهمورس  
انکلساریا، بمبئی ۱۹۴۹ میلادی.

۳۰- وندیداد، ترجمه مرحوم سید محمد علی داعی‌الاسلام، بمبئی ۱۹۴۸ میلادی.

۳۱- هرمزدنامه، مرحوم ابراهیم پورداود، تهران ۱۳۳۱ خورشیدی.

۳۲- یسنا ج ۱ و ج ۲، مرحوم ابراهیم پورداود، بمبئی ۱۹۳۹ میلادی. و تهران  
۱۳۳۷ خورشیدی.

۳۳- یشتها، ج ۱، مرحوم ابراهیم پورداود، بمبئی ۱۳۰۷ شمسی

## سکاهها- ماساژتها- سرمدها

در طول تاریخ کهن باقوامی ایرانی برمیخوریم که درباره آنها پژوهش درست نشده است. سال گذشته در چهارمین کنگره تاریخ درباره پرتوها و پهلوها و پارشوها یا پارسیکا در هند باستان سخن گفتم امروزه درباره برادران دیرین آنها یا بگفته سرهارولد بیلی<sup>۱</sup> آموزادگان آنان یاسکاهها سخن خواهم گفت.

پهلوها، سکاهها، سرمدها (سارماتها) و ماساژتها و آسها و آلانها اقوامی ایرانی بوده‌اند که از جلگه‌ها و استپ‌های جنوبی روسیه از کناره‌های دریای خزر<sup>۲</sup> در شمال دریای سیاه تا شمال غربی چین و از دامنه‌های هندوکش تا کناره‌های دریای سفید (دریای میان زمین) پیش از زمان هخامنشیان تا زمان ساسانیان بادولت‌های کهن ایران و یونانیان و هند برخوردار داشته‌اند. هرودوت میگوید سکاهها مردمی آریائی بوده‌اند که در گذشته از ایرانیان جدا شده و از راه شمال دریای خزر به قفقاز رفته و از آنجا به آران سرازیر شده‌اند.

آثاری از سکاهها در کاوشهایی در گورهای آنان در دشتهای جنوبی اوکرائین پیدا شده است که از هزاره اول پیش از میلاد است. در آثار پیدا شده تندیس‌مفرغی پیدا شده که دستهایش چون بال است و یک ظرف گلی که در آن نشانه‌هایی است که باستان شناسان آنرا یک گونه خط شرطی و ترسیمی نامیده‌اند و بسیاری زینت‌آلات که بیشتر آنها از طلا است و بسیاری از این آثار در کناره‌های رود دن و دنیپر و پیرامون شهر کیف پیدا شده که هم اکنون در موزه تاریخی آن شهر که بر فراز تپه‌ایست که در آن تپه نیز آثار بسیار سکاهها یافت شده جلب نظر میکند. آثاری مفرغی در لرستان پیدا

شده که از شباهت بسیار بکارهای هنری سکاهای آنها را نیز برخی از دانشمندان از آثار مفرغی سکاهای دانسته‌اند. سکاهای از نژاد آریائی و اقوام ایرانی بوده‌اند و چندین دسته و گروه بوده که برخی از دسته‌های آنها را از نژاد تورانی دانسته‌اند و با نژادهای دیگر از هندی و یونانی آمیختگی یافته‌اند. پارتها، ماساژتها، سرمدها و آلانها و آسهای امروزی هم‌نژادان آریائی آنها هستند.

پنج سال پیش بدعوت آکادمی علوم شوروی از آثار پیداشده در اوکراین و قفقاز در شهر کیف و موزه تاریخی ارچنی گیدزه در سرزمین آسها در آنسوی کوه‌های قفقاز دیدن کردم و فرصتی بود که از آثار سکاهای در آنسرزمین و درموزه‌ها دیدن نمایم آسها و آلانها و سرمدها در قفقاز امروز در آران‌پازماندگان آن مردم می‌باشند که سالها ننگهبانان داریال قفقاز و دربندها بوده‌اند. آثار دیگری از سکاهای در کناره‌های دریای سفید و میان رودان و کابلستان و هندوستان یافت شده است که برخی از آنها را باستان‌شناسان شناخته و برخی را نشناخته با اقوام دیگر نسبت داده‌اند. نویسندگان و جغرافیایان قدیم مانند: استرابو، ارسطو، بطلمیوس و سننگ نیز از سکاهای آگاهی‌هایی بمانده‌اند.

با آنچه گفته شد سکاهای اروپای غربی و خاورمیانه تا آسیای میانه و سرزمین هند گسترش داشته‌اند

یونانیها از سده هشتم پیش از میلاد با سکاهای رابطه داشته و سکاهای بشهرها و سرزمین یونان تاخت و تاز میکرده‌اند و گاه از آنان باج گرفته‌اند.

هرودوت سرزمین اولیه سکاهای شمال و شمال شرق آمودریا دانسته است ولی بطلمیوس سرزمین آنها را از دریای خزران تا مغولستان و تبت و چین دانسته و ما میدانیم که دریای خزران در گذشته آرف بوده که پسانتر باشتباه بدریای مازندران گفته‌اند.

از سده ششم پیش از میلاد سکاهای از مرزهای شمالی قفقاز و تا شمال سفدو خوارزم و دامنه‌های هندوکش تا هندوستان و در فلات مرکزی تا میان رودان و آسیای کوچک گسترش داشته‌اند و هرودوت عقیده دارد که در اواخر هخامنشیان سکاهای را ماساژتها بنواحی دیگر راندند و بطور کلی باید گفت یکی از شاخه‌های سکاهای در جلگه‌های شمالی کوههای خراسان می‌زیستند در حدود ۲۵۰ پ. م بخشی از خراسان شمالی را بدست آورده و از آنجا سوی قفقاز و جلگه‌های شمالی روسیه رو آورده در سرزمینهای شمالی ایران مستقر گشتند.

پس از مدتی فشار هونها از شمال موجب رانده شدن سکاهای شمالی به نواحی مرکزی فلات ایران شد.

در نوشته‌های منسوب به نویسندگان یونانی آمده است که کوروش کبیر پس

از فتح بابل بکار سکاها پرداخت. کتزیاس نوشته است که کوروش کبیر با «دربیک»ها در افتاد و اما استرابو آنها را نیز از سکاها میدانند و هرودوت عقیده دارد که کوروش با ماساژتها در افتاد.

هرودوت نوشته است سکاها بسرمداری آمرگس<sup>۲</sup> از کوروش شکست خوردند. و استرابو مینویسد: «برخی گویند که کوروش در جنگ سکاها شکست خورد و فرار کرد سکاها در تعقیب کوروش بودند کوروش برگشته آنها را از دم تیغ گذراند. از آن پس هر سال در کشور شاهنشاهی روزی جشن گرفته میشد و بنام پیروزی بر سکاها در این روز زن و مرد پوشاک سکائی برتن کرده بپاده گساری و بازیها میپرداختند.<sup>۴</sup> فیثاغورس در سالهای ۶۵۳ تا ۵۷۲ پیش از میلاد میزیسته در سیاحتنامه‌ای که درباره سفرهای خود بخاورزمین نوشته مینویسد: «هنگام ورود به ایران جنازه کوروش کبیر را به پاسارگاد میبردند و داریوش بزرگ سه هزار قدم از شهر پیاده به پیشباز جنازه شتافت.»

اما چنانکه همان مورخان نوشته‌اند سکاها در جنگها از یاران و همراهان کوروش کبیر و داریوش بزرگ در می‌آیند و از اینرو روایت استرابو بنظر درست نمی‌آید اگر چه هرودوت درباره سکاها مطالبی افسانه‌آمیز دارد، از هزاره پیش از میلاد تا زمان کبیر زندگانی سکاها بر ما درست روشن نیست. در سنگ نبشته‌های هخامنشی<sup>۵</sup> باشندگان آنور آمونیا تا پامیر بنام سک و سکا یاد شده و آنها را دو دسته خوانده یکی سک هومه و رک<sup>۶</sup> یا سکاها<sup>۷</sup> فرآورنده هومه و دیگری سک تیگرخوذه یا سکاها<sup>۸</sup> تیزخود و آنها را از مردم ایرانی نام برده است.

جایگاه سکاها<sup>۹</sup> فرآورنده هوم پیرامن پامیر و افغانستان خاوری بوده و سرزمین سکاها<sup>۱۰</sup> تیزخود یا سکه‌های تیه‌ترادریا (سکاها<sup>۱۱</sup> آنور دریا) در سیستان و مکران و سکاها<sup>۱۲</sup> مرزی در شمال قفقاز در دشتهای شمالی قفقاز بوده است که پسانتر نگهبانان داریال و دریند بوده‌اند اما هرودوت سرزمین اسکیتها را نزدیک ماد میدانند و جای دیگر گفته است: که آنها از آسیای میانه باسیای کوچک رفته‌اند. در باره راهی که از آنجا سکاها بسرزمین مرکزی ایران رو آورده‌اند هرودوت نوشته از دریند قفقاز یماد آمدند و کتزیاس نوشته است که از راه گرگان و خراسان تا پاریس پیش رفتند. امکان دارد از هر دو راه آمده باشند یا هیرکان و گرگان اشتباه شده باشد و از راه گرجستان که در گذشته هیرکان میگفته‌اند و همان راه شمال دریند قفقاز باشد بایران رو آورده باشند. نه تنها درباره راه آمدن سکاها اختلاف است بلکه درباره شرکت سکاها در جنگها در زمان کوروش کبیر روایات هرودوت و کتزیاس و استرابو اختلاف دارد. سکاها در جنگهای کوروش کبیر همکاری داشتند. و کوروش کبیر پس از گرفتن سرزمین سکاها (سیستان) بیاری آنها بسرزمین هند رو آورد و بیاس یاریهای آنها آنان را

«نیکوکردار» نامیده است، سکاها از شمال و رارود رو بیائین سوی وادیهای هریروء هیرمند و ارغنداب سرازیر شدند و در میان سکاهائی که در ارغنداب و دره مهران ماندند مردی بنام مایوس<sup>۷</sup> در حدود ۷۲ پیش از میلاد بنام (بازیلیوز یا بازیلیون میکالیوس ماریوس) یعنی فرمانروای بزرگ مایوس تاتاکسیلا پیش رفت چنانکه نیشته‌ای از او بر صفحه‌ای مسین در تاکسیلا پیدا شده است<sup>۸</sup> گروهی از سکاها در پامیر ماندند و حکومتی در آنجا پدید آوردند و شاخه‌ای دیگر در زرننگ (زرنج) رفته و در آن سر-سرزمین ماندند و آنجا سکستان یا سیستان نامیده شد و گروهی از سکاها پس از گرفتن کابلستان رو بسرزمین هند آوردند و تاتاکسیلا و یولان پیش رفتند و آنجا را «کی-پین»<sup>۹</sup> نامیدند. سکاها در لشکرکشی داریوش بزرگ<sup>۱۰</sup> پسوی سرزمین هند همراه او بودند و در جنگهای خشایارشا سکاها از جنگجویان دلیر بودند و در سرزمین هند دولت هند و ساکه یا هندوسیتپین یا هند و سکاکیان را پدید آوردند و بسیاری از عقاید سکاها با مردم سرزمین هند آمیخته گشت. در کتاب منوسهریتی از آثار کهن هند که بزبان سنسکریت است یا وانه، سکا و پهلوه را از مردم دسیو<sup>۱۱</sup> دانسته و مقصود مردم غیر برهنه هند است. دکتر بندهارکر از دانشمندان سنسکریت عقیده دارد پهلوه و سکا در سالهای ۱۶ و ۱۳۳ میلادی در «اندره» جنوب هند فرمانروائی داشتند.

چنانکه خواهیم گفت سیدار تاساکیامونی بودا نیز شاهزاده‌ای از این خاندان بوده است و کنیشکا (کانیسکا) از مروجان دین بودا در شرق ایران بوده است<sup>۱۲</sup> و اما پسر او هویشکا ایزدان ایرانی مانند میثره و آناهیتا و آذر و خوارنه را ستایش میکرد.

کوشانی‌ها یکی از شاخه‌های سکاها بودند این شاخه را شاخه «کوبین شوانگ‌ها» دانسته‌اند. کوشانیان و سکاها ی هند و باختر را مورخان چینی و ارمنی اشکانیان باختری و اشکانیان هند دانسته‌اند. کوشان شاهان مانند سکانشاهان و گیلانشاهان و فیلانشاهان مردمی مرزنشین بودند که روی روش حکومت دولت اشکانی استقلال داخلی داشتند ولی از شاهنشاه متابعت کرده و در جنگها دريك صف قرار داشته‌اند و خراجگذار اشکانیان بودند کوشان شاهان در حدود دویست سال شاهی داشتند و آنها را اشکانیان خاوری نیز خوانده‌اند.

هرتسفلد عقیده دارد پارتهای سکستان از دودمان سورنهای اشکانی بودند<sup>۱۳</sup> و ویلیبر عقیده دارد اشکانیان خود از خاندان سک‌ها بوده‌اند.

ژوستن<sup>۱۴</sup> عقیده دارد قبایلی از سکاها که در خراسان تاکناره‌های دریای خزران ساکن بوده‌اند سکاهائی بوده‌اند که از مسکن اصلی خود در تمام شمال بان نواحی رفته و بنام پارت مشهور شدند و پارت‌ها بزبان سکائی بمعنی تبعید شده است. اگرچنین باشد اشکانیان نیز از سکاها بوده‌اند و با ماساژتها و سرمدها و آلان‌ها و آس‌ها از

يك دودمان بوده‌اند.

سكاهائی كه به سرزمين زرنگت رفته و در آنجا حكومت سكان شاهان را تشكيل دادند پيش از صدوسى سال در سكستان فرمانروائى داشتند. سكاهها پيش از ميلاد تا متر ۱۵۱ پيش رانند و دير زمانى در سرزمين هند در دكن، مالوه و گجرات حكومت داشتند و يكبار در سند و پنجاب از پهلوهاى ايران شكست خوردند و در سال ۷۸ ميلادى سالباهن يكي از پادشاهان هند در جنگى سكاها را كه در جنوب هند فرمانروايى داشتند شكست داد از آن زمان تاريخ پيروزى سالباهن بر سكاها در هند مبداء تاريخ شده است و تاريخ سكاها تاريخ رسمى كشور هند گشته و از سالها پيش اين تاريخ در دكن رواج داشته است آغاز سال سكائى از فروردين ماه است. از سال ۱۹۵۷ ميلادى تاريخ سكا تاريخ رسمى هند شده است و نام ماههاى آن همانند نام ماههاى بگرم ۱۶ است كه سكاها را فرمانبردار كرد و گمان ميرود چنبر گوپتاي دوم باشد. سكههاى نقره از زمان فرمانروايى سكاها از ۴۰۰ پيش از ميلاد در گجرات بدست آمده است.

آندسته از سكاها كه از هندوستان به فلات ايران بازگشتند از گندارا (قندهار) به كابليستان و پيرامون بگرام رو آوردند و شاخه‌اى بفرغانه رفتند و در آنجا ماندند. سكاهاى ساكن فرغانه را خاورشناسان از بازماندگان تخارها ميدانند كه با هونها نيز بستگى داشتند.

جاىگاه اين سكاها در شمال خاورى فلات ايران در «دوسون دساي» پيرامون فرغانه بوده كه در سده دويم پيش از ميلاد در زمان شاهنشاهى اشكانيان در حدود يكصدسال در آن سرزمين از مرزداران شمالى بوده‌اند و دين سكاها بيشتر مهرپرستى بوده و مهرپرستى را در هند رواج دادند و آثارى از مهرپرستى در سرزمين هند پيدا شده است. قدرت و نفوذ هونها در شمال سغد و خوارزم موجب شد كه سكاها و كوشانهاى ياشنده در آن سرزمين سوي فلات مركزى ايران رو آورند و در حدود سده دويم و يكم پيش از ميلاد در فلات مركزى تشكيل حكومت بزرگ اشكاني و شاخههاى آن بردارند. در نتيجه فشار هيتاليان و قبائل زرد از شمال سغد و خوارزم سكاها در زمان اشكانيان و ساسانيان پداخل مرزهاى ايران رو ميآوردند.

از سنگت نبشته نقش رستم در نقش معروف به پايكوبى در نقش تاجگذارى نرسى شاهنشاه ساسانى كه در سال ۲۹۳ ميلادى انجام شده است هرتسفلد آلمانى استنباط كرده فرماندهان سكائى از بخش كاتياورار هند در آئين تاجگذارى شركت داشته‌اند.

جغرافيانويسان قديم مانند بطلميوس ۱۷ در سده دويم ميلادى سرزمين سكاها را سارماتيه نيز گفته‌اند.

گاه سكاها باروپاى شرقى تاخته‌اند. چنانكه اخيرا آثارى از سكاها در روماني

پیدا شده و تعدادی از واژه‌های سکایی در زبان مردم رومانی شناخته شده است در زمان ساسانیان سکاها در مرزها و در جنگها نقش مهم داشتند و در آنزمان سکستان چنان اهمیت داشت که گاه ولیعهدنشین بود و بفرمانروای آن سرزمین سکانشاه میگفتند. آمیانوس ۱۸ مینویسد:

«ساسانیان بسکاها بیش از دیگران اعتماد داشتند.» ۱۹

**نام سکاها** - در سنگ نبشته نقش رستم از داریوش بزرگك سك و سكا ۲۰ها از اقوام ایرانی آمده وباین اقوام یونانی‌ها سکیث ۲۱ گفته‌اند و هرودوت نیز سکیث‌ها وشاکاها را یکی دانسته. در هند سکاها را سپهاکاشاکا ۲۲ گفته‌اند و به پهلوی سك ۲۳ جهانگردان چینی که بااین اقوام برخورد کرده‌اند آنها را مانند ایرانیان سك نوشته‌اند روسها بانان اسکیف و آلمانی‌ها اسکیث و فرانسویها سیت ۲۴ گفته‌اند و برخی جغرافیا نویسان پیشین آنان را ساك و ساس و گاسك و سکا نیز گفته‌اند. باید گفت از هفت سده پیش از میلاد تا اواخر ساسانیان این مردم از دره رود مهران تا دره دانوب گسترش داشته و در هر سرزمین نام مخصوص بخود داشته‌اند.

نام سکاها در زبان فارسی دری سك و سگ و ساکه و در ترکیب سکستان، سیستان، سگوند، سکز، سگبذ، سکیار در نام شهرها و شهرک‌ها و قبایل بسیار جاها برجا مانده واین واژه سك با سگ ارتباطی ندارد.

در ایران امروز بقایای سکاها در سیستان در زایل و کابل در قبیلہ نپتون سهاک ودر نیمروز سیستان سکزی‌ها هستند.

سراولف کرو افغان شناس انگلیسی در میان نامهای بازماندگان سکاها که در گندارا (قندهار) حکمرانی کرده‌اند قرآینی یافته است.

کردهای سیتی وسیت در کوه‌های سیتاوا (سیت‌آباد) در اطراف جلگه ترکو در غرب رضائیه هنوز هستند وکردهای سیت یا شیت که آنها را بعدها سیتلویاشیتلو گفته‌اند در کناره‌های ارس «دژشیت‌دژ» یاسیت دژ در شمال شرقی ماکو است و تیره‌ای ازکرد های جلالی در آنجا زیست میکنند که میتوان آنها را نیز از بازماندگان سکاها دانست. همچنین شکاک‌ها خود را سکاك وسکا میگویند که آنها نیز احتمال دارد از بازماندگان سکاها باشند. در سردشت میان مهاباد و گورک تیره‌ای چند هزار خانوار از آلان‌ها نیز زندگی میکنند.

دانشمندان شوروی مانند آبایف و برخی از نویسندگان غربی عقیده دارند که آلان‌ها و آس‌های امروزی در قفقاز نیز بازماندگان سکاها هستند زیرا آلان‌ها همان آریاهای سکائی هستند که در گویش شمالی سرزمین آران آنان آلان نام گرفته و نام سرزمینشان بجای ایران آران شده و آلان‌ها نیاکان آس‌ها یا اوست‌های امروزی هستند. آران بزبان عربی رفته معرب شده در تاریخهای اسلامی ایران آمده است.

## ماساژتها و سرمدها

همزمان با گسترش اقوام سکائی در فلات ایران و آسیای میانه تا اروپای شرقی بنام اقوام دیگر ایرانی بر میخوریم که باسکاها همزیستی داشته و گاه با آنها برخورد کرده‌اند. این اقوام را نویسندگان یونانی سارمات<sup>۲۵</sup> (ساورومات) و ماساژت<sup>۲۶</sup> نامیده‌اند.

ماساژتها را ماساگتها و آلانها یا اشکانیان شمالی نیز نامیده‌اند.<sup>۲۷</sup> هرودوت مینویسد: «پوشاک و زندگانی ماساژتها همانند سکاهاست» از اخلاق و رفتار آنها نیز مطالبی نوشته که درستی آن روشن نیست.

سرزمین ماساژتها را پیرامون سیحون میان سیردریا و دریای خزران نوشته‌اند. بمعنیه هرودوت مرز غربی سرزمین سارماتها رود دون بوده‌است. ژوستن درباره ماساژتها مطالبی نوشته که از نقل آن خودداری میکنم.

درباره عقاید ماساژتها نوشته‌اند که آنها از پیروان میثرا بوده‌اند و آفتاب را می‌ستودند و برای میثرا اسبان تیزرو قربانی میکردند.

روایاتی هست که در آغاز کوروش کبیر با ماساژتها بمقابله پرداخته اما به نتیجه قطعی نرسید و آنها بسوی جلگه‌های شمالی عقب نشستند سپس در جنگ دیگری درگیری تازه پیدا کردند و آنها توانستند بر لشگریان کوروش کبیر فایق آیند و شاهنشاه در این رویداد جان خود را از دست داد. کوروش کبیر در جنگ با ماساژتها در شمال شکست خورد و کشته شد. ملکه ماساژتها سر او را بریده در طشت زرینی از خون گذاشته و میگوید بنوش تا از خون سیرشوی تا انتقام خود را از شاهنشاه بگیری. مأخذ این روایت نوشته‌های یونانی است هرودوت با اینکه این مطلب را نقل کرده اما روایات را مختلف میدانند و گفته شد بیشتر این روایات افسانه‌آمیز است. هرودوت نمیدانست پاسارگاد کجاست و نمیدانست که کوروش کبیر در آن دیار آرامگاه باشکوهی دارد و اگر در اسارت و نقاط شمالی ایران کشته شده بود شاید بدینگونه در پاسارگاد آرامگاهی نداشت. از اینرو هرودوت نیز داستان را با احتیاط تلقی کرده است.

آریان مینویسد: «... جسد کوروش در میان لشگریان دشمن ماند و پساتر آنرا پس گرفته و در آرامگاهی که تازه در پاسارگاد ساخته بودند دفن نمودند.»<sup>۲۸</sup> بقایای سرمدها امروز در قفقاز میان آسرها دیده میشود و من در تسخین والی و اوژنی گیدزه کسانی دیدم که امروز نام سرمد داشتند.

در گذشته سرمدها بالای دریای خزران (دریای آرف) از جلگه‌های جنوبی روسیه به کناره‌های دریای سیاه رو آورده‌اند و در نتیجه سکاها که در آن حدود بوده‌اند بسمت دناوب عقب‌نشینی کرده‌اند. اقامت سکاها و سرمدها در اروپای شرقی موجب شده که یونانیها زیر نفوذ عقاید و عادات سکاها و سرمدها قرار بگیرند.



سرمد‌ها از سده هفتم پیش از میلاد تا سده پنجم میلادی تا زمان ساسانیان در دشتهای کنار دریای سیاه گسترش داشته‌اند و پس از آن در نقاط دیگر پراکنده گشته‌اند.

هرودوت زبان سرمد‌ها را همان زبان سکاها دانسته. ۲۹ زبان سرمد‌ها و آس‌های امروزی شاخه دیگری از زبانهای ایرانی است. از زبان سرمد‌ها آثار زیادی برجا نمانده و اما از زبان آنها درجای دیگر گفتگو خواهیم کرد.

بطور خلاصه و فشرده میتوان گفت برخی عقیده‌دارند زرتشت نیز از مردم سکائی بود و سرودهای گاهائی ویشتها در گویش سکاهاست چنانکه دین زرتشتی و کیش بودائی در هند دو مذهب رسمی آن کشور بهم آمیخته و ممزوج گشته است.<sup>۳۰</sup> دکتر اسپونر هندشناس انگلیسی عقیده دارد بودا فرزانه بزرگ هند و موجد آئین بودائی نخست بدین زرتشتی بود و شاید مانند هزاران مغ و برهمن در اصل ایرانی بوده باشد.<sup>۳۱</sup> و سرهارولد بیلی مینویسد: «رستم سگری پهلوان نامی ایرانی نیز از مردم سکاهاست»<sup>۳۲</sup>

و اما سیدارتا بود هیساتوا (بودا) ساکیامونی در سال ۵۶۳ پیش از میلاد در شهر کاپی‌لاواستو<sup>۳۳</sup> در حدود کوهستان نپال در یک خانواده از شاهزادگان سکائی از طبقه کشتریا (جنگجویان) بجهان آمد و نیای اوساکیاس<sup>۳۴</sup> بود و ساکیامونی یعنی خردمند سکائی و سکا در زبانهای ایرانی و ساکا در زبانهای هندی بمعنی سرواست و سرواز آن ریشه است و سرزمین سکاها را ساکیا گفته‌اند.

در کتابهای کهن هند مانند مهابهاراتا و پوراناها سرزمین مغان یا مگانه را نیز سرزمین سکا دانسته‌اند و از آن سرزمین بنام شادکاوپیا نیز یاد کرده‌اند و گاه در آثار کهن هند از ایرانی نیز بنام شاکایاد شده است. برخی از پژوهندگان در تاریخ هند خاندان موریای هند و نیای آشوکارا نیز از سکاها دانسته‌اند. در آثار مانوی پیدا شده در تورفان یکی از القاب بودا اسکیتیانوس<sup>۳۵</sup> آمده اما این واژه با سکیت یونانی ارتباط داشته باشد معلوم نیست و چنین است بسیاری مطالب دیگر درباره سکاها در فلات ایران و هند و آسیای کوچک و اروپای شرقی که باید در آینده روشن گردد.

در یک مجموعه ایران‌شناسی بنام (کورپوس اینسکریپ سیونوم ایرانیکاروم لندن)<sup>۳۶</sup> که درباره سنگ نبشته‌ها و خطوط ایران از دیرزمان تادوران صفویان زیر نظر پروفیسور هارولد بیلی ایران شناس نامی تاکنون در شانزده دفتر از سال ۱۹۵۶ تا با امروز انتشار یافت شش مجلد آن درباره سنگ نبشته‌ها و اسناد سکائی<sup>۳۷</sup> است.

در ترجمه و خوانده ۹۶ صفحه از مدارک و اسناد سکائی از آثار پیدا شده درختن و آسیای میانه مانند کتیبه‌های Tumschuq بوسیله آنکه هنوز کلید کامل الفبائی سکائی یافت نشده سی سال است دچار اشکال شده‌اند و مطالب نوشته شده تا مطمئن

است گرچه مدتی است پرفسور هرتسبرگ ۳۸ آلمانی درباره سکاها و روشنائی آنها از روی این اسناد کار میکند و وعده داده‌اند دفتر دیگر درباره سکاها دهسال دیگر آماده و انتشار یابد البته پرفسور بیلی و دانش پژوهان همه بی صبرانه انتظار دارند اسناد سکائی که بهنگام کاوشهای تورفائی درختن بدست آمده و اکنون درلنین‌گراد است هر چه زودتر وسیله انستیتو خاورشناسی لنین‌گراد انتشار یابد تا بروشن شدن گوشه‌ای از تاریخ کهن اقوام سکائی و پهلوها و شناسائی عقاید مهر و مانئی و بودائی کمک نماید و انتظار می‌رود پس از انتشار این اسناد که سالهاست محافل علمی جهان انتشار آنها مترصد هستند واژه‌نامه زبان سکائی نیز که یکی از زبانهای ایرانی است تکمیل گردد و بتوان درباره سکاها نظرات متقنی ابراز داشت.

### سکاها و آلانها

مورخان پیشین قرابت و نزدیکی سکاها و آلانها را خاطر نشان ساخته‌اند یوسف فلاوی (ژرف فلاویوس) مورخ یهودی سده یکم میلادی نوشته است آلانها بخشی از سکاها هستند که در اطراف تانائید (دن) و دریاچه موئید (دریای خزران) سکونت دارند.

لوکیان ساموسی مورخ دیگر عهد باستان مینویسد: «آلانها از نظر گویش بسکاها نزدیکند».

گاه آلانها را آلان سکائی نیز می‌نامند.

رالین سن نوشته است: «آلانها از سکاها بوده و درکنار دریای آرف‌میزیستند.» آلانها و آئورسها ضمن پیکار با برخی قبایل سکائی و سرمدها آنان را تابع خود ساختند و بعدها همگی بنام آلانها که در میان قبایل نامبرده از همه نیرومندتر بودند نامیده شدند».

در پژوهشی که بعنوان سرزمین قفقاز و مردم آن نموده‌ام و بخشی از آن در مجلات چاپ شده‌است و جداگانه چاپ خواهد شد درباره سکاها، کوبانها و آئورسها تحقیق بیشتر شده است.

## یادداشتها و توضیحات

۱- Sir H. W. Bailey

۲- مورخان اسلامی در سده هفتم هجری دریای آرف بخش شمالی دریای سیاه را بحیره خزریه دانسته‌اند و بعدها باشتباه دریای مازندران را دریای خزر نامیده‌اند.

۳- Amorgues

۴- در کتاب ۱۱ فصل ۸ بند ۵

۵- نقش رستم سنگ نیشته داریوش بزرگ ۱ - بند ۳

۶- Saka homavaraks

۷- Mayos

۸- تاریخ افغانستان

۹- Ki-Pin

۱۰- داریوش بزرگ در ۵۱۲ پیش از میلاد سرزمین هند را گشود و این رویداد بزرگ تاریخی را در تاریخ هند بصورت مبدأ تاریخی دانسته‌اند (سرپرسی سایکس)

۱۱- Manusmriti XI صفحه ۴۳ و ۴۵

- ۱۲- پایکولی از هرتسفلد
- ۱۳- گزارش باستانی هرتسفلد دفتر چهارم
- ۱۴- Justin تاریخنویس رومی
- ۱۵- Mathura
- ۱۶- بیرونی درباره تاریخ بگرام و سکا مینویسد: «از آنجا که زمان میان تاریخ بگرم و سکا دراز است گمان میکنم بگرم نامی که سال بگرم را بنیاد نهاده از آنکس که سکاها را کشت جدا باشد...» تحقیق مآللهند
- ۱۷- Ptoiemee
- ۱۸- Amianus
- ۱۹- کتاب ۱۹ بند ۲ فقره ۳
- ۲۰- Saka , Sacae بفارسی باستان
- ۲۱- Skuthai
- ۲۲- بسنسکریت Shaka
- ۲۳- Sak
- ۲۴- Scythis ou Scythians
- ۲۵- Sarmaten
- ۲۶- Massagetes

Fragment d' une historie des Arsides Par M. J. Saint Martin en 2 vol Paris. —۲۷

Arian Anal Vi 29 —۲۸

—۲۹ کتاب اول بند ۲۱۵

—۳۰ آنسیکلوپدیا بریتانیکا دفتر ۲۱ صفحه ۱۱۶ چاپ یازدهم

—۳۱ Dr. DB. Spooner انگلیسی سرپرست باستان شناسی هند که درباره خاندان موريا پژوهش کرده است.

H. W. Bailey , Dr Unwalas' Memorial Wol Pt —۳۲

Kapilavastu —۳۳

Çakyas —۳۴

Schthanus —۳۵

Corpus inscriptionum Iranicarum —۳۶

Saka Documents by Sir Harold W. Bailey—London 1968 —۳۷

Herzenberg —۳۸

ques, les ensembles de règles.

L'étude d'cha cun des idiomes issue presan classique doit être complétée par leur étude comparative; ce n'est que de cette manière qu'on pourra atteindre à une vue juste de la richesse d'une évolution divergente.

Je suis depuis longtemp convaincu qu'une grammaire persane qui soit à la hauteur de la science linguistique contemporaine sera, non pas exclusivement, mais eminentment l'oeuvre de savants iraniens. Il me semble que des pas importants ont été faits vers ce but. Je ne me dissimule pas les difficultés à vaincre, mais je crois qu'il y aurait de la lâcheté de ne pas avoir confiance.

il existe des divergences grammaticales remarquables.

En voici un exemple.

On sait qu'au cours de son évolution le persan a changé de type morphologique. Ce changement concerne, entre autre, le rapport du thème nominal et des mots dont il se trouve être la base. Dans les langues indo-européennes de type ancien le thème nominal et les mots qui en sont tirés se distinguent, en règle générale, matériellement, le thème, pour faire fonction de mot, devant être pourvu d'une désinence casuelle.

Le persan présente un tableau différent: une forme comme **cašm** est couramment employé en member de phrase, en mot; mais cette même forme figure comme thème dès qu'elle reçoit un suffixe /p. ex. **cašm-aš/** et devient par là élément de mot. Pourtant la différence entre thème et mot n'est pas toujours uniquement fonctionnelle: l'addition d'un suffixe possessif, comme dans l'exemple cité, aboutit à une unité qui n'admet pas d'être employé en thème.

Ceci est important pour formuler la règle de la composition nominale: comme dans les langues indo-européennes de type ancien, de même en persan un composé nominal est la combinaison de deux thèmes.

Or en tadjik littéraire on rencontre couramment des constructions comme **kordri dodame dastaaš sadafin** couteau à double tranchant; **samovri otašaš muda**, samovar au feu éteint. Dans ces constructions-j'en ai traité amplement dans le **Henning Memorial Volume** - les syntagmes **dastaaš sadafin** et **otašaš murda** sont construits en adjectifs coposés, et pourtant premier member /**dastaaš, otašaš/** n'est pas un thème, mais un mot.

On voit que sur ce point, comme sur bien d'autres, le persan modern est resté plus proche de la langue classique-ce qui, naturellement, n'est pas dit pour diminuer le tadjik. Cependant la tâche n'est pas de faire des rapprochements isolés, mais comparer les systèmes linguisti-

envahissant, la légitimité d'une linguistique synchronique; mais aussi, d'autre part, la nécessité de renouveler profondément, radicalement la grammaire traditionnelle, pour la transformer en science structurale de la langue.

Depuis la parution du **Cours de linguistique générale** en 1916 la linguistique synchronique, l'analyse grammaticale des langues a fait des progrès spectaculaires. Ainsi le grammairien du persan a aujourd'hui à sa disposition des théories et des méthodes autrement puissantes et efficaces que ne lui fournissait la grammaire traditionnelle.

Mais ces progrès internes, théoriques et méthodologiques, de la linguistique n'auraient pas suffi en elles-mêmes à donner à l'étude grammaticale du persan une nouvelle envergure. Pour l'expliquer, il faut prendre en considération un fait historique de première importance: le renouveau de l'Iran.

L'essor, en Iran, de travaux linguistiques de haute tenue sur le persan est en étroite connexion avec ce renouveau. Comme illustration je voudrais alléguer deux faits significatifs. L'un c'est l'entreprise audacieuse du Prof. P. N. Xânlari de décrire l'histoire du persan envisagé comme conservant son identité à travers ses transformations successives. L'autre, c'est la formation d'un groupe de jeunes linguistes qui, munis de l'appareil de la linguistique moderne, s'attaquent aux problèmes grammaticaux du persan moderne et classique avec une ambition justifiée.

Dans ce contexte je voudrais attirer l'attention sur un point qui, à ce qu'il me semble, ne l'a pas reçue dans la mesure où il le méritait.

Il semble incontestable que parmi les idiomes sortis du persan classique le persan moderne, dans l'ensemble, lui reste attaché par des liens particulièrement étroits. Mais justement pour saisir nettement, pour déterminer avec exactitude ces liens dans leur particularité, une comparaison systématique du persan moderne avec le kaboli, aussi bien qu'avec le tadjik devenu langue nationale en Union Soviétique, me semble indispensable.

Entre ces idiomes sortis également du persan parlé au moyen-âge



glorieusement contribué aux études iraniennes; mais dans le domaine linguistique - et non seulement là - son intérêt s'est concentré sur l'Iran ancien.

La linguistique historique a eu d'abord pour but de remplacer la linguistique en général a été dominée par l'historicisme.

La linguistique historique a eu d'abord pour but de remplacer la grammaire traditionnelle, qui était un art /c'est-à-dire essentiellement pratique/, par une grammaire scientifique. Une telle grammaire devait expliquer son objet, le rendre intelligible; or le seul moyen de le faire était, selon la linguistique historique, de faire remonter la structure présente à ses antécédents, à la considérer, à la présenter comme l'aboutissement, le résultat de l'évolution antérieure. La grammaire scientifique se trouvait ainsi identifiée à la grammaire historique; la linguistique cherchait à remédier aux insuffisances de la grammaire traditionnelle /pour ainsi dire/ de l'extérieur, en étendant la considération sur le passé, elle renonçait à l'approfondir en elle-même.

Cet historicisme a, en occident, profondément marqué l'étude des langues iraniennes aussi.

Je n'en veux donner qu'un seul exemple.

Vous connaissez certainement cette collection inégale, et pourtant précieuse dans l'ensemble, le **Grundriss der iranischen Philologie**. Dans cette collection, Paul Horn, un savant estimable, a consacré quelques deux cents pages au persan / à «la langue littéraire persane"/; mais tout au long de ce travail, il a considéré comme sa tâche principale de rattacher le persan à son passé, aux formes plus anciennes de la langue, il présente ainsi moins l'histoire que, plutôt, la préhistoire du persan.

Cette époque où la linguistique s'identifie à l'étude de l'histoire des langues se termine dans les années vingt de notre siècle; le tournant se rattache comme on sait-surtout au nom de Ferdinand de Saussure.

Saussure combat sur deux fronts: il montre, en face de l'historicisme

Zs. Telegdi:

## Réflexions sur l' étude Grammaticale du Persan

Je tiens tout d'abord à remercier notre hôte, le gouvernement iranien, qui a, encore une fois, organisé ce congrès et nous a gracieusement invités à y participer.

Permettez-moi de présenter, dans ce qui suit, quelques réflexions sur l'étude grammaticale du persan. Elles seront modestes comme le sont mes contributions à cette étude; j'espère qu'elles ne seront pas inutiles.

Je commencerai par une affirmation qui sonnera peut-être surprenante au non initié, mais qui, j'en suis sûr, ne sera pas contestée par la spécialiste: une grammaire approfondie, scientifique du persan reste à faire; et ceci se rapporte à la langue classique aussi bien qu'au persan moderne.

Dans les siècles passés l'Iran a bien produit des philologues de génie; mais ceux-ci, à partir de Sibawaihi-Sébóya ont consacré leurs talents et leurs labours à une langue étrangère, l'arabe.

D'autre part, l'Europe a, à partir du XIXe siècle, puissamment,

with the mysteries of God. Every one of their chastisements, and every one of the seasons of their distress, shall be brought about by the rule of his persecution; for all his allotted spirits seek the overthrow of the sons of light.

But the God of Israel and His Angel of Truth will succour all the sons of light. For it is He who created the spirits of Light and Darkness and founded every action upon them and established every deed [upon] their [ways] «(III, 17-26), and: «But the ways of the spirit of falsehood are these: greed, and slackness in the search for righteousness, wickedness and lies, haughtiness and pride, falseness and deceit, cruelty and abundant evil, ill-temper and much folly and brazen insolence, abominable deeds (committed) in a spirit of lust, and ways of lewdness in the service of uncleanness, a blaspheming tongue, blindness of eye and dullness of ear, stiffness of neck and heaviness of heart [Hebr. *kībūd leš*, «hardening (from *k-b-d* II, *Pi'el*) of heart»? See **Eduard Nielson** og **Benedikt Otzen**, *Dodehavsteksterne*, København 1959, p. 63], so that man walks in all the ways of darkness and guile» (IV, 9-11) (**G. Vermes**, *The Dead Sea Scrolls in English*, Pelican Books A 551, 1962, p. 75 ff.).

Now, in Shaked's words, «all arguments about possible contacts between Israel and Iran come to the stumbling block of the problem of chronology. All detailed accounts of any aspect of Zoroastrian theology exist no earlier than in books compiled during the Sasanian period or later, after the Arab conquest of Iran. The only sound method by which it may be suggested with some conviction that the Zoroastrian themes which may be supposed to have influenced the development of corresponding themes in Israel were in fact much older than the Jewish ones, though attested at a late age, is by trying to demonstrate that the motifs in Zoroastrianism form a coherent unity with other aspects of the Zoroastrian religion, and may be seen to have emerged in an organic manner, while in Israel the same themes cannot be claimed to be «natural» to the same extent». In our case, I think, the presence of this piece of clearly Iranian demonology in a pre-Sasanian, non-Zoroastrian context proves the continuity and stability of at least one part of Sasanian Zoroastrian tradition.

tions. The reason for asking is the examples, even in Zoroastrian texts, of distorted (non-Avestan) demonological elements, e.g. the fate of the demoness Bušāsp (Av. Būšyastā) originally being and effecting sloth, sleepiness, but later on becoming a good and healthy sleep (in the Pahlavi commentary on Yasna 62,5, for instance, with *kū tāk-am tēz hač būsāsp bē tuBānāt būtan*, «i.e. in order that I can quickly be (awake) from sleep», in a context where all the good gifts that Atar, Fire, is supposed to give, are listed!).

Now, there is a growing belief in the existence of (strong or weak) Iranian components in the literature of the Jews in the last centuries before Christ. Recently **Sven S. Hartman**, in a *Forschungsbericht, Iran*, pp. 106-123 in: *Theologie und Religionswissenschaft. Der gegenwärtige Stand ihrer Forschungsergebnisse und Aufgaben im Hinblick auf ihr gegenseitiges Verhältnis. Herausgegeben von Ulrich Mann, Darmstadt 1973*, has again called the attention to the possible Iranian influence in Isaiah, Daniel, the Book of Esther, the Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament and in the Qumran texts. As for the Qumran texts alone we have a most inspiring article by **Shaul Shaked: Qumran and Iran: further considerations** [*Israel Oriental Studies II, Tel-Aviv University 1972, p. 433 ff.*]. In these texts, as underlined by Shaked (p. 434-440), the same fluctuation as in the Pahlavi books between demon (spirit, ruah) and quality, between the metaphysical (cosmic) and the psychological aspect can be seen. Thus, for example, we read in the **Community Rule (1 QS)**:

«He has created man to govern the world, and has appointed for him two spirits in which to walk until the time of His visitation: the spirits of truth and falsehood. Those born of truth spring from a fountain of light, but those born of falsehood spring from a source of darkness. All the children of righteousness are ruled by the Prince of Light and walk in the ways of light; but all the children of falsehood are ruled by the Angel of Darkness and walk in the ways of darkness.

The Angel of Darkness leads all the children of righteousness astray, and until his end, all their sin, iniquities, wickedness, and all their unlawful deeds are caused by his dominion in accordance

the Evil Spirit so as to deceive and delude men by adversity towards people. Which and how many are these demons? Greed (**āz**) and need (**niyāz**) and anger (**xēšm**) and envy (**arišk**) and shame (**nang**) and lust (**varan**) and revengefulness (**kēn**) and sloth (**bušāsp**) and the demon of infidelity (**ahramōgih**) and slander (**spazgih**)».

[AḌiyātkār i Vazurg-Mihr, **Jamasp-Asana**, Pahlavi Texts II (Bombay 1913), p. 89, l. 6 ff.; cf. **Shaul Shaked**, Israel Oriental Studies II, Tel-Aviv University 1972, p. 439 f.]

And about Zarathustra it is said that he already as a boy of fifteen showed great zeal and avoided evil qualities like:

desire (**aržōk**), lust (**varan**), greed (**āz**), need (**niyāz**), sloth (**būšāsp**), egoism (**xuat-<sup>\*</sup>dōsakih**), deceit (**frēftārīh**), malice (**kēn-varzīh**), and slander (**spazgih**).

[Vicirkart i dēnīk 12, **Marījan Molé**, La legende de Zoroastre selon les textes pehlevis, Paris 1967, p. 128-129]

An echo, in Persian-Islamic garb, is found in Nižāmu'l-mulk's Siyāsatnāme Ch. 42, ed. **Ch. Schefer**, Paris 1891, p. 164, l. 2 ff.:

The bad qualities (**xaṣlathā-yi bad**): hatred (**hiqd**), envy (**ḥasad**), pride (**kibr**), fury (**ghzab**), desire (**šahwat**), greediness (**hirs**), (vain) hope (**amal**), quarrelsomeness (**lažāž**), lying (**durūgh**), stinginess (**buxl**), malignity (**xūy-i bad**), brutality (**zulm**), egoism (**xūdkāmi**), precipitancy (**šitāb**), ingratitude (**nāsipās** (for **nāsipāsī**)) and wantonness (**sabuksārī**).

This demonology (cf. **Louis H. Gray**, The Foundations of the Iranian Religions (K.R. Cama Oriental Institute Publication No. 5), p. 175-219 and 224 ff.) seems in every respect to be genuine Sasanian tradition. However, the question is whether it as such (cf. **Jean-Pierre de Menasce**, Une encyclopédie mazdéenne: le Denkart, Paris 1958, p. 39 ff.) -in its fixed systematism- is a Sasanian novum, however sound and reasonable it may be when compared with general Avestan concep-

good deeds» (**druyist āxēzēt ut pat kār ut kirpak kartan tuxšāk bavēt**, Sur saxān, ed. J.C. Tavadia, Bombay 1935, p. 37,4-5). **Kirpak** in a proper sense, i.e. when disregarding its function in the religious system of compensation and the ethical ideals altogether, is easily determined, positively and negatively, by means of the catalogues of vices and virtues in which the Pahlavi literature known to us is so rich, and the examples often given of the ideal human existence. In **Ašiyātkār i Vazurg-Mihr** (Pahlavi Tests II, 87,9 ff.), e.g., the characteristics most important to a human being's religious and social mentality are, as if with a chain reaction catechetically knitted together into a ramified complex: **martōm katār farraxutar? ān ī avināstar; kē avināstar? ān kē pat dāt ī yazdān rāsttar ēstēt ut hač dāt ī dēvān vēš pahrečēt** which in what follows is explained as **dāt ī yazdān = vēhīh = humat, hūxt, huvaršt = patmān-mēnišnīh** (mental moderation, mental regulation), **rātīh, rāstīh** (in the same way § 15, p. 88 **dušmat = frēhbūt-mēnišnīh** (lack of mental moderation), **dušhūxt = panīh** (avidity) and **dušhūvaršt = drōžanīh** (falseness). And this image is varied and completed by the emphasizing - in other contexts - of qualities such as **rātīh kad-aš vanīgarīh nēst** («liberality (is present) when avarice does not exist»), **hunar** («skill» as against **tarmēnišnīh**, «arrogance, contempt»), **ērmēnišnīh** («generosity» as against **frēftārīh**, «deceitfulness») (Pahlavi Texts II, 93, lines 6, 11, and 13), etc. The integrity of the good deed can only be threatened and defiled through the onslaughts of the demons. It is, therefore, of vital importance to know and see through the demons and their functions. Here it is that the catalogues of vices mentioned above come into the picture, placing as they do through their registration of the evil deeds both the demon and its function (quality); the demon in its metaphysical aspect («mēnōk») and in its psychological aspect («gētīk») realized in man. This distinction between metaphysical being (the demon as an independent figure) and psychological effect (the demon as a quality) may perhaps be seen in the use of **menok** (mainyu-) as a loan-word for «devil» in the Obugrian languages (see **Eva Korenchy**, *Iranische Lehnwörter in de obugrischen Sprachen* (Budapest 1972), p. 60 f.).

These catalogues of vices frequently occur in Pahlavi literature as a safeguard for the pious against the activity of the evil powers, e.g.:  
 «The adversary of the soul are these several demons produced by

illusory existence, because at the renewal of the world they will be completely defeated) and faith and soul and Paradise and Hell and the settling of accounts in «the three nights» and resurrection and the future body».

The request for an active effort in the service of religion is characteristic of the whole of the Handarz literature, the glorification of the deed as a merit. The good deed, *kirpak*, is its own reward (*kirpak passačak ham mizd bavēt*, DKM 875,14), for which reason people are urgently warned against sinful deed (*kunišn ī apārōn*, e.g. Pahlavi Texts II,98,6), while the honourable deed is of such a character that it can hasten the eschatological transformation (*dōst ī fraškartīk katār? kunišn ī frarōn*, Pahlavi Texts II,99,7). The deed paves the way for faith, for «it has been said that 1000 men cannot by speaking make one man believe to the same degree (in such a way) as one man by a deed can make 1000 do so» (*guft ēstēt kū 1000 mart ō mart-ē pat gōbišn* (cf. ed. Sanjana XIII, 6, line 7) *ētōn nē šāyēnd virravēnītan čigōn mart-ē ō 1000 mart pat kunišn*, DkM 577,2-4). As an almost sacral act the good must be done immediately when possibilities are there and the situation requires this. One must do it «on the (very) day, not postpone it until the morrow» (*kār ut kirpak andar rōč apāyēt kartan, bē (o) rōč ī difīkar nē spōžēt*, DkM 918,1-2). For one is a «nourisher» of, one who maintains the good deed and hence religion as such when one «does it overtly», so that everybody can see it and thus receive religious guidance (*ut ēn-lč kū parvarār ī kirpak bavēt kē kirpak āškārālhā kunēt*, DKM 919,19-20; cf 926,1-2). Therefore the leitmotif of the whole of the Handarz literature in general and the Zoroastrian catechesis in particular is the emphasizing of the eminent significance of the good deed: «you people, desist from sinning and apply yourselves to doing good deeds» (*martōmān, hač vīnās kartan bē pahrérčēt ut kirpak varzišnīh tuxšāk bavēt*, Handarz ī Xurav ī Kavātān, Pahlavi Texts II,55,6-7); «he who does good deeds, will be rewarded, and he who sins, will be punished» (*kē kirpak kunēt, pātdahlšn vindēt, ut kē vīnās kunēt, pātīfrās bavēt*, Handarz ī Āturpāt ī Mahraspandān, Pahlavi Texts II,67,13-15); «all that the body has done, the soul will see» (*har čē tan varziēt ēstēt, ravān vēnēt*, Handarz ī Vēh-zāt Farraxu Pērōz, Pahlavi Texts II, 77,11); and «stand up healthy and apply yourselves to doing



Jes P. Asmussen:

## Some Remarks on Sasanian Demonology

In the Zoroastrian ninth-century books expressing Sasanian theology ōhrmizd's realm is in unceasing fight with Ahriman and his followers the demons, the *dēvs*. The loathing of the *devs* is Avestan, a main point especially in the Vendidad. It is good theology, because «he (i.e. Zarathustra) is the slayer of the demons» (*hāu daēvanam snathō*, Vd. 19,46). Now, the Sasanian interpretation of Avestan texts in many cases assumed so fantastic forms that it simply violated the text and went far beyond what was warrantable. But from these premisses to attain to a onesided and definitive rejection of the theological results of Pahlavi literature would be unjust as well as incorrect. Already the ingeniously-intuitively correct interperetation of the Avestan apophthegm *spanta* as *afzōn* is apt to make one cautious of jumping to conclusion in a negative direction. The best way to be fair is by making the fluctuation between negative and positive, between a hopeless discrepancy and a realistic imitation enter as something essential among the factors which together constitute the characteristics of Zoroastrianism. A realistic imitation, the correct conclusions drawn from the theology represented by the Avesta is for instance the Creed in *Abiyātkār i Vazurg-Mihr* (*Jamašp-Asana, Pahlavi Texts II, Bombay 1913, p. 87,4-6*): *par hastih (i) yazdān ut nēstih ī dēvān ut dēn ut ruvān ut vahišt ut dōšaxu ut āmar i sitōš ut ristāxēz ut tan ī pasēn apēguman ham*, «I have no doubt regarding the existence of the gods and the non-existence of the *dēvs* (i.e. their



Pourquoi Orode a-t-il fait graver le relief de son investiture sur les montagnes, dans la région des Mamasséni où, hier encore, il n'était pas facile de se rendre? La réponse était déjà donnée par le baron de Bode: à Tang-i Sarvak passait, dans l'antiquité, la route des caravanes qui reliait Bouchir à Ispahan. (3)

---

3) *op. cit.*, I, p. 364.

Beibahan. L'un d'eux représente un prince étendu à moitié sur une *kline*, s'appuyant de son bras gauche sur des coussins, et tenant dans la main droite un anneau, symbole de son pouvoir. Au pied de sa couche sont assis deux personnages armés (1). Une inscription est gravée au-dessus du relief.

Or, celui-ci présente la seule scène d'investiture que nous connaissions dans l'art parthe.

Le premier personnage, le plus proche du prince, est la déesse Anâhita. Elle hérita d'Athéna le caractère guerrier et, comme sur le chapiteau de Bard-è Néchandeh, elle est armée d'une lance. Elle porte sur sa tête un casque à larges bords surmonté d'une queue de cheval. Son bras gauche est ramené vers la poitrine sans qu'on puisse distinguer si elle tenait une coupe. Le second personnage est le dieu Mithra reconnaissable à sa coiffure radiée et à sa lance.

Le sujet de la scène s'éclaire: Anâhita et Mithra, ces deux divinités que nous avons sur les bas-reliefs participer à l'offrande des anneaux symboliques aux souverains sassanides accomplissaient le même acte politico-religieux déjà sous les Parthes, ce que le relief de Tang-i Sarvak nous précise. Notons toutefois, que si les tableaux sassanides présentaient la scène au moment même où la remise de l'anneau s'accomplissait, le relief parthe montre déjà l'opération accomplie. Les acteurs ont repris leurs places: le prince, après avoir reçu l'anneau, le brandit de son bras tendu. Il le montre en même temps qu'il fait représenter à côté de lui les deux divinités qui ont remis cet emblème de son pouvoir. Il n'y avait pas de solution de continuité entre la civilisation et les arts parthes et sassanides, ceux-ci puisèrent largement dans les réalisations de ceux-là.

W.H.Henning a déchiffré dans l'inscription gravée au-dessus du relief, le nom du prince et a reconnu en lui, par un très ingénieux rapprochement, le dernier roi d'Élymaïde, Orode V; qui fut vaincu par Ardachir I. (2).

---

2) W.H. Henning «The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak». *Asla Major*, N. S. Vol. II (1952), pp. 151-178 et surtout p. 178. note 2, et pl. II et III.

Héraclès était la seule divinité grecque qui, par voie de syncrétisme, changea de nom en Iran en devenant Verethragna, mais il ne changea pas d'aspect, resta toujours nu, en variant toutefois ses poses et ses attributs.

L'aspect d'Héraclès - Verethragna le plus courant est celui où il porte la dépouille du lion et tient une massue. Moins fréquemment on le voit en lutte avec le lion de Némée qu'il étouffe. Encore plus rarement, le dieu apparaît allongé et banquetant, tel que le présente la grande statue au pied du rocher de Bisutun ou un petit relief de Masjid-i Solaiman. Enfin, très peu souvent, on le voit armé d'une hache ravie à une amazone.

La présence d'Héraclès-Verethragna sur l'un des plus anciens bas-reliefs royaux sassanides, est très significative. Cette image disparaîtra de l'art sassanide qui l'ignorera pendant toute la durée de cette dynastie. Elle n'en reste pas moins très significative puisque'elle sert de chaînon de liaison entre l'art des Parthes et celui des Sassanides. Ne serait-elle pas évocatrice de l'origine parthe de toutes les scènes d'investiture, puisque Héraclès figure sur l'une d'elles?

J'ai découvert, au cours de mes fouilles, à Bard-è Néchandeh, près de Masjid-i Solaiman, un temple dont le plan était déjà attesté à Persépolis, à Kuh-i Khwaja, en Afghanistan. Un chapiteau d'une des colonnes de ce temple représentait en relief les images des deux divinités auxquelles ce temple était dédié et que sont Anâhita et Mithra, ce couple dont le culte officiel fut institué par Artaxerxès II. Anâhita armée d'une lance tient une coupe, et Mithra, ciffé de son bonnet phrygien tient une lance et s'appuie sur un boulier, tout comme il est décrit dans son Yasht(1).

Cette découverte ne manque pas d'intérêt: elle démontre le rôle que ce couple de dieux jouait dans la religion mazdéenne sous les parthes. Elle nous permet d'en faire une autre.

On connaît — et ceci depuis le voyage du baron de Bode, il y a un siècle et demi — les bas-reliefs de Tang-i Sarvak, près de la ville de

1) Le chapiteau est exposé dans le musée de Suse.

le saisit et qui est assisté du dieu Mithra qui tient un **barsam** sacré, soulignant par ce geste la valeur religieuse de la cérémonie.

Nous arrivons enfin au dernier en date des bas-reliefs portant le sujet qui nous intéresse, celui de Khosroès II, qui le tympan de la grande grotte de Taq-i Bostan.

Le tableau y comprend, comme sur le relief précédent, trois acteurs: le roi est toujours au centre; à sa gauche, Ahuramazda lui tend l'anneau qu'il saisit. A droite du roi, se tient la déesse Anâhita, reconnaissable à l'amphore d'où coule l'eau, son symbole de la fertilité et de la procréation, et qu'elle tient dans la main droite, alors que de la gauche, elle offre au roi un second anneau.

Ainsi, trois divinités procédèrent à la cérémonie de l'investiture des rois sassanides: le dieu Ahuramazda, la déesse Anâhita et le dieu Mithra. Et nous devons revenir au bas-relief d'Ardachir I, de Naqsh-i Radjab, pour y identifier un personnage de plus.

Sur ce relief, entre le roi et le dieu Ahuramazda, et de dimensions plus réduites, se tiennent, face à face, deux personnages: on reconnaît — à sa nudité et à ses attributs: la massue et la dépouille du lion — Héraclès, le héros-dieu. Face à lui, se tient un jeune prince, quelqu'un de la famille royale.

On se trouve là en présence de l'unique (première et dernière) représentation du héros divinisé, sur les monuments rupestrs sassanides, et ce fait est profondément différent des traditions de l'art parthe. Héraclès jouissait, sous les Arsacides, d'une immense vénération. On sait que ce héros-dieu personnifiait le dieu iranien Verethragna, divinité de la victoire gagnée. Sur son relief de Nimroud Dagh, le roi Antiochos de Commagène l'affirme dans son inscription.

Les images d'Héraclès-Verethragna sont innombrables. Ses statues en pierre, ses bas-reliefs, ses figurines en terre cuite, furent mis au jour sur cette immense aire qu'était l'empire parthe, depuis Dura-Europos, en Mésopotamie, et jusqu'à Nisa, en Asie Centrale. Son temple a été trouvé à Assur, et un autre par moi à Masjid-i Solaiman, où se dressait sa statue, haute de plus de deux mètres.

la dynastie, à la nécessité d'affirmer son pouvoir et d'en assurer la continuité.

Sur le premier bas-relief, celui de Firouzabad, de composition assez modeste, le nouveau roi reçoit l'anneau symbolique des mains d'Ahuramazda, debout comme lui. Le second bas-relief est sculpté à Naqsh-i Radjab, où Ardachir reçoit aussi, dans les mêmes conditions, l'anneau, d'Ahuramazda. Le dieu et le roi se tiennent debout. Le troisième bas-relief se trouve à Naqsh-i Rostam. On peut conclure, en se basant sur la forme de la couronne d'Ardachir, que ce bas-relief peut être considéré comme datant de la fin du règne de ce monarque.

Le roi et le dieu qui est toujours Ahuramazda, sont, cette fois, tous deux à cheval, face à face, et le roi saisit l'anneau tendu par le dieu. Cet exemple des deux figurants, chevauchant leurs montures pendant la cérémonie de l'investiture, sera adopté par deux générations de rois sassanides qui succéderont à Ardachir. Son fils, Châpour I, se fera représenter d'une façon semblable sur son bas-relief de Naqsh-i Radjab, et son petit-fils Bahram I, à Bichâpour.

Un autre fils de Châpour I, Narseh, maintient la présentation de son investiture mais en change profondément la composition. Sur son relief de Naqsh-i Rostam, il est de nouveau debout et ce n'est pas Ahuramazda qui lui tend l'anneau mais la déesse Anâhita seule. C'est le seul bas-relief rupestre à scène d'investiture à laquelle le dieu Ahuramazda ne prend pas part, et cette absence ne manque pas de signification.

Tous les reliefs énumérés se trouvent dans la province du Fars, berceau de la dynastie sassanide. Le centre de gravité se déplace à partir du Ve siècle, vers le Nord-Ouest du pays où la politique attire la dynastie, et les futurs reliefs rupestres seront concentrés dans la région de la grande artère qui reliait Ctésiphon à l'Asie Centrale, en passant par Hamadan.

Ardachir II va introduire une nouveauté dans sa scène d'investiture sculptée à Taq-i Bostan, puisque ce n'est pas un dieu mais deux qui participeront à la cérémonie. Ahuramazda remet l'anneau au roi qui

**R.GHIRSHMAN**

## **Les scènes d'investiture dans l'art rupestre des Sassanides et leur origine.**

Les savants qui se sont conacrés à l'étude des-reliefs rupestres sassanides, ce rich ensemble d'oeuvres d'art de cette brillante époque de l'histoire de l'Iran, donnèrent la description de ces monuments. Ils identifièrent les personnages représentés, tantôt par leurs couronnes, tantôt par les symboles qu'ils tenaient, ou bien par leurs costumes. On cherchait à reconnaître le sujet des scènes représentées, à attribuer des dates possibles à ces tableaux et à déterminer les liens qu'ils pouvaient avoir avec des événements historiques connus. On admirait des scènes de batailles; on distinguait les empereurs romains tués, vaincus ou prisonniers; on reconnaissait les rois dans les scènes de leur investiture.

Mais, jamais on ne s'était posé la question de savoir d'où venait l'idée, dans l'art sassanide, de faire remettre au roi, par un ou plusieurs dieux de leur religion, un anneau-symbole du pouvoir suprame, ce qui assurait aux yeux des mortels l'origine divine de sa puissance.

Je passe rapidement en revue les reliefs portant ce sujet. Ardachir en a fait sculpter trois, plus que tous les autres souverains de cette famille régnante. Il faut croire qu'il dut obéir là, lui le foudateur de

Nehemiah (8, 1-10) in the old Testament refer to a later period, propoply the end of the reign of Artaxerxes I, they too reillect the interest of the Achaemenid government in local laws as well as imperial law.

One feature of the administration of the king's law was the plurality of judges or officials who administered the law. In Babylonia it seems there were always at least two judges who administered the law, and the collective opinion of several judges (*dātabara*) was the rule. This procedure, however, was not a Persian innovation, rather again we see the work of regularizing and spreading uniform practices under the Achaemenids.

We would gain no new insights into the overall picture of the universal king's law and the local laws in the Achaemenid Empire by the investigation of individual O.P. words from the realm of law, such as *ufrastum* «punishment,» *zūra-kara* «evil-doer,» and many others. We simply do not have the laws, the evidence upon which we can build our case. The similarity in problems between the Achaemenid Empire and the Roman Empire, combined with the inherent conservatism of the law, howevr, makes it higly probable that there was a continuity between the legal outlooks of the two world empires. Further work on unpublished cuneiform tablets and new sources might well substantiate this suggestion.

form and in alphabetic Aramaic under the Achaemenids. Likewise ancient institutions were adopted, modified and then spread by the Persians under Achaemenid rule. The key role of supplier in this transmission of the heritage of the ancient Near East to the Achaemenids was, of course, Babylonia. This is apparent in many fields, but in the domain of law, one example is the position of slaves *ardu* in Babylonia. Almost an exact parallel can be observed in the use of the Akkadian word and the Old Persian *bandaka*. The Akkadian term meant «slave,» but also «servant», «official,» a «polite term of address,» and of course the *arad šarri* or «royal officials» were parallel to the Persian satraps who were also «servants of the king.» The hierarchy of everyone being considered a «slave» of his superior, up to the king, was incipient in Babylonia but brought to full fruition by the Achaemenids. Both in Mesopotamia and in Iran the slave was a juridical person, with a seal, who could own land (and other slaves) and occupy high posts. The Murashu banking firm in Babylon had slaves as high officials in the Achaemenid period. In this respect Roman law differed, for a slave was excluded from such activities mentioned above. In both societies, however, a slave could be bought and sold. Nonetheless, it is clear that a slave in Mesopotamia and Iran had more rights than in Rome. Just as they did in so many other areas, the Persians preserved the legal heritage of the past, and Babylonian law became the basis for an «international» law of the Achaemenid Empire.

In law, as in many other domains, Darius was the greatest organizer of all the Achaemenid monarchs. In Akkadian cuneiform documents the formula «according to the king's law» was, as opposed to 519 B.C. We do not know what the «king's law» was, as opposed to local laws or customs, but an entire legal apparatus came into existence all over the empire side by side with local practices. Even the latter were not neglected by the imperial government for we learn that in the same year, 519 B. C., Darius ordered the satrap of Egypt to gather the priests and learned men of Egypt to codify the ancient laws of that land. The work apparently lasted until 503 B.C. and the laws were written in Demotic Egyptian and in Aramaic. This is why Darius was called the last of Egyptian law givers by Diodorus Siculus (I, 95). Undoubtedly similar measures were carried out in other satrapies of which we have no extant information. The episodes of Ezra (7, 25-6) and



the expected **dēnu** or **dēnātu**, then it is possible that the Elamite **tenim** is not a borrowing from the Iranian word but rather from Akkadian or another Semitic language. I think Middle Persian may supply support for this suggestion, for in MP ideographic writing Aramaic **dyn'** means MP **dātistān** «legal decision, law». The Elamite **tenim**, meaning «command» is closer to the Semitic words for «law, judgement,» than to Avestan **daēnā**, and a postulated OP word **\*dānā** should also mean «religion», and not «law,» or «command.»

The general Old Iranian word for «law» and «command» in both the Avesta and in Old Persian is **dāta**. I leave aside any discussion of the various derivatives of the Indo-European root **\*dhē-** «to place, put, install,» including Sanskrit **dhāman** «law», and related Greek **thémis**, since we are only concerned with the history of **dāta** in Iranian. Further, we may presume that this word was borrowed by Akkadian where we find many examples of it in late Akkadian, including **dātabara** «high judicial official», **dātu** «decree», or with the addition of **šarri** «royal.» Elamite has the same range of borrowing. It also spread to Aramaic, where in the Book of Daniel of the Old Testament we find (6, 8, as well as 12 and 15), «the law (**dat**) of the Medes and the Persians which changeth not.» The same word does not appear in Syriac **dā'** and Armenian **dat** we find the same word, with a number of derivatives in Armenian. The word **dād** in New Persian means «justice», and we find it also in Kurdish, and borrowed by Pashto, although the latter has its own word for «justice,» **nlav**. It seems that all of the Pamir languages have borrowed Arabic-Islamic words, whereas Sogdian has a number of forms of ancient **dāta**. Ossetic seemingly has neither any reflexes of **dāta** nor any Arabic-Islamic terminology. All of this might indicate that **dāta** was a word in use in the Achaemenid Empire but not outside of it, not even by Iranians who were not in the empire. We may tentatively conclude that **dāta** was a concept spread by the Achaemenid government. Let us examine this proposal.

From the outset, it should be obvious that the Achaemenids borrowed heavily from the ancient Near East in constructing their institutions and bureaucracy. They never employed an Iranian language in their bureaucracy, however, for the innovation of Darius, the Old Persian cuneiform, remained merely a prestige form of writing of the rulers. The scribes continued to write in Elamite and Akkadian cunei-

possibly also «law» in imitation of the similar sounding Semitic words. We must look to the earliest occurrences of the word or words to determine if there is a confusion between «law» and «religion», which, on the face of it, appear to be two different concepts. On the semitic side there seems to be no problem Akkadian **dēneu** meant a «lawsuit», or simply «right.» Aramaic **dīan** meant «a legal decision,» while the **dīna d'malkūta** of the Talmud certainly refers to the «law of the kingdom» and not the religion. Only in Arabic do we find not only a reflex of the older Semitic judgement or legal decision, but also a meaning of «religion». The meaning «religion» is also found in Syriac, and incidentally in Armenian too. The meaning «religion», I suggest was borrowed from a similar sounding word in Iranian, and it was not originally in the Semitic languages.

The Iranian evidence is perhaps not as clear as the Semitic, but I do not believe there is any real difficulty with it. The Avestan word **daēnā** means «religion», or better «religious thinking», presumably related to Vedic **dhēnā** «milk flowing,» but according to Geldner and others, both a flowing of milk and of song. I must confess to an inability to understand the Indian development of milk to voice, unless the word **dhēnā** is related to the Vedic verbal root **dhī**, **dhīti** «thought» (about the Gods). Then we would have a parallel between Iranian **hu-dā** «good thinking» and **duž-dā** «bad thinking», i.e. presumably about religion, and Vedic **su-dhī** and **dūdhī**. In any case, Avestan **daēnā** seems clearly to refer to religious thought, no matter what the Indian evidence indicates.

A problem does arise, however, with a presumed Old Persian word **\*dāni-**meaning «command», and thus more allied to the Semitic words than to the Avestan **daēnā**. The old Persian word is attested only in Elamite **te-n-im**, which is found as a translation of Old Persian **framāna** «command,» or **framātar** «commander,» in Darius' trilingual inscription on his tomb at Naqš-i Rostam (NRa). One would have expected nominal forms of the verb **ḫēmu** «to order, issue a command,» in the Akkadian version, but, unfortunately, the Akkadian has a different phrase and does not help us. Everyone has assumed that the Elamite is simply a transcription of an Old Persian word **\*dānā** or **\*dāni**, but if we remember that the Akkadian translation of OP **dāta** «law» is in fact

Richard N. Frye

## Achaemenid Law, Predecessor of Roman Law?

Everyone knows about the influence of Roman Law on later legal systems of western Europe, but a sort of parallel to this in the ancient Near East, with Iranian Law playing the same role as Roman Law, is less well known. Both the Romans and the Iranians spoke Indo-European languages, and both were heirs of a common Indo-European mythology and, presumably, social structure, as well as obvious linguistic unity. A common legal heritage is much more difficult to ascertain, since legal words and concepts differ so much in the various Indo-European languages. Common notions of right and wrong are to be expected, however, and it would be almost impossible to reconstruct a common Indo-European legal system similar to religion or mythology. Here we shall be concerned with later developments in the history of the Iranian peoples, although never forgetting that a common Indo-European origin may rest behind many later principles and even institutions in Iranian law.

As soon as the Iranian tribes spread over the Iranian plateau, in the beginning of the first millennium B. C., they came in contact with peoples who had lived for centuries under indigenous systems of law. The nomadic Aryans, as the Indians and Iranians called themselves, began to undergo assimilation in many areas, and we find that even words began to change their meanings. One of the apparent confusions we find is the Middle Persian word *dēn*, meaning «religion», and

Très fréquemment, nous remarquons sur les coupes sassanides, un curieux appareil consistant en deux cymbalettes fixées à l'extrémité de deux tiges, réunies à leur base à l'endroit d'une poignée. C'est un instrument qui apparaît au 3ème siècle de notre ère et qui se trouve sur la mosaïque de Hama. On n'en connaît pas exactement le lieu d'origine qui serait peut-être la Syrie ou même l'Iran, car il y semble très apprécié et souvent représenté (notamment sur le vase Abegg, coupes du Musée de Téhéran, et un vase à l'Ermitage). Il s'appelle çagan, selon Farmer; les Turcs, plus tard, quand ils l'emploieront le nommeront Zilli Macha. Il s'est propagé en Egypte, où il figure sur maints textiles d'époque copte. Il a passé à Carthage (mosaïque du British Museum), à Rome, à Byzance et même en Occident où des miniatures du haut Moyen-âge en donnent l'image. Le son devait en être très délicat.

En conclusion, j'espère que cette rapide revue des instruments de musique a pu montrer l'importance du rôle de création joué par les peuples de l'Iran dès les temps lointains du 4ème millénaire, puis tout au long de l'histoire et surtout au moment de l'époque sassanide, où la diffusion de ces instruments vers l'Inde, la Méditerranée et vers l'Extrême-Orient par les routes de la soie, permet de constater des échanges culturels très féconds entre l'Est et l'Ouest. L'Iran s'est trouvé au centre de ces courants croisés et s'est enrichi des diverses traditions.

de l'époque des empereurs syriens; il semble donc être venu de Syrie, relais sur le chemin de l'Inde.

Plus typiquement iranien est le tambourin quadrangulaire qui est à côté des orgues à bouche à Taq-i Bostan. Je continue la tradition de l'antique vase en bronze de Néhawend du début du 2ème millénaire, par Herzfeld (British Museum) et du relief rupestre de Malamir (8ème s.) où le musicien au tambourin carré, suit les deux harpistes. Un tambour de forme cylindrique légèrement évasée aux extrémités, est pendu au cou et est porté horizontalement. Il a sûrement deux peaux battues à la main. Nous en voyons un autre plus petit, où le rétrécissement central se marque davantage, sur un plat de l'Ermitage et sur un vase du Musée de Lyon. Il rappelle un tambour légèrement cintré qui est employé dans une scène d'animaux musiciens sur un ancien cylindre de Suse qui date du 8ème siècle av. J. - C., conservé au Musée du Louvre. Cette forme en sablier paraît née en Fars, car il existe une statuette préhistorique, publiée récemment par Nagels, trouvée à 75 km au sud de Chiraz, où le personnage debout semble avoir sous le bras un petit objet en double-cône qui pourrait être un tambour-sablier, tenu sous l'aisselle; le vase de Bismya, déjà cité, en offre probablement une seconde représentation, bien saisie sur le vif dans le geste du 3ème personnage. Ce tambour s'est répandu aux Indes et en Extrême-Orient.

Farmer voit une timbale posés sur le bol, au rang supérieur de musiciens à Taq-i Bostan. Cependant la surface de l'objet n'est pas horizontale, mais semble se relever en section de cercle aux extrémités. Il faudrait plutôt songer, croyons-nous, à un instrument à lamelles, car la position du musicien, vu de face, ressemble à celle des joueurs birman devant leur xylophone. Ce n'est (bien sûr) qu'une conjecture, car le relief est très peu distinct.

Ces instruments sont faits d'une série de lattes de bois, d'épaisseurs diverses, enfilées à leurs deux extrémités sur des lanières d'écorces et qui donnent, lorsqu'on les frappe, des sons de hauteurs variées. L'instrument ici ne semble pas frappé par des maillets, comme ce xylophone birman appelé pâ tâ bâ. Le cas est donc douteux.

sur plusieurs reliefs à Naqsh-è Rostem et ailleurs. On peut donc avoir une idée de l'instrument «urghanum» cité par les textes, d'Ibn Zayla notamment - C'était sans doute un instrument portatif comme celui de Hama, posé sur un support et muni d'une soufflerie démontable. Il est très vraisemblable que les rapports assez pacifiques de Philippe l'Arabe avec le roi sassanide avaient permis à ce dernier de connaître l'instrument si apprécié des Romains.

D'un tout autre horizon, vient l'orgue à bouche représenté deux fois à Taq-i Bostan et plusieurs fois sur des plats du Musée de Téhéran qui le montrent mieux. Il consiste en un réservoir à air arondi, en forme de théière, où le musicien souffle par le bec. A la partie supérieure du réservoir, sont enchâssés sept tuyaux et parfois davantage. Le son est produit par une anche libre, qui se met en mouvement quand le doigt du musicien obture un trou latéral du tuyau. Il est doux et charmeur. En persan l'orgue à bouche s'appelle «muštaq sini», ce qui semble indiquer son origine chinoise. C'est un instrument répandu en Extrême-Orient encore de nos jours. Les Chinois le considèrent comme appartenant à leur passé depuis un temps immémorial, mais pour certains musicologues, il serait venu de Birmanie, où on le trouve actuellement encore dans une forme très archaïque, très rustique et de très grande taille.

Les représentations de Taq-i Bostan sont peut-être les plus anciennes, si on suit la chronologie d'Erdman et du Professeur Ghirshman, car elle précéderait la stèle de 551 dont nous avons parlé, qui est sa première représentation chinoise. Il est intéressant de constater qu'il y figure à côté de la harpe angulaire verticale, arrivée là par l'intermédiaire des Sassanides.

Peu d'instruments à percussion sont associés à la scène de chasse de Taq-i Bostan. Selon Sachs, un petit tambour sur pied est posé sur le sol et frappé par un bâton. L'état actuel du relief rend cet instrument très indistinct. L'usage du bâton, si bâton il y a, doit être venu de l'Inde, car l'Asie Antérieure ne l'a pas connu. Jamais il ne figure non plus dans la Grèce Classique. Ce n'est qu'au 3ème siècle de notre ère, qu'il s'introduit à Rome où je l'ai repéré pour la première fois sur un sarcophage

Une preuve encore de l'éclectisme qui règne à la cour du grand roi est la présence de l'«élymos» ou aulos à tuyau cylindrique prolongé par une corne et faisant souvent la paire avec un tuyau droit. Selon les grecs, on le croyait né en Phrygie - ce qui est faux, car il apparaît déjà en Crète sur le sarcophage minoen d'Haghia-Triada. La collection Abegg a un vase sassanide où l'«élymos» est fait d'une corne à deux courbes.

La flûte polycalame, dite flûte de Pan, à nombreux tuyaux assemblés en radeau plat, fit, plus tard, partie des orchestres persans. Une belle peinture de Chehel Soutoun, en témoigne. Elle est attestée, au 3ème siècle de notre ère, par une statuette de Doura-Europos, conservée à Damas, où la flûte a une taille énorme, car son plus long tube descend jusqu'à la hanche du musicien. Cet instrument injustement considéré comme rustique peut être très artistement manié. Il l'est de nos jours, par d'étonnantes virtuoses, en Roumanie. Parfois on confond ces énormes flûtes de Pan avec des orgues portatives. Deux tessères de Palmyre permettent de s'en rendre compte. Sur l'une, la vraie flûte de Pan est posée à plat et elle est gigantesque.

Sur l'autre, il s'agit pourtant bien d'un orgue et même, à en juger par sa base massive, d'un orgue hydraulique. Cet instrument est relativement tardif dans l'histoire, puisqu'il fut inventé seulement au 3ème siècle av. J. - C., en Egypte, par l'ingénieur Ktésibios. Il suscita l'enthousiasme et fut largement répandu en Grèce, à Rome et en Orient. Vers le 2ème siècle de notre ère, on sait par Pollux, qu'il était devenu entièrement pneumatique, tout en conservant son nom d'hydraule; mais on n'en possédait pas de représentation avant le 4ème siècle à Byzance, jusqu'à ce qu'on découvre en Syrie, près de Hama, une superbe mosaïque où il figure en grandeur naturelle et où, chose importante, il est montré en fonctionnement. Sa soufflerie est actionnée par deux garçons, montés sur un réservoir de cuir, qui envoie l'air à l'orgue à cause du poids des enfants. L'adduction de l'air dans ce réservoir se fait par de petits soufflets sous leurs pieds. J'ai eu le privilège de publier cette mosaïque et j'ai pu la dater, grâce à la coiffure des musiciennes, de l'époque d'Otacilla, femme de l'empereur Philippe dit l'Arabe. Celui-ci, comme vous le savez, fut en rapports avec Shapur et figure



A Taq-i Bostan, nous voyons des trompettes droites légèrement évasées dont la longueur, à en juger par la taille des musiciens, devait dépasser un mètre. Ces instruments appartenaient déjà aux civilisations sumérienne et élamite: notamment le vase de Bismya. Il s'appelle nafir ou qarna. Une trompe courte et recourbée, probablement en corne, s'employait en paire, sur l'empreinte de Tchoga-Mish déjà citée; curieusement cet usage en paire s'est conservé, car une fresque de Doura-Europos, du 3ème siècle de notre ère reproduit une paire de trompes en métal, courtes et renflées au centre, qui rappellent les trompes d'or ou d'argent exhumées à Astarabad et à Tépé Hissar. L'usage s'en est donc maintenu du début du 2ème millénaire, époque des deux sites dont je viens de parler jusqu'au 3ème siècle après J. - C., dans le territoire dominé par les peuples iraniens. Les Hittites le connaissent aussi vers le 9ème siècle et certains shofars juifs, faits de métal, représentés sur des monnaies d'époque parthe, en sont les descendants. Le nom du cor est «buq». Par contre la flûte traversière qu'on voit deux fois à Taq-i Bostan et sur une coupe d'argent esu un instrument d'origine tardive, peut-être étrusque, venu en Asie avec les armées romaines. On lui préférait - dans tout l'Orient méditerranéen - le double-aulos à anche, favori des grecs mais connu bien avant leur civilisation, dans les Cyclades, à Chypre et en Asie. Vers la fin de l'époque antique, ses deux tuyaux divergents de l'aulos prirent une grande longueur. Ces instruments existaient à Hadra, mais plutôt dans les statuettes de style gréco-parthe, au même titre que la kithara grecque (cette dernière se voit aussi sur les ivoires de Nizza, de facture nettement hellénistique).

Les musiciens des rois sassanides se servaient plus volontiers d'un instrument à anche battante qui n'a souvent qu'un seul tuyau conique percé de trous et qu'on appelait «surna». Il atteint une très belle taille et devait être très sonore.

Sur une aiguière d'argent, nous voyons le même instrument mais avec deux tuyaux étroitement jumelés. Cette dernière forme se rattache probablement à une antique tradition égyptienne, qui s'est perpétuée jusqu'à nos jours dans la «zummar», terme à rapprocher de «mizmar», autre vocable arabe assez vague.



pasteurs et des soldats. Il s'appelait peut-être d'après le nombre de ses codes «sa esh» en babylonien, «tricorde» plus tard chez les grecs, «do-tar» et «se-tar» chez les persans.

Une caisse de résonance plus volumineuse, de forme à peu près rectangulaire comme la guitare moderne, apparaît déjà chez les Babyloniens et les Hittites. La table en bois mince, est munie d'ouïes, tandis que dans le luth en sébille, elle était en peau tendue. Vers l'époque néo-babylonienne contemporaine des Achéménides, une étonnante variété de formes se voit sur des terres cuites mésopotamiennes du Musée de Berlin, encore inédites pour la plupart et dont j'ai des croquis. La caisse est tantôt carrée, tantôt ronde, tantôt en forme de poire très étirée, mais le manche est toujours droit, soit long, soit court.

A la fin de l'époque sassanide, l'Iran connaît un certain modèle de luth dont le nom serait «barbat», à caisse de résonance piriforme assez volumineuse. Le manche a subi une transformation importante: il s'est cassé à angle droit et est transpercé de chevilles pour l'enroulement des cordes.

L'instrument appelé par les Arabes «el'oud» (d'où vient notre mot luth) a acquis ainsi sa forme définitive, qui, connaîtra une grande faveur au Moyen-âge et à la Renaissance en Europe.

Toutefois, le luth à manche droit ne disparaît pas, il subsiste à côté de l'autre et sa longueur varie. Celui à manche long s'appelle «tanbur», et est très employé aux Indes.

Les deux modèles d'instruments se répandront aussi vers l'Est où «phi-pha» chinois, «biwa» et «shamiseu» japonais sont les héritiers du vieil instrument élamite, modifié, par les musiciens sassanides.

L'origine des instruments à vent se perd dans la nuit de la préhistoire et, à part quelques-uns d'entre eux, ils peuvent avoir été inventés simultanément par différentes cultures, je songe à la flûte en roseau simple, à la conque, à la corne aussi.

pour la première en Extrême-Orient sur une stèle chinoise datée de 551 après J. - C. C'est l'époque des échanges avec l'empire sassanide.

Mais, dès l'Antiquité elle s'était déjà répandue vers l'Ouest, en Assyrie, en Egypte à l'époque du Nouvel-Empire et en Grèce après les guerres médiques. Plus tard, par la culture musulmane, elle atteindra même l'Espagne. La harpe horizontale sous ses deux formes atteint le Gandhara et celle en arc arrive en Inde, dès l'époque parthe (2ème s. av. J-C.).

Plus tard cette dernière se propagera en Birmanie, où elle subsiste encore sous le nom de «tsaun». Nous la trouvons représentée sur les anciens temples de Java, au 7ème siècle. De là, au Moyen-âge, elle reviendra vers l'Afrique, amenée par d'actifs échanges commerciaux et culturels entre les deux bords de l'Océan Indien.

Sa diffusion vers l'ouest, laisse des traces plus rares, mais plus anciennes. J'en ai repéré une au Musée d'Héraklion, en Crète, exhumée d'une tombe minoenne du XVème siècle av. J-C. et qu'on prenait pour un bateau. Une autre figure sur un vase grec du Vème siècle et elle est représentée même à Pompei: fresque de Stabies. La dispersion de cet instrument, né en Iran, fut donc considérable.

Un autre instrument à cordes, le luth, jouit également d'une grande fortune. Il est probablement élamite d'origine, car il n'apparaît que tardivement et accessoirement dans la culture babylonienne, tandis qu'il est plus abondant à Suse, dans les figurations de musiciens en terre cuite (malheureusement de date peu sûre, ce qui nous empêche de conclure formellement à l'antériorité susienne).

A cette époque lointaine, début du 2ème millénaire, il se compose d'un petit corps résonnant en forme de sébille ovale, que prolonge un manche plat où passent deux ou trois cordes. Le musicien, en pressant du doigt la corde contre le manche, peut en varier le son. C'est pas un lien étroitement serré qu'on fixe les cordes à l'extrémité du manche et non par des chevilles, qui sont une invention tardive, nous le verrons. La main droite gratte les cordes soit avec l'ongle, soit avec un plectre en forme d'mande. Pour sa maniabilité, l'instrument est le favori des

cordes sont nombreuses et sont pincées des deux mains. Le nom de cette harpe est «cang», «jank» en arabe. Le second type est tout à fait différent car sa caisse de résonance est horizontale et placée sous le bras du musicien. Les cordes partant de celle-ci s'échelonnent verticalement et vont s'attacher à une barre dressée comme un bras (parfois surmonté d'une petite main, en Assyrie) à l'avant de l'instrument. Selon Farmer elle se nomme «van» mais sa terminologie varie: wanaj, zanaj, waji, arabe: wann.

La technique du jeu est très particulière et consiste à ébranler toutes les cordes, avec un plectre en bâtonnet, tenu dans la main droite du musicien, tandis que sa main gauche posée à plat empêche la plupart des cordes de sonner et n'en laisse vibrer qu'une seule.

Les représentations les plus archaïques de la harpe, datant du 4ème et 3ème millénaires, nous montrent une forme en arc et déjà les deux variétés: la verticale à Sumer et à Tchoga Mish, l'horizontale à plectre en Elam (plaque de Suse au Louvre) et sur le vase de Bismya, d'origine élamite, puis en Babylonie, représentation où l'on aperçoit bien l'usage du plectre, usage qui se maintient chez les sassanides pour toute forme horizontale (coupe de l'Ermitage).

Quand la transformation vers la forme angulaire s'est-elle accomplie?

Pour le type vertical pincé à la main, elle se situe vers le début du 2ème millénaire en Babylonie (les plaques d'Ashnounak et de Larsa). A partir de ce moment, l'antique harpe verticale en arc ne sera plus du tout employée.

Au contraire, pour le type horizontal à plectre, l'ancienne forme en arc se maintiendra, bien que la transformation se situe plus haut dans l'histoire et qu'elle ait dû se faire indépendamment et probablement en Iran vers la fin du 3ème millénaire, car c'est au Sistan qu'une petite plaque trouvée récemment par la mission italienne, à Shahr-i Sokhta, nous la montre pour la première fois. La diffusion s'opérera aussi différemment: la verticale angularia ira jusqu'en Chine et elle apparaît

fécond depuis 50 ans.

Il faut toutefois reconnaître que son dernier livre sur la musique l'Islam, paru en 1962 dans la collection Musik Geschichte in Bildern, a une illustration abondante et magnifique et qu'il y a progrès dans son information.

Un autre éminent spécialiste des instruments anciens, Curt Sachs, a, dans son «*History of Musical Instruments*», un point de vue beaucoup plus large que Farmer et il s'est tenu soigneusement au courant des découvertes archéologiques. Cet ouvrage reste notre meilleure source d'information du point de vue comparatiste. Mais, depuis sa parution, plus de 30 ans ont passés et il est nécessaire de refaire le point à la lumière d'enquêtes dans les musées et à travers les rapports foules.

Pour peindre un tableau aussi fidèle que possible, nous répéterons parfois des notions connues, mais nous, nous efforcerons de mieux les situer dans l'histoire. Qu'il nous soit permis enfin, de compléter ce bilan par quelques documents pris aux pays voisins en rapports étroits avec l'Iran, soit à l'époque sassanide, soit à la période immédiatement antérieure, celle des Parthes.

Les reliefs de Taq-i Bostan nous prouvent la prédilection des rois pour la musique, puisqu'ils associent celle-ci même à leurs grandes chasses. Dans ces scènes, il y a une belle variété d'instruments.

Les harpes y paraissent les favorites, car elles y sont très nombreuses. Elles appartiennent à deux types essentiellement différents par la structure, la position et le jeu.

Le premier type a une caisse de résonance verticale un peu penchée vers l'avant à son sommet. Elle est creusée en plein bois et couverte d'une mince table de peau ou de bois très fin. Sous cette table, une latte ou la peau, vont s'attacher à une barre de bois enchâssée à angle droit ou quasi droit, dans le bas de la caisse. Elles s'y enroulent et leur bout pend librement en une sorte de frange. Le musicien porte la harpe devant lui, table vers l'avant, appuyant la caisse à son épaule. Les

**Marcelle Duchesne-Guillemin**

## **Passé et Avenir des Instruments de Musique Sassanides**

La musique persane à déjà fait l'objet de plusieurs études importantes, notamment celle de H. G. Farmer dans le **Survey of Persian Art**, parue en 1938. L'information de cet auteur est puisée aux sources littéraires arabes. Son érudition est énorme. Mais, pour la période qui précède l'Islam, ces sources sont maigres et relativement tardives (9<sup>ème</sup> ou 10<sup>ème</sup> siècle). L'intérêt de Farmer se porte surtout la terminologie: il s'efforce d'identifier les noms et les formes des instruments. Une telle recherche est pleine d'embûches, car les auteurs arabes étudiés ne sont pas très sûrs dans leurs classifications, leurs descriptions sont vagues, ils citent trois ou quatre termes pour une même sorte d'instrument sans qu'on puisse savoir comment les différencier; de plus, les traditions qu'ils rapportent sur l'origine des instruments sont évidemment fabuleuses.

Farmer a aussi regardé les représentations de Taq-i Bostan et des coupes d'argenterie de Musée de l'Ermitage, publiées par Smirnov, mais il s'est peu préoccupé du passé et de l'évolution de ces instruments, se contentant de les rattacher à leurs prédécesseurs d'époque assyrienne, (qu'il connaissait par les reliefs du British Museum), et sans prospecter le domaine de l'archéologie mésopotamienne cependant si